دفتر اول

اکبرنامه

تصنیف

علامهٔ فهامه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب - فضیلت‌مآب - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دانندهٔ بدائع معاني
و صنائع بیان - نابغهٔ فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

جناب - فضائل‌انتساب - نورحدقهٔ حکمت و دانشوري - نور حدیقهٔ صنعت و هنر پروري - عرائس ابکار افکار نتیجه را
غازه پیرای - مجالس انوار انظار دقیقه را جلوه‌آرای - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمک
باصرهٔ بداعت و براعت - من له ذوق سلیم - و طبع مستقیم

المولوی عبدالرحیم

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف اشیاتک سوسیتی بنگاله

در مطبع

مظهرالعجائب المعروف به اردوگائید پریس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۷ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

فهرست دفتر اول از اکبرنامه



بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثار مجیدی که ذاتش را پردهٔ غیبت پسندید - و صفاتش را پردهٔ شهادت پوشانید - آسمان با آن علوّ شان اسفلین زینه‌ایست از قصر خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پاره ایست از صفّهٔ صنعتش - زمان بادے ست از چمنِ قدرتش - جهان منظرے ست از گلشنِ حکمتش * * نظم *

* برون ذاتش از علمِ کرّوبیان * فزون وصفش از شرحِ افلاکیان *

* بآن کی رسد فکرِ نوعِ بشر * که قاصر ز درکش عقولِ عشر *

و بے‌پایان صلوٰت نثارِ شافعی که وجودش فایق است در اهمّیّت از همگی مهمّاتِ جهان و نورش سابق است در اقدمیّت از سایرِ انوارِ زمین و زمان - نقشِ قدمیش خورے ست در سمای رسالت و پیغمبری - ذاتِ باکمالاتش درے ست بر تاجِ هدایت و رهبری * * نظم *

* نبیّی که شاهِ دو عالم هم اوست * صفیّی که بادی و خاتم هم اوست *

* کریمی که دین است انعامِ او * یتیمی که نُجح است از نامِ او *

و نفائسِ درود و شرائفِ سلام بر آل و اصحابِ کرام که ستارگان اند از آسمانِ هدایت و رطب چیدنان اند از نخلستانِ ولایت * * نظم *

* شموعی که دین‌خانه روشن ازان * جهان روشنی یافت از نورِ شان *

* چه بودند گنجِ معانی همه * پُر از گوهر و لعلِ دینی همه *

امّا بعد بر ضمائرِ دانش‌مظاهرِ مستبصرانِ کارخانهٔ ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعمِ الٰهی را (که بر نوعِ بنی آدم از مبدأ فیّاض افاضه شده است) پایانے نیست - و پیداست که شکرِ یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقتِ بشری بیرون] امّا نعمت نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ساخت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریلِ امین پیغمبران را از تشریفِ وحی از جنابِ کبریا مشرّف فرموده اند (اگرچه آن نوعِ دیگر باشد از نطق) وهمین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بیراهه‌روانِ بادیهٔ غرایت را بشاهراهِ هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - وهمین نطق است که بواسطهٔ آن فلاطون و والیس آوازهٔ دانش بگوشِ عالمیان

انداخته - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسي و نظامي اندليل یکتائي را بلاي دانش گفتارها پیراسته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علامي اظهار جوهر حقیقت و کارداني کرده باتکای خود مسند وزارت اکبر را آراسته - چه اکبرے تے سکندرے - و چه علامیئے - ارسطوئ الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگي فرمان روایان هندوستان در داد بخشي و عدالت گستري گوی سبقت ربود - و صیت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راههای دور و دراز اقصای ممالک شرق و غرب پیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوس اجلال نواختن بیشتر از مغز معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیر صایب تافتن علامئ فهامي بود • • بیت •

• نه اکبر بر سریر سلطنت ماند • که علامي بکلکش مملکت راند •

و سخن نفس الامري آنکه اکبر بذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمي و حقیقت ورزئ ابو الفضل گوش هوش او را افزود • • نظامي •

• وزیر چنین شهریار چنان • جهان چون نگیرد قرار چنان •

آمدم بر سر مدعا - پوشیده نماند که این نسخهٔ نامي و این صحیفهٔ گرامي (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معاني دران مستور) یعني کتاب اکبر نامه (که قطرهٔ ایست از دریای علم ابو الفضل علامه) بارے (بمطبع اقبالمند والا گوهر - منشي نول کشور بفرمان صاحب الحکومة و الایالة - مهاراجهٔ پتیاله) مطبوع شده بود - امّا بسبب اغلاط فاحش نا مطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعني معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگي داشت و بباطن نا پسندیدگي - باز برای ایشیٹک سوسایٹئ کلکته بصوابدید والا جناب معالي القاب (صاحب المفاخر البهیه - و المآثر السنیه - مجمع المحامد العلیه العالیه - منبع المناقب الجلیه الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیة و النقلیة - ماد سرادق الفنون الادبیة و الحکمیه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیان جهان - نقاوهٔ نوئینان زمان خداوند سجیات رضیه - صاحب صفات وضیه - در یکتای فضائل و حکم - لعل بے بهای جلائل شیم شمع معالم دانش و سخن پروري - زیب ده مجالس بینش و هنر گستري - دریای ناپیدا کنار دقائق معاني - بحر محیط سخن سنجي و نکته داني - و الا گوهر عالي تبار - جوهر شناس معدلت دثار • • نظم •

• شاه سریر علم و آنچه شاه ست دوربین • ماه منیر فضل و چه ماه ست ماه دین •
• دانش بوے بدید خداوند و جا گرفت • امّا ندید هیچ مقامی گزین چنین •
• صدر صدور جمع کرام است در عطا • فحل فحول بزم هنرها ست بالیقین •

ملجای اربابِ تدریس و تعلیم - ماوای اصحابِ تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزّمن - الصّاحب پنج بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیّة العالیه - الذي ما نال احد ممّن سبقوا من الحکّام الماضیه ما ناله من فضائل جلیلة جلیّه - و شمائل جمیلة مرضیّه * * بیت *

* و هذا و إن کان الاخیر زمانه * لآتٍ بما لم تستطعه الاوائل *

لا زالت سحب اعطائه ممطره - و نخل اجدائه مثمره - و شوارق الطافه طالعه - و بوارق اعطافه لامعه و ریاض إفادته ناضره - و اثمار افاضته باهره - الی یوم الآخرة) زیورِ طبع می پوشد *

دانستني ست که نزدِ مصحّح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ي است - و تفصیلش بذیلِ این دیباچه رقم پذیر میشود) موجود است - امّا همگي نسخها قلمي اند - سوای نسخهٔ ز که مطبوع است - و لیکن سنگي - که آن هم حکمِ قلمي دارد و آن همان است که قبیل ازین کیفیتِ طبعش بمعرضِ بیان آمده - و معلوم است که قلمي نسخها مملو از اغلاط مي باشند - که کاتبانِ ساده لوح را نظر بر حسنِ صوري ست - که عبارت از خطِّ خوب است - نه بر حسنِ معنوي - که عبارت از عبارتِ نیک و صحّت - و بالجمله باعانتِ این نسخهای دهگانه در تصحیحِ آن سعيِ بے حد و مر و جهدِ بیشتر از بیشتر (که مزیدے بران متصوّر نیست) بکار مي رود *

دیگر بوضوح پیوندد که جزوِ اوّل و دوم (یعنی بیست و چهار فارم) از اوّلین دفترِ این کتاب بتصحیحِ ماهرِ اسرارِ خفي و جلي المرحوم مولوي آغا احمدعلي (سقاه الله من عین تسنیم - و ادخله جنة النّعیم) چاپ شده بود که مولوي موصی الیه داعیِ حق را لبّیک گفتند - باقي بتصحیحِ الرّاجي الی رحمة ربّه الکریم - العاصي عبد الرّحیم - و بحسنِ تائیدِ ملازمانِ جنابِ پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقیقاتِ بعضے اسماء و نوادرِ لغات (که جنابِ افاضت مآب را درین باب نیز یدِ طُولي ست) از حلیهٔ طبع محلّی گردید - و دفترِ مذکور بترتیبِ لایق مرتّب شد * شعر *

* فلو قبل مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النفس قبل التّندّم *

* ولکن بکت قبلي فهیّج لي البکا * بکاها فقلت الفضل للمتقدّم *

انشاء الله تعالی اگر چندے حیاتِ مستعار وفا کند و طایرِ روح درین چمنِ بے ثباتِ قالبِ خاکي خرامد در تصحیح و تحقیقِ دفترِ دوم نیز سعيِ موفور و کاوشِ بے وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد و هرگز تقصیرے و توانیئے دران راه نخواهد یافت - و بالله التّوفیق - و علیه التّکلان في التّحقیق *

---

* تفصیلِ نسخهای دهگانه *

(۱) این نسخه کامل است - یعني تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازان

فورت ولیم کالج - بسیار سهو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۶۳۲) تاریخی از کاتب مرقوم است - و آن چنین است در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجري ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۳۳ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت *

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ (همین صورت) از جلوس والا *

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي ست - فی الجمله صحتی دارد - تاریخ کتابتش نا معلوم *

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاٹک سوسایٹی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش مرقوم نیست *

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوي کبیر الدین احمد صاحب مالک مطبع اردو گائیڈ شاعت نموده - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع الثاني سنه ۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقراني اورنگ زیب پادشاه غازي راقم الحروف شیخ مصطفی انصاري - حسب اشارهٔ میر عطاء الله کشمیري تحریر یافت *

(ز) این نسخه مطبوعهٔ سنگي ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه پیشتر ایمائی بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجري *

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانهٔ دهلي - اگرچه دفتر اول در صحت یکتائي دارد - اما از ابتدای دفتر دوم سهو و اثباتے راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي - اغلاط دروے پایان - در آخر چنین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازي *

(ي) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانهٔ دهلي فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط *

* الضعیف الاثیم - عبد الرحیم *

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر این چه دریافتنیست ژرف - و شناختنیست شگرف که حقیقت‌پذیران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس که باریک‌بینان جداول آفرینش و پرکارگشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدے گرانمایه و گوهرے والاطبع که در کالبد قیمت نگنجد - و میزان قیاس برنسنجد - و بمکیال گفت درنیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیم‌بست متحرّک و هوائی متموّج نیافته اند - و چرا چنین نباشد که سرانجام دارالملک معنی بے دستیاری آن امکان نپذیرد و معموری خراب‌آباد صورت بے مددگاری آن در اندیشه نگذرد ٭ مثنوی ٭

این چه سخن بود که شد آشکار ٭ پرده برانداخت ز هژده هزار

نیست درین بزم بسرمستیش ٭ نیست حریفی بزبردستیش

کارگشا اوست درین کارگاه ٭ صدرنشین اوست درین بارگاه

هرچه درآمد بدل اهل هوش ٭ دل بزبان گفت و زبان زد بگوش

از در دل هم بدر دل رهش ٭ ناطقه و سامعه جولانگهش

ماه سخن را برصدگاه هوش ٭ مشرق و مغرب ز زبانست و گوش

چنانچه بپایهٔ والای آن بنردبان آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن دم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتی است آب‌نما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوج پروازش نزهتگاه[1] هوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسان صفوف عزت فراخور دید و دریافت خود چنانچه سپه‌سالار انجمن معنی بل خلف‌الصدق دل دانستند - موبد موبدان دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خاصه سخنی که زیب فهرست نسخهٔ مفاخر و زینت دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدح کدخدای آسمان و زمین و حمد دادار

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه

جان و تن آفرین - هم آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلفروزی - هم قافله‌سالار سخنوران و هم شهریار سخنوری - چراغ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیس وحدت‌سرای خلوت‌گزینان - دردافزای باطن مشتاقان کوی خداجوئی - مرهم‌بند ناسور خسته‌دلان کنج ناشکیبائی - نوشداروی شورابه‌نوشان اشک حسرت - مومیائی شکسته‌دلان زاویهٔ خاموشی - رزم‌آرای دلاوران هنگامهٔ عشق - بزم‌افروز معشوق‌مزاجان بارگاه اطمینان - تشنه‌لبان دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلان بادیهٔ جویائی را جوع‌افزا - ارجمندیست که خردپروران بیداردل با همه سراسیمگی شوق و بی‌آرامی شغف دست فکرت از دامن هودج کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش فروخورده مهر خموشی بر لب نهاده اند - و بدستیاری انصاف پای ادب در دامن عجز پیچیده در انچه شایانی آنرا از عطیه‌خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند ❁ شعر ❁

راه کمال ترا حرف و نقط ریگ دشت ❁ عالم علم ترا شهر سخن روستا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند ❁ لطمهٔ حیرت برو سیلی جهل از قفا

یعنی سپاس ایزد بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایش خداوند بیهمال از احصای اکوان افزون -

❁ مثنوی ❁

حدیث انجا که از یزدان‌شناسیست ❁ سپاس‌اندیشی ما ناسپاسیست

تو جرأت بین که همت میزند جوش ❁ که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست ❁ که این حرف کتان و ماهتابست

سخن را چند باشی محمل‌آرای (۲) ❁ بدست‌آویز عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا با آسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راه سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهد بود - تا حصهٔ من ذرهٔ خاک‌نشین با نسبت آفتاب عالمتاب قدس چه باشد - محبوس مطمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائی عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرهٔ سرگشتهٔ بی‌سروپا را در شعشعهٔ نیّر جهان‌افروز بجز هواداری چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحر زخار و ابر مدرار بجز لاف خشک‌لبی چه نصیبه - هیهات اگر ذره ازان فروغ‌بخش انجمن هستی گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تنگنای ظلمت را با ساحت نور چه نسبت - و عدم مطلق را باوجود بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفرینندهٔ کامیاب شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوای ثنای بدائع مکنونات او زند - یا قدمی چند در صحرای

---

(۲) نسخهٔ [۱] محفل‌آرای -

ادراک مخزونات او فهد. اورا در معرض ستایش آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوتسرای سلطان سخن‌گفتن خودرا در مضحکهٔ ابام انداختن - و سخرهٔ هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوی *

پای سخن راکه دراز است دست * سنگ سراپردهٔ تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوان تو رسد لاغر است

ای برتر از کرسیٔ عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات نبخشیدی معلوم شدکه سپاسداری بر همت ما لازم نکردی - و چون نعمت بےمنتها عنایت نکردی مفهوم‌شدکه بر ذمت ما شکرگذاری واجب‌نفرمودی-چون‌در گفتار بسته دیدم درگاه کردارگشوده‌یافتم- بخود بیخود گفتم که اگر توانائی سخن‌سرائی نداری و بادپیمائی نمی‌توانی گرد آزرده مباش - که این طریق چرب‌زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب دلالگی ببهای معنی فروشند - حمدے که از روی فرمان جهان‌مطاع سلطان خرد بر ذمت گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست که گوهر شب‌تاب خرد را که از بخششهای مهین مدبر فیاضست چراغ روشنائی ساخته در رفت‌وروب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر فردے از افراد بنی‌آدم را در لباس تجرد و تنهائی داشته اند نخستین کمر همت در اصلاح خود بندد -آنگاه در فلاح دیگران کوشش نماید - و اگر بجانب جمعیت‌آباد تعلق و تکثر که در سلسلهٔ نظام کون و فساد ازان‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدم دارد که مقصود از شبانی پاسبانیٔ رمه است - و غرض از سلطانی نگاهبانیٔ همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامر مَن لَه الامر اقدام نماید - پس نهانخانهٔ دل خودرا از غبار خواهش گران‌پای و خشم سُبک‌سر پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بستایش دادار بیچون و پروردگار درون و بیرون متخلق و متحقق گردد *

چون میان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرے خوش شد - خاطر حیرت‌زده اگرچه از دشواری ودرازیٔ راه آزردگی داشت اما از آهنگ سازراه و نوید وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الهی نه آنست که صفات کمال اورا دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا نعمتهای بےانتهای قدم را در شمار آورد - و در برابر آن متاع ستودگیٔ حدوث‌آلود خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس‌ماندگان پیشگاه سپاس‌گذاری باشد - یا آنکه خویشتن آرائیٔ خود را ثناخوانیٔ الهی نام نهد - و از تاریکیٔ راه و باریکیٔ مقصود انکارخاطر گردد - و طبع حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌ساز وقت آنرا مقصود وا نموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که این نفسِ سپاس‌دوستِ خودآرای خودفروش را بر آستانِ بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی داشته از طاقِ نظرِ خودبینِ خویش افکند - تا معنیِ بیچارگیِ او بصورتِ نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطنِ او بفروتنی و بے‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگیِ گذارِ مقصود را سزد - و بحمدِ دادارِ جان‌آفرین گراید - و چون این متاعِ سپاس‌گذاری در بنگاهِ بشری فراوان - علی الخصوص در معاملهٔ جای این راقم بے‌اندازه است چرا از حمدِ ایزدی باز مانم - و از شکرِ سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفتِ مکراندوزیِ این خودسرای برآمده خود را آمادهٔ سپاسِ بلنداساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبانِ سخن‌ساز را دل رخصت نمیداد - و دلِ معامله‌فهم از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که مثلِ نادانانِ هنگامهٔ تقلید بدستیاریِ حرف و صوت در پیشگاه ثناخوانیِ خداوندی جلّ جلاله درآمده باستعاراتِ مستعار و عباراتِ مبتذل خرسند گردد - و نه همّتِ سپاس‌دوست راضی میشد که مثلِ دانایانِ کم‌حوصله دل از جست‌وجوی او بازداشته لب از گفت‌وگوی او بربندد - و بیک اقرارِ ناقص که در معامله بخلافِ آن طریقِ مستمر دارد عجز وا نموده خود را از نیک‌اندیشانِ راست‌گوی ظاهر کند - زمانے دراز درین اندیشه ماندم نه سرِ خروشیدن بود - و نه دماغِ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغِ هستیِ اوست(۲) درے از روشنائی گشودند - و دلِ هرزه‌گرد را گردنِ امّید بکمندِ مقصود بسته آمد - پیامِ آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش‌طرازِ نگارستانِ معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحمد آرایش دهی - حالِ فرمانروای زمین و زمان - گوهرِ تاجِ پادشاهان مینویسی و سپاسِ ایزدی بتحریر میرود - و نیایشِ خدای بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعاتِ صانع بر کمال حمدیست از دادارِ پاک که بزبانِ بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلانِ آباد‌باطن را بدریافتِ این پذیرای نورِ مطلق میگرداند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیت که بالذّات منصبِ والای بزرگ‌نهادِ وجوبِ وجود است میرساند - و پیداست که در عالمِ عنصر عظیم‌تر اثرے و شریف‌تر گوهرے از وجودِ گرامیِ پادشاهانِ والاشکوه که سرانجامِ نظامِ ظاهرِ عالم وابسته بدستیاریِ همّتِ قدسی اعتصامِ ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانے به تیغ سپردن - و مهمّ عالمے بشخصے گذاشتن جهانِ معنی درو نهادنست بلکه جانِ جهانِ معنی ساختن - خصوصاً گیتی آرائے که آهنگِ دریافتِ شمایمِ نسایمِ بهارستانِ معنوی داشته بر سریرِ کامروائی سربلند باشد - سیّما خدیوِ زمانے که باین دو حالت شگرف از سرچشمهٔ باطن سیرابِ دل و شاداب‌خاطر شود - خاصه آن قبله‌گاهِ خداآگاهان که بتائیدِ ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیزِ نگارینِ

---

(۲) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

خانهٔ معاني و بزم‌افروزِ شبستانِ حقائق شده محرمِ خلوتکدهٔ شهود و انیسِ صفوتسرایِ وحدت گشته ببختِ بیدار بر تختِ اقبال نشینند - و فرمانروائیِ صورت و معني و عقده‌گشائیِ ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگِ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظلّ اللّهیِ زمانِ مسعودِ ماست که مجموعهٔ نقشبندانِ فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگرانِ ازل و ابد است - با چندین اسبابِ فراوانِ حمدِ حقیقی که تو داري چگونه درین تکاپو سرگردان ماندهٔ - از شنیدنِ این پیامِ روح‌پرور صبحِ دولت دمید - سرمایهٔ سعادتِ جاوید میسّر شد - دیدهٔ امّید روشن گشت - عالمِ صورت رواج گرفت - ملکِ معنی ابتهاج یافت - دامنِ مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان‌اللّه این چه سرّیست بدیع که در کتابهای روزگار سپاسِ دادارِ پاک برای زیورِ کتاب می آرند و دربنجا کتاب را برای ثنای ایزدِ جان‌آفرین می آرایند - در صحائفِ جهانیان حمد را بطفیلِ مقصود بر زبان میرانند و درین شگرفنامه مقصود را بطفیلِ ستایش مینگارند - در روشِ قدیم ستایشِ حضرتِ معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاهِ خردشاهراه ثناخوانی کردار است - سوابق در محامدِ الٰهي بسخنِ التجا می برند - و درین دیباچهٔ بدیع‌رقم بانسانِ کامل که پادشاهِ حق‌پرست است پناه مي برند - یعنی آن خدیوِ جهان که بدولتِ خداجوئی و خدایابیِ او نقاب از میانِ ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق محبّت پدید آمد - و حجاب از پیشِ صورت و معني مرتفع گشت - غفلت که راهِ مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمانِ شعور است - تقلید که از اقلیمِ تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسانِ تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدانِ درگاه است - خودپرستیِ کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی کردے - چشمِ بخدا یافته سرافکنده و شرمنده بعبادتگاه ایزدپرستی درآمد - حسدِ ناتوان‌بین که بادِ مالخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادارِ داناي توانا دمِ منازعت میزد به خردِ رهنمائی حاصل کرده از گروهِ مستغفرانِ درگاهِ عطیّت و طبقهٔ مساعدانِ جنودِ دولتست - درِ طلب که صحتِ ابدي همان تواند بود از آنکه به بیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمانِ دانش‌افزا چراغِ شبستانِ عالم - فروغِ دودمانِ آدم - پرده‌برانداز اسرارِ غیبی - چهره‌گشای صورِ بےعیبی است - و چگونه این در نظرِ هوشمندانِ دوربین بعید باشد که ناظمِ آدابِ شهنشاهی - قاسمِ ارزاقِ بندگانِ الٰهی - باریک‌بینِ دقایقِ موشکافی - صاحب‌عیارِ جواهرِ صرّافیست - تا در عالمِ وجود پیشوائیِ اربابِ تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائیِ اصحابِ تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیانِ بنی‌نوع کشاکشِ اختلافِ بواطن را مراسمه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

مزاج‌صلحکلی و شمولِ مهربانی و عمومِ قدردانی و کمالِ ایزدشناسی این دو منصبِ گرانمایه که سررشتهٔ انتظامِ صورت و معنی است باین گره‌گشای کنوز خردمندی و کلیددارِ خزاینِ خداوندی عنایت شده - اگر وجودِ مقدّسِ او این خاصیّت بخشد هرآینه اندکے از بسیار از مکمنِ بطون بمامنِ ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفسِ نورانیِ کیست و قدمِ میمنت‌پیرای که این سعادت بخشید - این بدولتِ نورانیّت و حقّانیتِ پادشاهِ عالم‌پناهِ زمانِ ماست - یعنی آن شهنشاهِ معارف‌پناه - مظهرِ قدرتِ الٰهی - موردِ کرامتِ نامتناهی - یگانهٔ درگاهِ صمدیّت - مقرّبِ بساطِ احدیّت - گوهرِ معدنِ شاهنشاهی - فصِّ خاتمِ یداللّٰهی - فروغِ خاندانِ گورکانی - چراغِ دودمانِ صاحبقرانی - صاحبِ سرِّ بیچونی - وارثِ سریرِ همایونی - مخترعِ قواعدِ کشورستانی - غرّهٔ ناصیهٔ صبحِ هدایت - قرّهٔ باصرهٔ آمالِ ولایت - گرامی‌سازِ گوهرِ آدم - ولیعهدِ نیّرِ اعظم - انتخابِ مجموعهٔ قضا و قدر - مقدّمهٔ جنودِ فتح و ظفر - لبّ‌اللبابِ امتزاجِ لیالی و ایّام - زبدهٔ نتایجِ عناصر و اجرام - چشم‌چهانِ جود و افضال - خالِ رخسارِ سلطنت و اقبال - قوّة الظّهرِ شخصِ خلافت - مسرّة الصّدرِ عدل و رافت - فروزندهٔ گوهرِ بخت و بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردانِ جوهرِ خردمندان - قیمت‌شناسِ گوهرِ همّتِ بلندان - گره‌گشای کارفروبستگان - مرهم‌بندِ ناسورِ دلِ خستگان - صاحبدلِ روشن‌رای - جان‌بخشِ جهان‌پیرای - روحِ مصوّر و عقلِ مجسّم - عالم‌جان و جانِ عالم - روشن‌ضمیرِ حق‌بین - طریقت‌پسندِ حقیقت‌گزین - هشیارخرامِ دوامِ آگهی - بیدارنشینِ تختِ صبحگاهی - بنّای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارفِ اطوارِ سُبُل - کامیابِ صلحِ کل - موردِ غرائبِ کرامات - صاحبِ اعالیِ مقامات - محرمِ اسرارِ سفیدی و سیاهی - مظهرِ حقائقِ کونی و الٰهی - بنّای روابطِ تقلیدی و اطلاقی - دانای رموزِ انفسی و آفاقی - منهلِ متعطّشانِ زلالِ وصال - مقصدِ متحیّرانِ طریقِ کمال - مظهرِ نکاتِ شگرف و معارفِ گرامی - موردِ علومِ لدنّی و رموزِ الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروزِ خلوت در انجمن - زودرسِ دیرگیر - بسیاربخشِ اندک‌پذیر - دیده‌بانِ سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بےسر و بن - دقیقه‌شناسِ حفظِ مراتب - موی‌شکافِ تقسیمِ رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرّخ‌طالعِ دلنداختر - بردبارِ گران‌سنگ - صاحب‌فرِ عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرورِ دشمن‌گداز - ملک‌گیرِ عالم‌آرای - عدوبندِ کشورگشای - عاقدِ ارایکِ عظمت و جلال - رافعِ وسایدِ حشمت و اقبال - پاسبانِ دولت و دین - نگاهدارِ تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - نوازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوارِ صف‌شکن - شاهبازِ شیرافکن - مجاهدِ میدانِ جهادِ اکبر - مبارزِ جولانِ هفت کشور - مشیّدِ بنیانِ سلطنت و ریاست - موثّقِ ارکانِ تربیت و سیاست - معتصمِ عروهٔ وثقیِ عقلِ کامل - مستوثقِ حبلِ متینِ عدلِ شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دلِ رزمگاه تمام‌جگر - در بزمِ عشرت

ابر درربار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولانهٔ جلادت رمح مصقول - دریای موج‌انگیز عالم عطا - سحاب آتشبار نیسان وغا - انفاسش مجمره‌گردان بزم روح - الطافش مروحه‌جنبان صبح فتوح - عدلش بر اعتدال فروردین از طبع خورده‌انگیز - خلقش بر نسیم ارم بهشت از خندهٔ لب‌ریز - عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن - عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار مؤتمن - ظاهرش فرّ جمشیدی و شکوه فریدونی - باطنش دانش سقراطی و بینش فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیاض - دل‌را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاس نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدق معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیار دانشش قلب زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلباب تجبّر بر مفارق غرایم دریده - طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانیِ عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائر قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگر سنگین‌جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنین‌جگران آب ساخته - دلتنگیِ روزگار اثرے از گرهٔ ابرویش - گشادگیِ زمانه پرتوے از شگفتگیِ خُویش - دعای بقایش بزبان خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته - بلندیِ نامش ناموران اکناف را پست کرده - تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشم اندیشهٔ ملوک طوایف فراز نموده - صیت بلندش در گنبد گردون بپیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاه والایش سوطن منتخبان هفت اقلیم گشته - دولت روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالع همایونش دیباجهٔ سعادت ثابت و سیّار نموده * مثنوي *

آن شهنشاه آسمان‌پایه * چتر اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزای افسر و اورنگ
تخت قدرش بدولت ارزانی * شخص بختش گشاده‌پیشانی
حضرتش قبله‌گاه حق‌طلبان * رافتش چشمه‌سار تشنه‌لبان
زیر پا کرده از یک‌اندیشي * تخت شاهي و نطع درویشي
نُه فلک بر مراد او دوّار * هفت اختر بکار او سیّار
بزم‌ساز زمان بهشیاري * پاسبان جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم و رزم درون * جام لبریزده ز بادهٔ خون
بیم خاقان ز گرمیِ خویش * وهم قیصر ز چین ابرویش

آسمان‌جلوهٔ زمین‌تمکین * صاحب عقل کل جلال‌الدّین

نور خورشید ذات و ظل اللّه * گوهر تاج و تخت اکبرشاه

این جهان کهن ازو نو باد * کوکبش آفتاب‌پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نیّت درست و عزم جزم یکبارگی گنجور خزاین آفرین آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید-و از جمع نقصان پذیرد-بدولت اخلاص کیمیاگر شدم-و خاطر مفلس‌را توانگر ساختم-دست نوال گشودم-و در خزینه گشادم-نیکبخت بودم دولتمند شدم- حرف‌سرا بودم ثناخوان گشتم-بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم -ساده‌لوح بودم نکته‌نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل‌گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موِدّی گشت -از بارعام بدولتسرای خاص آورده من بیزبانرا زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم‌پیشینیان هر طایفهٔ از طرائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان‌نوامیس الٰهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنہا خانهٔ عدم فرورفته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزیّن گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط بردازم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این پی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلمربیگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرماندروای زمان گرداند هراینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند * شعر *

چه یارا مہا را که رخشنده مه را * سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خودرا * بران حضرت از ذرّه کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیّت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آوردهٔ خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همّت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلّفاتِ نثرپردازان نظم‌گستر فراهم آورم - تا حقّ عبودیّت و ارادت ولي نعمت‌گذارده باشم - و هم حقّے بر نورسانِ عالمِ شهود و آیندگانِ قوافلِ وجود ثابت گردانیده - هرچند هریکے ازین چهار چیز باعثِ قوي بود بر اقدامِ این امرِ رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاهِ خاطرِ اخلاص‌مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغلِ شگرف همچنانکه حقّ مخلوق میگذاري حقّ خالق نیز بجای می آري - اگرچه لوازمِ آدابِ ارادت و حقوقِ نعمت‌رسیدگی ادا میکني درمعنی بحمدِ خداي جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسبابِ نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاهِ افضال بخصوصِ تربیتِ این نظرکردهٔ خود و عمومِ مهربانیِ مستعدّانِ سعادت برین پیش‌قدمِ سالکانِ شاهراهِ ارادت نظر باخلاص - و واپسترینِ قوافلِ اربابِ سعادت نظر بعزّ مراد - ابوالفضل بن مبارک که کلاهِ چهارترکیِ ارادت بر تارکِ دل مانده - و آستینِ همت‌طرازِ عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده - پرتوِ اشارت تافت که سوانحِ احوالِ اقبال‌قرین و وقائعِ فتوحاتِ دولت‌افزاي مارا بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگویم‌که این حکمِ نوشتنِ سرگذشت بود - یا بخشیدنِ همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویسِ جلائلِ آثار ساخت - یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد - بے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروشِ غیب بود که از عالمِ بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموسِ اکبر که از پیشگاهِ جبروت تنزیلِ وحي نمود - لاجرم غایتِ تکاپوي و نهایتِ جست‌وجوي در جمع‌کردنِ جرائدِ احوال و صفائحِ واقعاتِ حضرتِ شاهنشاهی بجاي آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمانِ درگاه و قدیمانِ این دودمانِ دولت از پیرانِ هوشمندِ راست‌گفتار و جوانانِ بیدارمغزِ درست‌کردار می‌پرسیدم و بقیدِ کتابت می در آوردم - و باطرافِ ممالک بجمعے که با خدمتِ قدیم درستی و راستی متیقّنِ بعضے - و مظنونِ برخے بود مناشیرِ عالي شرفِ صدور یافت که نقلِ مسوّدات و یادداشتهاي خودرا ببارگاهِ حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمام انجاح[2] نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکمِ مجدّد از پیشگاهِ مقدّس لمعانِ ظهور داد - که فراهم آوردهائے که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامعِ اجلال رساند - و انچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتابِ گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائقِ حقائقِ احوال وجزئیّاتِ امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگامِ فرصت حواله کند - بنابر حکمِ پادشاهي که ترجمانِ فرمانِ الٰهیست از اندیشهٔ که مکنونِ ضمیر بود بار آمده مسوّدات را ساده از آرایشِ نقش و نگارِ عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سالِ نوزدهم الٰهي که قانونِ واقعه‌نویسي از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهي پرتوِ ظهور یافته بود دفترِ واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایفِ دولت تحقیقِ تواریخ بسے از سوانحِ گرامي نمودم - و نیز جدّے فراوان رفت - تا اکثرے از مناشیرِ معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشیني تا حال [که آغازِ صبحِ اقبال‌است] بحدودِ اقطاع شرفِ نفاذ یافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامینِ مقدّسهٔ او سرمایهٔ این شگرفنامه گشت. و کوششِ بلیغ بجای آوردم تا بسیارے از عرائض که اعیانِ دولت و منتسبانِ عتبهٔ سعادت شرحِ سوانحِ اطرافِ مملکت و تفصیلِ صوادرِ اکنافِ ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معاني شد - و از اسبابِ تشخیص و تحقیق خاطرِ مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که مسوّدات و بیاضهاي هوشمندانِ خبرت‌گزینِ روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرهٔ براي شادابی و سیرابیِ این گلشنِ دولت برگرفتم - و با این همه اسباب و ذخیرهٔ خزاینِ مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بسند نکرده از حضرتِ شاهنشاهی که بقوّتِ حافظهٔ کامله جزئیّات و کلّیّاتِ وقایع و سوانح را که از یکسالگي [که عقلِ هیولاني در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبلهٔ بالغ‌نظرانِ حقیقت‌بین اند] بخاطرِ اقدس مرتسم دارند التماسِ تصحیحِ شنودهای خویش نموده در مجالسِ متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزلکِ تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطرِ اخلاصمند را ببذلِ مجهود کارفرمای این مطلبِ عالي گردانیدم - امید که بتاییدِ اخلاص این خدمت بانجام رسانم - وانچه از عجائبِ این نوباوهٔ چمنِ کائنات و فهرستِ کارنامهٔ مکوّنات درخورِ استعدادِ خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلانرا شمع بصیرت بر سرِ راهِ خرد نهاده آید - و روشنضمیرانرا سرمایهٔ مزیدِ آگاهي شود - سبحان الله این چه دولتیست که عبادتِ الٰهي را در پردهٔ خدمتِ پادشاهي بجاي مي‌آورم - و دستور العملِ صوري و معنوي و آدابِ پادشاهي و بندگي را براي کافّهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولتِ ابدیِ خود میگردانم *

و چون دربن کتاب [که محمدت‌نامهٔ ایزدیست] هر زمان نامِ والاشکوه این پادشاه آفاق بتصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرتِ شاهنشاهي عبارت را گرامي میسازم - و از پادشاهِ غفران‌قباب والدِ بزرگوارِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني[۲] اکتفا نمودهٔ سخن دراز نمي کنم - و حضرتِ والدهٔ ماجدهٔ آن قدسي‌نژاد را بحضرتِ مریم‌مکاني [که حضرتِ شاهنشاهي را

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] جنت‌آستاني *

این خطاب مستطاب در ضمیر انور گذشته] اشارت می نمایم - و از جدّ گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمایر مرآت نظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین [که غیب نمایان استار الهام - و پرده گشایان اسرار عناصر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کاملهٔ آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امّهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتّصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تاثیرات اوج و حضیض - و امثال آن که طرّاحان کارگاه ایجاد و ابداع - و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیان پرده سرای بطون بجلوگاه ظهور روی نماید - و یکتائی از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهار بازار ستم و داد گردد - چه سامان عالمی و سرانجام جهانی از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردے مبتنی بر جمع اضداد - و انانیّت عظمی در هر سر - و انصاف نایاب - و محبّت ناپدید - و خواهش در فربهی - و شهوت در روزافزونی *

خردمند دوربین داند که درهرچند مدّتے از وجود فرمانروائی که بتائیدات ایزدی مؤیّد و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست - و مرد معاملهفهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد - تا لایق افسر شاهی تواند شد - این چنین گوهر بےبها و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود - تا بمدارج ترقّیات باستعداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معاملهدانی دریابند که مقدار مدّت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیانرا بدستیاری تائید الٰهی برفرق همّت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردے از افراد انسانی نهد مدّت تربیت این

بزرگ حوصلهٔ بلنددریافت در اندیشهٔ بشري و دایرهٔ امکاني کجا گنجایش پذیرد - چنانچه روشندلانِ کارآگاهِ زمانِ ما این دو عطیّهٔ کبری از سوادِ پیشانیِ نورانیِ این خدیوِ جهان می یابند - و از کمالِ انصاف ازشرحِ مناقبِ او بعجز اعتراف[۲] مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدتِ توفیق پذیرایِ این دریافت گشته‌اند - که ادراکِ رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقتِ بشري نیست - و در احترامِ این بزرگِ والاقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستشِ خدايِ خود مینمایند - و همگي همّت در تحصیلِ رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوريِ رضايِ ایزدِ بیچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتراست - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشنضمیرِ دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونیِ منارهٔ سعادت داند که چندین هزارسال بطنًا بعدَ بطنٍ درمهدِ تربیت درآورده حضرتِ آلنقوا را طرازِ هستي بخشید - تا شایانِ آن نورِ عالم‌افروز که شرحِ آن شمسهٔ پیشطاق داستانهای باستان و کتابهٔ مبانیِ تواریخ راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشري و رابطهٔ صلبي در مشیمهٔ باطنِ قدسی‌مواطنِ حضرتِ آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیتِ چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسيِ مظاهرِ دیگران برايِ استکمال سیر میفرمود امروز درعنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دادارپرست ظهور میکند * شعر *

چندین زمان بگردد چندین قران برآید * کاین اخترِ سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ فتحِ الباب کون در هر زمانے پیش از ظهورِ چنین برگزیدهٔ[که پس از هزار[۳] سال یکے بوجودآید] دولتمندانِ بختِ بیدار را بنویدِ قدومِ هدایت‌افزایِ او مسرور سازند - چه هر امرے در تلقیِ وقتِ مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص محتجب و مکنونست - اجرم پیش از تحقّق[۴] این امر دریچهٔ از عالمِ غیب مقابلِ مشاعرِ[۵] افهام میگشایند - و مواجهِ روزنهاي شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالمِ شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثال [که تمثالیست از عالمِ ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امّیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق دولت‌آرای - و هرآنچه بعد از کشش و خواهشِ طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا التذاذهاست که در غیرِ اینمعني صورت نبندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [ا د و] میگرایند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -

(۵) نسخه [ج] مشارع - ،

آنکه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساری تارک انکساری غبارآلود میداشتند - و فرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روی آمید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعمت تضرّع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی‌الحقیقت طالع همایون و عمر روزافزون عبارت ازینست میفرمودند * مثنوی *

خداوندا بنـــور شمع ذاتت * بگوهرهـــای دریـــای صفاتت

بآن پاکان که چون گل پاک رستند * درون از چشمهٔ خورشید شستند

که تاج دولتم را گوهری بخش * سپهر رفعتم را اختری بخش

ز ماهی ده شبستان مرا نور * که ظلمتهای عالم را کند دور

ز خورشیدی برافروزان وجودم * که افتد نُه سپهر اندر سجودم

بقائی ده بجـــان غم‌پذیرم * که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیات بی‌بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواندگشت فرزند خلف و جانشین مسند شرفست - که میوهٔ حدیقهٔ زندگانی و مصباح زجاجهٔ آسمانیست که از زیت عنایت ایزدی مستضی گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکّن گردد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصًا چنین نادرهٔ ذاتی کامل و حق‌شناسی مکمّل که اگر سرورِ دفتر اقطاب اولیا گویند لایقست - و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جدّ اعلی نامند بنفس امر موافق - و هرآینه چنین پادشاهی که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهی و فرمانروائی و جهانگیری و عالم‌آرائی ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامی سزاوارتر است و در طلب این مطلب عالی از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم ربیع‌الاوّل سال (۹۴۷) نهصد و چهل و هفتم هلالی حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بعد از توجّه بمبدأ فیّاض زمانی سر ببالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خواب سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفی نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ابّهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت‌آباد عقول و اوهام روشنی پذیرد - و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالی و ایّام اضاءت یابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهی بخشیدند نام جلالت‌انتظام آن کارنامهٔ ایزدی را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن سربلند است - و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

عظمی و نعمتِ حسنی سجداتِ شکر الٰهی بتقدیم رسانیده کیفیّتِ آنرا بمحرمانِ حریمِ خاص و ملازمانِ آستانِ اخلاص درمیان آوردند ٭ شعر ٭

این خواب که از دیدهٔ جان پرده‌گسل بود ٭ خوابش نتوان گفت که بیداریِ دل بود

از شریف‌خان برادرِ شمس‌الدّین محمّدخانِ اتگه شنیده شد که شمس‌الدّین محمّدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغلِ ایشان در آمده ٭ صورت واقعه را بپدرِ گرامیِ خود میر یارمحمّد غزنوی که کدخدای درویش‌منش بود گفته‌اند ٭ پدرِ گرامی از سنوحِ این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتِ عظیم بتو روزی خواهدکرد که باعثِ رفعت خاندانِ ما بوده باشد ٭ و همچنان شد که از برکاتِ انوارِ این بدرِ آسمانِ قدر پایهٔ عزّتِ این سلسله از حضیضِ خاک بارجِ افلاک تصاعد نمود ٭

دیگر از راست‌کیشانِ درست‌اندیش معلوم شده که در زمانے که حضرتِ مریم‌مکانی خُلّدتْ ظلالُ اجلالها بعنصرِ مقدّسِ آنحضرت حامله بودند روشنیِ غریب از جبینِ مبینِ ایشان هویدا بود - بسا اوقات بر ناظرانِ این منظرهٔ ربّانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئینِ حلی‌پوشانِ سرادقِ عفّت‌است که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکبِ اقبال بزبانِ حال این ترانه میسرائید ٭ شعر ٭

براه بخت نهادم جبینِ ظلمانی ٭ هزار آینه آویختم به پیشانی

روزے در نزدیکیِ ایّامِ ولادتِ باسعادت حضرتِ مریم‌مکانی بر هودج میرفتند - در اثنای راه نظرِ ایشان بباغِ انبه افتاده‌است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظّم (که برادرِ مادریِ ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد ٭ خواجه انبهٔ چند آورده بدستِ مبارکِ ایشان میداد که در نظرش پرتوِ ناصیهٔ فروغ‌بخشِ ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانیِ خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانیِ نورانیِ آنحضرت را بنورِ ایزدی تابان می‌یابد - تعجّب نموده حیرانِ آن‌نورِ ازلی میگردد ٭ و ببعضے از محرمانِ درگاهِ الٰهی این را نقل میکند ٭ و این استفسارِ خواجه بجهتِ آن بود که شعشعهٔ انوارِ الٰهی که از جبهٔ انور می‌تافت خواجه را یارای نگاه کردنِ تمامیِ آن نبود ٭

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرفِ اتگگیِ آن حضرت مشرّف‌است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم سحرے بود

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و درمیان کنارم درآمد * پنداشتم آفتابِ عالمتاب در کنارِ من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتے دست داد - که از لذّتِ وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنیِ آن لذّت هنوز موبمویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیرِ آن صبحِ جلال و جمال و گلِ این شکوفهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه باین خدمتِ والا که سرمایهٔ دولتِ دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بعهدهٔ شکرِ این نعمت جاودانی سربلندی یافتم . * مصرع *

دولت آنست که بے خونِ دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنارِ من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمتِ پرورشِ آن گوهرِ گرامی‌نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکتِ این خدمت که سرنوشت بود طالع قوی و سعادتِ عظیم منّت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناسِ هفت‌اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدّین ترخان و جمعے دیگر که ملازمِ رکاب سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکیِ ظهورِ نیّرِ اقبال حضرتِ جهانبانی در خانهٔ مسقّف که دریچهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرفِ نمودارِ ولادتِ اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانهٔ اشعهٔ نورِ الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکانِ درگاه که دولتِ حضوریافته‌بودند از خرد و بزرگ برین نورِ جهانتاب آگاه شدند - و جمعے که راهِ سخن داشتند استکشافِ این معنی از حضرتِ جهانبانی کردند * فرمودند همانا که درین زودی از گلبنِ خلافت تازه گلے خواهدشکفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سرای عزّت واقبال نورپرورده بخت‌روشن سازے قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندانِ والا و دودمانِ عالی را از سر فرے و رونقے پدید آید - بل شبستانِ عالم را از پرتوِ جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روي نماید *

دیگر میر عبدالحیّ صدر [که از پاک‌نژادان عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشم مبارکِ ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّه که چراغ خانوادهٔ سلطنت ما بتازگی روشن شد * من مرّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشأهٔ خواب و بیداري چنان نمودند که

ستارهٔ نوراني از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد - وهم جرم او افزون میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می پرسم که این جرم نوراني چیست - او جواب داد که نور مجسّم خلف الصدق تست - و هرقدر از سطح غبرا که این نور جهان‌افروز پرتو بر ساحت آن انداخته درتحت تصرف و تسخیر او درآید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامي نژاد معمور گردد * دو روز ازین بشارت غیبي گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امّید رسید - چون از روي ملاحظه بوقت آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود * بزرگي را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهي چرا کرامت نکنند - و آنجا که چنین موهبتي از دنبال آن بود امثال این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینان نقدپرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاک‌سیرتان دوربین را بظن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقق شد که این پرتو آن نجم عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّر ظلمت‌سوز - و بر دریافتهای دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست *

و بر نکته‌دانان باریک‌بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علی یزدي در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیر تومنه‌خانرا ازروي ظاهر بروجود حضرت صاحبقراني مورد آورده واز هشتم کوکب نوراني [کهجهانے از پرتو آن روشن شد - و از جیب قاچولي بهادر بدر آمد] اشارت بروجود حضرت صاحبقراني کرده که جدّ هشتم آنحضرت است - امّا بر باطن نورمواطن دوربینان علم تعبیر و رمزدانان عالم‌مثال ظاهراست که از هفت کوکب هفت‌تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمانروائي سربلندي نیافته باشند و بمتّکاي دولت‌آرائي ارجمندي ندیده - از وادي تعبیر و اشارت مثالي دوراست - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان‌آرائي والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذات مقدّس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیّت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ساطع این سعداکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سرزده‌بود - اگرچه او جدّ شانزدهم آنحضرت است ازروي شماره - امّا درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شهنشاه گیتي‌افروز در جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده (۲) - این هفت تن درمیان این هژده کس ببزرگي و گیتي‌آرائي امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایشان

---

(۲) نسخه [ج ح ط] داشته -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علّیهٔ این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدي را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوري و معنوی ارزاني داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحصان دقایق آثار صدق این معني مخفي نیست - چنانچه مجملے از کمالات این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیداربخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرامي احوال این بزرگان فرخنده مآل را بنظر دقّت و خبرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالي خدیو جهان مطّلع گردد آنرین برین دریافت کند - هیهات هیهات سخن‌فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته‌باشم - جایزهٔ عظمی ازین گزیده‌اثر چه باشد که دل اخلاص‌گزین من مصدر نکات حقّاني شده است - و خرد نکته‌دان من مهبط این دقائق ربّاني گشته - ازین جواهر شب‌تاب گوشوارهاي گرامي بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش‌پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیّراعظم و سطوع سعداکبر از سماي سعادت یعني ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوع نیّر اقبال از مطلع سعادت - یعني ولادت اقدس حضرت شاهنشاهي از خدر معلّی وستر مقدّس حضرت عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس‌احتجاب - تجرّدانتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافي‌نیّت - وفیّهٔ وافی‌طویّت - ملکهٔ قدسي‌ملکات - مالکهٔ سماوي‌برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موجهٔ دریاي قدم - صدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حطیم عبادت - مشکوٰة حریم سعادت - ناصیهٔ طاعت ایزدی - باصرهٔ سلطنت سرمدي - قایمهٔ سریر سمو - قاعدهٔ کرسی علو - خاتون منصّهٔ رفعت - بانوي حجلهٔ دولت - نقاب‌گزین هودج عزّت - رفعت‌بخش طیلسان عصمت - عطیّهٔ والاي عالم بالا - خزینهٔ رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایدهٔ ربّاني - دولت عظمای موهبت آسماني - نقطهٔ دایرهٔ فضل و افضال - درّهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستان عدالت - لوحهٔ نگارستان جلالت - بارقهٔ انوار ولایت و ولا - نایرهٔ نیّر عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامن کسبي و وهبي - نخبهٔ مکامن سرّي و قلبي - واسطهٔ عقد دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کونی و الٰهي - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآت حقیقت‌نماي وجه یقین - مرقات اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول دوحهٔ برومندي - نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندی -

مستورهٔ معجر علم و حیا - مخدرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نور غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشاف صبح دولت و سعادت - پرده‌نشین سرادقات آسمانی - حضرت مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانو بیگم [ادام الله ظلال جلالها] نقد پاک قدوهٔ اولیای کرام - قطب اقطاب عظام - سیّاح بیدای ناسوت - سبّاح دریای لاهوت - مصباح مکامن روح - مفتاح خزاین فتوح - گلچین بساتین تجلّی - نخلبند ریاحین معنی - امام صومعهٔ ریاضت - ساقی میکدهٔ افاضت - دریادل مرحلهٔ تجرید - دریانوش مصطبهٔ توحید - مستغرق بحار مجاهده - مستهلک بوارق مشاهده - مشعله‌دار شبستان طریقت - قافله‌سالار شاهراه حقیقت - اکمل مظاهر تجلّیات ذاتیّه - اجلای (۲) مجالی انوار صفاتیّه - صرّاف سرایر اصحاب کشف و شهود - نقّاد ضمایر ارباب وجد و وجود - مدّار مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّار بواطن قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمام ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقام آثام - عارف روابط امتزاج ظهور و بطون - کاشف لوایح اسرار بروز و کمون * رباعی *

قطبی که بقطبین فلک داشت (۳) پیام * شیران هوس را بادب کرده لجام

در بیشهٔ دل هزبر سرمست‌خرام * دریاکش عشق ژنده‌فیل احمد جام

[قدّس سرّه] اتّفاق افتاد - بحسب ارتفاع شعرئ شامیّه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّل شب هشتم (۴) آبان ماه جلالی (۴۶۴) سال چهارصد و شصت و چارم - موافق نوزدهم اسفندارمذ ماه قدیمی سال (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال (۹۴۹) نهصد و چهل و نهم هلالی - ششم ماه کاتک سال (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهم هندوی - شانزدهم تشرین الاوّل رومی سال (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شب مذکور مانده بود در شهر کرامت‌بهر و حصار سعادت‌انحصار امرکوت که از اقلیم دوّم است - و عرضش از خطّ استوا بیست و پنج درجه - و طول آن از جزایر خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکب عالی روی توجّه بتسخیر ولایت تته داشت - و هودج اقبال دران حصن دولت و حصار سعادت بجهت قرب زمان اشراق این نور گیتی‌آرای توقّف نموده بود *

و از غرایب امور که قریب بزمان ظهور نیّر اقبال سانح شد آنست که پیش ازین ساعت مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجّم که بجهت تشخیص و تعیین طالع بموجب حکم پادشاهی بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ح] اجلی - (۳) نسخه [ا] مقام [ح] نیام - (۴) نسخه [ح] بیستم -

ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولد در توقف افتد - حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدرے فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفل این خدمت شود - چون کریه‌منظر بود خاطر مقدس حضرت مریم‌مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد عُلیا بعد از محنت بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - انچه ایزد بیچون در مشیت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهدپیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم‌مکانی را شدت وجع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزت بساط نشاط بگستردند - و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرگاهي و عصمتیان حریم پادشاهي دیدهٔ امید بسرمهٔ شوق مکحل کردند - ابروي هوس را وسمهٔ طرب دادند - گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعد تمنا را یارهٔ مقصود بستند - پاي رقص بخلخال جلوه درآوردهٔ بجولانگاه عشرت و شادي درآمدند - و زمزمهٔ مبارکي و مبارکبادي برکشیدند - مروحه‌جنبانان صندلی‌ساعد بعطرآمیزي هوابیز گشتند - لخلخه‌سایان عنبرین‌موي زمین را تازه‌روي کردند - پرستاران گلچهره بگلاب‌افشاني شوق را آبروي تازه دادند - ارغواني‌لباسان نوشخند بزعفران‌پاشي سیم‌بران را در زر گرفتند - گلبویان سمن‌عارض بصندل کافورآمیز گرم‌رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهاي زرین در حواشی بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهاي عنبرآگین سرپوش برداشتند - خنیاگران پرده‌ساز جادوي بیخودي بنیاد کردند - و ترانه‌زنان نغمه‌پرداز افسون بیهوشي دردمیدند * مثنوی *

هم از هندي زنان نازک‌آواز * چو طاوسان هندي جلوه‌پرداز

هم از چیني‌نوازان مبکدست * ز ساغرهای بےمی گشته سرمست

هم از قانون‌نوازان خراسان * دل مشکل‌پسندان برده آسان

هم از دستانسرایان عراقي * نواساز نوید عمر باقي

الحق مجلسے شد چون عالم قدسیان تجردنهاد درغایت قرار و آرام - و محفلے چون بزم روحانیان تقدس‌نژاد مستغنی از بادهٔ و جام - تماشائیان ملأ اعلی بے واسطهٔ حس بصر تفرج‌کنان گذشتند - و

نظارگیانِ عالمِ بالا بزبانِ بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند * شعر *

این چه مستیست که بی‌باده‌وجام‌است اینجا * باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمتِ گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ‌رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام‌کردند - ازین شکفتگی و خوشحالی چگویم که حاجتِ شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمدِ مقصودِ قدسیانِ عالمِ بالا شمهٔ باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست‌وجوی نظام‌بخشِ ملکِ معنی و انتظام‌ارزانی‌کنِ عالمِ صورت را خلعتِ گرامیِ وجود پوشانیدند - و از مهدِ بطونِ صنایع و خلواتِ قدسی بمنصهٔ ظهورِ بدایع وجلواتِ انسی آوردند - امّا شرحِ ابتهاجِ ملأ اعلی و کامروائیِ روحانیانِ تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست *

همانزمان‌که نیّرِجلال از مشرقِ اقبال طلوع فرمود قاصدانِ تیزگام و سوارانِ چابک‌خرام بجانبِ مخیّمِ اقبال و معسکرِ اجلال که مسافتِ چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدنِ این مژدهٔ جانفزا و نویدِ دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقتِ صبحِ صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - وقریب به نیم روز نزدیک بمنزل در مرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود و آبهای بیغش و درختانِ دلکش داشت حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودے از مقرّبانِ سریرِ اعلی بخدمتِ حضور قیام داشتند * مثنوی *

تازه درختان بفلک چترسای * سایه‌فکن برسرِ ظلِّ همای[۲]

غلغلِ مرغولهٔ مرغانِ راغ * ریخته بر بزمِ نوای فراغ

ناگاه از عقب سوارےگرم‌رفتار سیاهی‌کرد - مهتر[۳] سنبل (که‌غلام قدیم حضرتِ‌جهانبانی بود و از الطافِ حضرتِ‌شاهنشاهی بعد ازان بخطابِ‌مقدّرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرضِ اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسانِ ولادتِ نوریدهٔ سلطنت باشد ترا امیرِ هزار سازیم * * شعر *

پادشاهانِ جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم * مزدگانیّ چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روانِ بادرفتار از غایتِ شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوارِ رخشِ سعادت هم[۴] نزدیک رسیده از غایتِ شوق بآوازهای بلند شهریارِ جهان و جهانیانرا بشادمانیِ جاوید مژده دادند - و بطلوعِ نیّرِ اجلال‌از افقِ امّید نوید رساندند - که سپیده‌دمِ صبحِ مراد بر حسب آرزو دمید - و سروبنِ بهارِ اقبال بر طبقِ امیّد سر برزد- همان‌لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدای - (۴) نسخهٔ [ب] سعادتهم *

بدرگاه خداوندگاري مالیدند - و جبین نیاز بر خاک خاکساري مالیدند * شعر *

تاج رفعت بر سپهر و روي طاعت بر زمین * پاي دولت بر سریر و فرق منت در سجود

بعد از اداي وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئین دولت تازه شد - و نقارهٔ عیش و شادي بآئین نشاط کیقبادي بلندآوازه گشت - بارگاه ترتیب یافته بآئین همایوني - دلکش‌تر از جشن کیومرثي و بزم فریدوني * رباعي *

اي دیده بیا قدرت بیچون بنگر * وین بزمگه از درون و بیرون بنگر
گر ذوق تماشاي دو عالم داري * آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ و نواي جواني از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش‌کرده را بیاد آورد * شعر *

ساقیان دست بجام مي بیغش کردند * خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند
این چه مي بود که ساقي بقدح ریخت فرو * که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستان‌سرا و مغنیان جادونوا سازهاي گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهاي رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشتهٔ مقصود درزدند - عودنوازان غمهاي جهانرا گوشمال دادند - قانونیان از زلف مراد تار بربستند - نائیان گرم‌نفس نفسهاي راست‌آهنگ برکشیدند - غیچکیان دلها را بزلف مطلوب در آویختند - دایره‌دستان آینهٔ اقبال درپیش رو نهادند - ظریفان شگرف از رنگ‌آمیزي ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرین بستند - ندیمان نادره‌حرف در بذله‌گوئي لبهاي مجلسیانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشاي و سرداران صف‌آراي فوج فوج تسلیم مبارکبادي بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعاظم و اهالي و افاضل و موالي مراسم تهنیت و تعظیم بجاي آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علي الدوام از همنشینان محفل‌نهاني و همرازان اسرار آسماني بودند زایچهٔ طالع مولود ولادت‌مسعود را مرآت ضمیر اشراق‌پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلي و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علو ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمي ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده مي‌آید معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانباني جنت‌آشیاني که در علوم ریاضي پایهٔ بلند و فکرت فلک‌پیوند داشتند و ضمیر باریک‌بین آنحضرت آئینهٔ دانشگاه اسکندري و جام گیتي‌نماي جمشیدي بود بدریافت والاي خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدي فرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پي برموز غیبي برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالي مطابق بشارت غیبي و اشارت رباني (چنانچه گذارش یافته) آن گوهر قدسي را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم

ملقّب و موسوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زهے اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمّی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضے تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرّد و ترکّب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتساب ظهور می‌یابد آنست که بیّنات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق‌است بعدد حروف اکبر * رباعی *

نورے که ز مهر عالم‌آرا پیدا ست * از جبههٔ شاهنشه والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته زبیّنات اسما پیدا ست

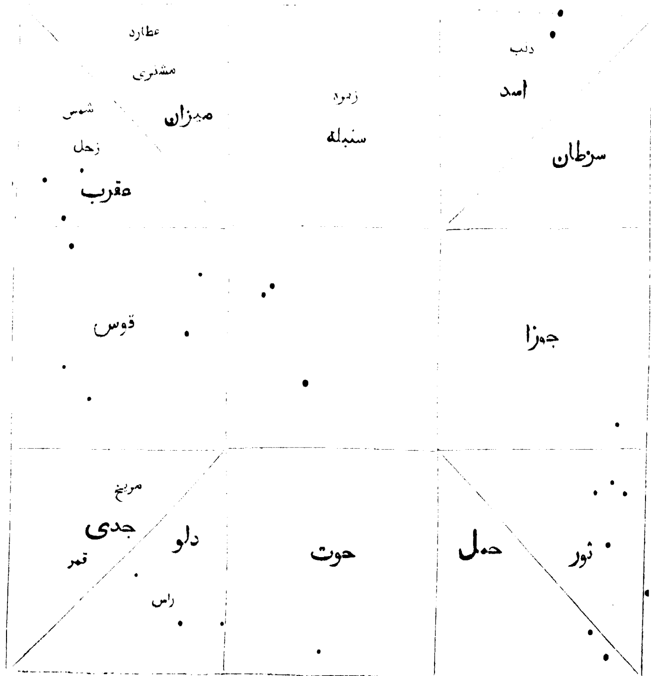
انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویّت و ظهور تنزّلات خبر دارند و از عالم نورانیّت و ظلمانیّت حروف باعتبار تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند و حروف عدالت‌امتزاج این اسم گرامي جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیّت مدار جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشي - و کاف آبی - و با بادی و را خاکی است - و هرگاه اسمی بطریق‌ِ سویّت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصرے در ناقص نبود و عنصرے مکرّر نیاید هرآینه آن‌اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتد نشأه‌ایست که اورا در حسن سیرت و صحّت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسـ خداوند آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این معد اکبر را هرچند اعد اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف بیا که آن کاف و باست کاف آبیست دشمن بالای خودرا که آتش‌است برمیدارد - و با که بادیـ دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی‌ا این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمّی بهره‌مند گردند *

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌سنج رصدبند * نگاهی کن بعقل چرخ‌پیوند
بحسن طالع صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین
تماشا کن درین فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت‌اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را (که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت‌قباب ساخته بودند - و او چنان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت‌مطالع سنبله استخراج نموده‌شد - و صورت زایچهٔ اقدس این است *



اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکب از ثبات و انقلاب امّا درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع بامعان نظر و لمعان تامّل بدو وجه متحقّق شده - یکی آنکه جزو[۲] طالع درجهٔ هفتم است از ثلث اوّل برج - و آن باتّفاق اهل تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب- و این دو دلیل است بر ثبات سریر سلطنت و استقرار مسند خلافت - و صاحب طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعداکبر است - چه مشتري که سعداکبر است با اوست - و عطارد کوکبی است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعد اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسب تسویه و هم بحسب برجیّت در خانهٔ دوّم است که تعلّق باسباب معاش و قوام زندگاني دارد افاضهٔ کمال عقل و دانش بر خداوند طالع کرده که در امور معاش و معاد عالم را بنور عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشت خرد بگشاید[۳] - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسباب شوق و سرور و موادّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحب طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحب خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادت ذاتي و عرضي دارند - و ایّام زندگاني را با عیش و کامراني انتظام مي بخشند- و مشتري که سعداکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوّ همّت و استقامت طبع و تعمیر عالم نیز در خانهٔ دوّم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسباب عشرت و کامراني بروجه اتم تا عاقبة[۴] العاقبه منادي حال فرخنده مآل آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعداکبر سعادت کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحب طالع بعلو همّت و سموّ منزلت بر همه خلایق فایق باشد- و بارباب عقل و دانش و اصحاب فطانت و ذکا مجالست نماید - و دانشوران روزگار و دانایان هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندان روی زمین ترک اوطان نموده احرام طواف آستان رفیع او بندند[۵] - و انچه در ضمیر الهام ورود او پرتو حضور اندازد موافق عقل و مطابق نفس امر باشد - و ابواب نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله سالار او • هرچه نه از فکر بنزدش فسون • هرچه نه از عقل بنزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهي • بحکمت ورزی و دانش پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطوفطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن راني شب وروز •

و سعادت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید -
و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد -
و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرّمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند -
و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارد است - و عطارد در خانهٔ زهره - و سه سعادت جمع شده -
یکی سعادت مشتری - دوّم سعادت زهره - سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده -
واین بغایت نادر افتد - و نیّر اعظم عطیّه‌بخش عالم که نظام‌بخش امور جهانیانست
علی الخصوص کرامت‌فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت
واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده
رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفر است
همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
روشنی‌بخش جهان باشد - و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقربیست از اقارب عقارب
خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بخصومت و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت
رسانیده - و قوس وتد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر
تسدیس دارد و متصل است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است - در هر کاری
که توجّه فرماید بآسانترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانهٔ پنجم
که خانهٔ فرزندانست جدی است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرّیخ که کوکب سپاه است
درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست - و از جلایل امور آنکه
این کوکب الجیش در بیت الشرف است در درجه و مثلّثه و دریجان و در آدرجان و اثناعشریّهٔ
خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره‌مند سازد - و از فرزندان برخوردار
کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتی‌پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتّفاقات
حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرّیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه
ایراد یافته ؛ و حکمت‌پروران تجربه‌کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ
قوی‌حال قدسی‌مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت الشرف
است با قوّتهائی که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند درازعمر
شود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست
زائد النّور آمده بدولت روزافزون رهنمونی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

و مربّی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو است منسوب بلشکر - و صاحبش که زحل است در سیوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس درست[۲] اشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته - و وتد سابع حوت است بدرجهٔ هفتم که حدّ زهره است و از مثلثه و آدرجان است - مخدّرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئي و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمي عطیّه نموده - و از نکوخدمتي کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم حمل است صاحبش مرّیخ که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الٰهي نموده در مواقف خوف و مکامن خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و سهم السّعادة در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین سعداکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید است صاحبش قمر زائدالنور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول اماني و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد - هر بیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته - صاحبش که نیّر اعظم است در خانهٔ سیوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلک بندگي و جانسپاری درآورده - و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا ست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرّر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع از قوة بفعل نمي آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد *

---

(۲) نسخه [ج] راست و درست -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اخترشناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - و نیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولي باشد - و روزبروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد - پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران هیژبرمرد را آب سازد (۲) - و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتکراي که از ملتزمان عتبهٔ شاهي بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود *

قرطان جوزا	اسد	سنبله مشتری زهره آفتاب میزان عطارد زحل
ثور		عقرب
حمل حوت	دلو	قوس مریخ جدی قمر

---

(۲) نسخه [ط] سازد * بیت * زهی شاهنشهی باعقل و شمشیر * که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر *

با وجودِ کمالِ بی‌تعیّنی و بی‌تکلّفیِ حضرتِ شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانیِ سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالعِ اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکامِ این طبقه مقرّراست که صاحبِ این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گنهگاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوي و رایِ متینِ خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحبِ فرزندانِ ارجمندِ رضاجوي شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحبِ طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعدِ اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسبِ ترکیبِ عنصری و سنجیدگیِ سخن و آراستگیِ مجلس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظامِ هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ مخدّراتِ سرادقاتِ اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیرِ اعظم چون در سیوم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کسے بجای آرد - و توانا باشد - و برادرانِ بپایهٔ او نرسند - بلکه نجمِ طالعِ اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداریِ او متّحد و متّفق باشند (۳) - و چون عطارد در سیوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کُش گردد - و در الٰهیّات و دیگر فنونِ حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکارِ دقیقه نماید - و زحل چون در سیوم است آسایش و آسودگي فراوان یابد - و خدمتکارانِ رضامند بحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتي بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحبِ خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتابِ جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامراني و کامستاني کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ سیاه‌رنگِ عظیم‌جثّه بر درگاهِ او باشند - هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بے مشقّت و تردّدِ او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطي‌تر کوکبی نیست - بسطِ سعادت و استدامتِ سلطنت و امتدادِ زمان از عطیّهای اوست - و نیرِ اعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنکاه باشد - و آئینِ دوستي و دشمني نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیتِ دوستِ

---

(۳) نسخهٔ [ط] و اتفاق عالم و عالمیان بر طلب خوشنودیٔ او بود - و باختیار و بےاختیار بر جوي بخشش او معترف باشند -

خود است - دوستی قوي‌حال که آن سعداکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوّت صوري و معنوی و ذاتي و عرضي بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - و صیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیارے از سلاطین و حکّام در تحت حکم او باشند - و ازو اندیشه‌ناك بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانهٔ مشتریست و نیّر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاك آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - امّا باو نرسند - و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او نیارند - و همیشه دوستیِ اورا ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدي است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاري رهبري نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - و چون مشتري برو نظر میکند قدرت و قوّت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئیِ فرزندان نیک‌نهاد کامران شود ❁

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسي میکند نیز ایراد مي یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیّاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - وچون در عین قوّت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهیِ بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالي‌اساس و اماکن والابنیان مسرت‌آرای گردد - و چون دربن زایچه دوازدهم قمر مرّیخ است حصول اینمعني بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصورهٔ گشته در معارک رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیّراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قوي‌حال صاحب‌اقبال بود - و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهّم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - وپای وقار در دامن تمکّن و پردلي کشیده دارد - و زایچهٔ توهّم و شایبهٔ تغیّر بساحت احتیاط او راه نیابد - و دربن زایچهٔ مقدّس ورود سعدین در دوازدهم اتّفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیّراعظم باشد و درسیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند - چنانچه دربن دیباچهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولود مسعود آگاهي بخشند - چنانچه درين لوحهٔ نگارين چراغ دولت مي افروزند - و اگر جزو طالع يا قمر در نهبهر برج باشد و چهار کوکب يا زياده بقمر ناظر بدست و در سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حيطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذيرد - و درين طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نهبهر خود قمر را پنج کوکب ناظرانه - نيّراعظم - سعداکبر سعداصغر - زحل - عطارد * و درين زايچهٔ قدسي صاحب طالع در خانهٔ سيّوم است مولود اقدس را اگر برادرے باشد دير نماند - و دوستان جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قويحال باشد - و بسلطنت بےگزند و سعادت بےمنتها بهره‌مند شود - و صاحب دوم در سيّوم واقعست کارهاي عظيم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانين دولت و حکمت کند - و بداندیشان را تنبیه فرماید - و ازين ممر انديشهٔ پيرامون ضمير والايش نگردد - و صاحب سيّوم در دوم است - بيچارهاي ازپاافتاده را دستگيري کند - و با خويشاوند سعادت‌پيوند بمهرباني پيش آيد - و ساير نيک‌انديشان از فيض انعام و احسان او بهره‌مند گردند - و از حدايق افضال و اکرام او ثمرات برچينند - و مقرّر است که اگر صاحب سيّوم سعد باشد مولود گرامي بسلطنت عُليا رسد - چنانچه در زايچهٔ مقدس صاحب سيّوم سعداصغر(۳) است - هرآينه دلالت دارد برخلافت کبري و ايالت عظمي - و صاحب چهارم که مرّيخست در پنجم جاگرفته - پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤيّد بتاييدات غيبي گردد - و فرزندان عالي‌نژاد او درازعمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتريست در دوم است خزاينش فراوان شود - و ممالک عظيمه درتحت تصرّف آورد - و چون زهره نيز در دوم است بنکات موسيقي و دقايق ادوار و رموز نغمات باريک‌بين و مويشکاف باشد - و صاحب ششم زحل در سيّوم است بعضي از ملازمان درگاهش انديشهاي ناشايسته پيش گيرند - و پايمال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل در سيّوم است امور شوکت و ابهت بتدبير صايب خود انتظام دهد - و در خاطر او اين آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمت من سربلند شدے - و صاحب هشتم مشتري در دوم است بتدبير والاي خود اموال فراوان و خزاين بےاندزه را متصرف باشد - و تواند بود که ميراث نيز بدست او افتد - و صاحب نهم مرّيخ در پنجم در خانهٔ مشتريست دلالت بر قوّت حافظه کند - و يادداشت قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شايسته کند - و

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقي هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سيوم يعني ميزان زهره است که بصفحهٔ ۴۴ سعداصغرش نوشته و بعضي زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

پرستش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروري و معدلت‌گستري بسر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئي باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگ‌سالان خویش باادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم‌است خدمتگاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بے محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمهٔ صداي کوس دولت و غلغلهٔ هیجاي عظمت او سراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روي بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتري یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدي که خانهٔ زحل است وقوع یابد و درنهبهر زحل جاي گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریاي شور منتهي شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهي بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد *

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزماني عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالي که قدوهٔ علماي روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق علوم - اقلید مغالق فهوم - مرتقي مدارج علیا - مبین حقایق اشیا - نقاد جواهر معاني - حلال غوامض یوناني - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقاي اوج بلندپروازي - علامة الدهر عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازي - برهنموني بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالي خلعت امتیاز یافت - روزے راقم این شگرفنامه مذکورساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح تحریر تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسي و قوانین یوناني استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آنرا با انموذجے از احکام ایراد مینماید *

مشتري زهرة (۲) عطارد شمس زحل سنبله ميزان	طالع اسد	ذنب سرطان جوزا
عقرب	هيلاج اول جزو اجتماع پس مشتري پس زحل	ثور
مريخ قوس قمر جدي راس	دلو	حوت حمل

مركزِ طالعِ اشرف. درين زايچهٔ اقدس كه كارنامهٔ ادوارِ ثوابت و سيّاره است بيست و هشت درجه و سي و شش دقيقهٔ اسد است و قائم الاوتاد اتّفاق افتاده - و چون مركزِ طالعِ سعادت مطالع از خانهٔ نيّرِ اعظم است هيچ كوكبي صاحبِ شرفِ خانهٔ او نيست - و حدّ مرّيخست - و ربِّ مثلّثه اش سعدِ اكبر است بشركتِ نيّرِ اعظم و خدمتِ زحل - و وجه و دريجانِ مرّيخ - و نهبهرِ مشتري - و آدرجان و هفت‌بهرِ مرّيخ - و اثناعشريّهٔ قمر - و وبالِ زحل است - و اين درجه مذكّر است و نيّرة و از نحوست خالي - و مستولي برين طالع نيّرِ اعظم است بنحوے از شركتِ زحل - و زهرة در برجِ سنبله در بيست و شش درجه و بيست و سه دقيقه و سي و هفت ثانيه - و سهم الولد بقولے در بيست و چهار درجه و بيست و سه دقيقه - و سهم المال در بيست و پنج درجه و هفده دقيقه - و سهم موت الاب در بيست و چهار درجه و بيست و سه دقيقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقيقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

---

(۲) در نسخه [ز] زهرة در برج طالع -

و سوارده دقیقهٔ سنبله است **مرکز خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله است خانهٔ و شرف عطارد است - و حدّ زحل - و ربّ مثلّثهاش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و وجه عطارد - و دریجان زهره - و نهبهر عطارد - وآدرجان قمر - و اثناعشریّهٔ نیّر اعظم و هفت‌بهر و هبوط زهره - و وبال مشتریست - و مستولی بربن خانه قمراست - و این درجهٔ مذکّر است خالي از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتري درپانزده درجه و سیزده دقیقه و سي و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم القصرة و الظّفر در یك درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزو اجتماع مقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکز خانهٔ سیوم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - و خانهٔ زهره است و شرف زحل - و حدّ مرّیخ - و ربّ مثلّثهاش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتري - و وجه مشتری - و دریجان و نهبهر و اثناعشریّه و هفت‌بهر عطارد - و آدرجان و هبوط نیّر اعظم - و وبال مرّیخ است - و مستولی بربن خانه زحل است - و این درجهٔ مؤنّث است - و مضیّه و خالي از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل (۲) دقیقه و سي و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السّعادت بر قول بطلمیوس و محیی‌الدّین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الاعدا والخیر (۳) و سهم العبید بقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّراعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکز خانهٔ چهارم** بیست و هفت درجه و بیست (۴) و یک دقیقهٔ عقربست - و این وتد قایم است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریّه و وبال زهره - و ربّ مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و دریجان عطارد - و نهبهر و هفت‌بهر مشتری - و مستولی بربن خانه مرّیخ است - و این درجهٔ مذکّر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادتست - و سهم مغرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سي و دو دقیقهٔ عقربست **مرکز خانهٔ پنجم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نهبهر مشتري - و شرف ذنب - و حدّ مرّیخ - و وجه زحل - و ربّ مثلّثهاش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است - و دریجان شمس - وآدرجان زهره - و اثناعشریّهٔ مرّیخ - و نه بهر مشتری -

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [ه] درجه و یک دقیقه -

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبال عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکراست وقیمه و از نحوست و سعادت خالی - سهم السّلطنة والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - مقدارالدّجاجه و سرالطّائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مرّیخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل[۲] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مرّیخ - و وجه شمس - و ربّ‌مثلّثه‌اش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و دریجان و نه‌بهر عطارد - و آدرجان و اثناعشریّه و هبوط مشتری - و هفت‌بهر و وبال قمراست - مستولی برین خانه مرّیخ است بشرکت زحل و قمر - و این درجهٔ مذکر و نیّره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم‌الجیش و الاساری در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم‌موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریّهٔ زحل - و ربّ‌مثلّثه‌اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و دریجان زهره و آدرجان و نه‌بهر عطارد - و هفت‌بهر مشتری - و وبال شمس است - مستولی برین خانهٔ زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکّر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم‌الالفة و البقاء و الثّبات و المحبّة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست * **مرکز خانهٔ هشتم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهر مشتری - و شرف زهره - و حدّ و وجه و دریجان و آدرجان و ربّ‌مثلّثه‌اش مرّیخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و حدّ و هفت‌بهر و اثناعشریّهٔ زحل - و هبوط عطارداست - مستولی برین خانه زهره است بشرکت مرّیخ و نحو شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشّرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشّجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است * **مرکز خانه نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مرّیخ - و شرف نیّر اعظم - وحدّ زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبال زهره است - و ربّ‌مثلّثه‌اش مشتریست بشرکت نیّراعظم و خدمت زحل - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریّه و هفت‌بهر مشتریست - مستولی برین خانه مرّیخ‌است بشرکت مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکر و نیره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است * **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجان زهره - و شرف و رب مثلثه اش قمراست بشرکت زهره و خدمت مریخ - و دریجان زحل - و نهبهر و هفت‌بهر عطارد - و اثناعشریه و حد و وبال مریخست - مستولی برین خانه زهره‌است بشرکت تام قمر و شرکتی از مریخ - و این درجهٔ مذکر و نیره و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السعادة برقول[۲] غیر بطلمیوس و محیی الدین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزاست - وسهم العقل و النطق در نه[۳] درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزاست - و سهم المرض در بیست و پنج[۴] درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم الورع در چهار[۵] درجه و صفر دقیقه جوزاست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکز خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نهبهر عطارد - و رب مثلثه اش اوست بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حد و دریجان زحل - و وجه شمس - و آذرجان مشتری - و اثناعشریه و هفت‌بهر زهره‌است - و این درجهٔ مؤنث و قیمهٔ و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارداست بشرکت زحل - **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نهبهر و دریجان مشتری - و حد و وبال زحل است - و رب مثلثه اش مریخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذرجان و اثناعشریه و هفت‌بهر و هبوط مریخ است - مستولی برین خانه قمراست بشرکت مشتری و مریخ و زهره و زحل - و این درجهٔ مؤنث و نیره و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و میزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدة در بیست و دو درجه و پانزده[۶] دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ج] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ج] چهارده درجه - (۶) نسخه [ج] بازده -

و بیست[2] و در دقیقهٔ اسد است - و درین زایچهٔ هیلاج اول جزو اجتماع مقدم است - پس سهم السعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممرّ هیلاج اول زحل است - پس مشتری - و از ممرّ سهم السعادة اول مشتریست - پس زحل - و از ممرّ درجهٔ طالع اول شمس است - پس مریخ *

شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زایچهٔ قدسیهٔ استحکام یافت شرح نمکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچهٔ مقدمه ناگزیر است **احکام خانهٔ اول** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیّر اعظم است دلالت میکند بر علو فطرت و بها - و بودن هیکل مقدس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوم طالع است و متصل بمشتری و در حد و مثلثهٔ خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رسد - و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید - و چون مستولی بروی طالع شریف نیّر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلق گیرد - و چون بحسب مقام نیّر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوم که عطارد است متصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآسانی دست دهد - و بودن طالع و سهم السعادت و جزو اجتماع مقدم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوم** چون مرکز خانهٔ دوم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برانکه مال و ملک از ممرّ حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حد خود و اتصال عطارد باو مقوّی اینمعنی است - و برآنکه وزرا بقوت عقل و امر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان نتماید - و چون صاحب دوم در طالع است خزاین بیحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند. و در مرضیات خدای نگهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودنِ مشتری در حدِ خود دلیلِ طولِ عمرِ گرامیست چنانچه فرزندزاده‌های گرامی را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظرِ تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوم‌است و در شرف هرگز نقصانے بخزاین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزوِ اجتماع مقدم‌است درین خانه است مقوی اینمعنی‌است - و کدخدا که زحل است و در شرفِ خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمرِ مقدس از ممرِ دو کدخدا و سیوم که مریخ است از عمرِ طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودنِ قمر مستولی برین خانه مؤیدے دیگراست برای اساسِ این سعادت * احکامِ خانهٔ سیوم چون صاحب طالع در سیوم است دلالت کند بر کمالِ حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امدادِ اقربا - و این گروه از کوته‌بینی در مقامِ یکجهتی نباشند - امّا چون آن مرکزے که صاحب طالع دروست خانهٔ مریخ و مثلثه و حد و وجه و آدرجان و دریجانِ اوست و او در پنجمِ طالع است که خانهٔ فرح و شرفِ اوست - و در مثلثه و وجه مشتری و آدرجانِ صاحب طالع است - اندیشهای نادرست این طبقه موجبِ زیادتیِ جاه و سببِ مزیدِ دولتِ صاحب طالع گردد - و چون اوایلِ سیوم (که تعلق ببرادران دارد) موردِ سطوتِ نیّرِ اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنبِ شکوهِ ذاتِ اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصه شربتِ واپسین درکشند - و اواسط و اواخرِ سیوم (که تعلق با خوان[۲] و انصار دارد) محلِ سهمِ السعادة بقولِ بطلمیوس - و نیز وجهِ نیّرِ اعظم است و او شریکِ کدخدا ست دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساطِ یکرنگی و جانسپاری بوده در آدابِ دولتخواهی ثابت‌قدم باشند - و از طرفِ صاحب طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلق بمریخ دارد که در شرفِ خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدم است و آن نیز در شرفِ خوداست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودنِ زحل مستولی برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرف دلالتِ تام برین امور دارد - و بودنِ صاحب سیوم در پنجم دلیل است بر انتظامِ احوالِ فرزندانِ گرامی - و آنکه نقل و حرکتِ نزدیک بسیار روی نماید که موجبِ انبساطِ خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتفاق و سهم‌السعادت بر قولِ بطلمیوس و محی الدین مغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهم عقرب است که داخلِ خانهٔ سیوم‌است و این در طوالع کمتر افتد) دلالتِ قوی میکند برآنکه پیوسته از عالمِ غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلی متین‌است بر اطلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیرِ منیرش موردِ مغیبات باشد * احکامِ خانهٔ

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود *

چهارم چون صاحبِ مرکزِ این خانه مریخ است و در شرف و وجه و مثلثهٔ خود و حدِ مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اول مرتبه ملک بسعیِ لشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظرِ مودت همیشه ملک در تصرفِ اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبارِ این درجات که از اولِ عقربست جوزاست که صاحبش در تحتِ شعاعِ نیرِاعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحبِ طالع بسنِ تمیز رسد سلطانِ عقلش ظهور کند - و والدِ ماجدِ مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستانِ جاودانی نماید - و چون اکثرِ این خانه از برج قوس است و صاحبِ حد در دوم طالع مولود دوستدار و حقگذارِ پدر باشد - و از ملکِ پدر روزیمند گردد * **احکامِ خانهٔ پنجم** چون صاحبِ اکثرِ خانهٔ سیوم [که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایلِ احوالِ فرزندانِ مولود و اخلاص و ارتباطِ ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخداست و مشتری که در وجه و مثلثهٔ خوداست و شریک با کدخدا و صاحبِ مرکزِ این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندانِ مولود سعادت‌پذیر و معینِ دولت گردند - و تارکِ ادب از زمینِ رضامندی برنگیرند - و نسرِطایر که بر مزاجِ مریخ است و مشتری و منقارالدجاجه که بر مزاجِ مشتری و زهره است درین خانه است دلیلِ قوی بر فراوانیِ صیدِ مسرت و سعادت است * **احکامِ خانهٔ ششم** چون صاحبِ این خانه که زحل است در شرفِ خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوامِ سرورِ مولود و حصولِ مال و منالِ فراوان و استدامتِ صحتِ عنصر و اعتدالِ مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامونِ مزاجِ قدسی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحتِ کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکتِ زحل و هردو درشرف اند خدمتگاران و ملازمانِ سعادتمند فراهم آیند * **احکامِ خانهٔ هفتم** چون صاحبِ مرکزِ خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحبِ طالع را در اوایلِ جوانی پردگیانِ سراپردهٔ ازدواج از خاندانِ فرماندهانِ هند باشند - و چون زحل در بیتِ دوم است دلیل باشد برآنکه این عصمتیانِ شادروانِ عفت از حکامِ ممالکِ‌دار و خزانه‌معمورسازِ او باشند - و چون سهم‌الالفة والمحبة درین خانه است دلالت بر مزیدِ التذاذ در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوتست که خانهٔ مشتری و شرفِ زهره است * **احکامِ خانهٔ هشتم** چون مرکزِ این خانه از حوتست و صاحبِ او مشتری در دوم است در حد و مثلثهٔ خود - و سهم‌الشرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مریخ که در شرف است دلیل است بر عدمِ خوف و خطر و بحفظ و صیانتِ ایزدی مامون بودن *

احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مرّیخ است دو شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که درپیش آید متضمن تسخیر ولایتی باشد * **احکام خانهٔ دهم** چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامّه و ریاست عامّه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرف قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السّعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملّت باشد - و چون سهم العقل والنّطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد **احکام خانهٔ یازدهم** چون مرکز این خانه از جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند برآنکه امیّدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه اورا دوستان یکدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست برآنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید * **احکام خانهٔ دوازدهم** چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بودن ذنب درآنخانه در درجهٔ اوّل مقوّی اینمعنی است - و چون سهم العلم و الحلم درین خانه است دلیلست برآنکه صاحب طالع باوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد * ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است] بحمدالله والمنه در مجموعهٔ اخلاق مهذّب این مؤدّب دبستان کبریای احدیّت بر وجه اتمّ و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیّهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلّف و تصلّف ملکهٔ آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست * شعر *

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون * مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموذجی از احکام زایچهای طالع اقبال‌مطالع - و اگر عطیّات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهم‌رسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمی‌رسد ز شمار دقایق شرفش * مهندسان رصدبند را بجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقت تحریر این گرامی صحیفه که محلّ استکشاف احوال سعادت‌قرین بود زایچهٔ بخط افادت و افاضت‌پناه تحریر عهد مولانا الیاس اردبیلی [که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زایچه نیز بجنس منقول گشت - مجرّد از بیان آثار بیوت و احکام - چه بجهت اعتبار مستخرج و چه باعتبار آنکه این زایچه بر خلاف زایچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانیست *

زحل شمس — عقرب — میزان	زهره — سنبله	ذنب — اسد — سرطان
قوس		جوزا
قمر مریخ — جدی — راس — دلو	حوت	حمل — ثور

(۲) اسمای بروج مطابق نسخهٔ [د ز] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود ،

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید - و دیگری سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو برآنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - اما تعین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه‌است - و درسی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره دربیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوء مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان‌نمود نیافته اند - پس در وقت تعین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم میشود محاذیٔ و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج - پس حساب منجمان‌هند بر وفق رصد حکمای متقدمین‌است که مبنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسداست بموضع سنبله - و مقدار مابه‌التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته‌اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی‌که درهرهفتادسالی یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثر حکما برآنند بضرب هفتاد درهفده - و بقول بطلمیوس [که در صد سال قطع یکدرجه باشد] فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینان حقایق معانی و دقایق‌شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می‌افتند - و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی بقواعد یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار

داده‌اند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بروجود افلاک قایل نباشند چنانچه در دفتر دوم(۲) مشروحست - بلکه حکمت الٰهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باریک‌بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است نه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سرّے ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و باوجود اتّفاق(۳) قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الٰهی حقیقت زایچهٔ مقدّسه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - و بالجمله هر یکے از زایچهای طالع را [که انموذجی در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خداداانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود - اگرچه زایچها باهم اختلافی دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متّفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپیش نظر داشته تامّل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آرے صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت سرمدی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذّت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریافت این لذّات بیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی‌است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را ازکمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بنر مشاعر ادراک میتافت - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیّه از مرآت زایچهٔ بدیعه معاینه میشد - و بارها بمستعدّان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

(۲) نسخه [ز] آخرین دفتر . (۳) نسخهٔ [ج ح] ایشان و [ز] اتفان -

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطيّات كواكب و سعادات علويّات را بميزان تامّل برسنجند دريابند كه زايچهٔ صاحبقراني چه خبر ميدهد - و اين زايچهاى قدسيّه از چه آگاه ميسازند - سبحان‌الله باوجود تباعد مستخرجين از روى زمان و مكان و حال و تخالف ضوابط هر يكي از صحايف طالع فرخنده‌مطالع (كه‌صورت‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مولود بپايهٔ اعلى مراتب كونى و الٰهى رسد و ذات مقدّس او مجموعهٔ مكارم صورى و معنوى گردد و از اقسام كمالات و ملكات قدسى و كامروائى صورت و معنى - و سلطنت ظاهر و باطن - و انواع حالات جهانبانى - و درجات فرمانروائى - و مدارج علياى حق‌پرستى و خداشناسى - و درويش‌پرسى و غريب‌نوازى - و درازئ عمر و صحّت بدن - و اعتدال مزاج - و ممدوح عوام و خواص بودن - و مشكور صغير و كبير شدن - و كمال آگاهى و خبردارى از احوال عالم - و ضبط ممالك و حفظ مسالك - و ساير امور ملك‌رانى و جهاندارى - و از غرايب آنكه جملگى اين حالات كه رموزدانان تنجيم بفكر و تامّل بآن پي برده اند ساده‌لوحان نقوش ستاره‌شناسى از فروغ دوربينئ خود از صفحهٔ پيشانئ احوال آن حضرت ميخوانند - امّا قوت ناطقه از اداى بيان مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد * شعر *

اى صفات تو زبانها را بيان انداخته * عزّت ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصوير اسامئ گرامى دايهاي سعادت‌پيراى و قوابل روحانى‌قوالب حضرت شاهنشاهى

همان زمان كه آسمان بفرّ ولادت عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدم گراميش بر آسمان فخر جست روز آفرينش نورانى شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدست سايه‌پروردان سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنان پاكدامن عنصر قدسى و گوهر قدّوسئ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نور الٰهى و درياى معرفت ازلى شست‌وشو يافته بود و انوار قبول و اقبال بروجود پاكش تافته بوسم عادت (كه‌شيوهٔ متصدّيان تربيت تركيب ظاهر عنصريست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهاى معتدل‌مزاج روح‌امتزاج بقماط سعادت‌ارتباط (كه از پردهاى ديدهٔ پاكان پاكتر بود) بپيچيده آن پيكر ربّانى و هيكل آسمانى را بحسن ادب و كمال احترام بركنار و كتف قدسى‌سيرتان پاكذيل نهادند - و پستان مهربانى بنوشين لبش داده بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند * شعر *

شيـــر ز بهر لبش انگيختـــند * شير و شكــــر را بهم آميختنـــد

شيــر نه از دايهٔ اميّـــد خورد * آب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقاوهٔ دودمان سعادت شمس‌الدين محمّد غزنوى درقنوج خدمتى شايسته بتقديم رسيده‌بود

حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی در قرب ایام طلوع این نیّر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌منش عصمت‌سرشت او که امروز به جیجی انگه بلند خطابست بسعادت خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ هرابستان عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد - بنابرآن حضرت مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایده‌ساز آسمانی راطب داشته‌آن مولود فیض‌ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان فخرنسا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولت بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی و از گذشت او بی‌بی‌روپا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادر سعادت‌یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و درآخر آن عفت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفت‌قبابان بحقور بشرافت این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدّس بمدارج متنوعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلیات الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست - نه ازان باب که بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندی رتبت قدسی‌منزلت این برگزیده در چه مرتبه *

و ازغرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اوّل چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرسان زیرک‌طبع تبسم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکر خیال (که نجّاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ ز برگ‌گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکتای نُه صدف را بخوبترین وضعی آرام

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نام خجسته‌آغاز شایسته‌فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند - عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس [که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند] کامروا شده بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلندآوازه گشتند * شعر *

کای شرف عقل مسلّم ترا * دور شهنشاهی عالم ترا

روی زمین همچوتو باغی نداشت * طاق فلک چونتو چراغی نداشت

قلزم ابداع بسی موج داد * تا گهرے چونتو بساحل فتاد

خامهٔ تقدیر بسی نقش بست * تا ز قضا همچوتو نقشی نشست

نسخهٔ کون آیت تلمیح تست * جلد فلک دفتر تشریح تست

چون چشم جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرین حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت‌نشان شرف ارسال یافت که در حضانت (۲) حضرت مریم‌مکانی متوجّه سرادق عزّت و مخیّم اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدین محمّد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم‌مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تخت‌روان روان شدند * شعر *

عهد گهواره ناگذشته هنوز * بخت والاش کرده تخت‌نشین

چشم نگشوده و بدیدهٔ دل * دیده در انتظام دنیا و دین

دست نگشاده و دلش خواهان * که جهانرا کند بزیر نگین

ناشکفته گلش یکی ز هزار * عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت‌روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الٰهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل بماند حکم جهانمطاع شد - که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر واعالی متوجّه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند - قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند * شعر *

---

(۲) نسخه [ج] که حصانت -

میرسد موکب و شاه دو جهان دنبالش * میرود قافلهٔ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یک منزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت‌پیوند صاحب طالع قویست - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میگردد - و مسرتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی ادراک دقایق رموز الهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل‌الهی که نسخهٔ دیباچهای بدایع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی‌آدم است انجلای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت و اقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضور موفور النور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بر اساس پای سپهرفرسای حضرت جهانبانی بعنایت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که اوج سعادت دوجهانی و دیباچهٔ دولت جاودانیست بوسه دادند * مصرع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی را باداء شکرگذاری حضرت باری عز شانه و جل برهانه مقرون ساختند - و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بی‌نیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجدهٔ سر بسجدم بود * که هر مو بر تنش در سجده خم بود

حافظان عنایت الهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند * شعر *

اینست امانت الهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی
اینست که در دلش نهادند * ماهیت کنه حق کماهی
اینست که کعبهٔ درش را * گیرند شهان بقبله‌گاهی
اینست که پای دولت اوست * رونق‌ده تخت پادشاهی

صحیفه‌خوانان آیات بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند - و قیافه‌شناسان هیکل انسانی بنظر تامل و تدبر مطالعه نمودند * قطعه *

چه دیدند دیدند نقشی که هرگز * ندیدند در جدول آفرینش
ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند * زهی نور دانش زهی چشم بینش

انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقام ظلّ‌اللّهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواقع کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب‌دانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی از تیزبینایش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نکته‌پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس‌نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون کلک قضا نشان تقدیر نوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت

از بهر ولادت شهنشاه جهان * تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت

سنه ۹۴۹ ﻫ

و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقات است که یکی از فضلای عصر یافته بود * شعر *

الله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است

پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است

شب و روز و مه و سال میلاد * شب (۲) یکشنبه و پنج رجب - است

شکرگذاری مؤلّف این شگرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیّر اقبال اگرچه راقم این شگرفنامه درنهانخانهٔ عدم بی مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - امّا شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشم التفات و تربیت است - و صد شکر دیگر آنکه بیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع جلایل ارقام آن اطّلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناخت منجّم فراتراست دریافته پرستار

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه واو را نخوانند چنانکه در نسخهٔ [ا ج] واقعست *

قدرتِ ایزدی بود - و لله الحمد ثمّ لله الحمد که مثلِ امام الکلام حسّان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرتِ صاحبِ وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلمِ حقایق رقم اوست * رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفائی محرم

آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزے دیگر میگوید * رباعی *

هر یک چند از خسان جهان سیر آید * روشن جانے ز آسمـان زیر آید

خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید

و باقبالِ سعادت کامیابِ ملازمتِ این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولتِ توجّه و التفاتِ عالی مزاج زمانهٔ عشوه‌ده دلافریب را فهمیده خاطر را که سرگردانِ بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشأهٔ تعلّق جز تحصیلِ خوشنودیِ او که عینِ رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیودِ تعلّقات و تقیّداتِ دنیوی آزاد ساخته نه در حسرتِ گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرحِ احوالِ خود را از استسعادِ ملازمت و استظلال بظلالِ رافت و عاطفت و سربلندی از اوجِ عزّت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت در محلّ خود رقمزدهٔ کلکِ عرض خواهد گردانید *

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القابِ مستطابِ آسمانی انتساب آبای کرام و اجدادِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهی [که در مدارجِ رفعت و مراتبِ عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی‌بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانشِ خداداد و بینشِ حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظامِ عالم و عالمیان طنطنهٔ نامِ نیکو را که عمرِ ثانیست بلکه حیاتِ جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیرالدین محمد همایون پادشاه بن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای[۲] بن امیر برکل[۳]

---

(۲) در تاریخ تیموریٔ عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن نوکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن تراغای بن برکل بن یلنکر - و نوکل و ایلنگیر تصحیف - و سوعوجیچن اختلاف بسیار دارد - و قاچولی را بعضی قاچولی نوشته اند -

بن الغکیر[۲] بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دومنین خان بن بوقاوان بن بوزنجر قاآن بن آلنقوا بنت جوینه بهادر بن یُلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و از نسل قیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یُلدوز خان بن آی‌خان بن کُرخان بن امورخان بن قراخان بن مغل‌خان بن الغجه خان بن گیوک خان بن دیب‌باقوی بن الغجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اَخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت‌شاهنشاهی‌ست احوالِ سعادت‌مآلِ این عالی‌نژادان در صحفِ صدورِ گذارندگانِ سخن مضبوط و مسطور و برالسنهٔ مستحفظانِ اَرقامِ دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی‌خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریقِ تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهد شد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و اربابِ تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلکِ اجمال خواهد گشت *

نزدِ خردمندانِ دوربین [که با دلِ انصاف‌گزین و دانشِ خداداد تتبّع اخبارِ گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنانِ راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانتِ خود ساخته تکاپوی در سنجیدگیِ کردارِ درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحاتِ مسامع والواحِ اخبار رقمِ اشتهار دارد [که آغازِ آدمیانرا هفت‌هزار سال میگویند] اصلی که شایستگیِ قبولِ عقول و افکارِ دانایان [که تماشائیانِ بهار و خزانِ این چار چمن و پردهٔشناسانِ[۳] زیر و بم‌اینِ هفت‌انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثالِ این امور عقلِ درست‌اندیشِ دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه ازاحتیاط [که موقفِ اطمینان و محلِّ ادراک است] در ردّ و قبولِ آن توقّف مینماید - بدستیاریِ فروغِ جهان‌افروزِ خرد و مددگاریِ نقلهای معتبر وخبرهای معتمدِ روزگار مثلِ کتبِ قدیمهٔ هندی و خطائی وغیرآن [که از جولانِ حوادث مصون مانده و بنای قواعدِ نجوم و احکامِ ارصاد و غیرِ آن برآنست - و شواهدِ صدق و سداد از نتایجِ آن پیدا] و از ضبطِ تواریخِ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثارِ ملاحظهٔ[۴] افکارِ این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این مظاهرِ اسمای صفاتی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنیِ قدم چنانکه اکثری حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ. وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هریکي از اسما مي‌آید * - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت‌انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

برآنند - یا بمعنی کمال طولِ امتداد که پهلو بقدم میزند - گروهٔ سیورها (که بریاضت و تجرّد و حکمت در کلِّ ممالک هندوستان امتیاز دارند) زمانه‌را که بزبانِ هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته‌اند - یکی او سرپنی یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوّم اوت سرپنی یعنی برعکس اوّل - و هرکدام‌ازین دوقسم را بشش حصّه جدا ساخته اند - و هر حصّه را آرَه می نامند - و هریک ازین آرهارا نامے مخصوص نهاده‌اند بمناسبت خواص آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت بر مسرّت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتدادِ این زمانِ فرحت‌بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آرهٔ دوّم سکهمانست یعنی زمانِ خوشحالی و فارغبالی - و مدّت او سه کوراکور ساگر است - و نام آرهٔ سیّوم به سکهم دکهمان (٢) اشتهار دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدارِ امتدادِ این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقات‌اندوه و غم خرّمی و بیغمی روی دهد - و درازی این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمانست برخلاف آرهٔ دوّم که سکهمان بوده - طولِ مدّت این آره بیست و یکهزار سال‌است - و آرهٔ ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آرهٔ اوّل - و مدّت او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامی آرهای قسم دوّم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اوّلِ قسم دوّم در نام و مدّت متّحد است بآرهٔ ششم قسم اوّل - و آرهٔ دوّم قسم دوّم نیز متّحداست بآرهٔ پنجم قسم اوّل - و سیّوم دوّم بچهارم اوّل مطابق‌است - و چهارم دوّم بسیّوم اوّل موافق‌است - و پنجم دوّم عینِ دوّم اوّلست - و ششم دوّم عینِ اوّلِ اوّلست - و الحال بزعم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اوّل دوهزار و کسرے سپری شده‌است - پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور (٣) نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک نکهرب گویند - و ده نکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - و ده‌سنکه‌را سمدرگویند-و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمانِ پیش در یک جای مخصوص از هرشکمے یک پسرو یک دختر بوجود می‌آمد - چنانچه درمیان عوام‌ما هم‌اشتهار دارد - و کمالِ این گروه آنست‌که ازموی سر اینها [که بهجگلی موسوم‌اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

---

(٢) در گلستان سخن - سکهمان دکهمان - (٣) همگی این اسماي اعداد در جلد دوم آئین اکبري بحروف و حرکات ضبط‌آورده - اما نکهرب در صفحهٔ (١٠٤) ازان بیا و در صفحهٔ (٥١) ازان بنون منضبطراست - و در بعض نسخ اکبرنامه بیا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ز] بمیم -

خردان دیار دهلی سطبراست - و میگویند که موی طفل جگلی هفت روزه که بغایت باریک هست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلوپم گویند - و هرگاه ده سمدر [که شرح آن گفته شد] از پلوپم گذرد یک ساگر شود - و کمیت ادوار مذکور باعتقاد این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر شش آره بیست و چهار آدم گرامی از دارالملک کمون بعالم ظهور می آیند - و سپری میشوند که نام اول آدناتهه است و رکهو ناتهه هم میگویند - و روائی دستور العمل این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگر است - و نام آخرین مهادیو است - و مدت رواج احکام او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال ازو گذشته است - و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهور اهل هند تابع اقوال و اعمال ایشانند] برآنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور است - دور اول را [که مدت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست] ست جگ گویند - درین دور اوضاع جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الٰهی سلوک مینمایند - و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است - و دور دوم که مسمی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست - درین زمانه سه حصه از چهار حصه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دور سیوم که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصه روش جهانیان راست گفتاری و درست کرداریست - و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست - و دور چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصه از چهار حصه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمر طبیعی مردم این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکچندی حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجردنهادی و دانش نژادی را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد - و از ساحت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت و وجود می آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینش عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام باشد - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صدسال عمر دارد که هرسالی ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزی مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شبی بدستور روز متضمن

هزار ادوار مسطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده‌اند علم بشری احاطهٔ آن نمیکند - و میگویند که انچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده‌است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته‌است - و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راست‌گوی نکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته - و انچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند) در شرح روزهای الٰهی و روزهای ربّانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربّانی متضمن هزار سالست - و هر روز الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳٥) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هرون و نه هزار و هشتصد سالست - و هرون پیش ایشان ده هزار سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت‌آباد قدرت الٰهی دور نیست که صورت صحّتی داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفرصادق علیه‌السّلام(۲) منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتهٔ ربّانی [که هفت هزارسال باشد و مدّت دور سلطنت سیّارات سبعه‌است] نسل یکے منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازیٔ سخن و کوتاهیٔ کلام انموذجے از احوال برکت‌اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخ مبسوط نکرده دربن شگرفنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از متمّمات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم●

ذکر احوال آدم(۳) علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسرے بمحض قدرت کاملهٔ ربّانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکّبے معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیّت جسم روح از مبدأ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانے که اوّل درجهٔ جدی بر افق شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مرّیخ در حمل - و قمر در اسد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضے گفته‌اند که درآن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده‌اند - و ظاهر(۴) این کلام بضابطهٔ اهل هیأت و نجوم درست نباشد - چراکه در عطارد

---

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبرانی - آدام - و در ترکي آدم ● (۴) نسخه [د ه] ظاهرا این ●

مشکل میشود - چه شرفِ نیّراعظم در حمل و شرفِ عطارد در سنبله است - و عطارد از نیّرِ اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حینِ شرفِ نیّرِ اعظم شرفِ او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگامِ شرفِ عطارد شرفِ نیّرِ اعظم واقع نشود - و همانا که نظرِ این گوینده برآن مقرّرِ منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حالِ او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبتِ اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازیِ قامتِ این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلعِ ایسرِ او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوالِ این بزرگ اربابِ تواریخ غرایب و عجایبِ فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعتِ قدرتِ ایزدی مستبعد نیست امّا مردِ معامله‌فهم مزاج‌روزگاردانسته کارآزموده نظر بر عاداتِ جهان از روی حساب در قبولِ آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمانِ انتقالِ او چهل‌هزار فرزند و فرزندزاده‌ها بهم رسیده بود - و فرزندانِ بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضی گفته‌اند اورا در تعفّینات[۲] و غیرِ آن از علومِ غریبه تصانیف است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ‌الحکما نقل میکند - گویند وفاتِ او در هندوستان افتاده - و بر کوهِ سراندیب که بر سمتِ قطبِ جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاهِ آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیکسال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوارِ آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمانِ طوفان تابوتِ ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوهِ ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجفِ کوفه دفن کردند ٭

شیث علیه السّلام

اشرفِ فرزندانِ بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل سعادتِ ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیما[۳] خواهرِ قابیل در عقدِ ازدواجِ او درآمد - چون عمرِ آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهدِ خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعتِ او امر فرمود - بعد از آدم انتظامِ عالمِ صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضبات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تغفات و [ح] تعقبات ٭ (۳) در برهان اقلیما بر وزن مقسیما هم آمده -

رزین او استقرار گرفت - همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسی نماند - و اورا اوریای اول گویند - و اوریا بزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت - و بسیاری از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضی برآنند که او نبیرهٔ آدمست - پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائی ندارد *

انوش

انوش(٢) - در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاه وجود آمده بود - گروهی از گذارندگان سخن برآنند که مادر او قدسی‌نژادی بود که مثل آدم بی‌پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد - و اول کسی‌که درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد *

قینان

قینان(٣) - از جمیع فرزندان انوش روشن‌ضمیر و بیداربخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگ‌نهاد بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست - ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی‌زاد بسیار شد - بکاردانی خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضی برآنند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریب صد سال فراهم‌آور پریشانیهای روزگار بود *

مهلائیل

مهلائیل(٤) - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(٢) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام یانش * (٣) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَیْنَن * (٤) در عبرانی مَهْلائیل بیای مجهول و در سیرة النبی مَهْلیل *

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال ٭

یرد

یرد[۲] - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام‌بخش جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصد[۳] و شصت و دوسال - و بقول نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی‌نژادان خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند ٭

اخنوخ

اخنوخ[۴] - که بادریس مشهور است فرزند گرامی یرداست که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه کوچکترین اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ[۵] - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقول اشهر علم اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از اغازیمون[۶] مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است - و اوریای سیوم نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان‌پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینهٔ زهاست[۷] که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکو[۸] خان آبادان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافت آنها هدایت نمود - آورده اند که در تعظیم نیّراعظم عطیه‌بخش عالم (که بیشترے از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولت صوری و معنوی میدانست - و درهنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) یرد بفتح یای تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبي ٭ (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیرة النبي خنوخ و در عبراني خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوخ (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ح د] غازیمون و [ز] غاریمون ٭ (۷) نسخه [ح] رها ٭ (۸) در ترکی هولاکو بالضم ٭

و چون کواکب سیّاره که فیض‌پذیرانِ خوانِ انوارِ ایزدند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکرِ بدایعِ آفرینشِ ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهرِ نعمِ والای حق میدانست - و همگی روزگارِ او بخدمتِ ارواحِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت *
و گنبدهای اهرامِ مصری که بگنبدِ هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیعِ صنایع و آلاتِ آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را برآن داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیرِ تمامِ عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشرِ بلخی آورده که هرامسه بسیار است - امّا افضلِ ایشان سه تن اند - اوّل هرمسِ هرامسه که آن ادریس است - و اهلِ فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوّم هرمسِ بابلی است که بعد از طوفان بنای شهرِ بابل از آثارِ اوست - و فیثاغورس از شاگردانِ او - و بسعیِ این هرمسِ بابلی آنچه از علوم در طوفانِ نوح مندرس شده بود از سرِ نو رونق گرفت - وطنِ او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیوّم هرمسِ مصری استادِ اسقلیثوس (۲) - او نیز در جمیعِ علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثرِ اوقات بسفر گذرانیدے - و مولدِ هرمسِ الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف (۳) اشتهار دارد) از دیارِ مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیعِ حکمای منیف و غیرِ آنرا باسکندریّه آورد - از سخنانِ اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقتِ غضب - و بخشش در زمانِ تنگدستی - و عفو در هنگامِ قدرت - و در رفتنِ او ازین سرای غم‌پذیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبولِ آن می‌ایستند - و بروایتی درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولی چهار صد و پنج ساله - و نزدِ گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود *

متوشلخ

متوشلخ (۴) بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدرِ بزرگوار بزرگِ قوم شد - و خلایق را بیزدان‌پرستی دعوت کرد - چون عمرِ او بنهصد رسید اورا پسرے آمد - لمک نام‌کرد - و بعد ازان دویست و نود سالِ دیگر بزیست *

---

(۲) در برهان اِسقلینُس * و در نسخه [ب ج د] اسقلینوس * [۳] نسخه [ز] بمناف
(۴) در عبرانی متوشیلح بیای مجهول و حای حطی و در سیرة النبي متوشلخ *

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت - و مدّتِ زندگانیِ او هفتصد و هشتاد سال بود - وگروهے اورا لمکان و لامک ولامخ[2] نیز گویند *

نوح

نوح[3] بن لمک بعد از وفاتِ آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولّد شد - و او ممهّدِ رسومِ عبادت و مشیّدِ اساسِ دادارپرستی گشت - و قضیهٔ دعوتِ خلایق بر خداپرستی و نافرمانبرداریِ قومِ او و هجومِ طوفان و غیرِ آن مشهور است - و اربابِ تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اوّل طوفانے که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علّامه شهرزوری میگوید آدم در دورِ اوّل بود بعد از خرابیِ عالم بطوفانِ اوّل - و طوفانِ دوّم در زمانِ نوح بود که آغازِ آن در کوفه شد از تنورِ سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائے که اینها مقام ساختند سوق‌الثّمانین نام نهاده شد - سیوم طوفانِ زمانِ موسیٰ که خاص باهلِ مصر بود - اگرچه نقل‌پرستانِ روزگار [که در نقل طوفانے میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتب چندین هزار ساله موجود است] ازان دو طوفان نیز نشانے پیدا نیست - القصه در اندک فرصتے آن هشتاد تن کشتی‌نشین همه ودیعتِ حیات سپردند - الّا هفت‌کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - و زنانِ ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیارِ مغرب و حبشه و هند و سند و اراضیِ سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد * و اکنون بزعمِ مورّخان سکّانِ اصلیِ این مواضع از اولادِ ایشانند - و انتسابِ بنی‌آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمرِ او اقوالِ دیگر هم داستان‌طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوتِ آدم بصد وبیست و شش سال یا در اواخرِ عهدِ آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و در برهان لامخ بمیم پدر نوح و پسرلمک و او پیش از لمك وفات یافت و نوح را لمك پرورش داد و بعضے گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبي لامک و در توراة لامخ *

(۳) درعبراني نُوَّح و در عربي نُوْ- *

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق نشست - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش[۲] - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - واهواز و پهلو پسران اویند - و فارس پسر پهلو است - و (۴) یفن[۳] که شام و روم پسران اویند - و (۵) بورج که درمیان مورّخان ازو جز نامی نمانده - و (۶) لاوز که فراعنهٔ مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال‌اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند - و (۹) بوذر که آذربایجان واران وارمن و فرغان پسران اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لاوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشد اولاد نوح است - سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی باو می‌پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالترک گویند[۴] - و بعضی مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیّت او آوردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده‌ام بجهت این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ درمیان ترکان بسیار است آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگ یده خوانند - و عرب حجر المطر گوید - و او بآن خداوند رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می‌آمد - و او را بمرور ایّام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلّی‌بخش کوته‌اندیشان توانند شد و هم مسرّت‌افزای خاطر بلندهمّتان والافطرت توانندگشت درمیان آورد - ازو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منسج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) مدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشنن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یفهن و [ب ه و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابو العجم و العرب و حام را ابو الهند *

و (۱۰) غز - و (۱۱) یارج - و در بعضی کتب هشت پسر مذکوراست - هلج و سدمان وغز را یاد نکرده اند *

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان[۲] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائی که ترکان اورا سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب‌روان سرد خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی درخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که پسررا جز شمشیر میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود *

النجه خان

النجه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانهٔ زندگی ترک پرشدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود *

دیب باقوی

دیب با قوی - بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد *

کیوک خان

کیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد *

النجه خان

النجه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او محبت دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند - چون مدتی بران بگذشت

---

[۲] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعنی فرزند *

اورا دو پسر بیک شکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را تاتار - و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدرِ بزرگوارِ ایشان ودیعتِ حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایتِ خود دارائی میکردند - و چون این سلسلۀ علیّه را بتاتار و شعبِ هشتگانۀ او نسبت نیست ذکرِ اورا منطوی ساخته بشرحِ احوالِ مغل و فرزندانِ گرامیِ او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایتِ خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا درسلکِ بندگی و رضاجوئیِ او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعبِ مغل نه نفر بودند اوّلِ ایشان مغل خان - و آخرِ آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیعِ اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترینِ فرزندان بود - و هم در شغلِ جهانداری رشد و امتیازِ تمام داشت - بعد از پدرِ بزرگ‌منش بر اورنگِ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدودِ دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهتِ یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزندِ گرامیِ قراخانست که در هنگامِ فرمانروائی از خاتونِ بزرگ ولادت یافت - و در نام‌نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خردِ انصاف‌گزین بقبولِ آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتّفاق فرمانروائی خرددوست و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعثِ انتظامِ احوالِ عالمِ گوناگون و موجبِ التیامِ اختلافاتِ روزگارِ رنگارنگ بود در میانِ جهانیان نهاد - و او درمیانِ ملوکِ ترک مثلِ جمشید بود در ملوکِ عجم - بفرهنگِ درست و همّتِ بلند و بختِ ارجمند و شجاعتِ ذاتی ملکِ ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگر ولایتها را در حیطۀ تصرّف درآورد - و اکثر اهلِ عالم در سایۀ عاطفتِ او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزدِ مردم است - مثل ایغور و قنغلی و قبچاق و قارلیغ و خلج وغیرآن - و او را شش پسر شد - کُن - آی - یرلدوز - کوک - طاق - تنگیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - وسه‌دگررا اوجوق - وفرزندزادهای او به بیست و چهار

شعبهٔ منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیك شد - و چون تاجیك نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترك مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علحده اند و بترکان نسبت قرابت ندارند - و منقول است که اغورخان بعد ازانکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیتهای ارجمند که برثبات دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرر ساخت که دست راست که ترکمان برونغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرر باشد - و دست چپ که جورنغار باشد و وکالت به پسران خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدست راست تعلق دارد - و یک نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کُن خان

کن خان - بموجب وصیت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربینی خود تدبیرات صایبهٔ ارقیل[۲] خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنچنان سلوك نمودکه هر کدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت *

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده *

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت *

---

(۲) در هر نه نسخه - قبل خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدی ارقیل خواجه - و این شعر نیز آورده * شعر *

از ارقیل چون کُن شنید این سخن * پسندید گفتار مرد کهن

منکلی خان

منکلی خان - پسرِ دوستدارِ او بود - بعدازو برسریرِ فرمانده‌ی نشست - و بنظرِ عنایتِ یزدان و ستایشِ ایزد شناسان امتیاز یافت *

تنگیزخان

تنگیز خان - بعد از رحلتِ پدرِ گرامی متصدّیِ انتظامِ امورِ سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاجِ دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزندِ گرامیِ اوست - پدر در هنگامِ پیری و ناتوانی سر انجامِ مهامِ جهانبانی بار ارزانی داشت و خود بعذرخواهیِ ایّامِ کثرت بگوشهٔ وحدت نشست *

قیان

قیان - فرزندِ دانشینِ ایلخانست‌که بمقتضای غوامضِ حکمتِ ایزدی موردِ شدایدِ احوال شد - چون ایزدِ دانا خواهد که جوهرِ انسانے را بکمالِ معنوی رساند اوّل مرادے چند درضمنِ نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگانِ پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعتِ ظهور دهد - مصداقِ این حال قصّهٔ ایلخانست که چون نوبتِ سریرآرائی باو رسید بآئینی که عالمِ صوری ازان نظام گیرد و ملکِ معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن فریدون بترکستان و ماوراءالنّهر استیلا یافت و باتّفاقِ سونج‌خان ملکِ تاتار و ایغور با ایلخان نبردِ عظیم کرد - و زمرهٔ مغل از حسنِ معاشرتِ ایلخان فدایانه جنگ کردند - و بسیارے از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راهِ روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سرِ لشکرِ ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردمِ ایلخان جز پسرِ او قیان و پسرِ خالِ او نکوز و دو حرمِ ایشان که خود را درمیانِ کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقّتِ بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزارے که درو چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضعِ نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرحِ اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارکنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از هزار سال بود از گذشتنِ اغورخان - دانا داند که درین قضیّهٔ بدیع تدبیرِ ابداعِ گوهرِ

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیّت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و هم سرمایهٔ این سعدت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار کونیّه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردے از نامرادی پیرامون حال مقدّس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقّب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانے که در ارکنه‌قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه‌قونرا گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ برآمدن کردند - و سر راه ایشانرا کوهے که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم‌گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند - و تخمین‌کیشان درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربی آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیوسته با قرغز و سلنگایست - و جنوبی آن متّصل با تبّت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست *

تیمور تاش

تیمورتاش - از نسل سعادت‌اصل قیان است - بسروری و فرماندهی سربلند بود *

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و مسند ایالت و عدالت داشت *

یلدوز خان

یلدوزخان - خلف بزرگ‌منش منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت

و سرداریِ سرفراز بود. و بعد از قیان فرزندانِ ایشان بطناً بعدَ بطنٍ در ارکنه‌قون سروریِ قبایل داشتند - یلدوز خان بمددگاریِ بخت کوکبِ دولتش رفته رفته از افقِ سعادت طلوع نمود - و او اولوسِ مغل را آبادان ساخت - و فرمانروایِ والاشکوه شد - و نزدِ قومِ مغل آنکس درست‌نسب و شایستهٔ خانی باشد که نسبِ خود را بیلدوزخان رساند *

جوینه بهادر

جوینه بهادر - پسرِ رشیدِ یلدوزخانست - بعد از پرشدنِ پیمانهٔ عمرِ پدر بر تختِ جهانبانی کامیاب گشت -

حضرتِ عصمت‌قباب قدسی‌نقاب آلنقوا

دادارِ بدایع‌آفرین هرچه از مکمنِ خفا بمجلای ظهور آرد بسیارے از عجایبِ امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجبِ غفلتی که در نشاهٔ کثرت و انجذابِ تعلّقِ ستونِ این بنای عالی‌اساس است از دریافتِ آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے او از نظارگی بودن فرصت نبودے - و بهایچ کارے نپرداختی - مبدعِ جهان‌آرا اکثرے ازعجایبِ قدرتِ خود را از نظرِ جهانیان می پوشد - و بقدرِ احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایبِ مقدّراتِ الٰهی محجوب نمانند پردهٔ چند از روی مقدّماتِ مکامنِ غیب برمیدارد - و باز از دیدِ بسیار از غفلتی که در سرشتِ ایشان(۲) ودیعت نهادهٔ تقدیراست همان‌دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافتِ عامّهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکی ازانْ آگاهیِ غفلت‌زدهای این جهانست آفرینشِ دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکی برداشته رنگ‌آمیزِ تعجّب میگرداند - ازانْ جمله احوالِ بدایع‌طرازِ حضرتِ آلنقواست - و او دخترِ قدسی‌اخترِ جوینه بهادراست از قومِ قیات از نسلِ برلاس - از زمانِ خردی تا بسنّ بزرگیِ حسنِ صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرتِ عالی و همّتِ والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتّفاقِ دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منشِ خردپرور خداپرست بود - انوارِ خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرارِ الٰهی بر پیشانیِ او هویدا - پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفّت - خلوت‌گزینِ مراقباتِ احدیّت - مظهرِ تجلّیاتِ قدسی - مهبطِ فیوضاتِ قدّوسی بود - چون بحدّ کمال رسید اورا چنانچه آئینِ سلاطین و رسمِ بزرگانِ دنیا و دین‌است به ذوبون‌بیان(۳) که فرمانفرمایِ مغلستان و پسرعمِ او بود پیوند کردند - و آن گوهرِ یکتای قدسی را قرینِ فرمانروائی انسی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملکِ نیستی شتافت - حضرتِ آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان * (۳) نسخه [ح] ذوبون بیان *

که آسایشِ عالمِ معنی بود آرایشِ ملکِ دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهرِ امور برداخته بسروری و سریرآرائیِ الوسِ خود متوجّه شد *

شبی آن نورپرورِ اُلهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چاربالشِ استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهانِ آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بـ عنوانِ حضرتِ مریم بنتِ عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفوسِ قدسیّهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایرِ صفاتِ متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدّ وصالِ نورِ مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نورِ اقدس از آسمانِ تقدّس نزولِ اجلال نماید قیانرا از تعلّق‌آبادِ شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد ازرا بطن ببطن در مدّتِ دو هزار سال دران کوهستان هم بتصفیه تجرید آشنای ملکِ تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامعِ مراتبِ کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورشِ معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمتِ بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سریرآرای گردانیدند - تا نوبتِ این سلسلهٔ مقدّسه بحضرتِ آلنقوا رسید - و آن نورِ الٰهی بمیانجیِ چندین بزرگانِ دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالمِ ظاهر جلوه‌گر آمد - آغازِ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارجِ مختلفه از خدرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی برای سرانجامِ نشأهٔ صورت و معنی بعالمِ بروز شتافت - افلاطونِ تجرّدے باید که این سخنان بگوشِ هوش شنود که خدیوِ زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دردِ چشم - و زحامِ باطن پرده‌در است - و بالجمله بر سرِ سخن رفته باز گویم که همواره در اوقاتِ فرخنده و ساعاتِ خجسته سرای مقدّسِ آن عفّت‌قباب بفروغِ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطنِ آن قدسی‌فرد اضاءت میبافت - آنانکه از بالِ همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثالِ این امور در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعدِ عادت‌پرستانِ ظاهربین در پیشِ حسابِ ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند ایکن بقلاوزیِ بحث بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند انها نیز در مبادیِ حال توقّفی نمیکنند - خصوصاً فرزندِ بے مادر و پدر [که آدمِ اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزندِ بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزندِ بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - نکیف که مثلِ این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم متیقّنِ آنها باشد * بیت *

حکایاتِ مریم اگر بشنوی * بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدعِ جهان‌آرا که از عنفوانِ ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضادّ و
تباینِ اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانشِ والا و تدبیرِ درست و فطرتِ عالی
و تصرّفِ عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایشِ حالِ آنها میکوشد همان
طور گروهِ انبوهِ آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی
و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرمِ کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود
امّا بسا حکمتها که درین کارِ شگرف اندراج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست
با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بدولتانِ تیره‌رای سنگِ تفرقه در پیش
می‌اندازند - و بروی شرمسارِ صوری و معنوی گشته بکوی[2] عدم میشتابند - و مصداقِ این حال
این سانحهٔ نورانیست که چون چنین امرِ بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظرانِ ناقص‌خردِ ظاهرپرست
که از دولتِ حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمتِ معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر
آوردند - و آن مسندنشینِ عفّت از کمالِ مهربانی نخواست که این نابینایانِ بی‌سعادت
در وبالِ این خیال گرفتار مانند اعیانِ مملکتِ خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر
ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایع قدرتهای الٰهی و صنوفِ تقدیراتِ ازلی خبردار نبوده در بادیهٔ
سوءِ ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگِ خیالاتِ فاسده تیره‌رنگ سازد هرآینه از عقوبتِ
آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحتِ اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه
وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیدارانِ حقیقت‌شناس و معتمدانِ اخلاص‌پیوند
در حوالیِ خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکی غفلت و ریب از سویدای دلِ ایشان
بنورِ وارداتِ الٰهی و مشاهدهٔ انوارِ غیبی بروشنی گراید - و [illegible] اوهامِ فاسد از درونِ این
تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانانِ بیداردل و سپه‌پرورانِ دوربین حوالیِ خرگاه
بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده بهم نزدند - ناگاه در دلِ شب که وقتِ نزولِ رحمتِ
الٰهیست نورے فروزنده چون ماهِ تابان بدستورے که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فراز
بر نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضرانِ آگاه برخاست - لختی در مقامِ حیرت
بوده دیدهای باطل از دلهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون ایّامِ آبستنی سپری شد سه
پسرِ گرامی سعادتِ ولادت یافت - یکی بوقون قتقی[3] - و تمامتِ قومِ قاتقین از نسلِ او پدید آمد -
و دوم [illegible] سالجی که قبیلهٔ سالجوت ازوی منشعب گشت - سیّوم بوزنجر قاآن است - و اولادِ

(۲) [illegible] [اصح] بکوی عدم • (۳) در نسخهٔ اکبرنامه بموحده و نقطتین بدل فوقانیست . د ظفرنامه
بوقون [illegible] ی عدی وقنغی [illegible] ون •

این گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند *

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست ودوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران‌زمین را زینت داد - و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بربست ازو دو پسر ماند - بوقا - و توقتا (۲) *

بوقا خان

بوقاخان (۱) - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیّت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعقل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خوانین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام ازو خوشوقت شدند *

دوتمنن خان

دوتمنن خان (۴) - پسر رشید اوست - پدر چون ... زمانی گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک‌افزائی کوشش ... - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او مناولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود ... فقه ... فرزندان مشغول گشت - روزے جالیر که از قوم درلکین اند کمدن گروه مناولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسر نهم بود ... استگاری یکی از خویشان پسر عم خود ماجین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف ... هفتاد تن را که در کشتن شریک بودند بخون مناولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانے دراز در قید بندگی بودند *

قایدوخان

قایدوخان - بعد از چندی ... وقایع ... ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

* (۱) م نسخه ... [ ] . ظاهرا ... توقیا * (۳) نسخهٔ [ح] بوقا قاآن * (۴) این نام در نسخها بصورتهای ... یکجا بصورتے و در ... نسخه‌های دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [ج] که فی‌الجمله درصحت از نسخه ... * ... دوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده ... تمنن خانرا دوتمنن ... هم گویند ... تاریخ الا ... *

عالم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها
بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند ٭

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سرمایهٔ رعیت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود -
بوصیت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت ٭

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامی اوست - پدر درهنگام گذشتن ازین جهان‌گذران ملک و دولت باو سپرد -
مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخش حال او
بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگار او - بسیاری از ممالک مغلستان و ترکستانرا
بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت - و تمام ترکستان در هیبت
و عظمت مماثل او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکی هفت پسر آمد - و از دیگرے
دو پسر بیک‌شکم متولّد شد - ازین توأمان یکی را قبل نام بود که جدّ سیّوم چنگیزخانست -
و دیگرے قاچولی نام داشت ٭

قاچولی بهادر

قاچولی بهادر - جدّ هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود -
فرّ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوه جهانداری از پیشانیء او میدرخشید - شبی بخواب دید که
از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوج فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی
سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که
آفاق را نور او فرو گرفت - و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتی
روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود -
از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش
در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد -
و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر
خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم
همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورت واقعه را قاچولی
بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه‌خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندے پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هر یکی حاکم جانبی باشد - و والیِ مملکتی شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریرِ خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدارِ کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌بطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهر نهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای‌کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبشِ این سلسله ایشانند] بریاست مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخشِ سریرِ معدلت بودند - و طایفهٔ ازین گروه والاشکوه مقتدائی ملکِ معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمتِ الٰهی [که درظهورِ نشأهٔ جامعهٔ مراتبِ کونی و الٰهی چندین میانجیِ کارفرمایانِ ملکِ صورت و معنی اهتمام دارد] منتظرِ زمانِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهی [که نقاوهٔ کاینات بودن طرازِ خلعتِ فاخرهٔ اوست] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائیِ قدرِ خدمت و لذّتِ سربراهیِ شایسته قاچولی بهادر را لباسِ وکالتِ مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العین این سلسلهٔ علیه درآید - و سرمایهٔ جمعیّتِ مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجودِ رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشیِ قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعاتِ کلانیِ سن شد [که منظورِ دانشورانِ نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرتِ الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغربِ فوات متواری شد قبلخان بر تختِ فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایهٔ دولتِ سرمدیست در مقامِ یکجهتی و موافقت در آمده بآئینِ دوستداری و شاهنشانی متصدّیِ انتظامِ مهام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالفنِ هستی بدارالامانِ نیستی خرامید قوبله[۲] خان که در میانِ شش پسراو شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

---

(۲) نسخه [ا ج ه و] و ظفرنامه قوبله *

و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سر انجام کارگاه ملک و دولت مینمود - و قوبلهخان به پشتگرمی اینچنین مهربانے که هم عقل خدادانی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از القانخان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردانکار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت *

و مجملی ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرک سلسلهٔ دوستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادهای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است داروگیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش صحبت دلپذیر نشست - و ازانجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد - بعضی از اعیان دولت التانخان [که تنگحوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از مواد پیشانیِ روزگار نقش ناراستیِ التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نمودهام بر گشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ دوستی سالجوتی نام که در سر راه ماوائی داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که بر میگردم - سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسبی دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسب سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسب سوار دولت شده بیورت خود شتافت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابکدستان تیزپای از عقب در آمدند - و جز در یورت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسر کلان او ...وقاق که بحسن صورت بےهمتای روزگار بود در حوالیِ دشت همتگیِ غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار دوچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش التانخان بردند - و خان بانتقام آن سگجانان گرگمنش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند - قوبلهخان که پسر دوم بود چون تختآرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همت گماشته متوجه التانخان شد - و نبرد عظیم درپیوست - و شکست غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاخت سپاه اجل دررسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکسی را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپهکشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را باین نام مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشد قاچولی بهادر است که در ممالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت - و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلی شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای[۲] بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت‌بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - از وی پسر و نه پسر یادگار ماند *

سوغوچیچن

سوغوچیچن[۳] - درمیان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارساز نظام‌بخش سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی‌سپر غارت ساخت - و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون‌یلدق شدند - و چون بدان موضع سعادت‌افزا رسیدند در بیستم ذیقعده تنگوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفر نامه یسوکی - میگوید * شعر * پس از شاه برتان یزدان پرست * یسوکی بهادر بشاهی نشست * (۳) این اسم هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعرکه درظفر نامهٔ یزدی آورده اعتماد نموده شد * شعر * زسوغوچیچن بود پوری نکو * جهانگیر و فرمانده و نیکخو *

خاتون وی) اولی آنکه که آبستنی بود فرزند گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیچن که خرد بلند و دریافت والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموز حساب‌دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارۀ دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان برآمده بود *

اگرچه در سلسلۀ علیّۀ حضرت شاهنشاهی (که درین محمدت‌نامۀ ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرۀ قدسیّه است لیکن چون پرتوے از نور مقدّس آلنقوا بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد - طالع مسعود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآنند که در سال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم نیرون رسید جمعۀ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند *

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچیچن است پادشاه‌منش شهریارنشان بود - چون در سال تنگوزییل (۵۶۲) پانصدو شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن که مدار ملک وسلطنت و گیرودار لشکر و سپاه برو بود همدران چندروز باردوی قضا کوچ نمود قراچار نویان ایّام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین روی‌گردان شده بمردم تایجوت[۲] پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بند بلا افتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهای سهمناک نجات یافت - و با قوم جاموقه و تایجوت و قنقرات[۳] و جلایر و غیر آن کارزارها کرد - وقتی که سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شد - بنابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراچارنویان پیش‌آونگ خان حاکم قوم کرایت که با بیسوکای بهادر سابقۀ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دستبرد نیکو نمود - و رتبۀ قرب منزلت و علوّ مرتبت او بسرحدّے رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامۀ اتّحاد معطّر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهتر جاجرات بود سنگو[۴] پسر آونگ خانرا با خود متّفق کرده درباب او سخنان ناشایسته و حقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونگ خانرا از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و دو مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

---

(۲) در نسخهای اکبرنامه تالجوت بلام و در ظفرنامه تانجوت بنون * (۳) نسخه (ج) فنقرات *

(۴) در ظفرنامه شنکو *

درپیوست - و تموچین ظفریافت - و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدت مه سال ازفرمانروائی و جهانبانی او گذشت تبتنگری(۲) که از مبشران عالم غیب و مژده رسانان درگاه کبریا بود بالهام ربانی تموچین را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاهنشاه(۳) - روز بروز نجم سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برق دولتش سوزانتر میگشت - بر تمام خطای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و سقسین(۴) و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی - چغتای - اوکدای - تولی - ترتیب بزم و شکار تعلق بجوجی داشت - و برغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مفوض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امور ملکی باوکدای اختصاص داشت - و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلق بود - در شهور (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمد خوارزمشاه بجانب ماوراء النهر توجه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بپاما رسیدند - و چون از کار ماوراء النهر پرداخت از آب آمویه عبور نموده عنان کشورکشائی بجانب بلخ مصروف داشت - و تولی خانرا با لشکرے گران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازانجا متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی(۵) شد - و در ماه رمضان (۶۲۳) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال الدین را تا کنار آب سند هزیمت داد - و ازانجا بماوراء النهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزئیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد - و پیشتر ازان وصیت کرده بود که چون قضیهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد - و در ممالک دردست فتورے نرود - و فرزندان و امرا بموجب وصیت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و علف تیغ شدند - و بعد ازان صندوق نعش اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعش اورا باردوی بزرگ آورده اظهار واقعهٔ ناگزیر نمودند - و در پهلوی درختی که بروزے در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بتتنگری ه (۳) ه شعر ه نهادیم نام تو چنگیز خان ه ازین پس تو خودرا تموچین مخوان ه همه کس ورا همچنین خواندند ه بدان نام نیک آفرین خواندند ه از انرو که معنی چنگیز خان ه بود شاه شاهان بترکی زبان ه من ظفرنامه ه (۴) نسخه [ج] سقین و [ز] سبقین ه (۵) نسخه [ج] منیکری ه

و در اندک روزگار از اشجارِ گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکمِ اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد - و همانا دریندمعنی سرّیست بدیع که جز دانای هوشمندِ دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراستِ ایزدی بود بعد ازان هم در کنفِ نگاهداشتِ الٰهی درآمد - تا کوته‌اندیشی بآن مقام دستِ بےادبی دراز نتواند کرد - اگرچه بتربت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتے از مواهبِ عظمی است و چرا حراستِ ایزدی نگاهبانیِ اینچنین بزرگے نکند که عالمے در سایهٔ پاسِ او بود - اگرچه این بزرگ پیشِ عوام و در نظرِ اوّلِ خواص از مظاهرِ عظیمهٔ قهرِ الٰهی بود امّا در نظرِ دوربینِ هوشمندانِ اخصّ خواص از مجالیِ الطافِ ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالتِ الٰهی (که فرمانروائیِ خلایق پرتویست ازان) بیدادے نرود و ستمے بظهور نیاید - و هر امریکه در عالمِ کون و فساد متکوّن شود مبتنی بر چندین مصالحِ معنویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنهِ حقیقتش راه نیست - جز ضمایرِ بیدار‌دلانِ دوربین بر حقیقتِ آن آگاه نے - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از سالِ هفتاد و سیّوم اکثرے سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخِ ولادت و وفاتِ او که در تواریخ مذکور است مدّتِ عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبارِ شهور و سنینِ شمسی و قمری تواندبود - یا بوجهِ دیگر از وجوهِ مشهوره - دربن مدّت همواره انتظامِ مهمّاتِ ملکی و مالی باستصوابِ رایِ جهان‌آرای قراچار نویان رونق داشت - و والاشکوهے را که چنین برادرے بجان‌وجهان‌برابرے رهنمونِ دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت‌رانی تارکِ عظمت باوجِ علیّین نساید ‌• • شعر •

قراچار و چنگیز این عمند • بکشورگشائی قرینِ همند
و هنگامِ نواختنِ کوسِ رحیل سریرِ خانی را باوکدای مسلّم داشت •

و مجملِ این قصّهٔ دلکش آنکه در یورشِ خطای شبے بر پیشگاهِ خیالِ او بصورتِ مثالی جلوه دادند که پدرود کردنِ این جهانِ سراب‌نما نزدیکست - فرزندانِ گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ سلطنت‌را طلب داشته نصایحے که انتظامِ جهانیان از نتایجِ او باشد درمیان‌آورده خانی را باوکدای مقرّر ساخت - و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان‌که بآلِ تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلافِ بزرگ‌نهاد بترتیب نامهای‌گرامیِ خودرا رقم‌کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضرانِ مجمعِ عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین و ثیقت‌نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یوسون بسر برید - و وثیقت‌نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای سپرد - و دیار ماوراءالنّهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرّر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیّهٔ قدسیّه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مضاهات - و خانزادهای و نوئینان بموجب وصیّت عمل نمودند - سبحان‌اللّه از مثل چنگیزخان بزرگی دانائی چنین نقض عهد شود - بایستی که آن پیمان‌نامه که بآل تمغای تومنه خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونت اورا برای رزین قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخطّ سهو میشد - و عجب از سخن‌گزیدان باستانی که درین باب با شرهٔ حرفسرائی و حرص نکته‌گیری و دوزبانی بسر وقت این نرسیده‌اند - و همانا که چون ایزد جهان‌آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشأهٔ جامعیّت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسلهٔ علیّه بردارد چنین سهو خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حراست ایزدی هموارهٔ نگهبان این گروه والشکوه بود فتورے در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدّمات طلوع نیّر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدّسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر پیش بالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمّات سپاهی و رعیّت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال ازو[2] خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیّت خان پاس میداشت - چون چغتای خانرا مدّت حیات بےثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچارنویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

---

(۲) بجای خردتر ۰

در اوهیل ذیقعدهٔ (۹۳۸) نهصد[۲] و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قوام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن مواتکان بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید - و بعض از چند سال چون گیوک خان بن اوکتای خان برمسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا[۳] بن چغتای را بجای او نظام‌بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن گیوک خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باردوی والا رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچارنویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (۶۵۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست •

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده[۴] فرزند رشید کاردان قراچارنویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت‌بخش مقام پدر شد - و درسنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون درمیان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکدای[۵] و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا باستعدای تمام برسم سالبوری تعین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مراغهٔ تبریزبار داد و بآداب بزرگی سلوک نمود •

امیر ایلنگر خان

امیر ایلنگرخان - ارشد اولاد والانژاد ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [ج] ششصد و هشتم • (۳) بعضی جا بیسومنکا • (۴) نسخه [ز] دوه • (۵) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است •

بابرن نقل کرد او در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران ایجل نویان این جهان نظرفریب‌را پدرودکرد دوا خان بن براق‌خان[٢] بن بیسوتوا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیزخان بار رسیده بود او را امیرالامرا ساخت - و زمام حلّ و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبهٔ پدران بار مسلّم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملّت زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر قویحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس‌خود پرداخته فرصت بغیرپرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بغی‌اعمام گذاشت - و فارغ‌البال درحدود کش می‌بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جستجوی می‌نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم‌تقدّس و ملک بقا پیوست *

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی‌نژاد و بزرگ‌منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او میتافت و آثار عظمت و جلال‌از پیشگاه اطوار او میدرخشید- و آن بزرگ‌منش‌را برادرے بود خرد هیبت نام درحق‌شناسی و حقیقت‌طلبی کامل‌عیار - امّا قرعهٔ بزرگی‌صوری ومعنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقرّبان عتبهٔ صمدیّت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس‌الدّین کلال که امیر[٣] را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیّت لم‌یزلی هزاران حکمت در هرچیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا ددرین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت‌بخش

(٢) بعضی براقخانرا نیز پسر مواتکان گویند * (٣) نسخهٔ [ج ط] امیر اورا *

هوشمندان‌است) ایزدِ متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین
جلایلِ نعوت و شرایفِ صفات را امانت سپرده سرانجام گوهرِ یکتای خلافتِ شاهنشاهی نمود -
مگر از قاچولی بهادر هفت شخصِ بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیّه از نظامِ سلطنتِ صوری
فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباسِ متبوعیّت
دریافته سامانِ کارخانهٔ جامعیّت بر وجهِ دلخواه صورت دهد - و آن بزرگانِ والاشکوه که در ارکنه‌قون
بسر بردند اگرچه احوالِ آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه
اسمِ سلطنت نبرد امّا معنیِ سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهتِ حراستِ عزّت بیرون از سکنهٔ
عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتبِ تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعداد قوّة بفعل[2]
مهیّا شد که گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بظهور آید خلعتِ مستعارِ تابعیّت که برای
تومنه‌خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان‌آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را
بظهور آورد که قابل و لایقِ سلطنتِ عظمی تواند بود - و مصداقِ اینمعنی ظهورِ حضرتِ صاحبقران
طرازندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگانست -
و آن والانژادِ عالی‌قدر در شبِ سه‌شنبه بیست و پنجم شعبانِ سالِ (۷۳۶) هفتصد و سی و ششم
سیچقان ییل بطالع جدی در ظاهرِ خطّهٔ کش که بشهرِ سبز مشهور است از بلادِ ایران[3] از خدرِ مطهّر
و ستر مصفّای حضرتِ عفّت و برکت‌مرتبت - صفوت و طهارت‌منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین
تکینه خاتون در انجمنِ وجود قدم سعادت‌توأم نهاده جهان‌افروز گشت - و این قطبِ دایرهٔ
خلافتِ عظمی و مرکزِ محیطِ سلطنتِ کبری کوکبِ اقبالیست که از بطنِ هشتم قاچولی بهادر
در مطلعِ سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقولِ یکی از مورّخین[4] رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر
بظهور پیوست - و بدریافتِ والای خردمندِ دوربین امروز آغازِ طلوعِ کوکبِ اول و درخشیدنِ
ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً پرتوِ اشارت برینمعنی تافت - درین زمانِ مسعود که
حضرتِ صاحبقرانی سعادتِ ولادت یافتند در ماوراءالنّهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق
خان بن بیسوتوا بن بیسوکان[5] بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در ممالکِ ایران
زمین چهار ماه از وفاتِ سلطان ابوسعید گذشته بود - و بدین واسطه هرج و مرجِ تمام دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] قریب - (۳) نسخهٔ [ا ٥] توران و [ط] ماوراءالنهر - و [ح] ارّان • در برهان‌کش
نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب آن کسّ است و در تاریخ تیموری
نیز آورده - و الکسّ مدینة من مدن ماوراءالنهر • (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علي • (٥) نسخهٔ
[ز] مسونتوا بن مسوکان - و [ح] میسوی‌تو بن تیسوکان • و در تاریخ رشیدي نوشته که بیسونتوا پسر
موانکان بن چغتاي خان است • چنانکه در صفحه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گذشت •

سرزمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سیچقان ئیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و سیورغتمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان‌آرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم وغیرآن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ‌حوصله در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه سلامت حال رفیق روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی‌کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادے که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازانجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقیمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت‌یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح براوراخته مراجعت نمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه‌منصور را که کلاه گردنکشی کج می‌نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامه‌های رستم و افراسیاب باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بیخار ساخت - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را بجسر عالی بستهٔ عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم‌پیرای

تافت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذلّ قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد - و در جمعه نوزدهم ذی‌الحجّه (۸۰۴) هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بسرپنجهٔ فتح ملی بسته با ایلدرم‌قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنّدهٔ فتح و فیروزی ملازم رکاب معلّی گشته طغرای فتح‌نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید (۲) بدست سپاه نصرت‌اعتصام گرفتار آمد - وچون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال و ششماه دران حدود بعدل‌پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکّه زده بدرگاه گیتی‌پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیّه خطبهٔ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعده (۸۰۶) هشتصد و ششم رایات ظفرپیرای بجانب فیروزه‌کوه نهضت داد - و بے توقّف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غرّهٔ شهر محرّم (۸۰۷) هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراءالنّهر ظلال اقبال گستر د - و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت‌افزای (۳) ارباب همّت و سماح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجّه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان (۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اُترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسنگ است بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بفسحت‌سرای جهان باقی تاخت - و نعش عرش‌پایهٔ آن حضرت بخطّهٔ سمرقند بشکوهے که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخ ضبط مذین احوال آن جهان‌آرای گفته اند ٭ رباعی ٭

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ٭ در هفصد و سیّ و شش درآمد بوجود ٭
درهفصدو هفتاد ویکے کرد جلوس ٭ در هشصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت‌قرین را چهار پسر والاقدر بود - اوّل غیاث‌الدّین جهانگیر میرزا - در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخهٔ د] لفظ بایزید نیست ٭ (۳) نسخهٔ [ج] حسرت ٭

اوّل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهدِ خود کرده بود - بعد از فتحِ روم در هفدهمِ شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصارِ روم کوسِ رحلت زد - دوّم پیر محمّد که بعد از رحلتِ برادرِ گرامی طغرای ولیعهدی بنامِ او سربلندی یافت - و حضرتِ صاحبقرانی در آخرِ عمر باطاعت و سلطنتِ او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکمِ غزنه و حدودِ هند بود - و چهاردهمِ رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دستِ پیرعلی تاز که یکے از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغِ لعنتِ ابد بر پیشانیِ عملِ آن حرام نمک گذاشت - فرزندِ دومِ حضرتِ صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومتِ فارس داشت - و او هم در ایّامِ حیاتِ صاحبقرانی در ربیع الاوّل (۷۹۶) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو[۲] درگذشت - فرزندِ سوّم جلال الدّین میرانشاه میرزاست که مجملاً احوالِ سعادت اشتمالِ او که درین سلسلهٔ علیّه مقصود بالذّات است مذکور خواهد شد - فرزندِ چهارم میرزا شاهرخ است که ایالتِ خراسان داشت - و در اکثرِ یورشها در رکابِ پدرِ عالیمقدار بود - بعد از حضرتِ صاحبقرانی باندک زمانے فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و انچه در تحتِ تسخیرِ حضرتِ صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادتِ او روزِ پنجشنبه چهاردهمِ ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبحِ یکشنبه نوروزِ سلطانی بیست و پنجمِ ذی‌حجّه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالمِ بقا شتافت •

جلال الدین میرانشاه

جلال الدّین میرانشاه - جدِّ ششمِ حضرتِ شاهنشاهی است - ولادتِ گرامیِ او در [۷۶۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمانِ حضرتِ صاحبقرانی حکومتِ عراق و عرب و عجم و آذربائجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرتِ صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمامِ همّتِ عالیِ او بود - چنانچه در لوازمِ معدلت و مبانیِ سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزے در شکار سرقوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ زم خورد - و میرزا از سرِ زین بزمین آمد - و آسیبے عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحانِ حاذق تدابیر و معالجاتِ موافق بکار بردند - و مزاجِ شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکزِ اعتدالِ طبیعی ماند - بعد از شنقار شدنِ حضرتِ صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسرِ کلانِ میرانشاه بود خطبه و سکّه بنامِ پدرِ عالیقدر کرد - حضرتِ میرزا اکثرِ اوقات در تبریز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] خرمانو •

میگذرانیده - و جمیع مهمّات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میفرمود - و در بیست و چهارم ذیقعدهٔ (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالیِ تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الکر میرزا - عثمان چلپی میرزا - عمر - خلیل - سلطان‌محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش ٭

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزندِ دولت‌پیوندِ میرانشاه است - و الدهٔ ماجده‌اش مهرنوش نام داشت از قومِ فولاد قیا - میرزا همواره بابرادرِ خود میرزا خلیل در سمرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانبِ عراق متوجه شده‌اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارمِ اخلاق و شمایل علیّهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته اند - و جلایلِ قدر ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزندِ سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و در بیماریٔ که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزندِ خود سلطان ابوسعید را سفارشِ عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفتِ میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظرِ تربیت و عطوفت هر روز بر مدارجِ دولت و معارجِ اقبال متصاعد میشد - روزے یکی از مقرّبانِ بساطِ والا که راهِ سخن داشت بموقفِ عرض رسانید که این پسرِ عمِ شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمتِ ما نمیکند آدابِ جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبتِ ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیانِ حال نموده اند ٭

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادتِ ولادتش در هشتصد و سی[۲] بوده - در بیست و پنج‌سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّتِ هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدودِ هندوستان بتصرّف درآورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولتِ بزرگ و مملکتِ عظیم که سرمایهٔ هزارگونه مستی تواندشد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان و گوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکمِ آذربایجان که بدفع آفرین حسن آق‌قویلو[۳] رفته بود و از غایتِ بے‌پروائی و کمال بےتدبیری بدستِ او کشته‌شد

(۲) نسخهٔ [ج ط] سیوم ٭ (۳) نسخهٔ [ب ز] قویله ٭

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگاهبانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب امیران خاصه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوّم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از سه روز بدست یادگار محمّد میرزا ابن سلطان محمّد میرزا ابن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بے حقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را به بهانهٔ خون گوهر شاد بیگم[۲] که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابو سعید - تاریخ این واقعه است *

عمر شیخ میرزا

عمر شیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد[۳] میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از درهٔ کز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجّه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمر شیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاخرد عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوّت شمشیر عمر شیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور[۴] و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند - ودست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همّت در جهان گشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشهٔ آمیبی و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اط] شاد * (۳) نسخهٔ [ج] ولید * (۴) نسخهٔ [ج] سد *

آشوبے نرسید - آن فرخندهبخت بلنداختر سخن‌سنج و سخن‌گستر بود - و توجّه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعر گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و تواریخ توجّه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد - همّت بلند از لوحهٔ حال او میتافت - و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیّت‌پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسندآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا درطرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود - برفی عظیم بارید - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمّت عدالت منش گشت و از وفور جمعیّت آن قافله آگاهی یافت باوجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعین فرموده آن مال فراوانرا ضبط کرد - و باصحاب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثانرا از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحقّ خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت - همواره آن پادشاه درویش‌منش بصحبت درویشان خداشناس متوجّه بود - و دریوزهٔ همّت از دردلهای خداآگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدّین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیه‌قدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت‌بخش سریر سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیّه و سیرام[۲] در تصرّف آن والاشکوه بود - چند نوبت بر سمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتای‌خان و الوس مغلخان بود و نسبت قرابت قریب داشت استدعا نموده آورد - و در هر بار که می‌آورد ولایتی عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا ایّام‌تاریخ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیّه در تصرّف فرمانروایان چغتای بود - و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس‌خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمرشیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیّهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست •

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیرام - و نسخهٔ [ج] بیرام •

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرے[۲] عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سرِ جر است - بحسبِ سرنوشت بتاریخ روزِ دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاهِ حضور آگاهی یافته از گسستنِ جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصتِ پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پائی افتاد - و میرزا بحسبِ صورت قدم درحضیضِ سفلی نهادند ، و نظر بمعنی ارتقا بارجِ علوی فرمودند - سنِّ گرامیِ آنحضرت سی و نه بود - ولادتِ مسعود درسالِ (۸۶۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند ؛

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیمِ پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقیِ آن کاشغر - و غربیِ آن سمرقند - و جنوبیِ آن کوهستانِ سرحد بدخشان - و شمالیِ آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار[۳] مشهور است امّا الحال اثرے از رسوم و اطلالِ آنها هم نمانده - غربیِ او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میانِ شرق و شمالِ این آمده بسمت غرب میرود - و از جانبِ شمالِ خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیّه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانبِ ترکستان میرود - و بهیچ دریائے همراه نمیشود - و پایانِ ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانبِ جنوبِ دریای سیحون - و دو بطرفِ شمالِ او - از قصباتِ جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است - و از قصباتِ شمال اخسی و کاشان[۴] - آن گوهرِ یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترینِ پسرانِ گرامی حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بودند - بعد ازان بدو سال خوردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان[۵] قوم مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سال خوردتر از جهانگیر میرزا - مادرِ عصمت سرشتش از اندجان بود غنچه جی امیّد نام - و از همه دختران عفّت قباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ عینیِ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی اوزبکان را

---

(۲) نسخه [ا] جسرهیمة [ب] جسر ؛ (۳) نسخه [ا ب] اترارو [ط] اطرار ؛ (۴) نسخه [ا ب د وح ط] کاشان ؛ (۵) نسخه [ا ب] تومان [ج ط] بومان ؛

در مرو زیر کرد آن پردهنشین محفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرستاد - و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی واقع شد - حضرت گیتی ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدتے بجا آوردند - دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه جی بود - دیگر رضیهٔ سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوت میرزا عمرشیخ متولد شده بودند - و از انوش(۲) آغا دختر خواجه حسین دخترے شده بود در صغر سن رحلت نمود *

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چاربالش هفت منظر - شهریار سماوی سریر علوی افسر - بلندی بخش همت بلند - سعادت افزای طالع ارجمند - آسمان حوصلهٔ زمین وقار - شیردل اقلیم شکار - عالی فر والاشکوه - بیدارمغز دانش پژوه - صفدر هزبرصولت - رفیع قدر قوی دولت - دریادل گوهرنژاد - پادشاه درویش نهاد - مسندنشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و همم عالیه بود - بے تعینی(۳) و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لایحهٔ اطوار او پرتو ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوال او میتافت - ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و خدر(۴) مطهر افتخار عفایف گرامی نژاد قتلق نگار خانم شرف وقوع گرفت - و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود - و آن عصمت معجر عفت طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی آن عصمت پیرایه برین نمط است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسنبوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون توا بن موانکان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا حمامی قراکولی درتاریخ ولادت اشرف گفته *

* شعر *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم * تاریخ مولدش هم آمد - شش محرم

---

(۲) در اکثر نسخه الوس آغا * (۳) نسخه [د و] بے تعلقی * (۴) نسخه [د] صدر *

هرچند[٢] این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و فکررا دران گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهلِ حساب عددِ خیر است فراهم آمده و لفظِ شش حرف ونقشِ عددِخیر نیز دو تاریخ ظهورِ این عنصرِ مقدّس از مکامنِ غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهرِ حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تسویتِ ملوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتے که چندین اسرارِ غیبی درو ودیعت نهاده اند امثالِ این بدایع در باب او روی میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدّین خواجه احرار بزبانِ فیض‌آثار خود اسمِ گرامیِ این مسعودطالع بظهیرالدّین محمّد تسمیه فرموده اند[٣] - و چون بر زبانِ ترکان این لقب گرامی از بزرگیِ قدر و رفعتِ منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نامِ نامیِ آنحضرت مقرّر شد - و آنحضرت اعظم و ارشدِ فرزندانِ عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجمِ رمضان (۸۹۹) هشتصد ونود و نه در خطّهٔ دلگشای اندجان بر سریرِ سلطنت و تختِ خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که در مهامِ تسخیرِ ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهے را رو نموده باشد - وآن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بنفسِ نفیس درمعارک و مخاطر برخود روا داشته‌اند مقدورِ بشر نیست - در وقتی که واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ عمرشیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرتِ گیتی‌ستانیِ فردوس‌مکانی در چارباغِ اندجان کامیابِ عیش بوده‌اند - روزِ دوّمِ این واقعه سه‌شنبه پنجمِ رمضان خبرِ جانکاه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجّه قلعهٔ اندجان شدند - در محلِّ رسیدن بدروازه شیرم[٤] طغائی جلوِ آنحضرت را گرفته بجانبِ نمازگاه روان شد که بطرفِ اوزکند و آن دامنِ کوه ببرد بخیالِ آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می‌آید مبادا امرا غدرے نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلّم دارند - اگر از حرام‌نمکیِ آن مردم ولایت ازدست رود وجودِ اقدسِ آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانبِ طغائیانِ خود الغجه‌خان یا سلطان محمود[٣] خان مقدمِ گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّد درزی[٥] را (که از قابریان و قدیمیانِ حضرتِ عمرشیخ میرزا بود) پیشِ آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمے که بخاطرِ اقدس راه یافته بود برآورد - موکبِ عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوس والا مشرّف شد - و بمقدّماتِ معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنانِ عزیمت را منعطف ساخت -

---

(٢) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غرابتِ اتفاقاتست ذکر را گنجایش دران نیست • (٣) همچنین در هر نسخه [د] بیرم • (٤) نسخه [ه ز] محمد • (٥) نسخه [ح] مروزی •

چون بارکب اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت عالی مشرف شدند - و بنوید انواع تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتفاق نموده بر سر عمر شیخ میرزا می‌آیند دریندولا که بحسب سرنوشت آسمانی قضیهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیق ایزدی جمیع ارکان دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتفاق نموده بودند) بر نگاهبانی قلعه لوازم جد و مراسم اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اورابتیه[۲] و خجند و مرغینان که از ولایت فرغانه است گرفته بچهار کروهی اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - اما چون تائید غیبی همواره قرین حال این دودمان ابدپیوند است در اندک فرصتی بسبب وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و سنوح وبا در اردوی میرزا و سقط شدن اسپان از نشستن بتنگ آمده از داعیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده بود آمده اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند- خان چند مرتبه جنگ انداخت - امرای اخسی تردّدات پسندیده کردند عاقبت کار خان نیز کارے نساخته از بیمارئے که عارض او شد ازین خیال باطل عنان‌تاب شده بولایت خود باز گشت - و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند - وآن گیتی‌ستانرا مدت یازده سال در ماوراءالنهر باسلاطین چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه‌آثار و مشعل عقل جهانتاب فتح سمرقند فرموده‌اند - یکے در سال (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا (که از اندجان‌آمده) به‌نیروی اقبال و لمعان شمشیر تسخیر فرمودند - فتح دوم از شیبک‌خان در سال (۹۰۶) نهصد و شش- و سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیت الٰهی در اظهار گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیم هندوستانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملک غربت بمراتب کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیار خود و مواطن اصلی که مجمع ملازمان صادق است ابواب کلفت بر روی روزگار آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بودن آنجا لایق ناموس دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجه بدخشان و کابل شده‌اند - چون ببدخشان رسیده اند تمام مردم خسروشاه که والی آنجا بود بخدمت شتافته اند - وخود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجود آنکه این بیدولت سرحلقهٔ بے‌اعتدالان بود که بایسنغرمیرزا را شهیدکرده - و میل در چشمان سلطان‌مسعود

(۲) نسخه [ح] اورابتیه •

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عم‌زاده‌های آنحضرت میشدند (۲) - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موکب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار بی‌آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - دریغولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بی‌سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن‌مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود - او پنج‌شش قطار خچر و شتر از مرصع‌آلات و طلاآلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - و حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمدمقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عم‌زادهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میشد (۲)) گرفته بود - طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع‌الاول سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند - وقلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان سواسنک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند *

مبادی این سال زلزلهٔ عظیم درحدود کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانهای موضع بیمغان (۳) تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساس عمر بسیارے از مردم فرو ریخت - درمیان بیمغان و بیک‌توت پارچهٔ زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضے از اطرافـــاو برابر فیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاست - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خودرا جمع ساخته متوجه دفع او شد - و سیدافضل پسر میرسلطان علی خواب‌بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس‌مکانی فرستاد - وآنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

---

(۲) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل‌زبان هرآئینه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که باآن تتبع اینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عم‌زاده‌های آنحضرت بوده اند یا میباشند و عمزاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همدامان جهانگیر پادشاه بوده * (۳) نسخه [ب د] لمغان *

بکومک او متوجه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرد خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس‌مکانی رفتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنگش اهل روزگار متوجه خراسان شدند - و پیشتر ازانکه موکب عالی بخراسان رسد باتفاق کوته‌اندیشان ناسعامله‌فهم از فرزندان میرزا بدیع‌الزمان میرزا و (۲) مظفرحسین میرزا را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی‌الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و دولت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمد حسین میرزا دوات کرد - و غلت (۳) و سلطان‌سنجر برلاس جمعی از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان‌میرزا را ببزرگی برداشته کابل را ... دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس‌مکانی غدر اندیشیده اند - ملا بابای بشاغری (۴) و امیر محب علی خلیفه و امیر محمد قاسم کوهبر و احمدیوسف و احمدقاسم که حراست کابل بایشان مفوض بود در لوازم قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرد استماع این واقعه پرتال و اسباب‌را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبت تمام‌گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکے از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اول‌مرتبه پیش شاه‌بیگم مادر کلان سببی خود - (که باعث برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده‌اند - از روی تمکن و وقار و بزرگ‌منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه‌گنجایش رنجیدن و چه حد سر از حکم‌پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راه بسیار آمده‌ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلی بیگم که بس مضطرب و متوحش بود انواع مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خاله‌زادهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازانجا که معدن مروت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم خان‌میرزا را همراه گرفتهٔ پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخه [ا ج] مظفر حسین بدون واو * (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده * (۴) نسخه [ج] تساغری [و ح] شاغره

خان‌میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان ببودن و رفتن مخیّر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجّه شده اند - و بحاکم آنجا شاه‌بیگ ولد ذوالنّون ارغون و محمّد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زبیرراءی را کشت - و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرّف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسال (٩١٦) نهصد و شانزده عرضی فرستاده معروض‌داشت که شاهی‌بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابرآن در شوّال این سال بهنیروی توکّل نهضت عالی فرمودند - و با ازبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب (٩١٧) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (٩١٨) نهصد و هژدهم در کول‌ملک بعبیدالله خان جنگ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم‌زخمی رسید - و عنان جنبیت جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتّفاق نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با ازبک نبرد قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجّه کابل شدند *

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنّهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش‌نهاد همّت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجّه شده‌اند - و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده‌اند - بار اول درشعبان (٩١٠) نهصد و ده ازراه بادام چشمه و جگدلک ‌از خیبر[٢] گذشته بهجم نزول اجلال نموده‌اند - در واقعات‌بابری (که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگار آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرّد رسیدن عالم دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت بروش دیگر - و وحوش و طیور آن بطرز دیگر - راه و رسم ایل والوس بوضع دیگر - حیرتی روی‌داد و فی‌الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعزّ بساط بوسی استسعاد یافت - در منزل جم مجلس کنکش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

---

(٢) نسخهٔ [ج] جسر *

بشومی[۲] بعضی چغتائیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت توجه فرمودند - بعد از تاختن کهت بنگش و نیور[۳] را تاختند - وازانجا عیسی‌خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله (که قصبه‌ایست برکنار آب سند از توابع ملتان) رایات اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد - وازانجا بحدود کنی[۴] نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلی در ماه جمادی‌الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر اول بغر و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورکل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براه بادیج[۵] ظلال افضال برساحت کابل انداختند - وبرسنگی که بربالای بادیج واقع شده تاریخ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - و تا این زمان اولاد عالی‌نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سه‌شنبه چهارم ماه ذیقعدهٔ این سال همایون‌فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدول تفصیل رقم‌پذیر خواهدشد - مرتبهٔ سیوم روز شنبه غرهٔ محرم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد- امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید - وسلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده - و باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده بخواجه کلان‌بیگ ولد مولانا محمدصدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت غریبی بآنحضرت بوده است - شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود از فرط عقل و فراست ملحوظ نظر خاص حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بود - چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف‌زئی دپیش‌دید ضمیر انور بود طاوس خان برادر خرد شاه منصور (که کلانتر خیل یوسف‌زئی بود) دختر اورا آورده زبان عجز و انکسار گشود - و عسرت غله نیز دران مساکن وحوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت - عنان عزیمت از سواد باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت‌زدائی سواد هندوستان متوجه شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و برتال از آب عبورکرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [ه و] باقي • (۳) نسخه [و] دهنیرر (۴) نسخهٔ [ج] کن [و] دکن [ح] لکن •
(۵) در بعضی نسخه باد نج •

بجاله گذرانیده بنزدیک کچهکوت نزول اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست
که آنرا در ظفرنامه و غیره کوهجود نوشته‌اند آن موضع مخیم عساکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب
واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه
از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه - و بجهت
دلاسای عبدالرحیم شقاولی(۲) را ببهیره فرستادند که کسی دست تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود
بدولت و اقبال در شرقیِ بهیره بر کنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از
بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهیِ این ولایت برای رزین او قرار گرفت - و خوشاب
بشاه‌حسن سپرده بکمک هندوبیگ مقرر ساختند - و ملامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن
سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهیِ هندوستان میکرد فرستادند
که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچیِ مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بی نیل
مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت‌پیوند آمد - چون متوجه تسخیر
هندوستان بودند تفاؤل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت
مصالح ملکی هندوبیگ را بسرانجام بهیره وداع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه
سلخ ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندوبیگ
از بی پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد •

تاریخ توجه نوبت چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت
نموده‌اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰)
نهصد و سی بوده است چون هرکاری درگرو وقت خود است جمال این مطلب در جلباب
توقف میبود - و سست رائیِ امرا و ناهمپائیِ برادران حسب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ
پنجم برهمنونیِ توفیق ایزدی و سپهسالاریِ اقبال ازلی روز جمعه غرهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی
و دو که نیّراعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعی که ظلمت‌شکاف سواد عالمی تواند شد
پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار
مسلم داشته خبرداریِ کابل نیز باو تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح
و اقبال بر اقبال روی‌داد - لاهور و بعضی بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره
بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی

---

(۲) نسخهٔ [م] شقاولی •

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعز بساط بوس مشرف شدند - و خواجهٔ کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت - و غرهٔ ربیع الاول این سال از آب سند نزدیک کچهکوت عبور فرموده شان[2] واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور مرکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع الاول در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول قلعهٔ ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب بدست انقاد وکتابهای غازی خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند چون بمسامع علیه رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات درسه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی[3] و امیر ولی خازن[4] و امیر عبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفرانتساب[5] فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] سان (۳) نسخه [ا] دولدی - (۴) نسخه [ج] خان (۵) نسخه [ج] الختمام ٭

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میر حسین و قتلق‌قدم بودند و از غول هم یونس‌علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را اسیر کردند - و گروهے عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در اردوی معلی بیاسارسیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی‌الاخری بشهر پانی‌پت همای دولت باجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش‌کروهیِ شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اریجوان پیراستند *

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا سرانجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون درپیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی‌منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی‌فرمودند - غول را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

محمدي کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ساربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند . و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدي پروانچي و امیر تردي بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند . برانغار بحسن تدبیر و بفر شکوه حضرت جهانبانی جنت آشیانی شایستگي پذیرفت . و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدي و امیر هندو بیگ وولی خازن و پیرقلی سیستانی در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند . جرانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدي خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشي و دیگر بهادران نامي قرار یافتند . و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علي جنگ جنگ بود . و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد . در اوج برانغار ولی شرمل[۲] و ملک قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه متعین گشتند . و در اوج جرانغار قراقوزي و ابوالمحمد نیزه‌باز و شیخ علي و شیخ جمال وتنگري‌قلي مغول بتولقمه قرار یافت . چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغزن بود پای استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • شعر •

دلیران ستادند پا کرده سخت • ستادن درآموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهاي قوي تائیدات آسماني همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات متبرک گشته شکست بر مخالفان افتاد . و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدي اعتصام روي نمود . سلطان ابراهیم ناداسته دریک گوشه بقتل رسید . وجمعي کثیر از افغانان علف تیغ قهرمان اقبال پادشاهي شدند . و این قوافل شهرستان عدم ببدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تیغ جهانگشاي بمنزلگاه فناپیوستند . و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند . آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات اقبال شعله افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد . و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزي وزیدن گرفت . شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد . و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست . در زمانی که سلطان محمود غزنوي بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت . ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند . و سپاهگران از یک لک بیش بود .

---

(۲) نسخه [ج] بریل [ح] شیرپل •

و هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صدوبیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - درانوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان‌گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آن حضرت که جای ایستادن نوکران است شش فرسخ بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست دو کروه بوده - و مخالف ایشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته است - و باین حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته‌اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند - و خار خسک بسیار از آهن ساخته‌بودند - مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیات والای ایزدیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایتی آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتد[۲] عاید نمیشد که مددخرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبهیره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بے مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند ●

کارنامهای فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آرے ذات مقدس که حامل نور جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - وبالجمله

---

(۲) در نسخهٔ [ح] معتدبه ●

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی از طلوع انوار فتح آگینه پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند - و کارے (که برهمه عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند فزونی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظلّ الٰهی است که بتائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردمے از دست چندین سران گردن‌کش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لال است - چنانچه جملی ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد ۞ ۞ شعر ۞

گرم بخت امید واری دهد ۞ فلک فرصت و وقت یاری دهد

بگرمیّ هنگامهٔ راستان ۞ طرازم همه داستان داستان

درین جدول دیر پایندگان ۞ کشم نقشی از بهر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیاني و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی[۲] خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را (که از ودایع ایزدي اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق‌قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی‌را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند - و همدران‌روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال بر افراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولي خازن ۞

بایشان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه سیورغال از مکمن اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند* و عالم پراگنده را جمعیتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنهٔ آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاؤالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی‌ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند *

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفتاد لک تنگهٔ سکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بی‌آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکه‌جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بی‌بهره نماند و جهت درجات ریاض کامکاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران‌میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدرات حرم عصمت و دراری آسمان خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشهٔ نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبان دودمان معلّی و منتظران عواطف پادشاهی (که در سمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرستادند - و بمشاهد قدمیّه و مزارات متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنان کابل و صدره (۲) و ورسک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند *

* شعر *

ز افشاندن دست گوهر نثار * نشاطی نوانگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صده و ورشک

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود نقیع چنان وبخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلي و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف وجوانب را مخالفان داشتند - وقلعهای‌نواحی اکثرمتمردان ضبط کرده‌بودند - حصار سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری[(۲)] را حسین خان لوحانی[(۳)] - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - وقنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای‌گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بسرکردگی نصیرخان لوحانی[(۴)] و معروف فرملی[(۵)] که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار[(۶)] خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند ٭ ودرین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - وجمعی کثیر از توهم ناخردمندانهٔ فرار[(۷)] نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوارشد ٭ اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و یکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان‌غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدي پروانچی و ولي‌خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک ومراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] ورامپری (۳) نسخهٔ [ج] نوحاني [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [ج ع] نوحاني ٭
(۵) نسخهٔ [ح] قرملي (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند ٭

خصوصاً درین یورشِ هندوستان سخنانِ مردانهٔ عالی همّتانه میگفت) رای او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترکِ این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیانِ دولت و ارکانِ مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشور سعادت تواند بود) فرمودند - و محظورات ایشان که متضمّن چندین محظورات(۲) بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرّر بر زبانِ اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیرانِ عالم و نه آئینِ سایر هوش پذیرانِ دولتمند است - شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدارِ آن روی خواهد نمود - باید که اعتصام بحبلِ متینِ توکّل نموده دیگر ازین قسم سخنانِ شورانگیز واهمه‌افزا نگویند - و هرکه میلِ رفتنِ ولایت داشته باشد و خواهد که جوهرِ بی‌حقیقتیِ خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همّتِ والا که مویّد بتائید ایزدیست کرده بودنِ هند را در خاطرِ مقدّس مصمّم ساخته ایم - آخرکار همه ارکانِ دولت بعد از تامّل و تدبّر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخنِ پادشاه پادشاهِ سخنانست - و از مغزِ دل و صمیمِ جان سرِ رضا بر زمینِ حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتنِ ولایت از دیگران گرمتر بود رخصتِ آنحدود فرمودند - و ارمغانی و سوغات (که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصانِ درگاه جدا کرده بودند) همراهِ او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودی در جایگیرِ او مقرر شد - و در هندوستان هم پرگنهٔ کهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصتِ کابل یافت - و در روزِ پنجشنبه بیستم ذی‌حجّه خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایفِ بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورتِ خیرخواهان نماید هراینه بخوبترین وجهِ بمراتبِ علیّه رسیده کامیاب دولت شود - و مرآتِ این معنی احوالِ گرامیِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که در چنین تذبذبِ خواطرِ سپاهی و افزونیِ مخالف ترددِ بهمّتِ کشورگشا بسته و توکّل بعنایتِ خداوندی کرده رویِ توجّه بر گشادِ کار و حصولِ مراد گماشته شهرِ آگره را که مرکزِ ولایتِ هندوستان است مستقرّ سریرِ خلافت فرمودند - و به نیرویِ تدبیر و شجاعت رونق و فروغ داده رونقِ انتظامِ اشتات(۳) این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سرورانِ این ممالک آمده شرفِ خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهورن دولتِ ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ز] ممنوعات (۳) نسخهٔ [ج] اسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست •

نامی را وسیله شده بمنبهٔ علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان
و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته
بمقصد فایز گشتند - بفیروز خان از جونپور یک کرور تنکه و چیزے جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید
از ولایت اوده یک کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازی‌پور نود لک تنکه - و بقاضی جیا از
جونپور بیست لک تنکه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و
عشرت پدید آمد - و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عید
شوال چند روز گذشته بود که در دارالخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند -
و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلائق ریختند - و ولایت سنبل در مواجب
حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکار حصار فیروزه (که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر
شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد - و چون ببن (۲)
آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده بود امیرمذکور و ننه بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و
ملا اپاق (۳) و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند - بجمعی که پیش لشکر ظفرقرین
میرفتند ببن بجنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت
دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید ●

کنگاش نمودن حضرت گیتی‌ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق‌رویه برذمهٔ اخلاص خود ●

چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر
جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستان است و زمان طراوت
و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوهٔ کشورگشایان و جولان باد پایان
درآمد با خردمندان آگاه‌دل و دلاوران جلادت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش
شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از قنوج پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند
یا غرب‌رویه بجانب رانا سانکا و استیصال او که بس قوی شده بود و بتازگی حصار کوندار (۴) را
بقبض خود در آورده کلاه‌گوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند -
و بعد از کنگاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا
همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست‌آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مین (۳) نسخهٔ [ج] اباق و نسخهٔ [ح] آپاق (۴) نسخهٔ [ح] کندهار ●

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادت زمین‌بوس مشرف نشده) گرفته تا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باقتضای اقبال روزافزون پادشاهی این ... چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده ... و شگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطاق همت باقدام خدمت بستند - حکم گیتی‌مطاع شرف نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر تنلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعین شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار[2] بمعسکر والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میرآخور با سایر عساکر (که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دار الخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیرخان که در جاجمؤ لشکری فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی[3] (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را برفاقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهندوار (۳) نسخهٔ [ج] شروانی *

سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه روانه ساختند - و او بتدارک سعادت شتافته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و مواجب پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنگه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده‌لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان‌جهانی ممتاز ساخته بجاگیر رخصت فرمودند - و محمودخان پسرش بدوام ملازمت سرفرازی یافت - و حضرت گیتی ستانی در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معنی کامگار و کامبخش بودند - تا آنکه در محرم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت‌اثر رسید که از حضرت عظمی و مهد علیا ماهم بیگ والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانبانی فرزندے گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی‌ستانی او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و هفتم شوال سنه نهصد و سی و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را پدرود کرد •

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا ووصول حضرت جهانبانی بحضرت گیتی ستانی •

روزچهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانبانی صادر شد که جونپور را ببعضی امرا سپرده خود بزودترین وقتی دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آ[illegible] قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولد مهتر حیدر رکابدار تعیین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع البرکات امیر رفیع‌الدین صفوی آمده زمین‌بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان‌بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود - و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از صوادم حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع‌الاول سال مذکور مادرسلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان تصدے کرده‌بود بخیر گذشت - و بداندیشانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بسزا رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانبانی رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضی جیا را که از تربیت‌یافتگان حضرت گیتی‌ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه استلام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان

درآورده در رکابِ نصرت‌اعتصامِ خود بدرگاهِ گیتی‌پناه آوردند - و در ساعتِ مسعودِ روزِ یکشنبه سیوم شهرِ ربیع‌الثانی در چهارباغِ دار الخلافتِ آگره (که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت‌یافتهٔ بهارِ دولت و اقبال بود) بسعادتِ ملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و در همین روز خواجه دوست‌خاوند از کابل آمده بتلقّیِ اکرام معزّز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورشِ رانا سانکا و پای جرأت نهادنِ او به پیکار خبر میرسید ه

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن ه

دولتمندے که خردِ والا را (که ایزدِ جهان‌آرا تاجِ سلطنتِ معنوی برفرقِ عزّتِ او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثالِ اوامرِ آن خدیوِ خدائی اهتمام نماید هرآینه نقدِ آرزوی او در کنار نهد و کارِ او از اندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امرِ بدیع حالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسبابِ مستی بسیار فراهم آمد فروغِ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجنابِ کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظامِ مهامِ ملک‌گیری و ملکداری سرموئی از شاهراهِ عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانکا بجمعیّت و شجاعتِ خود مغرور شده سودایِ نخوت در دماغِ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدمِ دلیری و دلاوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایتِ خاصِ ایزد را حصار ساخته از هجومِ عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّهِ دفعِ آن غنوده[۲] بخت پریشان‌روزگار شدند - و روزِ دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزمِ استیصالِ این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحیِ شهر سرادقاتِ عظمت منصوب ساختند - و اخبارِ متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرےگران حوالیِ بیانه را تاخته‌است - و جمعی (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تابِ مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و سنگر[۳] خانِ جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روزِ پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاکر که درمیانِ آگره و سکریتّ[۴] نزولِ اجلال اتّفاق افتاد - در خاطرِ خطیر گذشت که درین نودیکی آبے بزرگ (که سپاهِ اقبال را وفا کند) در غیرِ قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکرِ این فتح حضرتِ گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشینِ منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمنِ دولتِ روزافزونِ حضرتِ شاهنشاهی بنامِ فتحپور که فتح بخشِ دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری است ه

نهان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرّف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر باآئین عظمت متوجّه فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ساربان را جهت تعیین جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کول فتحپور (که غدیریست پهناور و آبگیریست دریاصفت) جائی هایمته قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّم سرادقات فتح و نصرت شد - و ازانجا کماں بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بساور (۲) یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمّدسلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولت آستانبوس سربلند شدند - درین ایّام هر روز میان قراولان چپقلشها (۳) میشد - و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز شنبه سیزدهم جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه حوالی کوهی (که در دورکوهی مخالفان مخیّم سرادقات اجلال بود) رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد ٭

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یک لک ولایت را صد سوار و کروریرا ده هزار سوار اعتبار میکنند) ولایت رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لک سوار باشد - و بسیاری از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیّت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند - چنانچه سلهدی (۴) حاکم رای سین و سارنگپور وغیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول اودی سنگه باگری دوازده هزار سوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار - و بهارمل ایدری چهار هزار سوار - و نرپت (۵) هادا هفت هزار سوار - و ستروی کهچی (۶) شش هزار سوار حاکم چرهل - و برمدیو (۷) حاکم میرتهه (۸) چهارهزار سوار - و نرسنگهدیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت امّا بامید سروری اسلاف ده هزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیّت گروه مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده (۵) بود ٭

چون آمدن مخالفان بمسامع علیّه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال نرمودند - موکب خاص پادشاهی در غول متمکّن شد - و دست (۹) راست آن چین (۱۰) تیمور سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] صلاح الدّین (۵) نسخهٔ [ا] پرسه (۶) نسخهٔ [ز] کهچی (۷) نسخهٔ [ح] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشهده (۹) نسخهٔ [ج ح] دست راست غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور ٭

و خواجه دوست‌خازن و یونس‌علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و بردست(۲) چپ علاؤالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محبّ علی ولد نظام‌الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادرِ قوچ بیگ و شیرافگن ولدِ قوچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمانِ سلطنت و ارکانِ دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجودِ دولت‌پیرای حضرتِ جهانبانی آراسته شد - و در یمینِ نصرت‌مکینِ حضرتِ جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ اردو شاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشّکور و جمعی دیگر از بهادرانِ تهوّرآئین تعیّن شدند - و بر یسارِ ظفرقرینِ حضرتِ جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌اسد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثلِ خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کررانی و شیخ گهورن بآدابِ خدمت قیام نمودند - و جرانغارِ میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بنِ مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جنگ و قتلق‌قدم قراول و شاه حسین یاربیگی و جان بیگ اتگه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولادِ سلطان علاؤالدّین و علی‌خان شیخ‌زادهٔ فرملی و نظام‌خانِ بیانه(۳) و جمعی دیگر از غازیانِ شجاعت‌پیشه و بهادرانِ جلادت‌پرور کمرِ بندگی باخلاصِ کامل بستند - و جهتِ تولقمه(۴) تردی‌یکه و ملک قاسم برادرِ بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانبِ برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتگه و رستم ترکمان با جمعی(۵) از خاصانِ پادشاهی در طرفِ جرانغار نامزد شدند - و بطریقِ حزم موافقِ قانونِ غزاتِ روم جهتِ پناهِ تفنگچیان و رعداندازان (که در پیشِ سپاهِ دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده بها زنجیر اتّصال دادند - و بجهتِ ترتیب و انتظام(۶) این صف نظام‌الدّین علی‌خلیفه مقرّر شد - و سلطان محمّد بخشی اعیان و ارکانِ افواجِ قاهره را در محالِ خود مقرّر داشته باستماعِ احکامِ پادشاهی (که بالهامِ ربّانی پیوند داشت) در حضورِ اقدس ایستاده‌بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامرِ مطاعه را در ضبط و ربطِ عساکرِ اقبال بسرداران میرسانید ٭

چون ارکانِ لشکر بآئینِ شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمانِ

---

(۲) نسخهٔ [ع ح] و بردستِ چپ قول (۳) نسخهٔ [خ] میانه (۴) نسخهٔ [ز] تردیکه (۵) نسخهٔ [ا ب ع ه] جماعهٔ - ونسخهٔ [ح] جماعهٔ‌کثیر (۶) نسخهٔ [ا] نظام ٭

معلّی شد که هیچکس بی‌حکم از محلّ خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدانِ محاربه ننهد - از[2] روز یکپاس گذشته بود که آتش[3] جنگ اشتعال یافت[4] * شعر *

سپاه از دو سو جنبش انگیختند * شب[5] و روز در هم در آمیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف * دو دریای کین بر لب آورده کف
سمِ بادپایان فولاد نعل * بخونِ دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکبِ خاصِ خویش * خرامنده بر کبکِ رقّاصِ خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتالِ عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغارِ مخالف بجانب برانغارِ پادشاهی جنبش نموده برخسروکوکلتاش و ملک قاسم و باباقشقه[6] حمله آورد - چین[7] تیمور سلطان بحکمِ عالی بکمکِ ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بعقبِ غولِ ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنام او مقرّر شد - و مصطفی رومی از غولِ حضرتِ جهانبانی ارابها را پیش آورد - و به تفنگ و ضرب‌زن آنچنان صفوفِ مخالف را درهم‌شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجودِ بسیارے از مخالفان با خاکِ هلاک برابر کرده برباد فنا داد - و چون زمان‌زمان امواجِ اعدا از پی‌هم میرسیدند حضرتِ گیتی‌ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی‌هم بکمکِ سپاهِ منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد[8] یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندوبیگ قرچین مامور گشت - و دفعه محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس‌علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس[9] ایشان دوست‌ایشک آقا و محمّد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغارِ مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغارِ لشکرِ فیروزی‌اثر آورد - و هر نوبت غازیانِ اخلاص‌نهاد بعضے را به تیرباران بآ زمین‌دوز میکردند - و برخے را ببرقِ خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن‌اتکه و رستم‌ترکمان بموجبِ حکمِ والا از عقبِ سپاهِ ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمانِ خواجه خلیفه بکمکِ آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل‌سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعتِ دیوانیان بکمکِ ایشان رفتند - و همه بهادرانِ لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ج] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم‌آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] و از پی ایشان *

فیروزجنگ (که عزیمتِ جانفشانی کرده همّت بجانستانی بسته بودند) لوای گیرائی[۲] کامِ خود از انتقامِ دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امیدِ مخالفان را بخاکِ ناکامی انباشتند • • شعر •

گره بر گره دست پیکان‌زنان • زره بر زره پشتِ روئین‌تنان

ز هر سو سنانهای خاراگذار • فروبسته راه سلامت بخار

درخشنده شمشیرهای بنفش • ز دیده بصر میربود از درنش

غبارِ زمین کلّه برماه بست • نفس را درونِ گلو راه بست

چون زمانِ کار و کارزار از بسیاریٔ سپاهِ دشمن امتداد یافت بملازمان خاصِ پادشاهی (که در پسِ ارابه مانندِ شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپِ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجبِ اشارهٔ والا جوانانِ شجاعت‌نهاد و دلاورانِ جلادت‌آئین چون شیرانِ زنجیرگسل خود را باختیارِ خود یافته دادِ دلیری و دلاوری دادند - و چکاچاکِ تیغ و شپاشاپِ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علیقلی با توابعِ خود در پیشِ غول ایستاده‌بود - و در انداختنِ سنگ و ضرب‌زن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارنِ این حالت فرمانِ[۳] قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانبِ سپاهِ مخالف بعزمِ درست و همّتِ بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانب عساکرِ عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموّج دریا جنبش نمودند - و یکبارگی[۴] دلاورانِ اقبالمند حمله بر صفوفِ مخالفان آوردند - و در اواخرِ روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاهِ نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکرِ خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلبِ تیرهٔ مخالفان در یک‌محل فراهم آوردند - و بنحوے از صولتِ صدماتِ دلاوری بران گروهِ پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانبِ راست و چپِ غولِ پادشاهی حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزاتِ عالیدرجات بهمّتِ والا پای‌ثبات و قدمِ استقامت استوار داشته لطماتِ نبرد و صدماتِ مردانِ مرد بکار بردند - و بتائیدِ آسمانی مخالف را مجالِ قرار و محلِّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختانِ سیه‌روزگار بے‌اختیار عنانِ ثبات از کفِ تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصافِ مردآزمائی[۵] نیم‌جانے بسلامت بردن مفت خود دانستند • نسایمِ فتح و ظفر بر اشجارِ اعلامِ دولت‌آثار[۶] وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبرای (۳) نسخهٔ [ا د و ز] قهرمانِ فرمان (۴) نسخهٔ [۱] بیکبار

(۵) نسخهٔ [ح] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت اثمار •

انصارِ توکّل و تردّد بشگفتن آمد - لشکرِ مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون‌آشام و تیرِ شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّة السّیف بودند) رخسارِ همّت غبارآلود ادبار ساخته خس و خاشاکِ وجودِ خود را بجاروبِ هزیمت از میدانِ نبرد پاک رُفتند - و سراسیمه چون ریگِ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خانِ میواتی بضربِ تفنگ در گردِ فنا رفت - و راول اُدیسنگ و مانک‌چند چوهان و رای چندربهان و دلپت رای و کنکو و کرم‌سنگه و کرنکرمی و بسیارے از سردارانِ کلانِ ایشان غبارِ راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیرِ دست و پای بادپایانِ لشکرِ اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضی دیگر را بتعاقبِ رانا سانکا تعیّن فرمودند ●

و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیابِ اقبال شده برین نصرتِ عظمیٰ و عطیّهٔ علیا سجداتِ شکرگزاریِ حضرتِ باری عزّ اسمهٗ (که گشاد و بستِ صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیرِ اوست) بجای آورده بنفسِ نفیس یک کروه از جنگ‌گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستانِ عشرت بر دوستان - همّت ارجمند از کارِ اعدا جمع ساخته و کوسِ کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتنِ ساعتی‌چند از شب بمنزل‌گاه رسیدند - و چون تقدیرِ ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول دستگیر شود ازان مردم (که در پی‌گریختها نامزد شده بودند) اهتمامِ شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامید کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت - شیخ زین صدر که از افاضلِ گرامی‌قدر بود تاریخِ این‌فتحِ عالی‌را فتحِ بادشاهِ اسلام یافت - و میر گیسو از کابل‌نیز همین تاریخ نوشته فرستاده‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحاتِ سابق نیز مثلِ این توارد در فتحِ دیپالپور شده‌بود که وسطِ شهرِ ربیع‌الاوّل دو کس تاریخ یافته‌بودند ●

چون فتحے چنین بهمّتِ کشورگشای روی‌نمود تعاقبِ سانکا نمودن و بولایت او شتافتن موقوف داشته تسخیرِ میوات پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و محمدعلی جنگ جنگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخهٔ [ج] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ رای (۴) نسخهٔ [ج] کنکر (۵) در [بعضی نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخهٔ [ط] فتحنامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر که باکناف ممالک فرستادهٔ بودند) منقول است - اما چونکه در یکی از نسخهای مشتکهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پُر از اغلاط است که تصحیحش بدونِ نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامهٔ مذکور را ترک کرده شد - و از حلیهٔ طبع محلّی نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانکا ●

و عبدالملوک[۲] قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس خان فرستادند که درمیان دو آب سر فتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کچک علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برکران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیاسا رسید - و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم نشین میوات است نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقرّ خلافت روی نمود ٭

رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان نورد حضرت گیتی ستاني بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده بودند و اکثر ملازمان درآن[۳] خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز[۴] کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ ناصیهٔ اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای منشور[۵] بیهمتالی - قرّة[۵] عیون السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّه بالا بر استیصال بینی[؟] افغان (که در زمان آشوب رانا لکهنؤ را محاصره نموده گرفته بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی خان فرملی و ملک داد کرراتی و تاتارخان[۶] و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت برگشته[۷] باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار[۸] سنبل[۹] توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] عبد الملك (۳) نسخهٔ [ج ح] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کسوت کشور ستاني (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] تیره بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ح] سنبهل ٭

تماشتند - و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیست‌وهشتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم فتوّت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر میرسید (که میدنی رای حاکم چندیری جمعیّت میکند - و رانا نیز استمداد پیکار می‌نماید - و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد) بنابرین بساعت سعادت‌افزای متوجّه چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوان جان‌نثار کارگزار را همراه چین‌تیمور[۲] سلطـــان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی‌الاولی فتح چندیری بروجه دلخواه نقش‌بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الٰهی است - و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدّین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مراجعت اتّفاق افتاد *

از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده‌است که پیشتر از توجّه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرج[۳] رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا مستحکم ساخت - و آن سیه‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تپ کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی‌مند از آب برهان‌پور میگذشت بمسامع علیّه رسید که معروف و ببن و بایزید استیلا یافته‌اند - و ملازمان درگاه قنّوج را گذاشته برابری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمّد نیزه‌دار بزور گرفته‌اند - بنابران عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرّد دیدن سپاهی زبان‌گیران پسر معروف از قنّوج گریخت - و ببن و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنّوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرّم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت - و روز جمعه که عاشورا[۴] بود گوالیار مخیّم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات[۵] راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجّه دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ح] بایرچ‌پور (۴) در [اکثر نسخه‌ها] عاشورهٔ
(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت *

شدند - پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بقدوم مقدم گرامی مورد سعادات شد - دوشنبه دهم ربیع‌الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند - و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از صبیهٔ قدسیهٔ یادگار طغائی در خانهٔ حضرت جهانبانی فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون بے استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مظهر سعادات صوری و معنویست - و نارضامندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهذا اگر در عالم اسباب شتافتن آن نوباوهٔ سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاجدانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شگرف جشنی بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملک شرق و اطفای نایرهٔ تمرد ارباب(۲) عصیان کنگاش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری با لشکرے گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع‌الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد - و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند - در سیوم جمادی‌الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سرشورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافهٔ آگرهٔ نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند ٭

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس(۳) را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند - و حرف صلح هم درمیانست - در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه(۴) نگذشته باشد تا صاف‌شدن مهم هندوستان صلح گونه نمایند - و در فرمان عطوفت‌تبیان(۵) طلب هندال میرزا و خالصه‌ساختن کابل مذکور بود - و نوشته‌بودند که انشاءالله‌تعالی سبحانه چون کار هندوستان (که قریب‌الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردانی(۶) فراخ‌حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد - باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آنحدود نموده منتظر موکب عالی باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت
(۵) نسخهٔ [ر] نشان (۶) نسخهٔ [ه] و کارداران ٭

متوجه شرق رویه شدند - و درین روز ایلچیان نصرت‌شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند - دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنار دریای گنگ میرزاعسکری سعادت ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می‌آمده‌باشد - و در نزدیکی کره خبر دیران‌شدن محمود خان پسر سلطان‌سکندر رسید - و تا حدود غازیپور شتافته به بهرچپور و بهیه نزول اقبال فرمودند - و درانجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت - و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده بجهت دفع شر بِبن و بایزید بجانب سروار نهضت اتفاق افتاد - مخالفان بافواج[۲] قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را از فر قدوم والا غیرت نزهت‌سرای مقدس گردانیدند ●

و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطر سعادت‌مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی‌ستانی (که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی) گریبانگیر شده بی‌اختیار عنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس[۳] (که میرزا سلیمان بداماد ی ار انتساب داشت) میرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در یکروز[۴] بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده‌بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت عزروز استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن‌قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم اما رتبهٔ عیان را حالتی است که بیان بکنه آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بحراست بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده‌گاه سعادت‌مندان روی زمین گشته بود) رسیده بسعادت ملازمت[۵] کامیاب گشتند ●

از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطالع بدخشان سرزده بر منوال نجم سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرر است که هر روز شهریاران[۶] عید است

(۲) نسخهٔ [ح] با افواج (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [۸] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت اندوزان (۶) نسخهٔ [ا ج ح] شهریارانرا

امّا آنروز از قدوم مسرّت‌بخش حضرت جهانبانی جشن عیدے دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرّت توان ساخت ٭

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجّهٔ هندوستان شدند - و فقیرعلی[۲] را در بدخشان گذاشتند ٭ و دران ایّام قرّة‌العین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی[۳] پیوسته‌بود - و آنحضرت را ازین واقعه اندوهے عظیم روداده - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلّی‌بخش خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانبانی مدّتے در ملازمت آنحضرت بهره‌مند دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبان مقدّس ایشان میرفت که همایون مصاحب بےبدلیست - و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّهٔ هندوستان شدند سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد - و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته) بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشیدخان را در[۴] یارکند گذاشته متوجّهٔ بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا[۵] هندال ببدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه خود ساخته‌بود - سعیدخان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بے‌بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجهٔ خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجه از معامله‌نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانبانی (که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثال حکم اقدس[۶] را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشـــان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که باوجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزاهندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از ذمّت خود ساقط کرده میراث را بوارث

---

(۲) نسخهٔ [د ح] فقیر علي (۳) نسخهٔ [د] حق (۴) نسخهٔ [ج] درپاي کتل ٭ و نسخهٔ [ح] درپاي‌کوه‌ند (۵) نسخهٔ [اب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخهٔ [ز] حضرت ٭

سپردیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیبِ بداندیش محروس و مصون بوده محلِّ امن و امان شده بود چنانچه گذارش[2] یافت - و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجبِ حکمِ عالي بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجهِ هندوستان شد - و آنحضرت حضرتِ جهانباني را بعد از چندگاه (که درملازمت بودند) به سنبل[3] (که بجایگیرِ ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیابِ عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تپ بر مزاجِ اعتدال‌امتزاجِ ایشان طاري شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ازین خبرِ جانکاه بیقرار شده از فرطِ عطوفت فرمودند که بدهلي آرند - و ازانجا[4] بکشتي روانه سازند - تا در حضور طبیبانِ حاذق معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطبّای دانا (که در پای‌تخت حاضرند) باستصوابِ افکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصتی براهِ دریا قدومِ گرامي ارزاني داشتند - هرچند[5] تدابیر[6] در معالجات بکار بردند و تدبیراتِ صحیح نمودند مزاج[7] از انحراف بصحتِ زایله رجوع نکرده

و چون مرض مزمن گشت روزے دران طرفِ آب جون نشسته باتفاقِ دانایانِ عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظمِ افاضلِ آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپرورانِ پیشین چنان رسیده که در امثالِ این امور (که اطبّای صوري از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترینِ اشیا را تصدق نموده صحت از درگاهِ الٰهی مسئلت نمایند - حضرتِ گیتي‌ستاني فرمودند که بهترینِ چیزها نزدیکِ همایون منم - و بهترین و شریفتر از من[8] همایون چیزے ندارد - من خود را فدای او میسازم - ایزدِ جهان‌آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقربانِ بساطِ والا بعرضِ اشرف رسانیدند که ایشان بعنایتِ الٰهی صحت عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولتِ آنحضرت بعمرِ طبیعی خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبانِ اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگانِ پیشین نقل افتاده آنست که بهترینِ مالِ دنیا تصدق نمایند - پس همان الماسِ بے‌بها (که از مواهبِ غیبي در جنگِ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدق باید کرد - فرمودند مالِ دنیا چه وقع[9] دارد - و عوضِ[10] همایون چون تواند شد • خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلي بکشتی روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [ه] اطبا هرچند (۶) نسخهٔ [ا ب د ه] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] از عمر من (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوض همایون تواند شد •

بیطاقتیِ او را توانم دید - و این همهٔ رنجِ او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوتِ مناجات درآمده شغلِ خاص (که این طبقهٔ قدسیّه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گردِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی گشتند - چون دعوتِ ایشان بعزّ اجابت پیوسته‌بود اثرِ گرانیی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی‌الفور حرارتِ غریبه عارضِ بدنِ آنحضرت شد - و در عنصرِ حضرتِ جهانبانی خفّتی طاری[۱] گشت - چنانچه در اندک فرصتی صحّتِ کامل روی‌نمود - و ذاتِ معلّی‌صفاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّے رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت -[۲] و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دلِ بیدار و باطنِ حقیقت‌بین ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت[۳] را احضار فرموده دستِ بیعتِ خلافت را بر دستِ همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تختِ خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریرِ خلافت‌مصیر صاحبِ فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی‌بیگ و هندو بیگ و جمعی کثیر در ملازمتِ حضرت بودند - نصایحِ بلند و وصایای گرامی (که سرمایهٔ دولتِ ابدی و پیرایهٔ سعادتِ جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیلِ رضای الٰهی و رعایتِ رعایا و نگهبانیِ خلایق و عذرپذیرفتنِ مقصّران و گذرانیدنِ جرایمِ گنهکاران و رعایتِ حزمِ کارآگهان[۴] و از پا انداختنِ سرکشان و ستمگاران رهنمونی فرمودند - و بر زبانِ اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصدِ برادران نکنید هرچند سزاوارِ آن گردند - و الحق پاسِ[۵] انفاسِ وصیّتِ آنحضرت بود که حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از سوانحِ احوال روشن خواهدشد - و در هنگامِ اشتدادِ مرضِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازانجا که عالمِ بشریّت است بواسطهٔ توهّمی (که از حضرتِ جهانبانی بخاطرِ او راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدمستی و نامعامله‌فهمی بخود خیالِ باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ درست‌گویانِ دوربین میرخلیفه براهِ راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع‌کرد[۶] که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائیدِ الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکزِ خود قرارگرفت ●

---

(۱) نسخهٔ [ا] ظاهر (۲) نسخهٔ [ا] علامات (۳) نسخهٔ [ز] سلطنت (۴) نسخهٔ [ب] کارآگاهان و دانایان (۵) نسخهٔ [ح] پاس وصیت آنحضرت (۶) نسخهٔ [ز] حکم فرمود ●

و بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغی (که بر لب آب جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبزکردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیوفا را پدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثیء آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب[۲] معمائی این مصراع را تاریخ یافته * مصراع * * همایون بود وارث ملک وی *

محالست که کمالات ذاتی و صفاتیء آن ذات قدسی‌آیات بدفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموریء بلاد - ششم صرف نیت[۳] بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل‌ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ[۴] روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصاً در نظم ترکی - و دیوان ترکیء آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیف است مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ‌احرار را (که دردانهٔ ایست از بحر معرفت) در سلک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت‌پذیران[۵] و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الٰهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم[۶] خان بفارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص‌الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحات سعادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست * * رباعی *

دوریشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم *

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انوراست *

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ج] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [د ه ز] بیرام خان *

* مطلع اوّل * هلاک میکندم فرقتِ تو دانسته‌ام * ورگنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

* مطلع دوم * تا بزلفِ سیهش دل بستم * از پریشانیِ عالم رستم

و آنحضرت را در عروض و سایلِ شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصّل که شرحِ فن(۲) تواندبود -

و ازانحضرت چهار فرزندِ سلطنت‌پیوند و سه دخترِ بلنداختر ماندند - اول حضرتِ جهانبانی نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - صبیّاتِ قدسیّات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هرسه از یک والده اند *

و از اجلّهٔ اهلِ صحبت و اربابِ قرب و اصحابِ کمال (که در بساطِ عزّتِ حضرتِ فردوس‌مکانی کامیاب سعادت بودند) یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت *

دیگر شیخ زین(۳) صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین خوافی - بدو(۴) واسطه علوم متعارفه(۵) ورزیده بود - و حدّتِ طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوامِ صحبتِ آنحضرت امتیاز داشت - و در ایّامِ دولتِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود *

دیگر شیخ ابوالوجد(۶) فارغی خالِ شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعرے میگفت *

دیگر سلطان‌محمّد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبانِ میرعلی‌شیر(۷) - و در ملازمت معزّز میزیست *

دیگر مولانا شهاب معمّائی حقیری تخلّص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت *

دیگر مولانا یوسفی(۸) طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارمِ اخلاق و میمنتِ دست و مزیدِ توجّه ممتاز بود *

دیگر مرخ‌داعی کهنه‌شاعرِ بےتعیّن بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت *

دیگر ملّا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمینِ مخزن بنامِ نامیِ آنحضرت مثنوی گفته‌است *

دیگر خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه - در قدمِ خدمت و محرمیّت و رزانتِ عقل و استقامتِ تدبیر در نظرِ آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره‌مند بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدّین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوحید فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [ه] یوسف *

دیگر میر درویش محمّد ساربان - مرید و منظورِ ناصرالدّین خواجهٔ احرار - در خوش‌صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاهِ مقدّس اعتبارِ تمام یافته‌بود *

دیگر خواند میر مورّخ - و او فاضل(۲) و خوش‌صحبت(۳) بود - و تصانیفِ مشهور چون تاریخِ حبیب‌السّیر و خلاصة الاخبار و دستورالوزرا و غیره دارد *

دیگر خواجه‌کلان‌بیگ - از امرای بزرگ و اهلِ نشست بود - و در سنجیدگیِ اطوار و شایستگیِ فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مُهردار و معتمدِ خاص و اهلِ نشست بود -

دیگر سلطان‌محمّد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاقِ پسندیدهٔ داشت *

چون مقصود ازین شگرفنامه احوالِ سلسلهٔ علیّهٔ حضرتِ شاهنشاهی‌ست از احوالِ دیگران بازمانده شروع در تدمّی(۴) اطوارِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی میکند - و باختتامِ سرگذشت(۵) این بزرگان خود را آمادهٔ احوال‌نویسیِ بزرگِ دین و دنیا - و خدیوِ صورت و معنی‌میسازد *

حضرت(۶) جهانبانی جنت‌آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهرِ کراماتِ عالی - مصدرِ الهاماتِ متعالی - رافعِ سریرِ خلافتِ عظمی - ناصبِ لوای(۷) ریاستِ کبری - ملک‌بخشِ ممالک‌ستان - مسندنشینِ سعادت‌نشان - مؤسّسِ قوانینِ نصفت و عدالت - مرتّبِ برا ہینِ عظمت و جلالت - منبعِ عیونِ رافت و احسان - موردِ انهارِ علم و عرفان - ابرِ مُدرارِ صفوت و صفا - بحرِ موّاجِ فتوّت و وفا - حق‌گزینِ حقیقت‌شناس - کثرت‌آئینِ وحدت‌اساس - هم پادشاهِ درویش‌نصاب - و هم درویشِ پادشاه‌خطاب - چمن پیرای نظامِ دین و دنیا - نخلبندِ بهارِ صورت و معنی - کرسیِ کُرهٔ اسرارِ ابدی و ازلی - عُضادهٔ اصطرلابِ حکمتِ علمی و عملی - در صُعاب(۸) ریاضت و مُنازلِ(۹) افاضتْ افلاطونِ یونانی - در فنونِ حکمت و ممالکِ همّت اسکندرِ ثانی - گوهرِ هفت دریا و فروغِ چهارگوهر - مطلعِ انوارِ اعظم و مشرقِ سعدِ اکبر - همای آسمان‌بالِ اوج بلندپروازی - نصیرالدّین(۱۰) محمّد همایون پادشاهِ غازی انارالله برهانه *

سبحان‌الله گویا بر نفسِ قدسی و نورِ قدّوسی نقابِ بشری و جلبابِ عنصری انداخته‌بودند - میدانِ عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست - و جولانِ اشارت از شهرستانِ مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که بےاختیار دست از سلسلهٔ علیّه باز داشته دُر دامنِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فاضلِ خوش‌صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوالِ قدسی
(۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکرِ جلوسِ حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ
[ج] صفات (۹) نسخهٔ [ا ب د] مناهل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین *

مقصودِ حقیقي آویزم - اکنون شروعِ مجملی از وقایعِ بدایعِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیکِ مقصدِ دوربینِ منست - و هم شرحِ احوالِ پدر و پادشاهِ مرا متضمّن - هم خدای مجازیِ این خدیوِ الٰهي را پرده‌گشائي کرده تشنه‌لبانِ (۲) داناني را بزلالِ معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحلِ دریای شرحِ شمایلِ قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا ببیانِ کمالاتِ این جوهرِ فرد کجا از مثلِ منی آید - ثناگوی او مثلِ اوئي مي باید - های های آن گوهرِ یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخنِ خود را آبے میدهم - و برای خود کارے میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معني مي‌بخشم - ای جویای دریافتِ سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادتِ باسعادتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني شبِ سه شنبه چهارم (۳) ماهِ ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارکِ کابل از بطنِ مقدّسِ حضرتِ قدسي‌قباب پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمانِ اعیان و اشرافِ خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبتِ خویشي دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبتِ والای والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ شاهنشاهي بحضرتِ شیخ‌جام میرسد نسبتِ عالیِ آن قدسي‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهي میشود - حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني وقتیکه بپرسشِ فرزندانِ سلطان حسین میرزا در هرات نزولِ اقبال ارزاني داشتند آن عصمت‌قباب را درحبالهٔ عقد (۴) درآورده‌بودند - مولانا مسندي تاریخِ ولادتِ آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاهِ فیروز قدر - و پادشاهِ صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخِ این زمانِ سعادت‌قران میشود که افاضلِ عصر یافته‌اند - و خواجه کلان ساماني گفته * شعر *

سالِ مولودِ همایونش هست * زانکه الله تعالی قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل در چشم بد را

جلوسِ آنحضرت بر سریرِ فرماندهي نهمِ جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سي و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخِ جلوسِ اشرف شده - و بعد از چند روز سیرِ دریا فرموده‌اند - و سفاینِ (۵) طرب در بحرِ شوق درآورده یک کشتي پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشي

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحر طرب *

بنای دولت را اساس زرین نهاده - آرے کسی را که فرمان‌روای جهان گردانند اوّل داد و دهش را داو کرامت[2] فرمایند * شعر *

نه هر مردمی سرفرازي کند * سر آن شد که مردم‌نوازي کند
دد و دام را شیر ازان گشت شاه * که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتیِ زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی[3] که سنّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثار بختیاري و کامکاري از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوار سری و سروری از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ‌منشي از جبینِ مبینش پیدا نباشد که حاملِ نورِ شهنشاهي و خازنِ گنجِ معارفِ الٰهي بودند - و همین نور بود که در فتوحاتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقاتِ انوارِ جهانگیریِ حضرتِ صاحبقراني جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدفِ بحرِ عفّتِ آلنقوا در نقابِ موالید از اصداف و لآلیِ شاهوار نمودار گشت - و همین‌نور بود که برِوشنائیِ آن اُغز خان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرون‌ست - هر کس را قوّتِ شناختِ کنهِ این معاني نیست - وقدرتِ دریافتِ این دقایق نی - و مجملاً حضرتِ جهانباني به نیروی این نورِ ایزدي (که در چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباسی مخصوص پوشیده جهان‌افروز[4] بود - و نزدیکست که بظهورِ اعلی رسد - چنانچه فر بزرگیهای صوري و معنوي از پیشطاقِ پیشانیِ نورانیِ آنحضرت پرتوِ ظهور دارد - و کمالِ حیا با نهایتِ شجاعت در ذاتِ مقدّس فراهم آمده) همگي همّتِ عالي مصروفِ رضاجوئیِ پدرِ بزرگوارِ سپهرمقدار داشتند - و فرطِ شجاعت را با کمالِ تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگي و بزرگ‌منشي نگاهی بخود نینداختند و خود را درمیان ندیدند - و لهذا بیمنِ نیتِ درست و همّتِ‌بلند بهر کارے که متوجّه شدند و بهرخدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تماميِ عمر سعادت‌ترین دانش را با دولت و دولت را با شفقت[5] و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اقسام علوم خاصه ریاضي در زمانِ خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولتِ سکندري دانشِ ارسطو در ذاتِ عالي‌سمات فراهم بود - چون در متابعتِ مراسمِ وصیّت بتقسیمِ مملکتِ صوري پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائي و سریرآرائي (۴) در [بعض نسخه] جهان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته *

غایت عدالت را کار فرمودند - و کمال انصاف بلکه وفور تفضّل و احسان بجای آوردند - و فوز بکمالات معنوی (که سلطنت حقیقی همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الهی بود که اختصاص بوجود اشرف آنحضرت داشت که هیچیک از اخوان را از نعیم[۲] آن مواید میراث بهره نرسید - و هر یکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محال جایگیر میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و سرکار سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت - و سرکار الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیر درست دلهای جمیع ارکان دولت و اعیان سلطنت و عموم افراد عساکر منصوره در قید اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که دم مخالفت میزد مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمت حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظری و ناقص‌بینی آستین منازعت می‌افشاند) کمر خدمتگاری بر میان موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیر قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهل قلعه تنگ شد حاکم کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند - و ازانجا علم[۳] مراجعت بر افراشته[۴] متوجّه قلعهٔ چنار شدند - و افواج گیتی‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت[۵] *

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّف سلطان ابراهیم بود - و از جانب او جمال‌خان خاصه خیل سارنگخانی بحراست او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمر جمال‌خان از بداندیشی پسر نابرخوردار او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچ او را (که لاد ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزنی خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالی را بدست آورد - شیرخان چون از آمدن افواج جهانگشای آگاهی یافت جلال‌خان پسر خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیان کاردان را فرستاده در گریزت سخن‌سرا شد - آنحضرت زمانه‌سازی فرموده سخنان[۶] او را بموقف قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسر خود را برای خدمت حضرت جهانبانی فرستاد - تا از صدمات مواکب پادشاهی محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

(۲) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] اعلام (۴) در [بعضی‌نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن *

بوده دائم خدمت کردے - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت (۲) - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که ببن و بایزید از گروه افغانان سر فتنه (۳) برداشته‌بودند آنحضرت متوجّه شرق‌رویه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص‌گزین به نشیب‌آباد عدم فروشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند *

چون طنطنهٔ ملک‌گیري و فیروزمندیِ آنحضرت باقطار ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرّک سلسلهٔ اخلاص (۴) شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش (۵) خسروانه ممتاز ساخته و مناشیر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریب دارالملک دهلي بر کنار دریای جون شهرے اساس فرموده نام آنرا دین‌پناه نهادند - و یکے از فضلا تاریخ آنرا شهر بادشاه دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش‌گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ (۶) نواحیِ بهوجپور نزول اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکر گران ازآب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بتائید ایزدي جنگ‌کرده مظفّر گشت - و محمّد زمان‌میرزا و محمّدسلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمّد زمان را مقیّد ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمّد زمان میرزا قدر عافیت ندانسته فرمان لبّاسي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته (۷) بطرف گجرات پیش سلطان‌بهادر رفت - و اکثر ممالک معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمان سعادت‌پرتو حضرت فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدم فرصت و قلّت مجال (۸) مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شنقارشدن حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بیحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجّه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته‌رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند (۴) نسخهٔ [ط] یکجهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] وازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال *

خرگاه تاج دولت بتارک دولتمندے سربلندي یافته حمایت ایزدي و صیانت الٰهي نگاهباني او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میر یونس‌علي بحکم حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه(۲) بیگ از راه مکر و تلبیس شبے اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس‌علي مقدم او را گرامي داشته کمال مردمي بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود مي‌طلبید - و باهم صحبت دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظر فرصت مي‌بود - تا آنکه شبے در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بر در(۳)وازهای قلعهٔ لاهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلب میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میر یونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلّق بشما دارد - میریونس‌علي قبول(۴) خدمت او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّه ملازمت حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کسان خود را بپرگنات سرکار پنجاب تعیّن نمود - و تا کنار آب ستلج (که بآب لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورد - و از راه گربزت ایلچیان دانا(۵) فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود - و استدعای مقرّر داشتن این محال کرد - حضرت جهانباني نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج‌خیز بود این‌محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهري و پاس نصایح دولت‌افزای حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمان معلّی در مسلّم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترقّب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانباني گفته فرستادے - ازانجمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حسن تو دمبدم افزون بادا * طالعت فرّخ و میمون بادا

هرغبارے که ز راهت خیزد * نور چشم من محزون بادا

گرد کان از رهٔ لیلي آید * جای او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] دروازهای . (۴) نسخهٔ [ب] قبول این معني (۵) نسخهٔ [ا] کاردان *

هرکه گرد تو چو پرگار نگشت * او ازین دایرهٔ بیرون بادا

کامران تا که جهانراست بقا * خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده بود که بمقتضای کم اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند - و بمحض التفات جایزهٔ غزل تقریب ساختهٔ حصار فیروزه را شفقت فرمودند - و هموارهٔ میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می‌ایستاد - و مشمول عواطف و محفوف عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزا کامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ عزیمت و مراجعت بمستقر[۲] خلافت

چون خاطر مقدّس حضرت جهانبانی از مهمّات ممالک محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنان عزیمت بفتح دیار[۳] شرقی معطوف داشتند[۴] که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدود کالپی است) رسیده بود بمسامع[۵] علیه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور[۶] نموده جمع کثیر همراه تاتارخان پسر سلطان علاؤ الدّین کرده است - و او باندیشهٔ تباه خیالات محال در سر دارد - آنحضرت باستشارهٔ بخت بیدار در جمادی الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجّه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلندآوازه کردند *

بر مستبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازی می‌بود - و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهد ایالت گجرات (که مجرّدانه میگشت) بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس مکانی گیتی ستانی را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاه نصرت قرین این دودمان عالی بخود قرار نمیداد - و اینمعنی را مکرّر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید هموارهٔ مقدّمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش آمدن از حریم ادب را آمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] جیپور *

را مي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقيّد نميشد - تا آنكه روزے پوست كنده بتاتار خان گفت كه من تماشاگر دستبرد اين سپاه شگرف بوده‌ام - لشكر گجرات حريف (۲) ايشان نيست - من بتدبير و حيل لشكر ايشانرا بخود رام خواهم ساخت - و بهمين نيت ابواب خزاين گشاده زربخشي كردے - و ازين جنس لشكر (كه حكم نمود بے‌بود داشت) تا ده هزار كس ملازم خود ساخته‌بود - دربن اثنا محمّد زمان ميرزا باتفاق نوكران يادگار بيگ طغائي (كه نگاهبانان او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والي آنجا بمقتضاى سوداى خام كه مي پخت آمدن ميرزا را غنيمت دانسته در مراعات احوال او بپرداخت - حضرت جهانباني بسلطان بهادر نوشتند كه مقتضاى مواثيق و عهود آنست كه جماعهٔ (كه حقوق خدمت بعقوق مبدّل گردانيده بآنصوب گريخته رفته‌اند) گرفته بدرگاه معلّى فرستند - يا آنكه از پيش خود رانده اخراج نمايند - تا آثار يكجهتي بر عالميان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله‌نافهمي يا مستي دنيا درجواب نوشت كه اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آورد و بقدر رعايتے يابد بقاعدهٔ محبّت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود و مواثيق مضرّتے نميرساند - چنانچه در زمان سلطان سكندر لودي با آنكه درميان ايشان و سلطان‌مظفّر كمال موافقت بود سلطان علاؤالدّين برادر او و چندين سلاطين‌نژادان بتقريبات از آگره و دهلي بگجرات آمدند - و آثار مردمي ديدند - و اينمعني اصلا باعث فتور در موادّ مودّت (۳) نگشت - حضرت جهانباني منشور سعادت در جواب فرستادند باين مضمون كه علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پيمان غير ازين نيست كه امرے (كه موجب تزلزل اركان صداقت بوده‌باشد) مطلقاً بعمل نيايد تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشيده نگردد - و اين دو بيت دران جريدهٔ اقبال درج بود (۴) *

* بيت * * اى آنكه لاف ميزني از دل كه عاشق است *

* طوبى لك ار زبان تو با دل موافق است *

* ديگر * * درخت دوستي بنشان كه كام دل ببار آرد *

* نهال دشمني بر كن كه رنج بيشمار آرد *

زنهار صدهزار زنهار - پند مارا بگوش هوش شنيده آن مخذول را بپايهٔ سرير اعلى فرستند - يا دست رعايت از تربيت او بازداشته دران ولايت نگذارند - والّا بكدام دليل اعتماد بر موافقت تواق كرد - و عجب كه اين واقعه را قياس بر قضيّهٔ علاؤالدّين و امثال او كرده‌اند - اين قياس

---

(۲) نسخهٔ [۵] از حريفان ايشان (۳) نسخهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیز(۲) دیگر بود - و این طرز دیگر است - و شاید از جراید تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرت صاحب‌قراني باوجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطبع بیورش روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند - چون(۳) او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدور همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنک‌شرابي و بدمستي جواب هوشمندانه ننوشت - دربندمیان(۴) تاتار خان سخنان دور از کار (که نریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکر پادشاهي بعشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلات فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسباب روان‌شدن تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات (که چهل کرور معمول دهلي است) بقلعهٔ رنتهنپور(۵) فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجب سپاهيِ نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاؤالدّین پدر تاتاخان را با نوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید(۶) - و برهان‌الملک ملتاني(۷) و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند - و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگي پدید آید لشکر خود را متفرّق ساخت - هرچند تیزهوشان کاردان گفتند (که بکجا رفتن لشکر مناسب مي‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بےمیمنتيِ پیمان‌شکني را برمز و تصریح بر اوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعویِ ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرّتے ندارد - و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمت بے اصل روانهٔ سمت دهلي ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدّین عالم خان نام داشت - او برادر سکندر لودي و عمّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدود سرهند دعویِ سلطنت کرده سلطان علاؤالدّین خطاب خود ساخت - و باتّفاق جمعي از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزے (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و دربندمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیاني *

دوروبه[۲] متوجّهٔ آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصد پیکار برآمد - و نزدیک هودل چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاؤالدّین مقاومتِ جنگِ صف را در خود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران‌زده باز گشت - و از راهِ مالوسي و بدروني بکابل رفت - و در جنگ ابراهیم از سپاهی لشکرِ منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بعد از فتحِ هندوستان بر مکامنِ خاطرِ او آگاهي یافته ببدخشان فرستادند - و بدستگیری[۳] افغانانِ سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد *

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه[۴] نهاده[۵] بجمعِ لشکر پرداخت - و قریبِ چهل‌هزار سوار از افغان و غیره برو گرد آمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرتِ جهانباني (که بیورشِ تسخیرِ ممالکِ شرقیّه نهضت فرموده‌بودند) این خبر رسید عنانِ توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامی بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال[۶] فرمودند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علي و زاهدبیگ و دوست‌بیگ را با هژده هزار سوار بدفعِ این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفعِ این فوجِ بزرگ (که بخیالِ تباه دهلي‌رویه مي‌آید) در معني استیصالِ فوجهای دیگر است - پس همان بهتر که همّت بر دفعِ همین[۷] فوج گماشته شود - و چون افواجِ قاهره نزدیکِ لشکرِ مخالف رسید ترس بر لشکرِ غنیمِ غالب آمده هر روز جمعي از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکرِ مخالف رفته رفته در اندک زماني بسه‌هزار سوار کشید - چون بابرامِ تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبلغِ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان‌شسته در مندرایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائي داشت دست[۸] و پا زده آخرکار بی‌دست و پا شده هدفِ تیرِ هلاک و علفِ تیغِ مبارزانِ سفّاک گشت - و از پراگندگیِ این لشکر همان طور که بر خاطرِ اقدس پرتو انداخته‌بود بظهور آمد - و آن دو فوجِ دیگر از صیتِ نصرت و اقبالِ لشکرِ منصور خودي‌خود[۹] پراگنده شدند *

---

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاری (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [ا ب ج] اقبال (۷) نسخهٔ [ج] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخه] دست و پا زدن - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [د] خود بخود *

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطرِ جهانگشای از اندیشهٔ تسخیرِ ولایتِ گجرات فارغ بود (که والیِ آنجا پیوسته راهِ وفاق و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بفرِ قدوم دادگرست آرایش بخشد) ناگزیر اسبابِ آنرا آماده سازد - و مصداقِ این معنی کردارِ والیِ گجراتست که از غرورِ ذاتی و هجومِ خوشامدگویان و فزونیِ مستی و مستان و کمیِ هشیاری و هشیاران بے جهتی نقضِ عهود و نقصِ روابطِ صوری نمود[۲] - و مصدرِ چندین امورِ ناملایم شد - لاجرم همّتِ والا تقاضای آن نمود که موکبِ عالی متوجّهِ گجرات گردد - و بنابران در اوائلِ جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقایدِ دولت و هدایتِ اقبال بساعتِ مسعود پای‌عزیمت در رکابِ سعادت نهاده عنانِ اقبال بعزمِ تسخیرِ گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعهٔ رای‌سین نزولِ اجلال اتّفاق افتاد اهلِ قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کارِ سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد فتحِ ممالکِ گجرات بود بآن مقیّد ناشده متوجّهِ ولایتِ مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد طنطنهٔ یورشِ جهانگشای و کوچ بکوچ نهضتِ اعلام منصوره بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خوابِ غفلت بیدار شده بملازمانِ خود مشورت نمود - جمعے بران شدند که مهمِ قلعه همه وقت میسّر است - و از اهلِ قلعه بالفعل ضررے نمی‌رسد - مناسبِ وقت آنست که مهمِ قلعه را موقوف داشته روبروی لشکرِ پادشاهی شویم - صدر خان (که سرآمدِ طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحبِ منصبِ والا گشته باصابتِ رای و تدبیر میزیست) گفت مناسبِ آنست که کارِ قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سرِ کفّار آمده‌باشیم پادشاه اسلام بر سرِ ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترکِ غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطرِ سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثباتِ قدم ورزید - تا آنکه در سیومِ شهرِ رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یك سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوبِ موکبِ عالی روان شد - مخیّمِ سرادقاتِ اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارتِ سلطان‌بهادر بمسامعِ علیّه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجّه فرمودند - و در نواحیِ مندسور (که از مضافاتِ مالوه است) در کنارِ کولاب (که در کلانی و پهناوری، دریائے[۳]

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده مصدر (۳) نسخهٔ [ج] دریاوش •

بود) از دو جانب این دو لشکر فرودآمد - و میانِ هراولِ حضرتِ جهانبانی بچکهٔ[۲] بهادر و جمعی و میانِ هراولِ سلطان بهادر سیدعلیخان[۳] و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاج‌خان و صدر خان باو گفتند که لشکرِ ما بتازگی فتحِ چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حربِ لشکرِ پادشاهی ندیده - بدلِ قوی بکارِ جنگ خواهدپرداخت - توقف ناکرده متوجهِ جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند[۴] که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجودِ چنین استعدادِ آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصارِ ارابه کرده بدورِ آن خندق زده اوّل این سلاحِ دوردست را کار فرمائیم - تا لشکرِ مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند - و جنگِ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم می‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می‌افتاد *

و از سوانحِ اقبال آنکه روزی جمعی از بهادران و یکه‌جوانان بزمِ باده‌پیمانی گرم کرده‌بودند - و هر یکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند - یکی را که هوشِ معاملهٔدانی[۵] کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائی شود - امروز غنیم[۶] در برابر است - متوجهِ او بایدشد - و عیارِ کارِ خود را ظاهر ساخت - و بی آنکه بهوشیارانِ لشکرِ منصور آگاهی افتد اینْ[۷] بزم‌آرایانِ می‌گسار (که قریبِ دویست کس بودند) مسلح شده بر سرِ اردوی عنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیانِ گجرات با قریبِ چهارهزار کس (که بیرونِ اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیتِ این دلیری و دلاوری آرام‌ربای لشکرِ سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کسی برآمدی - و پیوسته سپاهِ نصرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شدِ غله میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد *

روزِ عیدِ رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدمِ جرأت پیش‌نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردمِ گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند
(۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان *

بحیله و روباه‌بازي عساکرِ فیروزي‌مآثر پادشاهي را بر مجراي توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردمِ پادشاهي را چشمِ زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعت مختار بود) حضرتِ جهانباني قرار دادند که بر سر اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کارِ گجراتیان به بیم و هراس بیشتر مي‌کشید - و بیدولتي را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحضِ اقبالِ ازلي[۲] شب یکشنبه بیست ویکم شوّالِ سالِ مذکور سلطان‌بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمامِ ضربزنها و دیگهای کلانرا پردارو کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران[۳] محمّد شاه[۴] و پنج شش کس از نزدیکانِ خود از فرجهٔ سراپرده برآمده رو بجانبِ آگره کرده بجهتِ پي‌غلط کردن بجانبِ مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتّفاقِ هم با بیست هزار سوار از راهِ راست متوجّهِ مندو شدند - و محمّد زمان میرزا با جمعی جهتِ فتنه و فساد بصوبِ لاهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکرِ گجراتیان برخاست - و حقیقتِ حال در اردوی معلّیِ ظاهر نبود - و حضرتِ جهانباني با سي‌هزار سوار از شام تا صبح مسلّح ایستاده‌بودند - و انتظارِ ظهورِ تباشیرِ فتحِ غیبي داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوبِ مندو فرار نموده‌است - بهادرانِ لشکرِ فیروزي‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسپِ فراوان بدست درآمد - وخداوند[۵] خان (که هم استاد و هم وزیرِ سلطان مظفّر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میرهندوبیگ را با لشکرِ گران عقبِ لشکرِ گریخته فرستادند ‌•

آرے - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چندین [illegible] که قبلهٔ صدق و سداد باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نرد مخالفت[۷] بازد هراینه خدیوِ[۶] جهان[آرا] [illegible] او را چنین روز[۸] پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرتِ [illegible] جهانباني نیز متعاقبِ عساکرِ منصوره آمده در بغلچه[۹] نزولِ اجلال فرمودند - و دورِ قلعه مخیّم[۱۰] اقبال گشت [illegible] - و رومي خان از لشکرِ مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلي (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع
(۵) نسخهٔ [ح] خدابنده خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت
(۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام •

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ چولي‌مهیسر[۲] بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمان حضرت جهانباني متعلّق‌شود - مولانا محمّد پیرعلي[۳] از طرف حضرت جهانباني و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نیلي‌ سبیل[۴] باهم نشسته قرار دادند - درآخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردّد مانده شده‌بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت‌قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملّوخان مندووالي بود - و لقب قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسپ گرفته تاخته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدي (که از جملهٔ مجلسیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سر میدان رسیدند از سپاهیان نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اوّل بر اینها تاخت - و چندے دیگر متعاقب او تاختند - آخر نوج شگافته با ملّو خان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونکر[۵] آمد - و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راهٔ گجرات گرفت - و در نواحیٔ قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده‌بود - بوري[۶] نام اوزبکی (که از نوکری سلطان گریخته ملازم قاسم‌حسین خان شده‌بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کم‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد ॥

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغاز این فتح سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت‌پیشه اینچنین تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبر مشخّص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبر

---

(۲) نسخهٔ [ا] چولي مهیر - ونسخهٔ [ج] جولي منیر - ونسخهٔ [ز] چولي میسر (۳) نسخهٔ [ج ه] پیرعلي (۴) در [بعضی نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري ॥

درآمدن جنود اقبال در درون قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدن آن بموقف عرض حضرت جهانبانی
رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجه قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلی درآمدند - صدرخان
همچنان با تمام مردم خود بر درخانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمی شده‌بود پای ثبات
محکم داشت - آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب سونکر بردند - و کس بسیار بهمراهی او
شتافته آنجا متحصن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفرقرین سه روز نهب و تاراج
منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش
صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایح گرامی دلهای ایشان را اطمینان
بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصنان را امان داده بملازمت
آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده‌بود او را پی کرده رها کردند -
و اشفاق خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده
با ده هزار سوار کارطلب(۲) بطریق ایلغار متوجه گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلی
منزل بمنزل متعاقب می‌آمده‌باشد •

چون عساکر فیروزی‌مآثر بچانپانیر نزدیک شد بجانب دروازهٔ پپلی(۳) قریب بحوض عمادالملک
(که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را
مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانب شکرتلاو است) بیرون آمده بجانب کمبایت(۴) فرار
نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانبانی بشهر نزول اقبال کرده
حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرونشانند - و(۵) میر هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدود
چانپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند -
سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و صد غراب جنگی را (که بخیال فرنگ ساخته‌بود)
آتش زد - که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت)
حضرت جهانبانی بکمبایت نزول اجلال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیم سرادق اقبال شد -
و ازانجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد
بهادران نصرت‌قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیدات آسمانی(۶)

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ح] پلپلی (۴) نسخهٔ [ح] کهنمبایت ،
(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخهٔ [ط] آسمانی
و توفیقات ازلی •

در سال (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتح مندو و گجرات روی نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیار آن نیت درست هراینه مقصود را در کنار او نهند - و در غرهٔ شعبان این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادر شاه طهماسب صفوي جنگ عظیم کرده فتح نمود *

و مجمل این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان بیگ استحکام داده بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعداد تمام از لاهور نهضت نمود - و میان میرزا کامران و سام میرزا جنگ عظیم در پیوست - و اغزیوار خان (۲) را (که از امرای کلان قزلباشیه و اتالیق میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیاری از لشکر قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفر و منصور معاودت نموده بحدود لاهور رسید (۳) - و شورش میرزا محمد زمان برطرف شد *

و شرح این داستان اقبال برسم اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته بود که میرزا محمد زمان بعد از شکست یافتن سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه انگیزي بصوب لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدود سند آمد شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند در پیش خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجه قندهار شده است - و ملکی چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالي خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحی لاهور آمده کوس سطوت زد - میرزا محمد زمان سراسیمه وار چارهٔ کار خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزا حیدر گورگان از کاشغر راه بدخشان سر کرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهار دیگر شاه طهماسب خود بحدود قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیع (۴) کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه و کارخانها را پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داري ندارم - و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري روا نی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند - و خود براه تته و اچه (۵) بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] اغزنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد (۴) در بعضی نسخه [جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را] (۵) نسخهٔ [ا ه] آچه - و نسخهٔ [ح] ارچه *

که چرا اینقدر نتوانستی نگاهداشت که من خود را میرساندم - و بعد از سرگذشت بسیار میرزا کامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجه شد - میرزا حیدر را بجهت سربراهی مهمات لاهور گذاشت - شاه طهماسپ پیشتر از توجه میرزا بداغخان قچار(۲) را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفته بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغخان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود ٭

سخن(۳) کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصه چون حضرت جهانبانی بمردم کم بحدود کمبایت نزول اجلال فرموده بردند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از اعیان سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولیواره بسر می‌بردند) بکولیان و کواران آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانبانی مردم کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی ازینمعنی خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ پادشاهی رسانید - و بیکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستی از پیشانیء حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بعرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهی از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسر من در بند یکی از ملازمان رکاب دولت است - خواهم که بجایزهٔ این دولتخواهی او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هردو موکل گذاشتند - و از روی احتیاط سپاه نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار پیدل و سوار بر سراپرده‌های دولت ریختند - و حضرت جهانبانی با سپاه دولت‌قرین خود را بر سر تلی کشیده بودند - سواران آمده بتاراج اردو پرداختند - و اکثر کتب نفیسه (که مصاحبان معنوی بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخط ملا سلطان‌علی و تصویر استاد بهزاد - و الحق در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهی موجود است - القصه در اندک فرصتے صبح سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلادت‌آئین رو برین بے اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتان سیه‌بخت را منهزم و متفرق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئی یافت - و بکام خود رسید - و سطوت غضب پادشاهی و صولت قهر جباری بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعض نسخه] قجار (۳) نسخهٔ [ج] رشتهٔ سخن ٭

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالي شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضي‌زاده‌های قصبهٔ نریاد[۲] بود که از قصبات آن ولایت است - و برشد و کارداني از معتمدان سلطان شده‌بود) در لوازم نگاهداشت قلعه سعي بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر[۳] پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشان کوه‌نورد بمصلحت منافع خود منفذے پیدا کرده از قسم غلّه و روغن[۴] بقصد گران‌فروختن در پای قلعه مي‌بردند - و مردم قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا مي‌کشیدند *

چون مدّت محاصره بدور و دراز کشید روزے حضرت جهانباني سیـــر اطراف قلعـــه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمد عساکر ممکن باشد مي‌جستند - یکمرتبه از طرف هالول[۵] (که باغستان بود) سیرکنان پیشتر رفتند - جمعے (که غلّه و روغن فروخته از میان جنگل برآمده‌بودند) بنظر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم‌کشي از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا براستي سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت همواري[۶] - که برآمدن بران در کمال دشوار یست - بحکم عالي میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوار کوه فروکوفتند - و جوانان بهادر حکم‌یافتند که برین معراج مردانگي برآیند - سي و نه نفر برآمده‌بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینمقدار توقف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین سلّم فولادي بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] زیاد - و نسخهٔ [ح] نریاد (۳) نسخهٔ [د] عبور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [ج د ه] نا همواری *

مردمِ درون عامل ازین واقعه بجنگِ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیوۀ تیر اهلِ قلعه را بےدست و پا ساختند - و از آگاه‌شدنِ آنکه حضرتِ جهانبانی خود بذاتِ اقدس برمدارجِ فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفانِ تیره رای هر یك بسوراخے فرو رفتند - و نقارۀ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بود بالاتر بر سر کوهچۀ (که‌آنرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روزِ دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجودِ دانش و سربراهیِ مهمّاتِ سلطنت از علومِ حکمت خصوصًا هندسه و هیأت نصیبۀ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلسِ عالی برخصتِ نشستن در جمعِ مجلسیانِ دانشور سرفراز شد - و بعواطفِ خسروانه امتیاز یافت - و داخلِ مقرّبانِ عتبۀ سلطنت شد - و یکی از فُضلا تاریخِ اینفتح اوّل هفتۀ ماه صفر یافته‌است *

و چون ولایتِ گجرات تا آبِ مهندری در تصرّفِ اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه‌داشت نوشتند که محصولِ ولایت رسیده - و عاملی (که بمراسمِ تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیّن شود رعایا از عهدۀ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمانِ خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش می‌یافت - عمادالملک قدمِ جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدِ کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرسِ آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجّه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجبِ چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک اک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتی سی‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکمِ جونه‌گده - با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرتِ جهانبانی بجهتِ فتحِ قلعۀ جانپانیر و بدست‌افتادنِ اسباب و اموالِ فراوان ببزمِ خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لبِ حوض در رویۀ جشنهای پادشاهانه و بزمهای رنگین (۲) ترتیب می‌یافت *

و از جلایلِ شرایطِ فرماندهی آنست که خدمتکارانِ خاص و ملازمانِ بساطِ قرب را ضابطۀ چند قرار دهند - و در هر گروهے یکے از خردمندانِ احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفتِ این گروه خبردار بوده از صحبتِ بد (که پدر و مادرِ اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید - علی‌الخصوص وقتیکه خدیوِ زمان را کثرتِ مشاغل پرده

---

(۲) نسخۀ [ط] چراغان می‌افروختند - و مجلسهای پادشاهانه *

بر جزئیاتِ امور کشیده‌باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده منهیانِ راست‌گفتارِ درست‌کردار تعیین نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصدِ این جماعه بمسامعِ اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطهٔ دوامِ ملازمت سطوتِ پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرب از هوش برده در پالغزِ خسرانِ ابدي اندازد - و نسادهای عظیم ازین بدمستي روی‌نماید - چنانچه دریندولا سانح شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانیِ فتوحاتِ غیبي بزم‌آرای دولتِ روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگانِ ناقص‌نهاد (که بحسبِ سرنوشت داخلِ باریافتگانِ حواشیِ مجلسِ عالي شده‌بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات‌دار و امثالِ آن اتّفاق نموده بباغستانِ هالُول[(۲)] (که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خونِ خفته را بجوش آرد) رفته بزمِ صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالمِ سرخوشي (که رخت عقل و هوش را بیغما داده‌بودند) کتاب ظفرنامه درمیان داشته مبادیِ احوالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ جانسپار[(۳)] چهل کس همراه داشتند - روزے از هر یکی دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهر یکی دادند که بشکنند - هرچند بر سرِ زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده[(۴)] بهر یک دو دو تیر دادند هر کدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثلِ این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازمِ ما باشد - باین اندیشهٔ درست و خیالِ بلند کمرِ همّت چست کرده متوجّهِ ملک‌گیري شده‌بودند - آن بیخبرانِ بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هر یکی ازان چهل تن لشکرے بود از تائیدِ آسماني - قیاس بر محضِ صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالمِ دیوانگي و بیهوشي مضمونِ اتّفاق را در عددِ چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتنِ دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستي ساحتِ فراز و نشیب راهِ اجل پیمودن گرفتند - روزِ دیگر هرچند ازین نزدیکانِ دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیالِ خامِ ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعیین فرمودند - در اندک زمانے آن بختبرگشتهای اجل‌رمیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روزِ سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ‌رنگ بهرامي در بر کرده برکرسیِ قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه

---

(۲) نسخهٔ [د ط] هابول - و نسخهٔ [ح] هانول (۳) نسخهٔ [ا] جانفشان (۴) نسخهٔ [ز] کشیده *

مي‌آوردند - و در حقِ هر طایفه فراخورِ رقمِ تقدیر و مقتضای کمالِ عدالت حکم‌میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمالِ فیلانِ کوه‌پیکر ساختند - و برخی را (که سر از خطِ ادب بیرون برده‌بودند) ببرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (که دست از پا نشناخته بخیالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گشتند - و فرقهٔ (که از خودبینی گوش بر اوامرِ پادشاهي نداشته‌بودند) گوش و بیني را بر جا نیافتند - و طایفهٔ (که سرانگشتِ عزیمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت ندیدند ◉

بعد از اختتامِ این قضایا و احکام وقتِ نمازِ شام دررسید - امام (که خالي از سادگي نبود) در رکعتِ اوّل سورهٔ الم ترکیف خواند - بعد از فراغ سلام حکمِ گردن‌انتقام بنفاذ پیوست که امام را ته پای فیل اندازند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد[۲] پرغلي عرضه‌داشت نمود که این امام معنیِ قرآن نمیداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطابِ عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانی چون پرتو ساده‌لوحیِ امام برحاشیهٔ ضمیرِ قدسي تافت و اشتعالِ نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسّفِ عظیم فرموده تمام شب را برقّت[۳] و بکا گذرانیدند ◉

و بعد از انصرامِ این امر[۴] تردي بیگ‌خان را در چانپانیر گذاشته‌راياتِ نصرت را متوجّهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندري نزولِ اجلال فرمودند - و عمادالملک نیز دلیري کرده پیش‌آمد - بهر یک کوچ موکبِ معلّی او نیز کوچ میکرد - میانِ قصبهٔ نریاد و محمودآباد با میرزا عسکري (که هراول بود - و چند منزل پیشتر مي‌آمد) روبرو شده جنگِ عظیم درپیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنهٔ وصولِ کوکبهٔ عظمتِ پادشاهي بگوشِ مخالفان رسانیدند که اینک موکبِ عالي رسید - این سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسیدن و فتحِ یادگارناصرمیرزا و شکستِ مخالفان معاً روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودي و چندے دیگر تردّد نمایان کردند - تا عمادالملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درویش محمّد قراشیر پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا طلوعِ راياتِ پادشاهي شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکبِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر محمد علي - و نسخهٔ [ج] محمد پر غلی - و نسخهٔ [ح] پیر محمد علي

(۳) نسخهٔ [ط] بگریه و زاري (۴) نسخهٔ [ز] امور ◉

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلام مبروص یعني عمادالملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است - بتحقیق این معني مردم متعین شدند - در کسی زخمي (که درمیان کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ‌کرده پیشتر نزول اجلال فرمود - و میرزاعسکري با عساکر دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانکریه[2] مخیم اقبال شد میرزاعسکري بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سر هر دروازهٔ شهر باشند - و غیر از میرزاعسکري و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالی سرکیج[3] (که معمورهٔ ایست دلکش) نزول اجلال فرمودند روز سیوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رساند - و پٹن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروچ[4] و نوساري[5] و بندر سورت عنایت فرمودند - و دوست بیگ ایشک آقا کهبایت و بروده یافت - و محمودآباد بمیر بوچکه[6] بهادر اختصاص گرفت *

و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند - در وقتیکه موکب عالي از دندوقه[7] (که در سي کروهي احمدآباد است) گذشته‌بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایات عالي از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان این حدود سر بغی و تمرد برداشته دست افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مسرعان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج‌کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند - و او اموال خود را گیرانده باجین آمد - و جمیع سپاهیان (که درین صوب[8] جابجا تعین بودند) در اجین فراهم آمدند - و ارباب فتنه بجمعیتي فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش‌علي

---

(۲) نسخهٔ [ج] کانکره (۳) نسخهٔ [ا] سرکنج (۴) نسخهٔ [ج] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوساوری (۶) نسخهٔ [ب] کوچک - و نسخهٔ [د] بچکه (۷) نسخهٔ [ج] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ج] صوبه *

کتابدار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقي متحصّنان قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه (۲) در مالوه بوده مندو را مستقرّ اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم دایرهٔ فتنه و فساد (که در حدود مستقرّ سلطنت اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهے از اُمرا سپرده عنان مُعاودت معطوف داشته بکمبایت (۳) نزول فرمودند - و ازانجا به برودۀ و بروچ و ازانجا بجانب سورت تصریف اعنّهٔ اقبال نموده ازان راه بسیر آسیر و برهان‌پور توجّه فرمودند - و هفت روز در برهان‌پور توقّف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را مخیّم فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکے بگوشهٔ خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد - و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیردار آن ولایت فرمودند - و درهای کامراني و کامبخشي بر روی روزگار کشودند ٭

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

بزرگي (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناسپاسي سپرد) هراینه بدست خود تیشه بر پای خود زند - و بزور خود درهاویهٔ هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال میرزا عسکري و اُمرای گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیدست ناشایسته اهل گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته‌بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که (۴) صفر نام داشت - و قلعهٔ سورت بنا کردهٔ اوست) با یکدیگر اتّفاق نموده ولایت نوساري را (که در تصرّف عبدالله خان خویش قاسم حسین‌خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشتـــه (۵) ببروچ آمد - و مُقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکي روانهٔ بروچ شد - و رومي خان از راه دریا بر غرابهای جنگي هوار شده با توپ و تفنگ ببـــروچ آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم‌کرده بجانب‌پانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیش میرزاعسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چندگاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهے از اُمرا سپرده مندو را الخ

(۳) نسخهٔ [ج] بکهنمبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] بیهروني ٭

که کمک گیرد - و سید اسحق (که از سلطان‌بهادر خطاب شنابخانی داشت) کمباینت را بتصرف درآورد - و یادگارناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پتّن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میرفتند - پتّن را خالی یافته متصرف گشتند - و از کمال بے‌اتفاقي و بےتدبیري حال باینجا رسید که غضنفر نامي از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرک آمدن سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهان او پی‌درپی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجه احمدآباد گشت - و بزودي نزدیک سرکیج[۲] فرود آمد - عسکري میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقب اساول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازآنجا (که نه با حضرت جهانباني اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک) از تبه‌رائي و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند - و انواع خسران روی‌داد •

نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحت کم‌خدمتي پیمودن ظاهر است که بچندین روز نشاند[۳] - سبحان‌الله گرفتم [که دل اخلاص‌گزین (که گوهر یست بے بها - و در خراب‌آباد دنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقد معاملهداني وسوداگري (که رایج این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندي داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سید مبارک بخاري هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهي رسید - چنداول یادگارناصرمیرزا بود - برگشته جنگ مردانه کرد - و بسیارے از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخمے رسید - غنیم[۴] بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزا[۵] عسکري چون دل بپای داده‌بود از آب مهندري (که پیش راه بود) بےمحابا گذشت - و خیلے از سپاه رخت زندگاني بسیل فنا دادند - سلطان نیز تا آب مهندري آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تردي بیگ خان لوازم مهمانداري بجای آورده بمحل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان باندیشهٔ فاسد به تردي بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاین قلعه پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رساند (۴) نسخهٔ [ج] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکري بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب •

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا همت) قاصد بشش روز میر - سرسـ
میفرستیم - تردي بیگ خان قبولِ اینمعني نکرد - و میرزایان کنکاش گرفتنِ او نمودند که تمام
خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنامِ میرزامسکري مقرّر شود - اگر به بهادر دستی یابیم
بهتر - والّا (چون حضرتِ جهانباني را هوای مالوه خوش آمده‌است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره
خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - تردي‌بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمتِ میرزایان میرفت
که در اثنای راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که
بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده
بعضی سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جواب آن چنانچه بایست
داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخیالِ فاسد ازانجا کوچ‌کرده از راهِ گهاٹ[۲] کرجي
بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ چانپانیر بود سلطان از آب
مهندري (که پانزده کروهی چانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان
بصوبِ آگره شنید و بر خیالاتِ واهیهٔ ایشـــان مطّلع شد از آب گذشتـــه بر سرِ چانپانیر آمد -
و تردي بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه را گذاشته راهِ سلامت
پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بساطِ بوس مستسعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان
را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بےاعتدالي نموده بدارالخلافه
پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه درمیانِ راه در نواحیِ
چیتور بهم‌رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضای
عنایتِ ذاتي و عفوِ جبلّي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواه
گناهِ ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایاتِ خسروانه
امتیازبخشیدند ❊

و یکی از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجّهِ مواکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني ازین دیار
بحدودِ آگره شد) آن بود که محمّـــد سلطان میرزا و الغ میرزا ولدِ او (که از شاهراهِ
اطاعت انحراف نموده طریقِ بغي و طغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه سابقًا گذارش یافت)
دریندولا باز از بےسعادتیِ ذاتي از کُنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعی (که برای
بایدامانخلنِ او تعیّن شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] گهاٹ کرچی ❊

رفتند - و پسران خسرو کوکلتاش (که درانجا بودند) امان طلبیده تتوّج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواج کار فتنه‌سازان حق‌ناشناس بشعلهٔ خس ماند درساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آمادهٔ پیگار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالي از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفان ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - ز میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکب والای[۲] حضرت جهانباني بآگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگده قلعهٔ مندو را خالي یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان‌بهادر قریب دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانباني و قهرمان اقبال این دودمان عالي دولت ازو برگشته‌بود کارے (که برای سود خود مي‌اندیشید) سرمایهٔ زیان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تُحَف و هدایا پیش وزیري فرنگ (که امیرالاُمرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدن خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکري گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزیري با غرابها و مردم جنگي از راه دریا به بندر دیپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض را نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده‌ام - چون صحّتي روده‌د بخدمت میرسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخر روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسش وزیري رفت - بمجرد رفتن تمارض او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی‌الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قید ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزیري بر سر راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقّف نمایند که بعضے تُحَف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال[۳] فرستند - و این سخن گفته بزودي متوجّه غراب خود شد - قاضي فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکّم گو توقّف نمود - سلطان از روي بےتحمّلي شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغراب خود جَست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده‌بودند نزدیک شده سلطان را

---

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب ٭

گریز گردیدند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومی‌خان خود را در آب انداختند - رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضی میگفتند سرے برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصی پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام بر گرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزے میر ابوتراب (که از اکابر گجراتست) نقل کرد که ملا قطب‌الدین شیرازی (که نسبت اعتقادی بسلطان‌بهادر داشت) دران ایام در دکن بود - بقسم میگفت که بعینه سلطان بهادر بود - بعضی سخنان (که درمیان من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کسی نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آباد قدرت ایزدی وقوع امثال این امور محال نتوان گفت *

باری چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرو رفت و منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زاری خزاین گجرات بعضی را بدست تصرف خود درآورد - و بعضی بدست فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان‌بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهی با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت . و گاهی زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدیشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتے باوندی همانجا[۲] بسر برد - تا آنکه نظام‌الملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملے در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدمات (که ذکر آن بتقریب[۳] از تذئیلات مقصود و متممات کلام است) درنوردیده شروع در اصل مقصود مینماید *

چون حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان (که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته‌بودند) در مقام اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات *

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه براهیت و استقامت آراسته[۲] گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان‌آرا از مهمات آنحدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت‌داری هویدا باشد - و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه‌انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله[۳] (که بر پیشگاه خاطر فیض‌مظاهر قبل از مهم گجرات چهره‌گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سر نو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل[۴] - و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود - پسرش حسن بقدر رشدے پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدتے در پیش رایمل جد رایسال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی[۵] (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان ببن[۶] (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شبراخیل
(۵) نسخهٔ [ا ج د ه] نوحانی (۶) نسخهٔ [ا ح] بین *

و کار او قدرے پیش آمد - اکثر سرانجامِ مهام به تدبیرِ او صورت می‌یافت - و فرید پسرِ او از زیاده‌سری و بدنهادیِ پدرِ خود را رنجانیده جدا شد - و مدّتے از نوکرانِ تاج‌خان لودی بود - و چندگاه در اوده ملازمِ قاسم‌حسین خان اوزبك شد - و مدّتے نوکرِ سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریبے او را با دو افغانِ دیگر (که از ملازمانِ او بودند) بملازمتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برده‌بود - بمجرّدِ آنکه نظرِ دوربینِ حضرت برو افتاد بر زبانِ مقدّس گذشت که سلطان‌جنید چشمانِ این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر شور و فتنه‌انگیزی میکند - او را مقیّد باید‌ساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاهِ حضرتِ گیتی‌ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردمِ خود سپارد فرار نمود - درین اثنا پدرِ او را اجل در رسید - و اموال بدستِ او افتاد - و در حدودِ سهسرام در جنگلستانِ جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزنی و دزدی و مردم‌کشی سرِ فتنه برافراشت - و باندک زمانے بروباه‌بازی و نادرستی[2] خود را از سرهنگانِ روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدستِ سوداگران امدادِ خرج کرده او را پیشِ خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازی و تاخت و تاراجِ مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرصتی بسیارے از مردمِ رند و اوباش برو گردآمدند - درین میان حاکمِ بهار (که یکی از اُمرای لوحانی بود) رختِ زندگانی بربست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشانِ خود بایلغار خود را رسانید - و مالِ فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و برسرِ اُلغ میرزا (که نزدیک سرو بود) ناگهانی ریخت - بحیله پردازی برو غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیّتِ مال و مردم بهم‌رسیده‌بود به پتنه رفته آنحدود را متصرّف شد - و در سورج گده (که سرحدِ ملکِ حاکمِ بنگاله است) با لشکرِ آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرّف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والیِ بنگاله جنگ و جدل می‌نمود - و مدّتے مدید محاصرهٔ گورکهپور[3] داشت *

و از غرایب[4] آنکه شیرخان منجّمے ممتاز را شنید که راجهٔ اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کارِ او آگاهی بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجّم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستی نیست - و در فلان تاریخ دست خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

(۲) نسخهٔ [و] نارامتی (۳) در [اکثرنسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غرایب تره

نوشته‌بود همان طور بظهور آمد[۲] * * شعر *

شنیدم ز دانا که دانش بسیست * و لیکن پراگنده با هرکسیست

و درین ایّام (که رایاتِ نصرت به فتحِ مالوه و تسخیرِ گجرات توجّه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سري را از اندازه گذراند - این است مجملِ مبادیِ احوالِ شیرخان - و تتمّهٔ احوال و خاتمهٔ کار و وخامتِ عاقبتِ او در خلالِ احوالِ گرامیِ حضرتِ جهانباني گذارش خواهدیافت تا اربابِ فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد *

الحاصل چون یورشِ ممالکِ شرقیّه در ضمیرِ جهان‌آرای حضرتِ جهانباني نقش‌بست میر فقرعلي (که از اُمرای کلانِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بود) بضبطِ دارالملک دهلي قرار یافت - و حکومتِ دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمامِ میر محمّد بخشي (که از معتمدانِ دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابنِ عمّ آنحضرت بکالپي (که جایگیرِ او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخشِ آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد[۳] او بود - و عفّت قباب عصمت‌نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادقِ صلبِ او بوجود آمده) قنّوج و آن نواحي بحراستِ او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجامِ مهمّاتِ ملک فرموده با مخدّراتِ تتقِ عصمت براهِ کشتي شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکري و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابوق[۴] و جهانگیر قلي بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردي بیگ خان و قوچ بیگ و تردي بیگ اناوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوچکه[۵] بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجي محمّد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و ورشن بیگ و مغل بیگ و جمعي کثیر از اُمرای عالیقدر در رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - و از راهِ بحر و بر لشکرِ فیروزي‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهي بر کشتي نشسته و گاهي بر اسب سوارشده بمشاغلِ ملکي و ضوابطِ ملک‌گیري پرداخته عنانِ عزیمت بصوبِ قلعهٔ چنااده[۶] (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکبِ عالي در نزدیکیِ چناده رسید گردِ خجالت بر جبینِ و عرقِ حیا بر روی از گجرات رسیده شرفِ عتبه‌بوسي دریافت *

و مجملي ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید[۷] همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچك بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید *

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت گرفته‌بود - و آنحضرت از روی عواطف ذاتي رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده‌بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از اُمرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکري و میرزا هندال بموجب اشارت عالي رفتند - و میرزا عسکري بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهي بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالي آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک(۲) مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسپ سرفراز شد - آرے - بدرگاه خاصان ایزدي سیئات را بحسنات خریداري کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها(۳) بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهي چندین مشیّت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطین که ظلّ الله اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که در گذشتن از گناهان ضررے بسعت رحمت و فسحت دولت ایشان نمي‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات مي‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني باوجود چندین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربّاني مُتخلّق گشته در مکافات بدي به نیکوئي پیش‌آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالي و ذاتي عُنصر قدسي است - و در اجرای سیاسات چندان مُلاحظه(۴) و تانّي مرعي دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شگرفنامه اندکے از بسیار گفته‌آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید *

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتي‌گشای حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [۱] بکورن ، (۳) در [اکثر نسخه] نیکولي (۴) در [اکثر نسخه] ملاحظه و تاني اند *

جنت‌آشیانی بحدودِ چناده نزولِ اجلال فرمود رای عالم‌آرای بر تسخیرِ آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتحِ حصونِ حصین و قلاعِ سماوی‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتحِ مندسور (۲) از سلطان بهادر جدا شده در سلکِ ملازمانِ درگاه انسلاک یافته بمنصبِ میرآتشی سر بلندی داشت) بر کشتیها ترتیبِ ساباط نمود - و از قطعهای تخته (۳) بر روی تخته آنچنان سطحه مرتب ساخت که خردمندانِ دقیقه‌شکاف و هنرمندانِ حکمت اساس در صنعتگریِ آن انگشتِ حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدنِ آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسرِ شیرخان ازآنجا فرار نمود - و سایرِ اهلِ قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرفِ اولیای دولت درآمد - و امان‌یافتها (که قریبِ دو هزار کس بودند) اگرچه حضرتِ جهانبانی قولِ رومی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند اما مویدبیگ دولدی (که از نزدیکانِ بساطِ عزت بود) بتحویلِ دستهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و اینچنین تحکمی از دستِ او بوجود آمد - حضرتِ جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطفِ پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاهِ او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدویِ خدمتِ او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسبِ سرنوشت محسودِ روزگار شده مسموم از عالم رفت *

و چون خاطرِ خطیر ازین مهم فراغ یافت یورشِ بنگاله پیش‌نهادِ همتِ والا شد - نصیب شاه والیِ بنگاله زخمی بدرگاهِ جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمهٔ بواعثِ تسخیرِ بنگاله و علاوهٔ دواعیِ توجهِ عالی گشت - آنحضرت او را بتفقداتِ خسروانه مستظهر ساخته بانواعِ اشفاقِ خسروانی شرفِ امتیاز بخشیدند - و چون این یورشِ والا مصمم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبارِ امرا بود) مکرمت فرمودند - و چناده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجامِ این دیار فرموده از راهِ بر و بحر عساکرِ نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضربِ خیامِ گردون‌قباب (۴) شد دولتخواهانِ درگاه بموقفِ عرض‌رسانیدند که موسمِ باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورشِ بنگاله تا گذشتنِ این موسم موقوف دارند درآئینِ ملک‌گیری بروشِ فیروزی‌یافتن بر حصولِ مامول هرآینه اقرب خواهدبود - چه عبورِ سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعثِ ویرانی و تباهیِ سپاهی - والیِ بنگاله نظر بر اغراضِ خود بعرضِ اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام *

هنوز راست نکرده است بزودي برسر او رفتن باعثِ استیصالِ او بسهولت خواهد بود -
آنحضرت بجهتِ نگاهداشتِ خاطرِ آن ستم‌رسیده و صورتِ معقولیتِ کنگاشِ او حکم بر نهضتِ
رایاتِ جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار
کس از آب گذرانیدند که ازانطرفِ آب میرفته باشد - چون ساحتِ منگیر معسکرِ اقبال شد خبر آمد
که جلال خان پسرِ شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده بود) با خواص خان
و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازي و بهار خان [۲] بمقدارِ پانزده هزار کس آمده قصبهٔ
گدهي را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگِ فتنه و فساد دارد *

و حقیقتِ معامله آنکه شیرخان باستماعِ توجّهِ رایاتِ عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار
نداده راهِ جهاز کهنه پیش گرفت - که چون موکبِ عالي به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب
رفته شورش افزاید - و هم اموالِ بنگاله را بمامنی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیکِ گدهي
گذاشته مقرّر ساخت که چون افواجِ گیتي‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم اینها بایلغار
خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیري متقاعد باشند - و حضرتِ جهانباني از بهاگلپور
ابراهیم‌بیگ چابوق و جهانگیر قلي بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرگ علي بیگ [۳]
و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیّن فرمودند - چون عساکرِ پادشاهي
بنواحيِ گدهي رسید جلال خان از سخنِ پدر بیرون رفته فوج بسته برسرِ اُردو آمد - این مردم
خود را راست نکرده بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آدابِ ترتیبِ افواج قایم سازند -
لشکرِ مخالف بسیار - و این مردم برسرِ استعداد و عزیمتِ جنگ نه - بیرامخان چند مرتبه
برگشته بر سپاهِ دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گسلانید [۴] - و چپقلشهای دلیرانه کرد - امّا از
کمکِ افواجِ قاهره بسببِ بےترتیبي کوتاهی شد - و کارها بر حسبِ دلخواه انتظام نیافت -
علي خان مهاوتي و حیدربخشي و چندے دیگر از اعیانِ دولت پایهٔ والای شهادت یافتند - چون
این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - درین توجّه کشتیِ بحرآرا
(که بجهتِ سواریِ خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکبِ پادشاهي نزدیکِ افغانانِ تبه‌روزگار
رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرنیه [۵] باو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ج] پهار خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴)
نسخهٔ [د] گردانید (۵) نسخهٔ [د] پلنه *

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله[۲] درآید - و حضرت جهانباني ازانجا کوچ بکوچ متوجّه بنگاله شدند - و بتائیدات الٰهي در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهاز کهنڈ بحدود رهتاس آمد - و بروباه‌بازي قلعهٔ رهتاس را متصرّف شد ٭

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمي و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کسان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتي انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده‌است - میخواهم که مردمي بجای آري - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگسازي راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائي ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلّح را درآورد - و باطراف ڈولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهي را دران قلعه گذاشته دست فتنه درازکرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانباني هوای بنگاله را خوش‌کرده بعیش و شادمّاني[۳] نشستند - و عساکر اقبال ملکی معمور وسیع را دریافته اسباب بےپروائي را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخودراه‌داده بے رخصت عالي در عین موسم باران متوجّه دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزے چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - در خلوتخانهٔ دماغ بے فر ایزدي سودای سلطنت مي‌پخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته[۴] در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتی بنارس را در تصرّف خود آورد - و میر فضلي[۵] حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جلایر پدر شاهم‌خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ باو مکرمت فرموده‌بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولي میرفت - و طلبکار نبرد و پیکار

---

(۲) نسخهٔ [ح] ره بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [ه] شمرده (۵) نسخهٔ [ح] فضلعلي ٭

مي‌بود - جلال‌خان اين خبر را شنوده بدو سه هزار كس ايلغار كرده رسيد - و يوسف‌بيگ
لشكر را ديده مستعدّ جنگ شد - هرچند همراهان كثرتِ مخالفان و قلّتِ خود را گفتند
نداشت - و در نواحيء جونپور مردانه شربتِ واپسين دركشيد - مخالفان روزِ ديگر آمده جـ
قبول كردند - و بابابيگ جلاير در نگاهباني دادِ مردانگي و كارداني داد - و حقيقتِ احوال بمـ
و اُمرا نوشت - و عرايضِ متواتر نيز بدرگاهِ معلّى ارسال داشت - مير فقروعلي (۲) از دهلي بدار
آگره آمد - و نصايحِ ارجمند بميرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوی بسيار ميرزا را ا
برآورده آنطرفِ آب گذرانيد - و محمّد بخشي را برآن داشت كه آنچه در وقت گنجد
ميرزا نمايد كه بزودي بجونپور خود را رساند - و ازآنجا مير فقرعلي رخصت گرفته بحدود
رفت كه يادگار ناصر ميرزا را مستعدّ لشكر سازد - و در حدودِ آگره ميرزايان باهم اتّفاق كرده
روانه شوند - و مقارنِ اينحال خسرو بيگ كوكلتاش و حاجي محمّد باباقشقه و زاهدبيگ و مير
و جمعی ديگر از ناهنجاري و شورانگيزي از بنگاله فرار نموده پيشِ ميرزا نورالدّين
(كه او را در قنّوج گذاشته‌بودند) آمدند - و ميرزا آمدنِ ايشان را بميرزا هندال نوشت - و اما
استمالتِ ايشان نمود - ميرزا هندال نوشتهای التفات مصحوبِ محمّد غازي توغبائي
از معتمدانِ ميرزا بود) فرستاد - و شرحِ آمدنِ اُمرا را بيادگار ناصرميرزا و مير فقرعلي نيز
روان ساخت - و اُمرا خود پيشِ ميرزا نورالدّين محمّد انتظارِ جواب نبرده بكول (كه در مو
زاهدبيگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر يافته نزدِ ايشان شتافت - كوته‌انديشانِ نمك
زبانِ هذيان كشاده بصريح گفتند كه ما ديگر روی بندگیِ پادشاه نداريم - اگر شما چنانچه
كرده‌ايد بنامِ خود خطبه ميخوانيد درملازمت شما بوده خدمات شايسته بتقديم ميرسانيم - و
پيشِ ميرزا كامران ميّرويم - وآنجا كامروائي و دوستكامي درنظارِ ما ست - محمّد
توغبائي آمده پيغامِ اُمرا پنهاني رسانيد - و گفت كه يكی از دو كار ناچار است - يا خطبه
خود بايدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - يا ببهانه اُمرا را گرفته مقيّد كرد - ميرزا
(كه پيوسته سرش بسودای محال ميخاريد) اين معني را از مغتنمات دانسته بوسيلهٔ مواعيد
حرام نمكانِ عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خيالِ تباه را بيشتر استحكام د
چون تفرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامعِ عليّهٔ حضرتِ جهانباني رسيد و حقيقتِ
طغيانِ ميرزا هندال معلوم شد شيخ بهلول (۳) را (كه از اعيانِ مشايخِ هند و مقرونِ جلايلِ عوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] فقيرعلي (۳) نسخهٔ [ح] ميرزا نظير (۴) نسخهٔ [ج] بهول - و نسخهٔ [ز ل]

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودي استیصالِ افغانانِ یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که اُمرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش دارند و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریقِ ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزلِ خود آورد - شیخ سخنانِ سنجیدهٔ دولتخواهانه گفته میرزا را بعزمِ خدمتي که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روزِ دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجامِ لشکر باشد از زر و اشتر و اسپ و یراقِ جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین‌محمّد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که اُمرا قرار[۲] داده سخن یکی ساخته‌بودند آمدنِ او باعثِ تقویتِ ارادهٔ اُمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را پیشِ اُمرا فرستاد - اُمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامتِ قبولِ سخنِ ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاحِ کارِ ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطرجمع ملازمت کنیم - شیخ در سامانِ اسبابِ سفر بود - و یراقِ لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاقِ میرزا نورالدّین‌محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین‌محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستانے (که نزدیکِ باغِ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و اُمرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعتِ نحس و وقتِ اختلال خطبه بنامِ میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار[۳] آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمانِ دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبانِ حالش این مضمون میسرائید ※ بیت ※

باد است نصیحتِ کسان در گوشم ※ امّا بادیکه آتشــم تیز کند

چون میرزا خطبه بنامِ خود خواند و پیشِ والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقتِ شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌قباب از روی دوربیني فرمودند چه ميبیني من ماتمِ ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا ●

میانِ میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغارِ پادشاهي غنیمِ خود را برداشته برغولِ ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکرِ فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهانِ او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرّدِ حملهٔ افغانان اکثرِ اُمرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در مرتبه بر سرِ لشکرِ مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حسابے نیست که پادشاه خود مرتکبِ جنگ شود امّا درین وقتِ مردآزمائي جودتِ جلادت و حدّتِ شجاعت کجا مي‌گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه دو نیزه درین کارزار بدستِ آنحضرت شکسته شد - و دادِ تردّد و مردانگي دادند - امّا برادران برادري بجای نیاوردند - و اُمرا قدمِ رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامتِ تقصیراتِ خود ذاهل شدند - و چشمزخمے چنین بولي‌نعمت روا داشتند - و آن بزرگوارِ صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکرِ بسیار کم پُرنفاق تهي از اخلاص که متوجّهِ این یورش شده(۲)اند همانا که بخاطرِ غیور عبور کرده‌باشد که ببارگیِ مردانگي بشهرستانِ عدم شتافتن و سمندِ حیات را بسرمنزلِ فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنانِ دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نردِ ردّ و بدل بحریفانِ کجباز باختن - از آبے که باین بےآبرویان خورده شود سراب اولی - چنانچه از روشِ تاختن بنفسِ نفیسِ خود در نظرِ اهلِ روزگار صورتِ اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهانِ یکجهت دستِ شفاعت و الحاح در رکابِ دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایلِ عالمِ اسباب میگویم - و الّا در عالمِ تحقیق برآرندهٔ ایزدِ جهان‌آراست ٭

چون صعودِ کوکبهٔ ایجاد و علوِّ طنطنهٔ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهي در زمانِ خاص و مکانِ مخصوص نزدیک شده‌بود دادارِ بدایع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهے از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسمِ مزیدِ آگاهي و تنبیهِ احرار است - نه از قسمِ پاداشِ کردار - چنانچه نزدِ حُکمای سلف مقرّر است که حوادثِ روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیرانِ پاک سیرت را مظنّه آنکه این سانحه نقشِ تربیتی است - چون کارکنانِ کارگاهِ تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامعِ مراتبِ کونیّه (از شادي و غم و صحّه و سقم و راحت و محنت

---

(۲) نسخهٔ [ز] شدند ٭

(که اعتماد را شاید) بمعسکر اقبال نمیرسید - و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقرّبان بساط عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقف عرض اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرف ناملایم مذکور مجلس قدسی‌سرشت نشود - رفته رفته چون حقیقت نازنه هندوستان بوسیلهٔ دولتخواهان حقیقی (که صلاح خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروض موقف حضور شد حضرت جهانبانی بدولت و اقبال ارکان خلافت[2] را طلب داشته عزیمت انصراف موکب عالی مصمّم ساختند - هرچند از کثرت باران زمین تمام در زیر سیلاب بود و آبهای دریا شورش طوفانی داشت و قطعاً هنگام یورش نبود بمقتضای صلاح وقت مراجعت را از لوازم پاس دولت دیدند - تفویض ملک بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت روش کهنه‌عملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائی و هیزه‌بختی فرار نموده پیش میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومت بنگاله بجهانگیرقلی بیگ عنایت فرموده جمعے کثیر را بمعاونت او گذاشتند - و در عین باران عنان مراجعت معطوف داشته متوجّه مستقرّ خلافت شدند •

شیرخان چون آوازهٔ مراجعت موکب پادشاهی و روان شدن میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجّه رهتاس شد - و مقرّر ساخت که اگر رایات عالیات بر سر او آید از جنگ یکسو شده از راه جهارکهند که آمده‌بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّه دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید - و قصد شبخون کند - چون موکب والای حضرت جهانبانی بترهت[3] رسید شیرخان کمی لشکر و بےسرانجامیِ اردوی معلّی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکر فراوان و استعداد تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو میطلبید - و هیچکس را مجال آن نمیشد که از نیرنگسازیِ غنیم واقف شود - ابن علی قراول‌بیگی رفته خبر مشخّص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقت حال بعرض اقدس رسید - اگرچه موکب عالی از آب گنگ عبور فرموده بسمت مستقرّ خلافت متوجّه بود چون خبر رسیدن شیرخان و نزدیک شدن او بمعسکر اقبال شعله‌افروز نایرهٔ غضب پادشاهی شد از کمال سطوت و قهر عنان توجّه بجانب او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که درچنین وقتی [که بےسامانی عساکر اقبال (که بادپایان گیتی‌نورد چندین مسافت بعیده را پای در گل پیموده‌اند) در اعلی مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [۱] سلطنت (۳) در [بعضی نسخه] بترهن •

است] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده‌شود } آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند ٭

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدے گرانمایه بیکی مقرر سازند بیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالي آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشني افزای جهانیان (که از جیب تاجولي[۲] بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هراینه اگر بیشتر ازان نامرادیی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تامل خودپروران دوربین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکرے چندین که عالمی تسخیر توان‌کرد از افغانے چند تیره‌رای ناشسته روی چندین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت‌دید اولیای دولت بجانب افغانان توجه موکب عالي واقع شد - و در موضع بهیه[۳] از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتفاق افتاد - درانجا میاه آبے است کنباس[۴] نام - درمیان دو لشکر واقع شد - موکب عالي آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهي اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگی (که دست میداد) نصرت از جانب اولیاي دولت قاهره مي‌بود - و افغانان از هرطرف بقتل میرسیدند - تا آنکه مدت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامي (که هر یکی کشایش اقلیمی را بس بود) از کوتاه‌بیني اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتی مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت مي‌آمد نقش آن الواح الهي در ضمایر این آهنین‌دلان صورت نمي‌بست - و شیر خان از روی روباه‌بازي گاه کسان معتبر بدرگاه معلی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعی از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازي روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهي (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدمات مکرافزای آن حیله‌اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] تاجولي (۳) نسخهٔ [م] بهینه - و نسخهٔ [ز] مهیه (۴) نسخهٔ [ب] کشن - و نسخهٔ [ح] کیناس ٭

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بےپروائی بارکان کار آگاهی ملحق میگردد - وازین سبب
در شرایط نگاهبانی تهاونے عظیم راه می‌یابد - تا شبی (که یاتیشی محمّد زمان میرزا بود) ازو غفلتے
تمام واقع شد - آن روبه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی
معلّی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک
توپ خواص خان - لشکر پادشاهی را فرصت زین‌کردن اسپ و مجال جیبه (۲) پوشیدن نشد - حضرت
جهانبانی از غفلت سپاه اطّلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سررشتهٔ تدبیر از دست
رفته‌بود - در وقت سواری بابا جلایر و تردی بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد
که زود رفته مهد علیا حاجی بیگم را برآرند - آن دو وفاکیش غیرت‌اندیش بر در سراپردهٔ عزت
شربت گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشی نیز با جمعی کثیر در گرد سراپردهٔ (۳) عصمت
توفیق جان‌نثاری یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا
(که حفظ و صیانت ایزدی متکفّل حال و ضامن مآل بود) ساحت حریم حرم عفّت را عواصف
خیال بداندیشان نتوانست پیمود - و غبار اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشیِ سرادقات عصمت
پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الهی از تقدیس خانهٔ رفعت بدورباش
حاجبان غیرت حراست پرده‌نشینان خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیال فاسد در ضمیر آن
تیره درونان راه‌نیافت - و شیر خان آن عصمت‌قباب را در کمال صیانت و پرده‌پوشی بآبروی
تمام روانه ساخت •

و بالجمله چون آنحضرت متوجّه پل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون
نهنگان دریانورد بآب زدند - قضا را از اسپ جدا میشوند (۴) مقارن این حال (چون نگهداشتن
ایزدی حافظ احوال آنحضرت بود) سقّائی خضر راه ایشان گشت - و بدستیاری شناوری او ازین گرداب
فتنه بساحل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید
که نظام - فرمودند که نظام اولیائی - و عنایت و مرحمت بجای آورده باو وعده فرمودند که چون
بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهی میدهم - و این قصّهٔ پر غصّه در نهم صفر
(۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر چوسه (۵) ازمکمن تقدیر پرده‌گشا گشت -
میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد پرغلی (۶) و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال تتوی و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ج] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیر علی - و نسخهٔ [ج] پیرعلی •

از اُمرا و افاضل غریقِ بحرِ فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکري و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوسِ عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحمِ ذاتي نوازش فرموده تقصیراتِ او را بر روی او نیاوردند - و بتفقداتِ بے پایان (که از اندازهٔ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارکِ این امر مي‌بودند - و در سرانجامِ آلات و ادواتِ تلافي اشتغال داشتند - از اطرافِ مملکت اُمرا و سپاهیان باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاک‌سرشت بامیدِ وعدهٔ گرامي در پای تختِ عظمت حاضر گشت - حضرتِ جهانباني (که تاجده و تخت‌بخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بینوا را از دور دیدند في‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن خضرِ راه خالي ساخته سقّا را بموجبِ وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت) مستثنی‌ساخته بحکم‌راني پایهٔ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاج بخششِ گردِ احتیاج از چهرهٔ احوالِ او و قبیلهٔ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگِ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چندین علوِّ همّت چینِ شکایت بر جبینِ حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه پدید آمد *

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان برسرِ بنگاله تعیین کرد - و باندک فرصتے با جهانگیرقلي بیگ جنگ درپیوست - و او دادِ جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتے دیگر بود) تمامي اُمرای بنگاله در دفعِ فتنه[۲] اتّفاقِ شایسته ننمودند - و فرصت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیرقلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمان نادرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملك را بتصرّف و تغلّب خود درآورده دستِ فتنه

---

(۲) در [بعضی نسخه] فتنهٔ مخالفان *

دراز ساخت - و قطب خان (که پسرِ خردِ او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سرِ کالپي و اثارهٔ فتنه‌ساز گشت *

چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان ازبک (که آنحدود بجاگیرِ ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانبِ میرزا کامران باهتمامِ بعضی محالِ کالپي قیام داشت) بر سرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکهٔ دلوري در برابرِ آن روبه‌صفتانِ حیله‌گر درآمده جنگِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبي فتح روی داد - و قطب خان در میدانِ جنگ کشته‌شد - و حضرتِ جهانباني مدّتی در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ سپاهِ نصرت‌قرین و گردآوریِ دلهای پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای رفاق در آئینهٔ روزگارِ او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمِّ عالي (که باوجودِ خلافِ باطن[۲] اتّفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دوانش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریبِ بیست هزار کسِ خوب با او بود - و از دولتِ تفضّل و احسانِ حضرتِ جهانباني از کابل تا داور زمینِ شمال‌رویه و تا حدِّ سمانه جنوب‌رویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و ولي‌نعمتِ خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراطِ غفلت و تفریطِ فکر ازین خدمتِ گرامي تخلّف و تقاعد ورزیده - ایزد تعالی درین کارگاهِ مکافات نتایجِ کردار برو عاید ساخت - چنانچه درصدرِ حیات سزای اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبانِ خود فالِ بد زده‌بود حالِ او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راست *

بیماریِ چند مزمن پیشِ او آمد - و از بخت‌برگشتگی بر تنبیهاتِ غیبي متنبّه نگشته بر مسلکِ ناخشنودیِ منعم و بیرغائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اوّلا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و وبال و خسران را (که جلبِ مضرّتِ درست و جذبِ منفعتِ دشمن باشد) باعث و باني گشت - هرچند حضرتِ جهانباني فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهي نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهي مردمِ خود را همراه کن) میرزا بر عکسِ خواهشِ آنحضرت همگي درین اندیشه که

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن *

مردم پادشاهي را بد راهي داده همراه خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمد حسین گورگان (که خالهزادهٔ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بود - و همراهِ میرزا کامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرفِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دریافته‌بود - و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماریِ خود را بهانه ساخته اورا بهمراهیِ خود سعي کرد - میرزا حیدر بجانبِ میرزا کامران میل نموده در مقامِ عذرخواهي شد - و از بی‌فکري حرفِ رخصت درمیان آورد - حضرتِ جهانباني فرمودند که اگر نسبتِ خویشي منظور است از طرفین علی‌السّویّه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما بیشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاشِ ناموس و مردانگي است خود باید همراهِ ما شوي که ما بر سرِ غنیم میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماري مي‌نماید تو طبیب نیستي - و داروشناس نهٔ که همراه روي - و آنکه میرزا لاهور را مامن تصوّر کرده خیالِ فاسد است چه از بازپس‌ماندن ازین یورش اگر امرے مانع شود کنجِ سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از[(۲)] در شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وکدام آبرو که از شرمندگي سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاذًا باللّٰه حال بر خلاف اینست بودنِ شما در لاهور محال خواهدبود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را ازو پوشیده از راهِ خوشامد درآمده‌است - الحاصل میرزا حیدر بدلالتِ بختِ بیدار طریقِ هدایت یافت و بدولتِ رفاقتِ موکبِ عالي معزز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفورِ جمعیّتِ خود سه هزار کس را بیاشلیقیِ میرزا عبداللّٰه مغل همراه ساخت - و خود توفیقِ خدمت نیافت ٭

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگهانِ بدایع‌طرازِ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگار طرحِ دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شکر است نه مقلمِ شکایت - و لهٰذا ایزدِ جهان‌آرا اتّفاق از چنین برادرانِ گرامي برداشت - و جمعیّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشکرے ٭

---

(۲) در [اکثر نسخه] از دو بیرون نیست ٭

اندک متوجه بسیاری از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالي به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکهجوانان تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعد کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائي از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدار قطره زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند - و داد مردانگي و پهلواني داده بر موتای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامي را (که در جنگ چوسه[۲] بجانب فوج عدو مانده بود) بشکستن پل سردادند - آن فیل بی‌اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپی رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان نکوي داد شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند - بملاحظه و تانّي کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپی از توپخانهٔ پادشاهي سردادند - کشتیٔ کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحیٔ قنوج تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران[۳] الغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهي میشود - و نبیرهٔ دختری سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني سربلند بودند - و بعد از شنقار شدن آنحضرت بحضرت جهانباني جنت‌آشیاني مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائی برین معني گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با ولي‌نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیهٔ حضرت جهانباني آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در سرشت اصلیٔ این ناسپاسان بدنهاد افتاده بودند باز از بیدولتي و کم‌فرصتي در چنین وقتی باختیار فرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ح] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او ٭

شده راهِ گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریقِ حرامنمکي سپرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرتِ جهانباني چنان مقتضي گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هر صورتے که از پردهٔ غیب چهرهگشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طورِ دیگر خواهد شد - و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدِّ راهِ رفتنِ مردم نمایند) پُل بسته عبور فرمودند - و پیشِ لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوهِ فتنه و آشوب را فراهم آوردهٔ خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویلِ سرطان شد - و موسمِ باران در رسید - و سحاب چون فیلانِ مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضربِ خیامِ عالي بود) از آب باران لبالب شد - ناچار فضای بلند (که از آسیب وگزندِ آب و گِل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردهها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روزِ عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحَالِ[۲] خود ماند بجائیکه جهتِ نزول مقرّر شده فرودآیند - دهمِ محرّم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسرانِ استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلفات (که سرکاردارانِ توپخانه بودند) هرکدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانونِ مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجودِ شریفِ آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیشِ قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سر کرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخِ رشیدی خود مي نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانبِ چپِ خود (که یمینِ من به یسارِ آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده بودند - و از بنده تا حدِّ جرانغارِ قُول بیست و هفت اُمرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمده دو جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرونِ خندق ایستادند - و سه جوق متوجّه لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسینِ جلواني و جماعهٔ کرراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابلِ میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود *

میانِ میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغارِ پادشاهی غنیم خود را برداشته بر غولِ ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکرِ فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهانِ او نیز بر میرزا عسکری حمله آوردند - و بمجرّدِ حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود دو مرتبه بر سرِ لشکرِ مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حسابے نیست که پادشاه خود مرتکبِ جنگ شود امّا درین وقتِ مردآزمائی جودتِ جلادت و حدّتِ شجاعت کجا میگذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه درنیزه دوین کارزار بدستِ آنحضرت شکسته شد - و دادِ تردّد و مردانگی دادند - امّا برادران برادری بجای نیاوردند - و اُمرا قدمِ رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامتِ تقصیراتِ خود ذاهل شدند - و چشمزخمے چنین بولینعمت روا داشتند - و آن بزرگوارِ صورت و معنی (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چندین لشکرِ بسیار کم پُر نفاق تهی از اخلاص که متوجّهِ این یورش شده[۱]اند همانا که بخاطرِ غیور عبور کرده باشد که ببارگیِ مردانگی بشهرستانِ عدم شتافتن و سمندِ حیات را بسرمنزلِ فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنانِ دوست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نردِ ردّ و بدل بحریفانِ کجباز باختن - از آنے که باین بےآبرویان خرده شود سراب اولی - چنانچه از روشِ تاختن بنفسِ نفیسِ خود در نظرِ اهلِ روزگار صورتِ اینمعنی بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهانِ یکجهت دستِ شفاعت و الحاح در رکابِ دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایلِ عالمِ اسباب میگوییم - و الّا در عالمِ تحقیق برآرندهٔ ایزدِ جهان آراست ٭

چون صعودِ کوکبهٔ اجلال و علوِّ طنطنهٔ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهی در زمانِ خاص و مکانِ مخصوص نزدیک شده بود دادارِ بدایع آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهے از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسمِ مزیدِ آگاهی و تنبیهِ احرار است - نه از قسمِ پاداشِ کردار - چنانچه نزدِ حکمای سلف مقرّر است که حوادثِ روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیرانِ پاک سیرت را مظنّه آنکه این سانحه نقشِ تربیتی است - چون کارکنانِ کارگاهِ تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامعِ مراتبِ کونیّه (از شادی و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

---

[۱] نسخهٔ [ز] شدند ٭

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروري را شایستهٔ شود - و برخي از تیزروان عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیّت الٰهي بران رفته که هرگاه سعادتمندے را عطیّهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت عُلیا نزدیک میرسد در پیشگاه آنوقت مورد محن و مصرف فتن میسازند - و گرد نقصے بر اذیال جاه و جلال او مي‌نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین‌الکمال او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسي و مطالع بشري (که طبقهٔ قدسي‌زینت حضرت آلنقوا حامل آن گشته‌بود - و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوّع جلوه‌گر شده قدم در عالم ملک شهادت مي‌نهاد) بنظرات خاص ایزدي در مراتب رفعت شرف تربیت مي‌یافت و اکنون [که زمان ظهور مقصود اصلي ازان نور (که وجود اقدس حضرت شاهنشاهیست) قریب شد] قضیّهٔ نامرضیّه را سپند این دولت ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائي کرد - اکنون از پرده‌کشائي بار آمده بسر سخن مي‌آید *

و بالجمله چون شکستے که درستیِ جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده‌باشد) امرا بےجنگ رو گردانیده شتافتند - و جزئی کافرنعمتي و حق‌ناشناسي یافته غریق گرداب ناکامي شدند - و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستي بموج‌خیز فنا دادند - و حضرت جهانباني بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه میفمودند - چون کنارهٔ بلند بود راه برآمد میسّر نمیشد - یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدّس آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معني بدستیاري سعادت جاوداني بخت[(۲)] و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس‌الدّین محمّد و مولد من غزني است - از ملازمان میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در سلک جمعیّت‌یافتگان نوید دولت درج ساخت - و باین نیت اسپ خود را پیش کشیده - و بمواعید الطاف پادشاهي نوید اختصاص یافت - حضرت جهانباني ازانجا متوجّه دارالخلافهٔ آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگاپور[(۳)] رسیدند اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بمردم پادشاهي بسته در مقام بےهنجاري درآمدند -

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنگانور - و در [چند نسخه] بهنگانو *

چنانچه هر کس بدست ایشان می‌افتاد قصد او می‌نمودند - حقیقتِ این معامله چون بعرض معلّی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکري و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه شقاوت‌پیشه دمنبردي نمایند - و تادیب[۲] کنند - قریب سی هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکم پادشاهی بایشان رسید - میرزا عسکري از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا قصه‌ی چند انداخته می‌گوید که از بے‌اتّفاقیِ شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداري نموده متوجّهِ آنجماعت شدند - جنگ عظیم دربیوست - و جمعی کثیر از کواران بے‌سعادت بقتل رسانیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکري (که شکایت‌ناک آمده‌بود) معاتب شد - و ازانجا حضرتِ جهانباني ایلغار فرموده باگره نزولِ اجلال فرمودند - اطرافِ ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبحِ دیگر بمنزلِ قدوة‌الاکابر میر ربیع (که از ساداتِ صفوي بکمالِ علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلالِ سلاطین ممتازِ وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانبِ پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوري و سعادت یاوري کند و در مقامِ تلافي و تدارک درآمده کمرِ نیکوخدمتي بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمتِ صایب ازانجا متوجّهِ لاهور شدند - میرزا عسکري بسنبل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهمِ محرّمِ این سال قاسم حسین سلطان بموافقت بیگ میرک در ساحتِ دهلي سعادتِ رکاب‌بوس دریافت - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستمِ شهرِ مذکور ازانجا بیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولتِ حضورِ اقدس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرتِ جهانباني در همین منزل نزولِ اقبال فرمودند - اهلِ قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابوابِ شقاوت برخود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهلِ قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهمِ صفر موکبِ والا بسهرند رسید - و در بیستمِ این ماه میرفقرعلي در اثنای راه محملِ حیات بر بست - و چون موکبِ عالي در حوالیِ لاهور قریب سرای[۳] دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغِ خواجه دوست منشي (که دلگشاترینِ منازلِ لاهور بود) بدولت[۴] فرود آمدند - و میرزا هندال در باغِ

---

(۲) نسخهٔ [ج] وتنبیه وتادیب (۳) نسخهٔ [۵] وادي (۴) نسخهٔ [ج] رفته بدولت فرود آمدند *

خواجه‌غازي (که دران ايّام ديوانِ ميرزا کامران بود) منزل گرفت - و متعاقبِ آن ميرزا عسکري از مُنْبَل رسيد - و دوخانهٔ اميرولي‌بيگ نشست - و دريغولا دولتمندِ سعادت‌منش شمس‌الدّين محمّد (که بر کنارهٔ دريا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهای خسروانه سربلندي يافت - و در غرّهٔ ربيع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادرانِ گرامي و اُمرا و سايرِ ملازمان جمع آمدند - و باوجودِ چندين اسبابِ آگهي و تنبيهاتِ آسماني اين عزيزان آگاه نميشدند - و کمرِ صدق بر ميانِ همّت نمي‌بستند - و در هر چند گاه در ملازمتِ حضرت جمع آمده کنکاش ميکردند - و بر اتّفاق و يکجهتي عهد و پيمان مي‌بستند - و اکابر و معارف را برين گواه مي‌گرفتند - و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادرِ خواجه عبدالحق و ميرابوالبقا داخلِ کنکاش ميبودند - تا آنکه روزے جميع ميرزايان و اعيانِ دولت و اکابرجمع شده بر اتّفاق و يکجهتي تذکره نوشتند - و تمامِ اهالي و اعيان گواهيِ خود را بران سجلِ سعادت ثبت نمودند *

و چون اين محضرِ وثوق باختتام رسيد شروع در کنکاش کردند - آنحضرت در هر باب نصايحِ بلند و کلماتِ ارجمند فرمودند - و بر زبانِ گوهر بيان گذشت که وخامتِ عاقبتِ طايفهٔ (که از جادهٔ قويمِ اتّفاق عدول کرده‌اند) بر همگنان روشن است - علي‌الخصوص درين نزديکي چون سلطان حسين‌ميرزا در خراسان کوسِ رحلت زده هجده پسرِ کامکارِ اقبالمند گذاشت با چنان دولتِ مستقل و سامانے موفور از بےاتّفاقيِ برادران ملکِ خراسان (که چندين سال بميامنِ معدلت مرکزِ امنيّت بود) در اندک فرصتے موردِ چندين حوادث گشته بشاهي بيگ انتقال يافت - و از جميعِ فرزندان بغير بديع‌الزمان ميرزا (که بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندانِ ميرزا دالسنه و افواهِ خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرتِ گيتي ستاني فردوس‌مکاني هندوستانے بدين وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از بےاتّفاقيِ شمايان از حيطهٔ تصرّف برآمده بدستِ چندين ناکسان درآيد دانايان شما را چه گويند - اکنون درين باب سر بجيبِ تفکّر نيک فرو بايد برد - و از گريبانِ غيرت بيرون بايد آورد - تا درميانِ خلايق سربلندي حاصل آيد - و موجبِ گردآوريِ رضای ايزدي گردد - هر يک از اربابِ عهد و پيمان و اصحابِ مواثيق و ايمان چندين عهدِ[(۳)] قريب را فراموش کرده بمقتضای هوا و هوسِ خود حرف‌سرا گشت - ميرزا کامران گفت آنچه بخاطرِ من ميرسد آنست که پادشاه و همه ميرزايان جريدهٔ روزے چند در جبال بسر برند - و اهل و عيالِ تمام مردم را من برداشته بکابل ببرم -

---

(۲) نسخهٔ [ح] منبهل (۳) در [بعض نسخه] عهدے *

و بمامنی رمانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمي بندد - مناسب آنست که بحدود بهکر[۲] رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسر خواهدشد - میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه مهرند تا کوه سارنگ دامنها را[۳] مستحکم ساخته بنشینند - و من متعهدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظتر ازان نیست - چهار ماه مي باید که شیرخان برسد - و با گردونها و ضربزنها که اعتضاد محاربهٔ اوست بکوهستان نمیتواند رسید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهدشد - چون زبان اینها با دل موافق نبود. سخن نانمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درمیان مي‌آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رائي برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود بر نمیگشت - و همگي همت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته‌بود که و سخنان اقبال‌بخش هوش‌افزا او را بیدار نمي‌ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بفلان ساعت مسعود مي‌برایم - و از یکدلي و یکرنگي به پیکار مخالف کمر همت مي بندیم - و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر میساخت - تا آنکه از خیرگي و تیره‌رائي قاضي عبدالله صدر خود را پنهاني پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد - و پیمان محبت بار بندد - و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلي آمده قدم[۴] پیش نمي‌نهاد - و این قضیه را از مساعدات[۵] بخت خود میشناخت - و اندیشه‌مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من پستر افتد - و از جمعیتی که در لاهور مي‌شنید متوهم بوده کمال هراس داشت - درین اثنا صدر پرغدر (که با دناءت نطرت شرارت جبلت داشت) رسید - شیرخان (که مدار رشد او بر روباه‌بازي بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ح] بهکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخهٔ [ط] قد مجرات (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت •

کرم دریافت - و از مژدهٔ بےاتّفاقی از یکدل بهزار دل شد - و جوابِ او را موافقِ مُدّعای میرزا گفت - و این بیدولت تحریضِ پیش‌آمدنِ مخالف نمود - و مقدّمات خذلان درمیان آورد - شیر خان حیله‌سازے[۲] را با او همراه ساخت تا برحقیقتِ معامله آگاهی یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغِ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرتِ جهانبانی را نیز التماس کرده آورد - و بارِ دیگر میرزای کوته‌اندیشِ خام‌طمع باز همان بےسعادت را پیشِ شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک‌بحرام بکنارِ دریای سلطان‌پور رسیده حرفِ نادرلتخواهی درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتنِ آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفّر ترکمان (که بقراولی بنواحیِ آبِ سلطان پور تعیّن شده‌بود) آمده بموقفِ عرض رسانید که لشکر از آبِ سلطان پور عبور کرده جُنید[۳] بیگ برادرزادهٔ من (که بسیرت و صورت از مقبولان و منظورانِ درگاه بود) بشهادت رسید •

اواخرِ جمادی‌الاُخری حضرتِ جهانبانی و میرزایان از آبِ لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنارِ[۴] آبِ چناب رسیدند - و حضرتِ جهانبانی را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته‌بود جمعی را همراهِ میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوبِ کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگِ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانبِ خود بحکومتِ لاهور گذاشته‌بود - خواجه حاجی و ابدال[۵] باکری و رمکی چک و جمعی از اُمرای کشمیر مخالفتِ والیِ آنجا نموده بحدودِ لاهور آمده‌بودند که بآشنائیِ میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایتِ کشمیر را در تصرّفِ خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقشِ این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنامِ خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدودِ لاهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوششِ تمام از دارالخلافه لشکرے بباشلیقیِ بابا جوجک (که از عُمده‌های میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که ببدرقهٔ اُمرای کشمیر (که نامِ ایشان ذکر یافت) رفته ولایتِ کشمیر را در تصرّف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پُرغصّهٔ گذرِ چوسه[۶] (که چشم زخمِ دولتِ ابدپیوند بود) برزبانِ عام افتاد - مشارالیه فسخِ عزیمت نمود - و اُمرای کشمیر در حدودِ نوشهر[۷] و راجوری در شعابِ جبال بسر برده منتظرِ امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(۲) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخهٔ] جلیده بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (۵) نسخهٔ [ح] ابدال ماکری و ریکی چک (۶) در [بعضی نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [اب ح] نوشهره /

مي آمد مشتمل بر مُرغّبات تسخير كشمير - و ميرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانباني ميرسانيد - و خاطر اقدس را روز بروز بسير ملك دلگشاي كشمير شوق مي‌افزود - درينولا بموجب آن رخصت دادند كه اوّلا ميرزا با جمعي بنوشهر رود - اگر اُمراي كشمير (كه همواره ترغيب رفتن كشمير ميكردند) آمده بينند سكندر توپچي با مردم خود (كه جايگيردار نزديك آنحدود است) آمده ملحق شود - رچون بعقبه[2] رسد[3] امير خواجه كلان بيگ (كه از اُمراي كلان حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و مجمل احوال او ايراد يافته) خود را بكمك رساند - و چون خبر رسيدن خواجه كلان بيگ بمسامع عليّه رسد حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال متوجّه آنصوب گردند - و آن حضرت در كنار درياي چناب بودند كه ميرزا كامران و عسكري ميرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوند‌محمود متوجّه كابل شدند - و محمّدسلطان ميرزا و اُلغ‌بيگ ميرزا و شاه ميرزا از حدود ملتان سيت تفرقه شنيده برلب درياي سند بميرزا كامران ملحق شدند - و در غرّهٔ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را (كه عزم رفتن كشمير مصمّم بود) ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه كلان بيگ (كه همراهي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قرار داده‌بود) از سيالكوت رفته بميرزا كامران همراه شد - و سكندر توپچي خود را بكوه سارنگ كشيد - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (كه حضرت جهانباني بسعي ميرزايان متوجّه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال ميرزا و يادگار ناصر ميرزا از بي‌تامّلي باغواي بيگ ميرك (كه از ملازمت جدا شده بايشان پيوسته‌بود) راه مخالفت پيش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - دريں اثنا قاضي عبدالله با چندے از افغانان رسيد - قراولان ميرزا هندال ايشان را گرفته پيش ميرزا آوردند - افغانان سيه‌روزگار بقتل رسيدند - و عبدالله تيره‌بخت (كه نفسے چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت مير بابا دوست از سياست نجات يافت - و تا بيست روز ميرزايان در تيه حيرت سرگردان بودند - هيچ نميدانستند كه چه‌كار كنند - و كجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتي دولت را گذاشته مقصد گم كرده و راه مقصود را پي‌نبرده هايم و متحيّر ميگشتند - و حضرت جهانباني براه دشت متوجّه بكر بودند - و بتخمين و قياس راهے ميرفتند - آب ناياب - و غلّه هيچ جا نی - بدرقهٔ تحمّل و زاد توكّل طيّ منازل و قطع مراحل ميشد - تا آنكه روزے آواز نقاره رسيد - بعد از تحقيق ظاهر شد كه در دو سه كروهي ميرزا هندال

---

(۲) نسخهٔ [ج] بقصبه (۳) در [اكثر نسخه] رسند ه

و یادگار ناصر میرزا در[۲] وادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالي و جلیس محفل والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد - و سخنان سعادت‌بخش خردافزا گفته میرزایان را باستلام عتبهٔ علیه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق متوجه ولایت بکر شدند - و خواص خان و فوجی عظیم افغانان[۳] از دنبال می‌آمد - هرچند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا باچه رسید) امیر سید محمد باقر حسینی (که دیباچهٔ سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر فوت او تاسف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشأه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه[۴] (که از زمین‌داران و اعیان آن سرزمین بود) مخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ[۵] محمد بکاول و کچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غله باردوی معلی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستاده‌ها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین‌بوس دریابد اما درانچه مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا سربراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند[۶] - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث‌الدین جامی را (که انتسابی باین دودمان عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند ●

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبهٔ لُهری[۷] (که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی (که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمی در وادی طلب میزنند (۳) نسخهٔ [ا و ح] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [۵] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری ●

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانباني رونق پذیرفت - و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکري (که از توابع میرزا شاه حسین (۲) بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داري نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد •

چون موکب همایون بقصبهٔ لُهري نزول یافت منشور عالي بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف‌نالي (۳) نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران (۴) بود - و جماعهٔ ارغون (۵) از قدیم بشیخ مذکور اراده و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهي بدرگاه معلّی فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموري و آباداني و کثرت زراعت و بسیاري غلّه ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت بایندحدود نزول اجلال ارزاني داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاببوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساطبوس مستسعد گردم باندک توجّه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالي (۴) نسخهٔ [ج ح] بوران
(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ر] ارغونها •

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدّل ساخته از در مکر و تزویر درآمده سخنان دروغ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانب پاتر (۲) و آنحدود تعیّن فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاه و لهری بسر بردند که شاید حاکم ته راه سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهت سرفرازی میرزا هندال بیورت او بحدود پاتر تشریف ارزانی داشتند - و بمقدم دولت‌افزا پایهٔ سعادت او را بلند (۳) گردانیدند ●

چون زمان ظهور نیّر اقبال و طلوع نجم جاه و جلال (که زینت‌بخش جمال صورت و معنی و حسن‌افزای کمال دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسباب حصول این دولت عظمی و آثار وجود این عطیّهٔ کبری زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیض قدوم آن نور پرورد ایزدی دیدهٔ انتظار چندین هزارسالهٔ قدسیان (۴) عالم بالا روشنی پذیرد - و شام امید زمانه (۵) از پرتو نور مقدم آن درّهٔ الکلیل خلافت ضیای صبح سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریفترین زمانی در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرت مهد علیا قدسی‌نشانی مریم‌مکانی را (که فروغ عفّت و طهارت و نور سلطنت و ولایت از جبین مبینش میدرخشید) بآئین پادشاهی و روش بزرگی درحبالهٔ عقد درآوردند - و جشن اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرق روزگار ریختند - دلها را بنعیم (۶) دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه غجری جامی درین امر سعادت‌پیرا کمال خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنان دولت و اقبال متوجّه اردوی معلّی شدند - مدّتی حدود بکر مخیّم سعادت بود - رفته رفته از بیدولتی زمینداران گرانی غلّه و ویرانی ولایت رو داد - و پیوسته در خواطر میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشرب منافقان گوارا و مطبوع تواند بود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجب اغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن داعی مخالفت بود) بتحریک (۷) قراچه خان (که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیش یادگارناصرمیرزا فرستاده از رفتن خود و طلبیدن او اعلام بخشید ●

چون این خبر بمسامع قدسیّهٔ آنحضرت رسید روز سه شنبه هژدهم جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزل میر ابوالبقا تشریف بردهٔ صحبت بزرگانه داشتند - و بامزاز تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باندر (۳) در [اکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ح] قدوسیان (۵) نسخهٔ [ح] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د و] بنعیم و دولت (۷) نسخهٔ [د] و بتحریک ●

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیمِ صواب آرد - میر بسعادت رفته میرزا را بسخنانِ سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنموني کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاري و جانسپاري ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزني و چرخ[۲] و موضعِ لوهگهر[۳] (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) بار تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردم قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعي را بر سرِ کشتي فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمے چند کاري بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فاني بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانباني را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تاسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک پروردها و بدمددیِ یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روي نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسي فرمودند - لیکن چون در ذاتِ متقدّسِ حضرتِ جهانباني خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این سوانحِ دانش‌ربا (که بسا مردم را پای صبر از جای میرود) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجوم عوام و استیلای طبیعت بایِن نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائي درسازد - للّه الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدرے مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزے (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بسوانحِ کوني خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدي دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بینِ تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] جرخ (۳) نسخهٔ [ا] لوهگدهه •

شدند - بعد از پنج شش روز ازین حادثهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانباني دریافت - آنحضرت او را بروابط مهرباني پیوند روحاني دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تته را رخصت داده بحاکم تته منشور عالي فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقف قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والی تته مدّتے حرف آمدن درمیان داشت - چون سخن او از چراغ صدق بے‌فروغ بود پرتو وقوع نمي یافت[۲] - تا آنکه حضرت جهانباني بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرّهٔ جمادي الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوب تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایت خراب (که بمیامن عدالت پادشاهي رو بآباداني نهاده ارتفاع غلّات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیک قلعهٔ سیهوان[۳] فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش[۴] بیگ برادر بزرگ شاهمخان و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتي سواره میرفتند که جمعے از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند - اینها باتّفاق از کشتي برآمده بجانب مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازین شیران بیشهٔ مردانگي نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلّی ملحق گشتند - و در هفدهم رجب حضرت جهانباني بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکب همایون بگرد قلعه نزول[۵] فرماید محافظان حصار حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایّام محاصره حاکم تته پیش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت که غلّه باردوی ظفرقرین رسد - از امتداد محاصره و کم‌رسیدن غلّه بمعسکر اقبال فرومایهای بےحقیقت راه گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردم کلان را (که گمان حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدّین جامي و مولانا عبدالباقي برخاسته باردوی حاکم تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفرعلي ولد نقیرعلي[۶] بیگ و خواجه محبّ علي بخشي پیش یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامع علیّه رسید که منعم خان و نضیل بیگ و جمعے دیگر اتّفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ز] سهوان (۴) نسخهٔ [ح] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ح] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعضے نسخه] نقرعلي •

(که سرگروه آنها بود) مقیّد ساختند - سخن باین سربند داشته بشرح شمّهٔ از احوال یادگار ناصر میرزا پرداخته میشود ●

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او بُهری (۲) را جای اقامت خود ساخت - دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر میرزا ریختند - و خواهی نخواهی از جانب میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمّد علي قابوچي و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتی داشتند) مردانه شربت خوشگوار شهادت در کشیدند - بار سیوم دلیرانه از کشتي برآمده بر ریگ زمین جنگ صف کردند - درین مرتبه مردم میرزا آنچنان دستبردي نمودند که قریب سه صد چهار صد کس مخالف بقتل رسید - و آن ریگ تفسیده بخون فاسد این خونگرفتها سیراب شد - و آنچنان ترس درگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستي نکردند - و میرزا شاهحسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راه راست بیرون برد - و بابرقلي مهردار خود را پیش او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیات مستعار من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتّفاق ملک گُجرات تسخیر خواهدشد - الغرض آن سادهلوح را بمواعید کاذبهٔ عُرقوبي فریفته ساخت - و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بیوفائي بر جبین حال خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّت او تعبیه مي‌بود بر تقدیر صدق مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنان غرض‌آمیز غدراندیشان گوش هوش نداشته بحقیقت ورزي خود را سربلند میداشت - و چون حضرت جهانباني عسرت لشکر را دیده کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند [که خود را بر سر حاکم ننه (که سر راه گرفته) بزودي رساند - تا معسکر اقبال از تنگنای ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاس ظاهر بقدر (۳) نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن بر همان خیال خام تعلّل و اهمال مي‌نمود - درین اثنا حضرت جهانباني شیخ عبدالغفور را (که از نسل مشایخ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکے از مقرّبان (۴) خود ساخته‌بودند) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودي بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند ●

● مصراع ● کین ره که تو میروي بترکستان است ●

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] اوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [د ه] میر مالان - و نسخهٔ [ز] میر پالان ●

کجروي کرده برعکسِ مدعا چندان سخنانِ ناشایسته خاطر نشانِ میرزای کوتاه‌بین کرده که در ارکانِ ظاهرِ میرزا نیز خللِ تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرتِ جهانباني شد که روزگار همچنان بر سرِ ناسازگاریست و تنگیِ معسکرِ اقبال از اندازه میگذرد توقف در حواليِ قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخِ هفدهم ذیقعده بجانبِ بکر و لُهري توجه فرمودند - و در خلالِ این حال یکی از اعمالِ نامرضیهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تته گندم و غاله (که از زمینداران دولتخواه بودند - و در کشتي بهمرسانیدن و غیرِ آن دولتخواهیها بموکبِ عالي نموده بودند) گرفته پیشِ حاکم تته فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیقِ این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عملِ ناشایستهٔ او و صد مثلِ آنرا گذرانده همواره در مقامِ مُدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقمِ پشیماني کشیده در مقامِ تدارک درآید - چون راياتِ عالي بحدودِ لُهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیتِ خود بقصدِ اردوی معلی متوجه گشت - آنحضرت از شنیدنِ این خبر في‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدانِ خیراندیشِ میرزا بود) ازین حرکتِ شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلوِ(۲) میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواعِ سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت(۳) گفت - که مگر راه و رسمِ مروت و شرم و آدابِ ادب و آزرم از عالم برافتاد - چندین سبکسري کردن و با وليِ‌نعمت خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملت و کدام قانونِ عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مثلی زد آن سپهدار * کاندازهٔ کارِ خود نگهدار

بر پایهٔ قدرِ خویش نه پای * تا بر سرِ آسمان کني جای

هر مرد که شغلِ خویش نگذاشت * برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثالِ این سخنانِ هوش افزا گفته میرزا را به بندرِ لُهري باز آورد - و درین اثنا جمعي کثیر مثلِ قاسم حسین سلطان راه بےحقیقتي پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانبِ یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامضِ حکمتِ الٰهي و دقایقِ مصلحتِ ازلي (که در ضمنِ هر نامرادي چندین اسبابِ مراد سرانجام مي‌یابد) در دیارِ سند نقشِ مراد ننشست و عیارِ جوهرِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] جلو اسپِ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش *

نامردمی مردم گرفته آمده بےاخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید(۲) و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پرآسیب و جهانیان پرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که دریندولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفسی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت‌افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت(۳) پیموده باشد - و از آئین شقاوت باز آمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده بود • شعر •

• ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران • سوختم چند شوی مرهم داغ دگران •

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لُهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آچه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم(۴) ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ساحت واصل‌پور مضرب خیام(۵) رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانے که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(۲) نسخهٔ [ج] تجرد و تفرد (۳) نسخهٔ [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] سرادق •

عداوت - و بر مکنونات ضمیر و مطویّات[2] خاطر او اطّلاع یافته معاودت نمود - و بعرض اقدس
رسانید که هرچند مقدّمات اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتو صدق
نداشته باشد - چون رایت اقبال نزدیک بولایت او رسید سنگای ناگوری (که از معتمدان
مالدیو بود) بعنوان سوداگری در اردوی معلّی رسیده الماس گرانبها را در مقام جستجوی
خریداری درآمد - چنانچه از اوضاع او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرت جهانبانی فرمودند
که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثال این جواهر گرانبها بخریدن بهم نمیرسد - یا
بجوهر شمشیر آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایت
پادشاهان والا میسر میشود - و بالجمله از آمدن این مزور اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافت سماندر
تحصین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دام[3] کار فرمانروایانست - علی‌الخصوص
در هنگام نفرت و تنگدستی) رایمل سونی را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند -
و آنچه بفروغ فراست دریابد عرضداشت نماید - اگر مجال نوشتن نباشد باشارت معهود
اعلام نماید - اشارت وفا و وفاق مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامت
خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد - و موکب عالی از قصبهٔ پهلودیی[4] (که در
سی کروهی جودهپور که موطن مالدیو است) در سه منزل گذشته بکنار کول جوگی نزول اقبال
فرموده بود که قاصد رایمل سونی رسید - و انگشت خنصر را گرفت - و ازین اشارت
کشف حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بخت تیره روزگار
مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوان استقبال تعیین کرده خیالات باطل در سر دارد -
آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودیی منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند
(که مالدیو در بدایت حال در مقام خیراندیشی و خدمتگاری بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع
بر بیسامانی سپاه و قلّت لشکر از نیت اصلی برگشت - یا بواسطهٔ مواعید خداع آمیز
شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسبب تحذیر او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راه هدایت
و سعادت از دست داده ورق اخلاص گردانید) و جمعی[5] اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختتم اظهار
بندگی نمودن و مراسم عبودیت فرستادن بالکل مبتنی بر نفاق و شقاق بود ٭

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] منویات (۳) نسخهٔ [ج] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] پهلودی (۵)
در همگی نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است ٭

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش کار[۲] دیگر بودند هرکارے که پیش گرفته‌میشد بنظام نمی‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می‌آمد - و چون زراندودیِ این سپاه نامره بمحکّ تجربه رسید و غدر این نادرست اندیشان در پیشگاه خاطر مقدّس ظهور یافت تردي بیگ خان و منعم خان و جمعے دیگر از ملازمان موکب مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سرِ راه بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلّی پای جرأت نهاده دست اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانسپاران حقیقت‌کردار و مخدّرات سرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفرپیکر شیخ علي بیگ جلایر و ترسون بیگ ولد بابا جلایر و نضیل بیگ و جمعے دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضے از غلامان خاص و شاگردپیشهای وفاکیش - و از طبقهٔ اهل سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکاب نصرت‌نقاب حاضر بودند *

چون موکب عالي از پهلودي گذشته بساتلمیر رسید فوجے از مردم مالدیو نمودار شد - و اُمرائیکه بدفع این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفے دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالیِ رایات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شجاعت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از عفایف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگي داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علي بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تنگے درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعے کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائید ایزدي اولیای دولت ظفر یافتند - وحضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجّه حدود جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالي شد - درین منزل اُمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتي در مقام بدمددي شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهي (که محنت چول

---

(۲) نسخهٔ [ح] کارے دیگر *

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبي در آزار باشد - شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردي نمودند - و آن گروه بےشکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجهٔ حصارِ فیض‌انحصارِ امرکوت گشتند - دهم جمادی‌الاولی بعد از عسرتِ معیشت و تنگیِ آب بآن حصنِ حصین (که مطلع نیّرِ جلال و مخزنِ گوهرِ اقبالست) شرفِ نزول ارزاني داشتند - حاکمِ قلعه (که رانا[۲] پرساد نام داشت) قدومِ عالي را پیرایهٔ افتخارِ دولتِ خود دانسته خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانید •

و از برکاتِ وجودِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي (که حیرت‌افزای دیده‌ورانِ زمانه گشت) آنست[۳] که در هنگامِ سعادت‌بخش (که حضرتِ مریم‌مکاني بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزے (که در چولے درآمده گرم رفتن بودند) میلِ اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نشانِ غلّه بدشواري بهم رسد) متفحّصانِ بارگاهِ مقدّس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پُر از جوار[۴] بفروختن آورد - چون او را در بارگاهِ مقدّس حاضر ساخته در مقامِ برآوردن شدند ناگاه از میانِ آنظرف انارِ کلانِ سیراب پدید آمد - و موجبِ عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فروشده حمل بر کرامات نمودند - روزے چند دران سر زمینِ دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و درینجا تردي بیگ خان و جمعے دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولتِ ابدقرین بهم‌رسانده‌بودند) در چنین عسرت و شدّت ازانحضرت باوجودِ اظهارِ طلب دریغ میداشتند] باتّفاقِ رای امرکوت گیرانندند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و نفوّتِ ذاتي و غایتِ مهرباني و انصاف بعضے از اموالِ ایشان بجهتِ مددخرجِ ملازمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان بصت[۵] نظرتانِ تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمنِ برکاتِ ذاتِ قدسي‌صفاتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ‌الّهي گردنِ ابنای زمانه و رقبهٔ اهلِ روزگار چگونه در قیدِ کمندِ ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار باندکي درجهٔ اخلاص مشرف نبودند - و در حال (که از برکاتِ عنایتِ صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقت احتیاج خسّت نمودند - و امروز صحقّران و دورایستادگانِ بارگاهِ عبودیت[۶] را در صفت جانسپاري شوقِ عروج براعلیٰ مدارجِ کمالِ اخلاص است اگرچه در مقامِ خطاب و عتاب باشند - نکیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ج] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جواري (۵) نسخهٔ [د و ح] سمات (۶) در [بعضِ نسخه] مقدس •

خاصانِ درگاه و مقرّبانِ پایهٔ اورنگِ والا - ایزد تعالی قرون و دهورِ این برگزیدهٔ ازلی را برای انتظامِ احوالِ جهان و جهانیان بر مسندِ رافت و سریرِ خلافت سربلند دارد *

چون حضرتِ جهانبانی را داعیهٔ پیش‌رفتن در ضمیرِ صایب تمکّن داشت و وقتِ ظهورِ صاحبِ زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظهٔ اختیارِ ساعتِ سعادت آثار غرّهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودجِ عفّت و محملِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکانی را با بعضی از جانسپاران دران حصارِ سعادت‌اساس بجهاندارِ جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدنِ نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشیاني و تتمهٔ سخن *

درین هنگام (که چشمِ امیدِ بیدارنشینانِ شبِ انتظار باز بود - و درِ نااميدي بر روی روزگار فراز) شرفِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ اللّهي روی نمود - و در شبِ یکشنبه پنجمِ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورِ پروردِ الٰهي چنانچه همتِ گذارش یافت از بطنِ کمون بعالمِ ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادیِ جاوید انجامد - و دلِ حضرتِ جهانباني (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهمِ آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زارِ معني بجمعیّت گراید - نظّارگیانِ قوّت از تماشای فعل کامروا شوند - و منتظرانِ مُلکِ صورت و معني کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدرِ مهربان شود - تمیز را دوستِ دانا گردد - عدالت را پادشاهِ راستین باشد - عطوفت را جوهرشناسِ خرده‌بین ظهور کند - قدرداني را بازار رواج گیرد - صلحِ کُل را میانجیِ دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آرایندهٔ و باطن را نمایندهٔ گردد - المنّة للّٰه که بر حسبِ امید شبِ دیجورِ تفرقه را سحرِ جمعیّت ساطع شد - و شامِ اندوه را صبحِ شادماني طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لامعهٔ گیتي افروز از آسمانِ قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائي نمود مژده‌رسانانِ تیزرو برسانیدنِ این نویدِ سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشمِ دوربینِ حضرتِ جهانباني بظهورِ این لایحهٔ غیبي نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده سجداتِ شکرِ پروردگار (که در خارستانِ نامرادي گلِ مراد شگفاند - و در تهیدستیِ ناکامي هزاران کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشنِ شادي ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غني و نقیر و خرد و بزرگ دستِ شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشنِ اقبال بکامیابیِ الطافِ

بیکران شرفِ افتخار یافتند - و شرحِ این جشنِ عالي (که عیدِ آسمان و نوروزِ روزگار بود) و وصولِ مهدِ عزّتِ حضرتِ شاهنشاهي بموکبِ والای حضرتِ جهانباني و بعضی موانعِ دیگر (که لیاقتِ طغرائیِ این منشورِ سعادت و عنوانیِ این مثالِ اقبال داشت) در ابتدای این کتابِ عاليخطاب اندراج یافته - چه این ارژنگِ معنوي در نگارشِ بدایعِ واردات و شرایفِ واقعات و جلایلِ فتوحاتِ حضرتِ شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرفِ ولادتِ اقدس - و هرچه غیرِ این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبي است و سیرابیِ سخن - و پیوندِ معني بران باعث - و المنة لله که احوالِ گرامیِ این سلسلهٔ ابدي‌اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطنا بعد بطنٍ[(۲)] بطریقِ اجمال گذارش مي‌یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید ❋

القصه ازانجا (که عنصرِ ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني جهانِ مروّت و فتوّت بود) برای خاطرِ اصحابِ اخلاص ارادهٔ تجرّد را موقوف داشته و انتظامِ عالم تعلّق را (که وجودِ سلاطین مخصوصِ ایمعني است) درنظرِ دوربین آورده متوجّه ولایتِ مالدیو شدند - مالدیو دیوه‌آلِ دمدمیرت قدرِ این دولتِ بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماسِ جانسپارانِ بارگاهِ سلطنت متوجّهِ سند شدند - که شاید حکّامِ آنجا از خوابِ غفلت بیدار گشته تدارکِ گذشته نمایند - هر چند رای جهان‌آرای برین نبود بهرحال بر حسبِ تقدیرِ صورتِ معاودت اتّفاق افتاد - چون موکبِ عالي نزدیکِ بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان درقصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند - حضرتِ جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابّا عن جدٍّ بجانسپاري و اخلاصِ موروثي از زمانِ ارتفاعِ رایتِ دولتِ جهانگیرِ حضرتِ صاحب‌قراني علمِ امتیاز مي‌افراشت) با جمعي از دلیران و دلاوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشتِ شیخ علي بیگ بموکبِ منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس دادِ جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرّق و منهزم ساخت - تباشیرِ صبحِ ظفر از مشرقِ تیغ و افقِ کمان بردمید - و خورشیدِ اقبال ظلمت‌سوزِ آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحتِ قصبهٔ جون مخیّمِ موکبِ عالي گشت - و درین قصبهٔ رفیع‌مرتبه ورودِ هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني و مهدِ عظمتِ حضرتِ شاهنشاهي از حصارِ امرکوت (که مولدِ اشرف بود) بسعادت و اقبال اتّفاق افتاد -

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطنٍ ببطنٍ

چنانچه تفصیلِ آن طرازِ عنوانِ کلام شد - و چون این معمورهٔ بر کنارِ آبِ سند واقع شده و در کثرتِ حدایق و انهار و لطافتِ فواکه و اثمار در بلادِ سند امتیاز داشته و بعضی مصالحِ دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده‌بود چندگاه در ظاهرِ قصبه درمیانِ بساتین طرحِ اقامت اتّفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می‌یافتند - و شیخ تاج‌الدّین لاری (که از منظورانِ حضرتِ جهانبانی بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علی بیگ جلایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاختِ ناحیتی نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سرِ ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ مساهله نمود - شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم (که بساطِ بزمِ شیرمردان بود) شگفته‌روی[2] شربتِ شهادت آشامید[3] - خاطرِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی از واقعهٔ چنین مخلصی بغایت مجروح شد - و بعضی امورِ دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدودِ بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانبِ قندهار مصمّم ساختند - در خلالِ این ایّامِ هفتمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدودِ گجرات تنها خود را بپایهٔ سریرِ مقدّس رسانیده مرهمی بر جراحتِ خاطرِ اشرف نهاد - و موجبِ اُنس و اُلفت گشت - و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکرِ اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادتِ ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاهِ نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنودِ غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگانِ مصافِ نصرت برخاست - و باعثِ مسرّتِ خاطرِ حضرتِ جهانبانی گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود *

و مجملی از احوالِ بیرام[4] خان آنکه در قضیّهٔ نامرضیّهٔ قنّوج جانسپاریها کرده منبل‌روبه افتاد - و براجه متّرسین (که از زمینداران معتبرِ آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور[5] التجا برد - و مدّتی درحمایتِ او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجهٔ بیچاره شده خان را پیشِ او فرستاد - و در راهِ مالوه باو رسید - در اوّلِ مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلبِ خاطر سخنانِ فریبنده گفت - و درمیانِ سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [۱۵] بشگفته روئی (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیرم خان
(۵) نسخهٔ [ح] لکهنو *

هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتّفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان (که از گجرات می‌آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثّه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع • ‎ ‎ ‎ ‎ • مرا بگذار و دست یار من گیر •

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروّت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند[۲]) فهمیده‌بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و ازانجا بولایت هردوار[۳] شتافت - و ازانجا بزیر پای صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افراد کاینات در جلوه‌گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل‌الشّان بوارق حالات و خوارق عادات از مطارح احوالش پرتو ظهور یابد - که هر یکی ازان منهی غیب باشد که ببانگ[۴] بلند طنطنهٔ علوّ مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده‌بودند) امرے بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تبلشیر صبح دولت داشت) عفّت‌قباب جیجی انگه آن نوبارهٔ باغ قدس را شیر میداد -

---

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ح] مازوار (۴) نسخهٔ [د] و ببانگ •

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انگه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرض حضرت جهانبانی جنّت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میرغزنوی سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر ازو بشیر دیگرے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود - درین اثنا وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلّم شدند - و زبان کرامت‌بیان خود بتسلیٔ خاطر محزون جیجی انگه مسیحوار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهدگرفت - و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید - و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی - و این اسرار قدرت الٰهی بیوقت شهرت ندهی - چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلّی درضمن این مندرج است - جیجی انگه میگفت مرا این نوید جان بخش عظیم درشگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایت چنان نورپرورے و حضانت چنان فیض گسترے بےمشارکت و منازعت دیگرے از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطریکی بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش برروی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجّه شدم - و نعمت و دولت دوجهانی بمن روی آورد - و این راز سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سربرآرای ملک کشورگشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی پشکار حوالیٔ قصبهٔ پالم تشریف برده‌بودند - درانجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سرراه پیدا شد - که ارباب تهوّر را دل از جای رفته‌بود - آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهرساخته بےاندیشهٔ (که بخاطرخاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجّه مار شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دُم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند - یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن راز سربسته و سرّ سرپوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزند ارجمند خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغرسن آن اُعجوبه را نموده‌بود - اگر در کبرسن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هرقولی را محلّی - این راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده‌بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد * بلکه مدّعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشنیٔ این سخن درکام مرام آنها تلخ می‌نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن رازگشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود - و این نمونهٔ کلان سالی - ای فرزند گرامی ازان مظهرکرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

والفضل این دو قضیّه را اگرچه از مردمِ ثقه شنیده بود اما ازان عفّت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالاتِ قدسیه و خوارقِ عالیه ازین نورپرورِ الٰهي بچشمِ خود دیده است و بنظرِ اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخشِ اصحابِ ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت‌افزای اربابِ باطن •

توجه موکب حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و از انحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادتِ ازلي و مشیّتِ الٰهي برین رفته که پادشاهے (که خلعتِ والای دولتش را بطرازِ خلود و بقا مطرّز سازند - و قوایمِ سریرِ عظمت و سلطنتش را بقواعدِ ارکانِ استمرار و استعلا مشیّد و معزّز گردانند) بعضے طوارقِ انقلاب‌نما و سوانحِ انصراف انتما پیشِ راه او مي آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بےبود - و عقده‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسبابِ منقصت داشته در حیّزِ اعتبار مي‌درآرند - و بلند بینان خالِ رخسارِ دولت دانسته نشانِ دفعِ عین‌الکمال میسازند - دولتمند را آنچه ناملایمِ طبع پیشِ راه آید آنرا از متمّماتِ کمالات میشمارد - و بیدولت خسرانِ دین و دنیای خود دانسته بگریبانِ اندوه فرومیرود - و رجعتِ کواکب (که سریرآرایانِ هفت اقلیمِ افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتابِ عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد درحقیقت آن پردهٔ پیش نیست - که بر چشمِ جهانیان فروهشته میشود - و منقصتے بآن بارگاه عالي نمیرسد - چون بظاهر سببِ خفا میشود تندبادِ سطواتِ[2] الٰهي عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاکِ سیاه مي‌نشاند - و نیز حدیثِ طلوع و غروبِ نیّرِ اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتی که آن گنجِ انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تتقِ مغرب حاصل - و همان حالتی که در حینِ سمت‌الرّاس و زوالِ نصف‌النّهار است بے نقصِ کمالی همان حال در وتدِ رابعِ نصف‌اللّیل متیقن - و این تفاوت نسبت برائیانِ خاکي‌نژاد و ساکنانِ مشتے گلِ مخیّل است - والّا ذرّهٔ جلالِ او ازان مقدّس‌تر است که اندیشهای اربابِ نقص پیرامونِ آن تواندگشت - بنا براین مقدّمات هرکه بصاحبِ دولتانِ تاجدار و تاجدارانِ

---

(۲) در [بعضی نسخه] سطوت •

صاحب‌اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید - و در اضاعت وجود خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی است - که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت (که غبارآلود حوادث بود) بسر چشمهٔ افضال شست و شو یافت - جمیع کافرنعمتان بسزای نیّات و اعمال خود رسیدند - و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الٰهي سوخته‌شد - و نشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و متاعب عُسر و موارد و مطالع یُسر جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش می‌یابد •

و بالجمله (چون حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را باطن قدسی‌مظاهر از طرز دنیای ناپایدار افسرده گشته‌بود - و از ولایت سند توجّه عالي برخاسته) بخاطر اقدس رسید که بحاکم تتّه صُلح گونه فرموده (۲) بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا رسد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم درشاهراه تجرید و تفرید نهند - و بارتقای مصاعد شوق و شغف هُماوار اوج عشق را زیر پر و بال همّت گیرند - و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرّف شده فیض معنوی یافته‌اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی باعث تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده‌لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تتّه این معنی را دریافته سعادت خود دانست - و عرضداشت صُلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلندپرواز همّت بصید عنقا پر گشاده‌بود و نظر دوربین از صیدهای مختصر باز آمده بر آشیان بلند افتاده صورت التماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان (که کار بر ایشان تنگ شده‌بود) از مژدهٔ صُلح کلاه نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیرمترقّب شناخته پیشکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع‌الآخر سال مذکور از قصبهٔ جون بصوب قندهار از راه سیوی توجّه فرمودند - میرزا عسکری خبر توجّه موکب پادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجّه اردوی معلّی شد - که بپایمردی شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر اللّٰه‌دوست (که از فضلای عصر بود - و چندگاه وکالت

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده •

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولادِ شیخ پوران) از جانبِ
میرزا کامران بجهتِ خواستگاریِ دخترِ شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبرِ موکبِ عالی
شنیده در قلعهٔ سیوی متحصّن شدند - حضرتِ جهانبانی میر اللّه دوست را مثالِ عالی
فرستاده طلب فرمودند - او از بےسعادتی حرمانِ شرفِ ملازمت اختیار کرده عذر آورد که
اهلِ قلعه مرا نمیگذارند ٭

چون موکبِ عالی بحدودِ شال (که از قندهار قریبِ سه[۲] فرسخ است) نزول فرموده
جلال‌الدّین بیگ (که از اعیانِ میرزا کامران بود - و جایگیرے[۳] درانحدود داشت) بزبان‌گیری
کسان گذاشته بود - دو کس از ملازمانِ پادشاهی را (که پیشتر بهرچشمهٔ رسیدند) دستگیر کرده
بردند - یکی ازان دوکس فرصت یافته از چنگِ آن مردم خلاص شده حقیقتِ
آن بداندیشان (که از قراینِ احوال دریافته - و از زبانِ آنجماعه شنیده‌بود) آمده بعرضِ
اقدس رسانید - حضرتِ جهانبانی کافرنعمتیِ این گروه دانسته بمقتضای صلاحِ وقت
رفتنِ قندهار برطرف ساختند - و بجانبِ مستنگ[۴] عنانِ عزیمت منعطف فرمودند -
پاینده محمّد ریمی رخصت گرفته بقندهار متوجّه شد - مصحوبِ او منشورِ عنایت بخطِّ قدسی‌نمطِ
خود بمیرزا عسکری مصدّر باین عبارت (که برادرِ کم مهرِ بےارادت معلوم نماید) نوشته
بمواعظ و نصایح [illegible] بخشیدند - امّا گوشِ حق شنو کو - و دلِ دانای درست فهم
کجا - آن [illegible] انگاشته بیشتر از پیشتر در مقامِ اقدامِ شقاوت شد -
قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمانِ عسکری میرزا از رفتنِ او منع
کردند - که مبادا درینصورت مضطر شده از فرطِ ضرورت بجانبِ عراق توجّه فرمایند -
و حوادثِ عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعی از اشرار بعضی از سخنانِ خوش‌آمدِ خانه‌برانداز
(که بظاهر صورتی دارد - و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید) گفته میرزا را
بر داعیهٔ خطا مصمّم ساختند - صبحِ آنروز (که شامِ ادبارِ او بود) میرزا بخیالِ نامد متوجّه
مستنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمانِ خود پرسید که این راه را که دیده‌است -
جی[۵] بهادر ازبک (که نوکرِ قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکریِ میرزا اختیار
کرده‌بود) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرّر آمد و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(۲) نسخهٔ [ح] سی (۳) نسخهٔ [ح ط] جایگیر (۴) نسخهٔ [ج] مشتنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ
(۵) نسخهٔ [ح] بوچی بهادر - و در [بعضی نسخه] جیچی بهادر - و در [بعضی] جینی بهادر ٭

که راست میگوید - جایگیرداِر اینحدود بوده است - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش - و راه را سرکن - او اظهار کرد که پابوی من زبون است - میرزا بجانب ترسون(۲) برلاس (که یکی از ملازمانِ او بود) اشارت کرد که اسپِ خود را بار بدهٔ - او بعد از تعلّل کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد - جي بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلکِ ملازمانِ پادشاهي منسلک شده بود) برهنموني سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچاودرِ بیرامخان رسانیده پردهگشای حقیقتِ حال شد - بیرامخان باتّفاقِ او در ملازمتِ حضرتِ جهانباني آمد - و از عزمِ نادرستِ آن حقناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیشِ تردي بیگ خان و بعضی ملازمانِ دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند - آن تنگ چشمانِ فرومایه از ادراکِ این دولت متقاعد گشته إبا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنارِ شان نهند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصتِ توقّف بر نميتابد - کافر نعمتان را بقهرِ ایزدي حواله فرموده خودبدولت متوجّهِ ارادهٔ خود شوند - التماسِ او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصانِ جانسپار راهِ دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطرِ اقدس برآورده بآهنگِ حجاز متوجّهِ عراق شدند - و بیابانِنوردِ راهِ فراق گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و میرِغزنوي و خواجه عنبرِ ناظر را حکم فرمودند که حضرتِ شاهنشاهي در مهدِ حمایت و حراستِ الطافِ الٰهي است - غبارِ آسیبی بر دامنِ اقبالش نميرسد(۳) - بهر طوریکه باشد هودجِ عزّتِ حضرتِ مریممکاني را بموکبِ عالي رسانند - این سعادت مندانِ گرم شتافته خدمتِ پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی شده بود که شبي تیرهتر از دلِ کافرنعمتانِ حقناشناس روی نمود - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که حقیقتِ محبّتِ زر و اسباب (که میرزا عسکري دارد) بر ضمیرِ انور لایح استِ - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دلِ آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیلِ اموال و اشیای اردوی معلّی را ميبینند - لایقِ دولت آنست که تکیه بر عنایتِ الٰهي کرده خود را ناگهاني برانِ خیمه رسانیم - وکارِ او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت ملازمانِ او همه نمکپروردِ این درگاه اند - نا گزیر آمده ملازمت اختیار ميکنند - آنحضرت از روی حساب و معامله(۴) این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاکطینتي و خیراندیشي

(۲) در [بعضی نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [۱] نمي نشیند (۴) در [بعضی نسخه] معامله داني •

داعیهٔ این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده‌ایم - و راهی دراز پیش گرفته - نصیحت آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرتِ شاهنشاهي را در پناهِ حضرتِ ذوالجلال (که دافعِ آفات و رافعِ عوائق است) سپرده - و هدایتِ ازلي بدرقهٔ راه ساخته - و عنایتِ ابدي رفیقِ گاه و بیگاه کرده - در توسنِ همّت زینِ دولت بستند - و پای توجّه در رکابِ توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکري (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسید) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرتِ جهانباني را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقتِ سواریِ حضرتِ جهانباني میرِ مذکور میرسد - و میخواهد که از جانبِ میرزا پیغامِ چند ساخته بگذراند - و باعثِ توقّف شود - آنحضرت بتعلیمِ الٰهي بسخنانِ واهیهٔ او متوجّه ناشده گرمِ رفتن میشوند - میرزا عسکري متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو[2] را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجائی رود - و حقیقت خبر کردنِ جی بهادر و روان شدنِ حضرتِ جهانباني را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردي بیگ خان و سایرِ ملازمانِ بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردمِ معتمدِ خود سپرد ٭

کوته اندیشي (که از روزِ بد و عاقبتِ وخیم نیندیشیده راهِ نامرادي و بے‌آزرمي پیش میگیرد) در معني تیشه بر پای دولتِ خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکباتِ آسماني میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگانِ اوراقِ روزگار پوشیده نیست - میر غزنوي چون آمده میرزا عسکري را ملازمت‌کرد میرزا گفتند که ما بجهتِ دیدنِ پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راهِ چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعني حضـــرتِ شاهنشاهي) میر غزنوي گفت در منزلِ اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند[3] - من هم مي‌آیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از سرکارِ پادشاهي آورده‌بودند) میدید - و مي نوشت - و صورتِ حال بعینهٔ همچنان بود که بیرام خان بتفرّسِ صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقّاره نواخته از منزلِ خود باردوی معلّی آمد - و بر درِ دولتخانهٔ حضرتِ جهانباني نزول نموده جمیعِ مردم را یک بیک از خرد و بزرگ میگیراند - تردي بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمانِ بیونا را بمردمِ خود حواله کرد - و بغندهار برد - و جمعی کثیر را بقیدِ و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید ٭

و مبلغی کلّی از تردی بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی بپاداش اعمالِ خود رسید - حاشا و امّا آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفانِ بلا را اگر گردے از نزولِ پاداش دام نهند هنوز گنجایش ندارد

• شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پندِ آموزگار

سرانجام راز آشکارا کند • همان گوهرِ خویش پیدا کند

بر باریک‌بینانِ رموزِ تقدیر پیداست که چون دستِ اقبالِ یکی از برگزیدگانِ ازل را بنگینِ سلطنت برآرایند و تارکِ دولتِ او را بتاجِ خلافت بلندی بخشند لوامعِ آثار و سواطعِ انوارِ آن همواره در پیشگاهِ احوال جلوه دهند •

و از غرایبِ مبشّراتِ غیبی و تفاولاتِ آسمانی (که دریغولا نسبت بحضرتِ شاهنشاهی بظهور آمد) آن بود که چون میرزا عسکری باردوی معلّی رسید و اعمالِ ناشایسته بجای آورد میر غزنوی و ماهم آغا حضرتِ شاهنشاهی را بر دوشِ عزّت و کنارِ عافیت گرفته پیشِ میرزا آوردند - میرزا (هرچند روی توجّه بجانبِ آنحضرت کرد - و در مقامِ شگفتگی و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام مجموعهٔ کمالاتِ سالخوردانِ جهان بودند) باوجودِ خردسالی اصلا شگفته نشدند - و قبضِ خاطر از ناصیهٔ حالِ آنحضرت هویدا بود - میرزا طریقِ شده گفت که میدانیم فرزندِ (۲) کیست - با ما چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشتری میرزا را (که در گردنِ او حمایل بود - و علاقهٔ گلگون آن نمایان) بطریقِ عادتِ اطفال (نی نی بلکه بدستیاری اقبال) دست بجانبِ علاقه برده خواستند بگیرند - میرزا درساعت از گردن برآورده بحضرتِ شاهنشاهی داد - دقیقه شناسانِ محفل اینمعنی را تفاول بر سعادت نمودند - که عنقریب مهرِ دولت و نگینِ سلطنت بنامِ نامیِ آنحضرت شود - و از چشمه‌سارِ افضالِ الٰهی آب رفته بجوی آید - و ازانجا حضرتِ شاهنشاهی مؤیّد بتائیدِ الٰهی بموافقتِ میرزا عسکری متوجهِ قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطعِ بزرگی و فرمان روائی از پیشگاهِ احوالِ آنحضرت میدرخشید - و انوارِ خداشناسی از لائحهٔ اطوار و آثار هویدا بود - دراثنای راه کوکی بهادر (که یکی از معتبرانِ میرزا عسکری بود) نزدیکِ کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوی گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرتِ پادشاه میرسانم - میر مذکور جواب گفت (۳) که چون حضرتِ پادشاه خود نبردند همانا مصلحت (۴) در گذاشتن بود - و نیز بےحکمِ عالی این دلیری از من نمی آید - بهادر گفت من عزمِ ملازمتِ آنحضرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ه] داد (۴) نسخهٔ [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چنین ایّام تنهائي لوازم خدمتکاري بجای آرم - و میخواستم که این خدمت را نیز بتقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازید) نشانے از حضرت شاهنشاهي بدهید که بحضرت گذرانم - میر غزنوي طاقیهٔ آن حضرت (که اکلیل ماه سعادت بود) ببهادر داده او را باین دولت سر بلند ساخت - و میرزا عسکري حضرت شاهنشاهي را هژدهم رمضان (۹۵۰) نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرّر ساخت - ماهم آغا وجیجي انگه و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدي بودند - و استفاضهٔ انوار قدسي میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را (که در ظلّ حمایت ایزدي نشو و نما مي‌یافت) بسلطان بیگم کوچ خود سپرد - و آن عفّت مآب از وفور عقل در لوازم مهرباني و مراسم خدمت اهتمام مي نمود - بظاهر نگاهباني میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشني پذیر بود - و روز بروز فر بزرگی از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید ٭

هر کرا تائید الٰهي پرورش نماید و در حدّ ذات نور پرورد ایزدي باشد بداندیش را در حقّ او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیّت ازلي درین هنگام (که عطوفت پدري و رافت مادري باید که تکفّل مهمّات نماید) بدست دشمنان جاني پرورش میداد - تا دور بینان ملک داناني را پای ارادت محکم‌تر شود - و کوته‌اندیشان ساده‌لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهباني ربّاني و حراست آسماني بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهي شنیده‌ام (۲) که احوال یکسالگی خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانباني متوجّه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روزے ماهم انگه والدهٔ ادهم خان (که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام مي‌نمود) به میرزا عسکري معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامي میزند چنانچه آن نخل امید بزمین مي‌آید - اکنون حضرت جهانباني تشریف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلهٔ سپند چشم زخم است) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - مي‌فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز درهمان ایّام برای تبرّک و تیمّن

(۲) در [بعض نسخه] شنیدم ٭

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسے را (که در نزهت سرای دل چراغستان[۲] افروخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهي پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگاني را بهشیاردلي و نیک‌عملي سپري کند •

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب بیاه گذشته بآهستگي قدم پیش مي‌نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهي قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغابازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآرند - جمعے کثیر را پیشتر روان ساخته‌بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعي میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقیِ میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهور آمد - و ازانجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزے چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ ککهر[۳] و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بودند و از دولت این دودمان عالي عمرے کامراني داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان ازانجا بهتیاپور (که از محال منسوب ککهرانست) شتافت - و جمعی کثیر را بر سر ایشان فرستاد - ککهران داد مردانگي داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت ککهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن‌کشي فرود آرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چراغستان معرفت (۳) در [بعضی نسخه] ککر •

ملكِ هندوستان بايد پرداخت - بنابرين مصلحت ديد قلعهٔ رهتاس را بنياد نهاد - و جمعي ديگر را گذاشته كوچ بكوچ برگشت - و بآگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گواليار رفت كه مير ابوالقاسم آنجا متحصّن بود - مير بالتجا از بيرون آمده ديد - شيرخان در مقامِ ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سواى بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت كرد - و داغِ اسپِ سپاهي درميان آورد - و اندكے از تدبيرهاى بسيارِ سلطان علاءالدّين را (كه در تاريخِ فيروزشاهي تفصيل يافته است) شنيده بعمل آورد - وازانجا بر سرِ پورنمل راجهٔ قلعهٔ رايسين و چنديري رفت - و بعهد و پيمانِ نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعيِ بعضِ فقيهانِ گمراه و سفيهانِ تبه روزگار امان داده خويش را از هم گذرانيد - و ازانجا بآگره آمد - و بطرزِ حكّامِ بنگاله سراها در طرق و مسالك بفاصلهٔ يك كروه بناكرد - و بعد از بيماريِ جانكاه (كه در آگره برو طاري شد) بر سرِ مالديو (كه حاكمِ اجمير و ناگور و بسيارے از محال و امصار بود) لشكر كشيد - و كارِ آن حدود بفريب و فسون ساخته بنواحيِ چيتور و رنتهنبور شتافت - و آنجا نيز نيرنگسازيها نمود - تا نگاهبانانِ آن قلاع كليدها را فرستادند - و درانجا جمعي گذاشته درميانِ ولايتِ دهندبره درآمد - و ازانجا روى بقلعهٔ كالنجر آورد - و آن را محاصره كرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشي (كه خود افروخته بود) از دودِ آهِ مظلومان بسوخت - و تاريخِ سوختنِ او (ز آتشِ مرد) يافته بودند - اگرچه در گرفتنِ اين حصارِ حصين جانش از چار ديوارِ عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دوماه و سيزده روز بنيرنگ و ريو حكومتِ هندوستان كرد - و بعد ازو جلال خان پسرِ خردِ او بهشتم روز جانشينِ پدر شد - و اسلام خان نام نهاده اسمِ شاهي را بر خود بست - و او هم درناشايستگي اعمال از پدرِ خود گذرانده بود - چون تسلّطِ اين دو فتنه سرشتِ خداع منش در جنبِ شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروزِ رايتِ اين دولتِ ابدي‌اساس مانندِ فروغِ كرمكانِ شب تاب حكمِ نمودِ بے بود داشت حكمتِ غامضهٔ ايزدي بجهتِ مصلحتے چند (كه در مكامنِ علمِ او منطوي بود) روزے چند جلوه داده نخالِ ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگِ وجودِ اين معربدانِ ستيزه‌كار وا رست *

ذكر مجملے از احوال ميرزا حيدر

و صورتِ حالِ ميرزا حيدر آنكه چون تائيدِ حضرتِ جهانباني يافته متوجّهِ كشمير شد

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] و بسعي بعض فقيهان گمراه و سفيهان تبه‌روزگار برآمدن راجه همان بود و كشته شدن آن ساده لوح خويش گرفته همان - ازين لجهت قطب خان ترك نوكري نموده منزوي شد - و شيرخان ازانجا بآگره آمد (۳) نسخهٔ [ج د] رنتهبور (۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعض نسخه] سليم خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهره[2] درآمد امرای مذکور (که اسامی آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روش درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجددا خاطرنشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدي و دولت پادشاهي نموده بر طي عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در معسکر پادشاهي (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعي میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفر توپچي خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعي دیگر (که حضرت جهانباني بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بلند به پشت گرمي مرغبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[3] در آمد - و بے جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایام مدتے گذشته بود که کشمیر از حاکم مستقل خالي بود - و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند - و بر یکي از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملکراني میکردند - درین زمان نازک[4] شاه نام شخصے بامم بے مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک باین سرحد کشد - موسم چلهٔ دی بود - و باران باشتداد مي‌بارید - کاچي چک[5] چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیري ازان گزیرندارند) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علاول[6] خان و حسین خان مروانی[7] و جمعي دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال ماکري (که استظهار او بود) بعلت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبود - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثاني (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزداني فتح کرد - و هر چند مخالفان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضی نسخه] بنوچ - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] بارک شاه (۵) نسخهٔ [چ ۵] کاجی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی •

(چه از افغانانِ کمکي وچه از کشمیریانِ بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کارِ ایشان بر بیوفائي و حرام‌نمکي مبتني بود کارے از پیش نرفته شکست یافتند - وجمعي کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - وگروهے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال در تصرّف میرزا درآمد - و خطیب کشمیر مولانا جمال‌الدّین محمّد یوسف لفظ فتحِ مکرر تاریخ این فتح یافته بود - و تکرارِ این فتح اگرچه در همین رفتنِ میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخِ خود مي‌نماید آنست که یکبار[۲] میرزا فرستادهٔ سعید خان حاکمِ کاشغر از راه درهٔ لار بکشمیر آمد ٭ و درچهارم شعبان (۹۳۹) نهصد و سي و نه در تصرّف درآورده بود - و در سلخِ شوّالِ سالِ مذکور با اُمرای کشمیر و محمّد شاه (که اسمِ حکومت بنامِ او بود) صلح گونه کرده دخترِ محمّد شاه را برای اسکندر سلطان پسرِ خود گرفته از راهے (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درین نوبت فتحِ غیبي دست داد و ملکِ کشمیر مسخّر شد مدّتِ ده سال در انتظام آن ولایت سعي بلیغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذیر را (که حکم خرابه داشت) لباسِ شهري پوشانید - و اقسامِ محترفه و اربابِ صناعات را از هرجا طلب داشته در مقامِ رونق و رواجِ آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقي را بازار گرم گشت - و انواعِ ساز درمیان آورد - مجملا صورتِ ظاهريِ آن مملکت (که نشأهٔ دنیائيِ اوست) معني پیدا کرد - اما بواسطهٔ تعصّبهای خنکِ بینمکِ میرزا (که منشای آن نارسائي با دعویِ رسیدگي‌ست) متاعِ معنيِ کشمیر (که عالمِ یکرنگي و دینداریست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصّب از کشمیریان مي آید که صحبت را تاثیرِ عظیم است - سیّما اطوارِ فرمانروایان که قوي‌اثر میباشد - امید که به یمنِ آثارِ[۳] حقیقت و حقّانیت حضرتِ شاهنشاهي صورت و معنيِ کشمیر اتّحاد پذیرد - و متاعِ حق پرستي و خداشناسي بے شایبهٔ تکلّف و تعصّب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد - و میمنت نداشت) آن بود که باوجودِ فتحِ چندین خطبه و سکّه بنامِ نازک‌شاه بدستورِ اُمرای کشمیر ساخت - بایستي که حقِّ نمکِ حضرتِ جهانباني بجای آورده وجوهِ دراهم و دنانیر و رؤسِ منابر را بنامِ نامیِ حضرتِ جهانباني مشرّف میساخت - همانا که با زمانه مدارائے میکرد - نه بے اخلاصي را رواج میداد - و لهذا دران ایّام (که فتحِ کابل شد) خطبه را بنامِ مقدّسِ حضرتِ

---

۲) نسخهٔ [ه] که یکبار میرزا با فرستادهٔ سعید خان - اما (نظر بر قصهٔ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا (که دران هنگام فرستادهٔ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راه درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار ٭

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبیخونے (که کشمیریان آورده بودند) مسافر ملک نیستي شد •

و مجملے ازین سانحه آنکه میرزا از آئین عدالت (که نگاهبان دولت است) عدول نموده بمقتضای هوا و هوس خود زیست کردن گرفت - و هشیاري و بردباري (که دو بازوی بختیاربست) از دست داد - مکر و غدر کشمیریان (که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود) باز برپا شد - و این گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پیش گرفته در لباس دوستي کار دشمني ساختن گرفتند - و عمدهٔ این کار آن بود که لشکر میرزا را بحیلها ازو جدا کردند - و مردم کارآمدنی او را متفرق ساختند - طایفهٔ را بجانب تبت و برخے را بجانب پکلي[۲] و چندے را بطرف راجوري فرستادند - و عیدي[۳] رینا و حسین ماکري پسر ابدال ماکري خواجه حاجي بقال کشمیري را (که سرگروه مهمات میرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمعی کثیر را بخود همداستان کرده بر سر میرزا روان شدند - غازي خان و ملك دولت چک نیز آمده ملحق گشتند - و قریب خانپور (که میان هیره پور و سري‌نگر که اصل شهر کشمیر و حاکم نشین است) بر سر میرزا شبیخون آوردند - میرزا نزدیک خانهٔ خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (که در بند بود) خلاص سازد ناگاه بدست کمال[۴] دولي حیات را مدبري کرد - و بعضے میگویند که تیرے از ملازمان او نادانسته رسید •

ذکر مجملے از احوال میرزا کامران

چون مجملے از حال میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشت میرزا کامران نگارش می‌یابد در آن ایام نامساعد (که میرزا کامران از حضرت جهانباني جدائي اختیار کرده بصوب کابل روان شد) چون بحدود خوشاب رسید سري و سروري را رنجه داشته و زمانهٔ لعبت‌باز را بکام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت - هرکه خرد دوربین و مصاحب مصلحت آموز و همنشین دلسوز نداشته باشد هرآینه چندین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید - نه حق صحبت شناسد - و نه طریق مروت داند - بدی دیگران را نیکی خود انگارد - و تخم بدي در زمین نیکان افشاند - ظاهر است که ازان کشت و کار چه بدرود - و درخت امیدش کدام میوهٔ مراد بار آرد - روزگار بے عاقبت اندیش را بقائے نه - و دولت بزور برخود بسته را پیوندے نه - سربلندی کاخ بے بنیاد را چه اساس که چون منار برفي زود از هم پاشد - و هلال شب اول را چه ثبات که چون برق خاطف تا چشم برهم

---

(۲) پور [بعضے نسخه] بکلي (۳) نسخهٔ [ح] عبدي زیبا (۴) نسخهٔ [ج] کمال دوبی •

زدن نمی‌نشیناند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و دریخجا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - ومیرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگار بسر می برد - و مثلی که از جمشید مرویست (که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد) درین واقعه بظهور آمد - غزنین وآن حدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبه او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بے مقصود برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحی موضع باری میان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضی از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود روا گشته مراجعت نمود ٭

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از بے آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - ومیرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهی (که اکنون نسبت بنام دولت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب غفلت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت - اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیزه‌از بے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

---

(۲) نسخهٔ [د] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناری ٭

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعے دیگر از هواخواهانِ خود را بهرداریٔ برلاسِ مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروي تاریخِ این سانحه را جمعه هفدهمِ ماهِ جمادی الثاني یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذراند- نه یادِ معبود میکرد - و نه دادِ مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبالِ فلکِ صعودِ حضرتِ جهانباني ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنارِ او نهادند - چنانچه گزارش مي یابد •

هرکه با ولي نعمتِ خود طریقِ بے حقیقتي سپرده مسلکِ بے اخلاصي و شقاوت هرائینه در همین نشأه پاداشِ اعمالِ خود دید - و هم برین منوال است احوالِ میرزا هندال- که چون در چنان وقتے با چندین فتنه و فساد از ملازمتِ حضرتِ جهانباني راهِ بیوفائي پیش گرفته متوجهِ قندهار شده بود قراچه (۳) خان (که از جانبِ میرزا کامران حاکمِ قندهار بود) آمدنِ میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرفِ خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجملے مذکور شد •

و مقرر است که انجامِ حالِ بیوفایان چون آغازِ کارِ ایشان مردودِ دلهاست - هوشمندان از اعتبارِ ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظارِ جزای این حق‌ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدلِ حقیقي ست) شکرگزار و مسرت‌پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرتِ جهانیان میشود - و هم دست‌آویزِ ندامتِ بےسعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسونِ حاکمِ تته از راهِ راست انحراف ورزیده در لُهري توقف نمود) بعد از توجهِ حضرتِ جهانباني قریبِ دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایتِ حاکمِ تته از صدق و صفا فروغے ندارد - و همهٔ آن مقدماتِ حیله‌پیوند مبتني بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوبِ قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهانِ راست‌گو و هواپرستانِ رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانبِ میرزا کامران و گذاشتنِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجا که امرے ست ثابت (۴) (هرکرا روزِ ادبار پیش آید عقلِ او تیره گردد - و بآزارِ ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحتِ خیراندیشان باد شمرده بگوشِ هوش در نیارد - و سخنانِ سنجیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقي متوجهِ قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را از محاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ٥] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (۴) نسخهٔ [٥] بدیهي •

میرزا را دید - و بهمراهیِ میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیشِ حاکمِ تته کس فرستاد که حضرتِ بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و والدِ ایشان میرزا منوچهر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدودِ بکر مانده بودند) بلوازمِ آداب روانه سازد - حاکمِ تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئینِ لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راهِ بیابانِ بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضعِ شال رسیدند درین مردم تپی افتاد - و حضرتِ بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت بردہ خود را بقندهار رسانیدند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جوادِ قلم سوانح پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملی از احوالِ نصرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرتِ جهانبانی را روی نمود - و بیدرقهٔ عنایت ایزدی قطعِ فیافی و طیِّ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیّتِ ازلی قدم در وادیِ توکّل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمانِ رکابِ سعادت را بخطابِ چولیِ مشرّف ساختند - و از فضلِ نامتناهیِ الٰهی درین چولِ پرهول ملک خطی بلوچ (که قافله سالارِ راهزنان بود) بزمین بوس شرفِ اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزلِ خود برده در لوازمِ خدمتگاری کوشید - و ازان وادیِ هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانترِ آن ولایت بود) بملاحظهٔ نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد امّا در لوازمِ مهمانداری و آدابِ خدمتگاری[۲] اهتمامِ تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدّین محمود از جانبِ میرزا عسکری جهت تحصیلِ اموالِ آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیشِ او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولتِ عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساطِ خود داشت) همه را نثارِ موکبِ سعادت کرد - و حضرتِ جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانیِ سرکارِ خاصه را برای رزینِ او مفوض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانے (که درین یورش اقبال آسا ملازمِ رکابِ معلّی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری •

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّه مقصد حقیقي و مطلب اصلي (که طلب ارباب همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگي همّت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و مواد تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بےهمتا پردازند - لیکن مروّت و مردمي نمي گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجودآمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگي دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد - همگي خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعني حضرت شاهنشاهي را این ملکه بر وجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق ببحر مواج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفي میسّر - و قدم همّتش بر صعود مدارج علیا مقرّر و مسلّم •

القصه بمقتضای ارادهٔ ازلي و فتوت فطري نوشتن مکتوب محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام‌پذیر (۲) تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثي منظور داشته لوازم محبّت و فتوت بتقدیم رساند هرآئینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت‌اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیار انزوا بمشرب مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روز پنجشنبه غرّهٔ شوّال (۹۵۰) نهصد و پنجاه مکتوبے مصحوب چولي‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده‌اند) سببی انگیخته آمد که ملاقات گرامي بزودي میسّر آید - و مجملے از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند • • شعر •

• که گذشت از سر ما آنچه گذشت • چه بدریا چه بکهسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایت گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحي گرمسیري کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع مي‌افتد که میرزا عسکري جمعےکثیر را فرستاده است مبادا بآنحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای میستان و آنحدود (که بحاکم ایران

(۲) در [اکثر نسخه] مورد •

تعلّق دارد) توجّه فرمایند هرآئینه از اندیشهٔ آسیبِ این گروه بےعاقبت[۲] مواکب عالي محفوظ خواهدبود - آنحضرت قلّتِ اربابِ اخلاص و کثرتِ اصحابِ خلاف و شقاق منظور داشتند و توقّف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راهٔ خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند[۳] عبور کرده بکنارِ کولے (که این آب بآن در مي آید) نزولِ سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکمِ سیستان بود) مقدمِ گرامي را دولتِ ناگهاني شمرده بآئینِ نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائفِ خدمتکاري و آدابِ میزباني اقدام نمود - و روزے چند دران سر زمینِ عشرت‌افزا (که جولانگاهِ شاهسوارانِ عرصهٔ اقبال بود) بشکارِ قشقلداغ اشتغال نمودند - و برای تسلّيِ خواطرِ همراهانِ وفااندیش خود را بمشاغلِ اربابِ تعلّق مشغول داشته تماشاگرِ بدائعِ تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزولِ اقبال ارزاني داشتند - احمد سلطان والده و عوراتِ خود را بملازمتِ حضرتِ مریم مکاني (که درین یورش هودجِ اقبال و محملِ اجلالِ ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیعِ اموالِ ولایتِ خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان جهتِ انشراحِ خاطرِ او قبول فرموده تتمّه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلي میرزا برادرِ احمد سلطان (که از مشهد بدیدنِ والده و برادر آمده بود - تا رخصتِ ایشان گرفته عازمِ سفرِ حجاز گردد) بشرفِ بساط بوس مشرّف شد - آنحضرت ازو در بابِ مذهب و ملّت تخلّي پرسیدند - بموقفِ عرض رسانید که مدّتےست در معتقداتِ شیعه و سنّي غور کرده میشود - و کتبِ فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعنِ اصحاب موجبِ درجات و ثواب‌است - و معتقدِ سنّیان آنکه سبِّ اصحاب کفر است - بعد از تامّل و تفکّر خاطر بران قرار گرفته که بگمانِ ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرطِ توجّه مشمولِ عنایت و استمالت ساخته تکلیفِ ملازمت فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسبابِ سفر سامان نموده‌بود) از احرازِ این دولت متقاعد ماند - و دریںجا حاجي محمّد بابا[۴] قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکري جدا شده بموکبِ عالي پیوستند - وصلاحِ وقت چنان اقتضا کرد که عنانِ توجّه بصوبِ زمینِ داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکمِ آنجا بملازمت میرسد - و چلمه[۵] بیگ حاکمِ قلعهٔ بست نیز احرازِ سعادتِ خدمت مینماید - و بزودي اکثرِ مردمِ میرزا عسکري جدا شده بملازمت

(۲) نسخهٔ [ح] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلند - و نسخهٔ [ز] هلمند (۴) نسخهٔ [و] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ه] جامه بیگ

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدمات تمهید داده از سفر عراق مانع می‌آیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمهٔ همت علیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع می‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود) سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنکاش عمل فرموده متوجه عراق شدند - و باین تقریب روزے چند حاجی محمد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلی بوده میخواست که از راه کیلکی[۲] بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ اوک متوجه آن سمت شدند ٭

چون (مکتوب مودت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید) مقدم سعادت‌التزام آنحضرت را نعمت غیرمترقب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فرهمای سعادت همایونی را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامهٔ افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این‌نعمت فرمود تا سه روز در نزدین‌نقارهٔ شادمانی نواختند - و مکتوبے در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه) با الوف محامد و اثنیه و صنوف تحف و هدایا مصحوب مقربان خاص ارسال‌داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - ٭ شعر ٭

همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذرے بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتے شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق‌شناسی و تذکار صحبت قدیمی نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحکام و ولاة بلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے (که موکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالی دانسته اعاظم[۳] حکام و اکابر و اهالی و موالی آن‌دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمد خان حاکم هری نوشته‌بودند) بجنس در ملک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباچهٔ مروت داشته) در تعظیم و تبجیل حادثه‌پیمایان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ز] تپس کیلکی (۳) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکام ٭

مراحلِ نشیب و فرازِ حقّ انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آدابِ(۲) فتوّت فروگذاشت ننمایند •

فرمان(۳) شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمانِ همایون شرفِ نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمّد خان شرف‌الدّین اوغلی تکلو للهٔ فرزندِ ارجمندِ ارشد و حاکمِ دار السلطنهٔ هرات و میرِدیوان بانواعِ اعطاف و الطافِ شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمونِ واجب‌العرضِ او (که دریں ولا مصحوبِ کمال‌الدّین شاه‌قلی بیگ برادرِ امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخِ دوازدهِ شهرِ ذیحجّه رسید - و مضامینِ فرخندهٔ آئینِ آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در بابِ توجهِ نوابِ کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهرِ دریای سلطنت و کامگاری - دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نورِ عالم‌افروزِ ایوانِ سلطنت و جلال - سروِ سرافرازِ جویبارِ سعادت و اقبال - شجرهٔ طیّبهٔ گلشنِ شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برّین و بحرین - نیّرِ عالمتابِ فلکِ کامرانی - بدرِ بلندقدرِ اوجِ خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطینِ عدالت‌آئین مهتر و بهترِ خواقینِ صاحب تمکین - شهریارِ عالی نسبِ تختِ سروری - پادشاهِ والاحسبِ ملکِ عدل‌گستری - خاقانِ سکندرنشان - جم‌جاهِ عالیشان - سلیمانِ تخت‌نشین - سلطانِ صاحبِ هدایت و یقین - جهانبانِ صاحبِ تاج و تخت - صاحبقرانِ عالم اقبال و بخت نورِ چشمِ سلاطینِ روزگار - تاجِ فرقِ خواقینِ نامدار - المؤیّد من عند الله - نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - خلّد الله تعالی عزّه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید، که چه مقدار سرور و حضور روی نمود • • بیت •

مژدهٔ ای پیکِ صبا کز خبرِ مقدمِ دوست • خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست .

باشد آنروز که در بزمِ وصالش یکدم • بنشینم بمرادِ دلِ خود همدمِ دوست

اقدام بی‌ملال و توجّهِ آن پادشاهِ فرشته احترام را غنیمت(۴) عظمی دانسته بداند - که بمشتلقِ آن خبرِ خجسته اثر ولایتِ سبزوار از ابتدای عملِ تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیرِ خود را بدانجا فرستد - که مالِ واجبی و وجوهاتِ دیوانیِ آنجا را از ابتدای سالِ حال تصرّف نموده بمواجبِ لشکرِ ظفراثر و ضروریاتِ خود صرف نماید

---

(۲) نسخهٔ [ح] دقائق (۳) نسخهٔ [ه] فرمانِ شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسپ روح الله روحه بحاکم خراسان (۴) نسخهٔ [ه] نعمت •

مذورے (که دربن نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون
ع تخالف ننمایند - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسب
و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعین نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال
با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد)
ی ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسوده خوشرنگ قوی جثه
لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای
ردي منقش باعبائیهای [۲] زرباف و زردوز (که لایق اسپان سواری آن پادشاه
اه باشد) بربالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند
رخنجر خاصهٔ شریفه [که از نواب کامیاب مغفوري مرحومي علاءالدين آشیانی (انار الله برهانه)
بابا ام بنواب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصع
ت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملی
لس فرنگي و یزدي مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است
، جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخمل دوخوابهٔ طلاباف و ممدتکیهٔ
ب آستراطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعي گوشکانی خوش [۳] قماش و دوازده چادر قرمزی
ر سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و لطیف سربراه نموده
نهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمل نموده
ت آنحضرت مي فرستاده باشد - و جهت مقربان مجلس عالي و دیگر ملازمان فردًا فردًا
ل مي نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای
قای لطیف و سفید و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع
انهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند - که در هرکارخانه ضروری آن مهیا باشد - چون
ان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ
کرده بکشند - و بعد از شربت مرباهای سیب [۴] مشکان مشهدي و هندوانه و انگور و غیره
نهای سفید بدستوریکه مقرر شده حاضر سازند - و سعي کند که اشربهٔ تمامي در نظر آن سلطنت پناه
د - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد
بکشیده باشند - و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

، در [بعض نسخه] بامنانهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش قماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین
لیکن غالبکه سیب مشکین باشد ·

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال[۲] فرستند - و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپ خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این اُمرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که[۳] در سیر سواري و غیره ناگاه میان ملازمان اُمرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگي بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواري و کوچ لشکر اُمرا از دور دور[۴] درفوج خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از اُمرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلّ (که قرار یافته باشد) تردد نمایند - و کتک خدمت در دست گرفته بنوعي (که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالي آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهماني بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوي و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت‌پناه تا مشهد مقدس معلّی مزکّی تعلّق بدان ایالت پناه دارد - و چون اُمرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) درمجلس عالیۀ آن پادشاه گرامي کشیده شود - و هریک از اُمرای مذکور در روز مهمانیۀ خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه‌اسپ خاصگي باشد - و دیگرے بامیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده‌شود و پنج دیگر باُمرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامي از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام‌کدام اسپ از نواب کامیاب است - و هریک که قبل‌ازین‌قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنماست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگي و یکجهتي باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهموار بقدر غبارے دارد) بدلداري وغمخوارگي(که درین نوع اوقات لایق و خوشنماست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهدگشت - و بعد از طعام متصرّمات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخۀ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخۀ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخۀ [ز] دور دور فوج •

و مربّاهای متنوّع مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که به گلاب و مشک و عنبر اشهب
معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت
آنجا جمع نموده تا بدارالسّلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ
از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند
آن ایالت‌پناه یکی از اوسطق کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد ارجمند سعادت یار گذارد
که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفر اثر (از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره
و نکدری (۲) و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رسد) از ملازمان کومکی آن ایالت‌پناه همراه
برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه
اردوی آراسته بنظر سعادت‌اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش
از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان روز (که بملازمت ممتاز گردد)
بقانون و قاعدهٔ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده
سه روز دران منزل مقام کند - روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خلعت فاخره (که اطلس و کمخاب (۳)
یزدی و دارائیهای مشهدی و خاوی باشد) مخلّع سازد - و مجموع را بالاپوش مخمل (۴) بدهد
و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی یوم الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه
مقرّر شده سربراه نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها
بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد
تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده
صرف ضروریّات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد
و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اوّل بکشند - و باید که
در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان بسته آداب
ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الهی) مهمان ما
شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردّد باشد بجای آرند - و تقصیر ننمایند - که هرچند
انواع جانسپاری و خون‌گرمی (۵) نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود - و چون فردا
بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی
میانه کرباس طیبی (۶) و بالا مقالی اصفهانی (که درین ایام اهتمام داده عرض نموده بود)

(۲) نسخهٔ [ب ج] یکدری (۳) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد
(۵) نسخهٔ [ب] دل‌گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی •

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطرِ عاطرِ آنحضرت مسرور باشد) و در هر گل‌زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمتِ آنحضرت دستِ ادب ملازم‌وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکشِ نوّابِ کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزبانی (که در کمالِ استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزلِ مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّهِ ملازمتِ فرزند گردد - و صباحِ آن فرزندِ اعزّ ارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپائی (که در نوروزِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشاند و یکی از سفید ریشان و اویماقِ تکلو (که پسندیده و معتمدِ آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزندِ مذکور را سوار کند - و در وقتِ توجّه بشهر ایالت‌پناه قزّاق سلطان را درخدمت نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذراند[۲] - که چون فردا نوّابِ کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزندِ مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بشانِ مقرّر سوار شده متوجّهِ استقبال شوند - و چون نزدیکِ آن پادشاه عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدانِ میانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده‌باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس‌نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگرقبول‌کنند در ساعت باز گردد - و فرزندِ برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکابِ آن پادشاهِ سلیمان‌بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّابِ کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزندِ مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوارکرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزندِ مذکور را متوجّهِ سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّه اردوی خود و منزل و مقامِ مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیک نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزندِ ارشد استفسار نمایند - و آن‌فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جوابِ لایق عرض نماید و در منزلِ مذکور آن‌فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صدطبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلسِ بهشت‌آئین[۳] آورند - و بین الصّلوتین یک‌هزار و دویست طبق طعامِ الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمّد خانی) و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره (سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت •

مربّیاتِ لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلاوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپِ لایق و رعنا
از طوائلِ آن فرزندِ ارجمند جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگِ تصب بافیِ
ابریشمي بر جُلِ مخملِ منقّش و تنگِ سفید بر جُلِ مخملِ سرخ و تنگِ سیاه بر جلِ مخملِ
سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانوني و استاد شاه محمّد سرناني
و حافظ دوست محمّد خفي و استاد یوسف مودود (۲) و دیگر گوینده و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند)
همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بےتوقّف بنغمه و ترنّم پرداخته آنحضرت را خوشوقت
سازند - و هرکس (که قابلِ آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقتِ
طلب حاضر گردد - و اوقاتِ خجسته ساعاتِ ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند
و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحري و آنچه (در سرکارِ فرزند و آن ایالت پناه
یا اولادِ عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمانِ ایشان را تمامِ خلعتهای ابریشمي از هر جنس
و هر (۳) رنگ علیحده علیحده فرا خورِ آنکس از الوانِ مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتون و طلاباف بپوشانند
و چون بمنزلِ خود روند ملازمانِ ایشان را بنظرِ خجسته اثرِ آن فرزندِ ارجمند در آورند - آن فرزند
بخلقِ کریم (که میراثِ آبا و اجدادِ اوست) بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا
و اسپ فراخورِ هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمي
از مخمل و اطلس و کمخابِ فرنگي و یزدي و بافته شامي (۴) و غیره (که بغایت لطیف باشد)
و سي صد تومان زرِ نقد در سي کیسه با قماشِ مذکور بکشند - و بلشکر بهر نفرے سه تومانِ تبریزي
(که ششصد (۵) شاهي باشد) بدهند - و هرروز در سرِ خیابان وکاریزگاه سیر میفرموده باشند - و درین هرروز
از درِ باغِ چهارباغِ شهر (که منزلِ پادشاهانه است) تا سرِ خیابان (که در باغِ عیدگاه است) بفرمایند
که محترفه اصنافِ چهارطاق بندي بآئینِ شیرین بندند - و بهر صنعتگرے یکے از امرای مذکور را
شریک سازند - تا بتعصّبِ یکدیگر هر صنعت و شیرین کاري که دانند بعمل آورند - انسب
آنست که [چون پادشاه آن مرز وبوم را بقدومِ فرخنده مشرّف ساخته اوّل بشهرے (که آن نورِ چشمِ
عالمیان است) بوجودِ شریفِ خود آنرا مشرّف خواهند ساخت] بنظرِ کیمیا اثرِ ایشان (۶) از مردمِ خوش طبع
و شیرین گوی (۷) (که درشهر هستند) درآورند - که باعثِ سرور باشد - روزِ سیوم (که ازین چهار طاق
و خیابانِ شهر و صفا دادنِ چهارباغ فراغِ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و محلّات

---

(۲) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته شامی
(۵) نسخهٔ [ا ب ح] سه صد (۶) نسخهٔ [ح] آن قدوهٔ سلاطین و ارشد خواقین (۷) نسخهٔ [و]
شیرین زبان و رنگین گوی *

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در هر خیابان حاضر گردند - و در هر دکان و بازارے (که آئین بستهٔ قالی و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی[۲] در آیند - و از هر محلّه و کوچه صاحبان نغمه بیرون می آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد) بسواره روند - وآن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر در آیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغچهٔ (که در هنگام سکن نوّاب همایون ما دران بلدهٔ طیبه[۳] جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهی) نزول ایشان فرمایند - و حمّام چهار باغ و حمّامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلّ آسایش بدنی باشد - روز اوّل فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجّه خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر در آیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانهٔ درگاه معلّی گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّین حسین کلانتر دار السّلطنهٔ هرات مردے خوش نویس صاحب وقوف تعیین نماید - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر در آیند) روز نامچهٔ منقّح نوشته به ثبت مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانهٔ درگاه معلّی گرداند - که بر جمیع اوضاع نوّاب همایون ما را اطلاع حاصل شود ٭

و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره[۴] و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری مذکور بدین دستور سربراه نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابده[۵] (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار مایه و دویست و پنجاه

---

(۲) نسخهٔ [ح] و خوش گوئی و ملایمت (۳) نسخهٔ [د] طیبهٔ خجسته (۴) نسخهٔ [و] اشربه (۵) نسخهٔ [ا] الابته ٭

طبق چینی بزرگ وکوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامي با سرپوش سفید قلعي کرده پاکیزه داشته باشد و قطار استر دو تقوز در مهمانی خود آن ایالت‌پناه پیشکش نماید - و امرای مذکور را امر شده بود (که مهماني نمایند) بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر (که آن ایالت‌پناه اوّل آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و فوشنج[۲] و کرشو[۳] در ولایت خود مهماني نمایند - و حاکم باخرز در جام مهماني نماید - و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محال‌سرای فرهاد (که پنج فرسخیِ مشهد است) مهماني نمایند - انتهی *

چون (موکب عالیِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني در نواحیِ فراه رسید) ایلچیِ شاهي با فرستادهٔ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني آمد - و حقیقتِ مقدّم‌دانستنِ والیِ ایران مقدمِ گرامي را و مسرور شدنِ او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدنِ مروّت بودند) از رفتنِ عراق و دلِ همراهانِ حقیقت‌گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکابِ دولت آورده بعزمِ جزم متوجّه هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحي (که نزولِ اجلال مي‌نمودند) یکی از مشاهیر و اکابرِ خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارتِ مقرّبانِ بساطِ اقدس ملازمت میکرد - و صیتِ موکبِ پادشاهي ابوابِ شادماني برروی متوطّنانِ آن دیار گشوده خلائق از اکثر قصبات (مانندِ جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظارِ مقدمِ عالي مي بردند - و چون قاصدانِ تاتار سلطان و اعیانِ خراسان (که استقبال نموده بودند) به محمّد خان اعلام نمودند (که وصولِ موکبِ عالي بزیارتگاه نزدیک است) محمّد خان بااعیانِ امرا (مثلِ ویس سلطان و شاه‌قلي سلطان) و اکابرِ فضلا (مثلِ میر مرتضیِ صدر و میر حسین کربلائي) و سایرِ اعزّه و اهالي بادراکِ سعادتِ استقبال شتافتند - و بر سرِ پلِ مالان (که[۴] سیرگاهِ مشهورِ هرات است) بدولتِ رکاب بوسِ والا مشرّف گشته دعا و سلام از جانبِ شاه رسانیدند - و شرحِ شوقِ شاهي و آدابِ تواضع (که جوهرِ بزرگيست) اظهار نموده آدابِ خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرّر شده بود که از پلِ مالان تا باغِ جهان آرا راهها را جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و ظرفای[۵] شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند *

وچون (رایاتِ پادشاهي بمنزلِ درقرا[۶] رسید) سلطان محمّد[۷] میرزا بسعادتِ استقبال شتافته آدابِ اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئینی که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمّد میرزا و دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] قوشنج (۳) نسخهٔ [د و ح] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که بسیرگاه هرات مشهور است (۵) در [چند نسخه] ظرفای شهر (۶) نسخهٔ [ج] ورقرار - ونسخهٔ [ه] قرار - ونسخهٔ [و] در قرار ونسخهٔ [ح] فراه (۷) نسخهٔ [ز] محمود *

امور عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل مالان و ازانجا تا باغ جهان‌آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است(۲)) تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند - و اجتماع خلائق بشادمانی بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرهٔ ذیقعده (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان‌آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد - و در مجلس اول صابر قاق (که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام سه‌گاه(۳) غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست • شعر •

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد • همایون کشورے کان عرصه را شاهے چنین باشد

و چون باین بیت رسید که • شعر •

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم • که آئین جهان گاهی چنان گاهے چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متاثر شدند - و انعامها در دامن امید او ریختند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزے چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می‌آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقامی مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفلی تازه عشرتگاه می‌گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کاریز گاه نشاطپیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بنعمت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی فطرتان صدق نهاد - و خوش فهمان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز(۴) احمد سلطان حاکم سیستان (که در دوام خدمت و حصر عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

(۲) نسخهٔ [ا] خواهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - و نسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند •

رخصت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجّة این سال بجام رسیده زیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام (قدّس سرّه) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلی سلطان استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرّف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرّم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه (علیه و علی آبائه التحیّة) (۲) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند - و ازانجا بدولت متوجّه نیشاپور شدند - شمس‌الدّین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلّق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کان فیروزه (که در انحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه می‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت اصحاب فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواصّ و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان‌نمود - آنگاه از دامغان ببسطام توجّه ارزانی داشتند - و روضهٔ مقدّسهٔ بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدّس سرّه) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفی‌آباد (که مرقد شیخ علاء الدّوله سمنانی (۳) است قدّس سرّه) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسّل می‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همّت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکّام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می‌آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه می‌آمد ٭

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق (۴) از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکی پای‌تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرّکهٔ آن‌شهر توقّف فرمودند - و در خانه‌های (۵) خواجه عبد الغنی (۶) (که کلانتر اهل آن‌دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ه] الف التحیه (۳) نسخهٔ [د] سمنانی قدس سرة است (۴) نسخهٔ [ز] ییلاق (۵) نسخهٔ [د] و درخانهٔ خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحی ٭

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بیرام خان را پیشِ شاه فرستادند - موکبِ شاهي نزدیک بمقصد رسیده بود که بیرام خان تبلیغِ رسالت نموده از همان منزل بقدمِ مسرت معاودت نمود - و ازانجا توجّه بسلطانیه واقع شد - مخیّمِ شاهي میانِ ابهر[۲] و سلطانیه بود - چون (موکبِ عالي بآن حوالي[۳] نزدیک رسید) اوّل اکابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت کردند - بعد ازان بهرام میرزا و سام[۴] میرزا برادرانِ گرامیِ شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه خود استقبال فرموده (با مراعاتِ قواعدِ اعزاز و اکرام - و تقدیمِ آدابِ اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائطِ توقیر و تعظیم و ضوابطِ تجبیل و تفخیم در دیدن[۵] بتقدیم رسید و در محلِ عالي (که در مدّتِ مدید بتذهیبِ آن نقّاشانِ باریک بین در بدائعِ صنعتِ نقّاشي یدِ بیضا نموده بودند) اوّل مجلس آرائیِ آن نگار خانهٔ خاطرفریب باتّفاقِ حضرتِ جهانباني چهره‌گشا گشت - و محفلِ پادشاهانه انعقاد یافت - و بقانونِ بزرگي و لوازمِ پرسشهای گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابوابِ اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابوابِ سرورِ صحبت و انبساط گشودند - و بتقریبات[۶] سخنانِ بلند درمیان آوردند - و میرزا قاسم گونابادي در کتابِ مثنوي (که در احوالِ شاه انتظام داده) در بابِ ملاقاتِ این دو شهریارِ کامکار چنین گفته •

• مثنوي •

• دو صاحبقران در یکی بزمگاه • قران کرده باهم چو خورشید و ماه •

• دو نورِ بصر چشمِ اقبال را • دو عیدِ مبارک مه و سال را •

• دو کوکب کزایشان فلک راست زین • بهم در یکی عرصه چون فرقدین •

• دو چشمِ جهاني بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع کنان •

• دو مهد فلک را یکی برج جای • دو والا گهر را یکی درج جای •

شاه فرمودند که فتحِ هندوستان (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني را میسّر شد) حضرتِ[۷] جهان‌آفرینِ جهان‌بخش شمشیرِ جهانگیرِ شما را کلیدِ گنج‌خانهٔ کشورگشائي گردانید - و هر قصورے و فتورے (که در مملکت‌داري و جهانباني درینولا پیش آمد) از نا مساعدي و بے‌اتّفاقيِ برادرانِ بےاخلاص[۸] بوده - و شما را دران اختیارے نبود - در عالمِ[۹] اسباب موافقتِ برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] الهر (۳) نسخهٔ [ا] حدود (۴) نسخهٔ [د ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکایات بلند درمیان آوردند (۷) نسخهٔ [د] حضرت جان بخش جهان آفرین (۸) نسخهٔ [ب] و بےاخلاصیِ امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب •

امریست مهم[۲] است - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون مارا برادرِ خردِ خود تصوّر فرموده ممدّ و معین دانند - که منّت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائطِ امداد و لوازمِ اعانت و اسعاد بوده باشد) برحسبِ آرزو بتقدیم رسانیم - و موافقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از سخنانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشی را نشانِ بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند - حضرتِ شاه هر روز خود بهمه کاروبار وا رسیده مجلسِ غیرمکرّر می‌آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت می‌افزودند - ترتیبِ مجلس آرائی (که چنان شاهی بذاتِ خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه‌قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمهای معلّی چه‌مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده دادِ عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازمِ گذراندنِ تحف و هدایا (که امریست ضروری) بچه آئین خود توجّه میفرمودند - و از اسپانِ عراقی چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها[۳] و زین‌پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع‌پیکر از قسمِ نر و مایه[۴] با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجرِ[۵] مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاره[۶] و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناسِ زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجّرِ فرنگی و یزدی و کاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدانِ زر و نقره مرصّع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا ونقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلی (که در کلانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود) و سایرِ اسبابِ پادشاهانه یک بیک بنظرِ اقدس گذرانیدند - و جمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسمِ آدابِ پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرتِ جهانبانی در روزِ جشنِ عالی الماسِ گرانبها (که خراجِ ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعلِ بدخشانی برسمِ ارمغانی بنظرِ شاه در آوردند - و بے شایبهٔ تکلّف از وقتِ درآمدنِ حضرتِ جهانبانی بالکای شاهی تا زمانِ برآمدن بهرامسم و رسمے (که از سرکارِ خاصه و منتسبانِ شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعافِ مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّهِ سلطانیه شدند - و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلالِ اوقاتِ فرخنده‌ساعات

---

(۲) نسخهٔ [ا] مهمتر - ونسخهٔ [ز] مهتم (۳) نسخهٔ [ح] عنانها (۴) نسخهٔ [ا ب] ماده (۵) در [چند نسخه] وکمرخنجر (۶) نسخهٔ [ح] چلغاره •

قرانِ معدین باغوای بعضی از اهلِ فساد غبارِ خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت باستدادِ نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرت شاه همه روز اسباب مسرّت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهت تنشیط و تفریح خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده در چشمهٔ (که او را ساوروق بُلاق گویند - که اوّل منزلِ ییلاقِ بیتُق[۲] است) شکار مجتمع شد - حضرت جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آدگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی[۳] و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعی دیگر از معتبرانِ حضرت جهانبانی را رخصتِ درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد اللّه خان استجلو (که بداماديِ شاهِ والاشکوه شاه اسمعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک[۴] سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز بموجب حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصت عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان بگرفتن و بستن[۵] شکار اشتغال نمود - دَرین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و از رختِ هستی برو بست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیک حوضِ سلیمان بارِ دیگر قمرغه بهم آوردند[۶] - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و دَرین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد و دَرین روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمّد کوکی بلقب سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهیِ فرزندِ ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائے (که بهمراهیِ حضرت جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - اسامیِ اجلّه (که دَرین کمکِ عالی مقرّر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ فراه - یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار - سلطان قلی قورچی باشی خویش محمّد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمّد خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د و] سلق - و نسخهٔ [ح] سلیق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سوندک
(۵) نسخهٔ [ز] کشتن (۶) نسخهٔ [ح] بهم رسانیدند ٭

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علیقلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود[۲] میرزا آخته بیگی ولد زین الدّین سلطان شاملو - محمّدی میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدی[۳] بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلاق[۴] خواهر زادهٔ محمّد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن[۵] سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش[۶] اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمّدی بیگ کتابدار قاچار - و سه صد قورچی خاصه بسامان شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که آخر منزل ییلاق سرلق است) سیوم بار شکار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصهٔ دلگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است) شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جسته باحسن وجوه و ایمن آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند *

حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بموجب اقتدا بسنّهٔ سنیّهٔ حضرت صاحبقرانی ازانجا بدولت واقبال متوجّه اردبیل وتبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خیل و حشم وعبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمّد خان را سرلشکر ساخته درخدمت هودج اقبال آن عفّت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند) رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون (رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی بآب هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکر مقرّر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اوّل بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند - و چون نزدیک بآن دیار رسیدند حکّام و اکابر تا بسدّے [که میرزا میرانشاه بر رودخانهٔ (که از دامن سهند تبریز می آید) بسته اند] باستقبال آمده عزّ بساطبوس دریافتند - حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ دوانی و چوگان بازی پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را (که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضی ست) و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ[۷] افلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و گسستگیهای جهان بیمقدار بخاطر حقایق مآثر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۳) نسخهٔ [د ج] بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] چلاق (۵) نسخهٔ [ا ه] حسین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نسخهٔ [ج] عمخانهٔ *

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبان اقدس راندند - و ببعضی از ابیات سلف متواجه گشتند - و این رباعي از فرط حالت بلند خواندند * * رباعي *

* افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد * وز دست اجل بسی جگرها خون شد *

* کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو * کاحوال مسافران عالم چون شد *

ملا قطب الدین جلنجو بغدادي درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرّف گشته تا مشهد مقدّس ملازم رکاب معلّی بود - و نادره‌کار سحرآفرین خواجه عبدالصّمد شیرین‌قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استسعاد یافت - آن‌قدردان بارگاه هوشمندي را بسی پسند آمد - و او از عوائق روزگار نتوانست همراهي گزید - و از نوادر اتّفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجّه اقدس باُصطُرلاب(۲) و کُره و سایر آلات رصدي درجهٔ کمال داشت) بیگ(۳) محمّد آخته بیگي را فرمودند که درین شهر (که محلّ آثار قدیمه است) کُره تفحّص نماید - آن ساده لوح کرهٔ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاؤل خریدند - و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجّه فرمودند - چون (موکب عالي بقصبهٔ شمّاسي رسید) جمیع شیخاوندان (که نسبت خویشي بشاه عالیقدر داشتند) با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزبیل(۴) رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه‌روز توقّف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلّای خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم‌مکاني صبیّهٔ قدسیّه متولّد شد و از آغاز مراجعت (که بقاید دولت و اقبال متوجّه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف مي‌آوردند) حکّام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجّه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدّین علي سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهماني بندبازان آمده کار پردازیها کردند - و چون (رایات عالي بمشهد مقدّس آمد) حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعدّ نظر قبول گشتند - و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهي یکچند درین شهر توقّف افتاد - و ازین نواحي بجهت طلب ساوري (که بر هرات نوشته‌بودند) عبد الفتّاح کُرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستي بربست - و از همین حدود مولانا نور الدّین محمّد ترخان را بجهت طلب

---

(۲) و ایضا اسطرلاب (۳) نسخهٔ [ا ج د] بیگ محمد (۴) نسخهٔ [ز] بجرزتیل *

شیخ ابوالقاسم جرجاني و مولانا الیاس اردبیلي (که بفضائلِ صوري و کمالاتِ معنوي آراستگي داشتند) فرمتادند - ودر کابل آمده بشرفِ ملازمت مشرّف شدند - و از آمدنِ این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتابِ درّة التّاج درمیان آوردند و دربن مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبتِ اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولي حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائي (که مجمع فضائل بود) مکرّر بشرفِ بساط بوس رسید - روزے ملاحیدرتي این غزلِ خود را بنظرِ اصلاحِ آنحضرت در آورد * * شعر *

* گه دل از عشقِ بتان گه جگرم میسوزد * عشق هرلحظه بداغِ دگرم میسوزد *

* همچو پروانه بشمعی سروکار است مرا * که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد *

آنحضرت (که خلّاقِ معاني و معیارِ نکته داني بودند) نیکو تصرّفے فرمودند که * * مصرع *

* میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد *

مولانا از اکسیرِ اصلاحِ آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعه‌گاه بسیستان نزولِ اجلال فرمودند - ودرین‌حدود شاهزاده و امرای شاهي بموکبِ عالي پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورودِ اقبال روی نمود - میر عبد الحي گرمسیري از قلعهٔ لکي بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادتِ کورنش شتافت - و عذرِ جریمهٔ تقصیر و خجالتِ سابق (که در وقتِ رفتن از دراتِ ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشي و عطاپاشي شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمعِ رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملے از اعیانے (که درین غربت ملازمِ رکابِ دولت بودند) نوشته آید - سرحلقهٔ حقیقت گذاران وفاکیش (که (۲) چون سعادت همواره ملازمِ رکابِ دولتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بود) بیرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبتِ اخوّتِ اخیافي بحضرت مریم‌مکاني داشت - از ابتدای حال خالي از شورشِ دماغ و گرمیِ مزاج نبود - رفته رفته سفّاکي و بیباکیِ او بافراط کشید - و خاتمهٔ کارِ او در محلّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عادل سلطان اوزبک پسرِ عادل سلطان - که از جانبِ والده از نبائرِ سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوائلِ حال بوظائفِ خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجي محمّد کوکي (۳) ست - او برادرِ کوکي ست - که از امرای

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ح] کوکه *

عظام حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني بود - و حاجي محمد در مردانگي تفرد داشت شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار مي باید - در روز قبق‌اندازي او قبق زد و از شاه جلدو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاش حضرت جهانباني جنت آشیاني بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - دران(۲) ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد بجرم چند روز در بند ابود - و بوسیلهٔ عفو خلاصي یافت - دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه او (باآنکه کوکلتاش کامران میرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانباني قیام داشت - کریم طبع و خوش خلق بود - و محرم - درگذر چوسا(۳) غریق رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هرویست او مردے پاک‌طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت و از ملازمان ستوده(۴)صفات حضرت مریم‌مکاني بود - علی الدوام در حوالی هودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت - ازو دو فرزند سعادتمند ماند - که نسبت کوکلتاشي بحضرت شاهنشاهي دارند - یکی سیف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم و ادراک و فرط فرزانگي و مردانگي از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهي بوده در امرای کبار منسلک است - دیگر خواجه غازي تبریزیست - که از دقائق سیاق و حقائق علم حساب وقوف تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالي از لاهور بجانب سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرفی دیوان یافت - و بعد ازان مدتها از درگاه عالم‌پناه محروم گشت - و در آخر عمر (که قوی و حواس او اختلال یافته بود) باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت شاهنشاهي استسعاد یافت - دیگر خزانه امین الدین محمود هرویست - که در فن سیاق سباق فرسان قلمرو حساب بود - و خط شکسته را بغایت درست مي‌نوشت - و در کفایت اموال و درایت محاسبات موشکافي میکرد حضرت جهانباني او را چندگاه بخشی حضرت شاهنشاهي کرده بودند - و در عهد سلطنت ابدپیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید - و بخطاب خواجه جهاني سرافراز شد - دیگر بابا دوست بخشیست و نیز بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغال مهمات دیواني صنوف کارداني بظهور مي‌آورد - دیگر درویش مقصود بنگالي ست - او از زیارتگاه هرات است مردے ساده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلي بیگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتی (۳) در [اکثر نسخه] جوسا (۴) در [بعض نسخه] حمیده

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت بر آمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند - و بعد ازان بمزید التفات حضرت شاهنشاهی امتیاز یافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگویان میزیست - دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت - و خدمات پسندیده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [یعقوب نامی (که از منظوران حضرت جهانبانی بود - و حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند) بعضی قزلباشان بیباک آن جوان را درموضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشتند - و چون میان حسن علی و او شکرآبے بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد] باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود - در عراق ماند - و چون کابل مستقر سریر سلطنت شد بآستانبوسی فایز گشت - دیگر علی دوست بار بیگی ست پسر حسن علی مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اول تا آخر در هرات بخدمتگاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاست - او از فدائیان درگاه بود - دیگر شیخ یوسف چولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی[۲] میگفت - مردے وارستهٔ پسندیده اخلاق[۳] بود - دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت - خدمتگار شایسته بود - دیگر مولانا نورالدین که از هندسه و هیأت و اُسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضی برهان خافی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت - و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود - و حضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند - دیگر محمد قاسم موجی ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام مینمود - خویش میرمحمد جالهبان بود در بدخشان خدمت جالهبانی داشت - و در هندوستان در ایام دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی میربحر شد - و بر کنار آب جون منزلے دلگشا داشت - و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - دیگر حیدر محمد آخته بیگی ست - از خدمتگاران قدیم این درگاه بود - دیگر سید محمد یکه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات قبق او زد - دیگر سید محمد قالی[۴] هروی ست - در بکر چندروز او را میرعدل ساخته بودند - از اهل نشست مجالس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود ؛ و بیت دلنشین میخواند - رفته رفته داخل[۵] ایلچیان[۶] شده بود - و در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی

---

(۲) نسخهٔ [ب] پشوی - ونسخهٔ [ج] بسوی (۳) نسخهٔ [ب] افعال (۴) نسخهٔ [ز] قانی (۵) نسخهٔ [ح] ازفرط خدمت داخل ایلچیان (۶) نسخهٔ [ا] انگچیان •

اعتبار یافت - و در سهرند باغی مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر والد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرب حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم‌مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان[2] خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر[3] توشکچی - و ملا بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچی - و مهتر جوهر آفتابچی - و مهتر وکیله خزانچی - و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمد قراول بیگی بود - و عبد الوهاب صاحب طباق دیگر جبای[4] بهادر - دیگر تولک یاتش نویس - زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الهی) خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند ٭ ٭ شعر ٭

٭ ندانم رفیقان چرا وا پس اند ٭ که مردان زخدمت بجائی رسند ٭

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق وآمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه‌گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت[5] موکب عالی اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید امید داران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد ٭ ٭ شعر ٭

٭ فیاض ازل ز فیض بے اندازه ٭ انداخت ز مقدمش بشهر آوازه ٭

٭ شد کشت امید نا امیدان خرم ٭ شد باغ مراد نامرادان تازه ٭

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سرآغاز بدمعاملگی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اول برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۳) در [اکثر نسخه] حاضر (۴) نسخهٔ [ح] جبای بهادر (۵) نسخهٔ [ح] صیت مقدم موکب ٭

خضرخان هزاره و قربان قراول‌بیگي را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الٰهي (یعني حضرت شاهنشاهي) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکري در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنکاش کرد - جمعي (که عقل درست داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکب عالی حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود - و بعضي دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه آن امورسه (که از شما سرزده است) روی آن نمانده که حضرت جهانباني را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهي را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیّهٔ آنحضرت بخشي بانو بیگم و شمس‌الدّین محمّد غزنوي (که بخطاب اتگه‌خاني سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم خان و جیجي انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعي دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدي را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیچهٔ[۲] مي‌گفتند - چون بمقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فر بزرگي و شکوه دولتمندي (که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود) بمجرّد دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاري شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) فی‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگي در عنفوان صغرسن مشاهده میفرمودند - و ارضاع غریبه از احوال گرامي آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الٰهي بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلي (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگي[۳] دارد) از وحشت ظلمت در گریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهرباني دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ[۴] نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسی آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار[۵] شگفتگي از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگیء تمام (۴) در [بعضي نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز
(۵) نسخهٔ [ز] انواع •

و این دایلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید •

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با (۲) ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جاودانی ازان میتافت) از (۳) ناممساعدی سعادت درهم شد - و (چون ایزد جهان‌آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و برهمزدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد - چنانچه دربن روز (که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقارهٔ منقش برای (۴) ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب‌برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه (نقارهٔ دولت جهانگیری و کشور گشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم‌آرائی بر بام دولتسرای ایشان بلند آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از آنحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتن نقاره را معلل بشرط (۵) زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دادهٔ ازلی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده و کلان‌سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم‌افزائی میرزا گردیدند - و ببازوی قدرت (که بقوت سماوی مؤید و معاضد بود) باوجود صغر سن (که امثال این امور دران‌حالت بس بدیع نماید) بالقای الٰهی و تعلیم ربانی بےمحابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاردان و کشتی‌گیران استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بایستی شگفته گردد از ناممساعدیٔ (۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائیٔ کشتی گرفتن •

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهلِ مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد
این آوّل نقّارهٔ فتح و نصرتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ الٰهي بود - که بر سطحِ قبّهٔ غبرا و زیر قبّهٔ
سپهرِ خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگِ کشتي را جهتِ امتحانِ مآلِ صحبت
کارزارِ خود با حضرتِ جهانباني در ضمیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگون بد گرفته
بخود فرو رفت - و هواخواهان و نزدیکانِ حضرتِ شاهنشاهي گل‌گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند
و آنحضرت نقّاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادماني
اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فالِ او را نقشِ کعبتین بر خلاف
مراد نموده) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله
آنحضرت را (که هنوز هنگامِ از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز[۲] دارند - و ازین
غافل که شیر خوارِ مرضعهٔ عنایتِ ایزدي و کامیاب قابلهٔ تربیتِ آسماني را ازین عمل چه ضرر
و حراست یافتهٔ حافظ حقیقي را ازین فکرهای باطل چه خطر *

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني
بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر مترصّدانِ اخبار و مستبصرانِ سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سُرمهٔ عبرت کشیده‌اند)
پوشیده نماند که (چون رایاتِ عالیِ حضرتِ جهانباني وکمکِ ایران بگرم سیر رسید) علي‌سلطانِ تکلو را
با جمعی از یکّها بجهتِ تسخیر قلعهٔ بست (که داخلِ ولایتِ گرم‌سیر و متعلّق بقندهار است)
تعیّن فرمودند - شاهم علي جلایر پدرِ تیمور جلایر و میر خلج[۳] (که درانحدود از جانبِ
میرزا کامران جایگیردار بودند) قلعه را استحکام‌دادند - و فوج پادشاهي رفته قلعه را محاصره نمود
در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت
سپاهیان او پسرِ دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانی برداشته در لوازمِ خدمت بیشتر از پیشتر
اهتمام نمودند - و حقیقتِ درگذشتنِ علي‌سلطان و برداشتنِ پسرِ او بر جای پدر بوالیِ ایران
نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته
(چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصّنانِ قلعه فریادِ الامان بر آورده
درِ تضرّع و زاري گشودند - و بمقتضای عواطفِ خسرواني امان یافته قلعه را سپردند - و (چون
قلعه بتصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد) حضرتِ جهانباني خود بدولت و اقبال در نواحیِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضی‌جا] خلنج *

قلعهٔ مذکور نزول اجلال فرمودند - و شاهم علي و میر خلیج ترکشها بگردن انداخته بشرف
زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجب رافت ذاتي جرائم ایشان را بخشیده در سلک
ملازمان درگاه منسلک ساختند - و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته
میخواهد که بجانب کابل فرار نماید - جمعی از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او
رخصت گرفتند - هرچند (حضرت جهانباني را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکري
بر قلعه داري قندهار بوسیلهٔ خبر رسانان درست سخن متیقن بود - و نیز بمقتضای عاطفت ذاتي
بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند) امّا اینها بےجلوی
کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیشدستي نمودند که مبادا میرزا عسکري از دست
بدر رود - چون (از کمال عجلت بے ترک بحواشي قندهار رسیدند) خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد
و جمعی بر آمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالای قلعه سر دادند - جمعی کثیر
از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان
و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولد حیدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعی از بهادران
چغتائي و دلاوران قزلباش داد دلاوري و مردانگي دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند
هرچند جمیل بیگ (که از معتمدان میرزا عسکري بود) کس فرستاد (که میرزا عسکري خود
فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار برما آسان خواهد شد) میرزا
سخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمّیت و حقیقت لشکر ما را میدانند - سپاه آینده
منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ایشان درکمینگاهها خود را نگاهداشته باشد که
کار ما را بسازد - ما بازي نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن میرزا کامران
موقوف میداریم - چون (عنایت ایزدي مویّد و معاون لشکر نصرت‌اعتضاد حضرت جهانباني بود)
آمدن میرزا کامران صورت نه بست - و فتحے چنین (که مقدمهٔ فتوحات بےاندازه تواند بود)
روی داد - و دران روز از اهل قلعه بابای سهرندي (که از یکّهای نامی میرزا کامران بود) بقتل رسید ٭

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چو [illegible] معلّی را چنین فتحے روی نمود) حضرت جهانباني

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ا
(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور

جنّت آشیاني سپاسِ ایزدي بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیّهٔ مسرّت انتما در روز شنبه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود (که منتخب انظار تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکبِ اقبال و عساکرِ نصرت بحوالیِ حصارِ قندهار رسیده در ضلعِ دروازهٔ ماشور نزولِ اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدّین علي قاضيِ قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم یافت - و صاحب اهتمامان جا بجا تعیّن شدند - و هر روز از جانبین جوانانِ نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علي‌قلي خان و بهادر خان و خواجه معظم از پیشِ خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهرِ کهنه و کوچهٔ بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مزارات ایستاده تیر اندازي میکرد - حیدر[۲] سلطان بنیزه خواست که کارِ او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغلِ او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامي (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آقچه (که در برابرِ مقابر است) پیشِ میرزا عسکري بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسافت (که تشخیصِ چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دستِ او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید[۳] الله خان بشهرِ طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این دو انگشت من آنجا افتاد - از روشِ تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانے (که آن نیزه را آوردند) اسمِ او نوشته بود - خوانده بر قیاسِ او آفرین کردند - و این معني شهرت کرد درین نبردِ مرد آزمائي اکثرِ مردم زخمي شدند - و خواجه معظّم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارنِ این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانبِ زمینِ داور پسِ کوه (که در لبِ آبِ ارغنداب واقع شده) با جمعي از هزاره و نکدري مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمّدي میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته‌بیگي ولد زین‌الدّین سلطان شاملو و جمعي کثیر بر سر ایشان تعیّن شدند - قدرے جنگ پیوست - و باقبالِ سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد - و بسیارے از موادِّ استعداد و آلات و ادواتِ حرب و مواشي و دواب[۴] بدست اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتے (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیُسر مبدّل گشت و رفاهیت در معسکرِ اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاورانِ اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند *

---

(۲) نسخهٔ [ح] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبدالله خان

(۴) پر [اکثر نسخه] و روانات *

چون میرزا عسکري (از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود) بمقتضای رافت عامّه و عطوفت اخوّت بخاطر جهان‌آرا راه یافت که منشور نصائح شاهي را با فرمان موعظت‌تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکوخدمتي تلافی تقصیرات خود نماید - تا بتقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاق برادران گرامي کارهای شگرف (که مکنون ضمیر صواب اندیش است) ظهور[۳] یابد - بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکتل روغني و آب ایستاده (که مابین قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزارها سر راه گرفتند - وآخرهای روز جنگ در پیوست - اولیای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند - و بسیارے ازین بیدولتان راه نیستي پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید پابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام‌خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام‌خان را طلبید - باندیشهٔ صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا دانشی درست و بختی بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن بکر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت - وتحف پادشاهي و هدایای‌شاهي را بآئین ستوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص‌آوریں صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهي گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد و پابوس را مقرّر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازانجا بیرام‌خان اوّل به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجّه آستانبوس حضرت شاهنشاهي (که جانهای مقدّس رونمای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عمّت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني) مي‌بودند - ماهم بیگه (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نورپرورد الٰهي را از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئین بندگي ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت افزای سعادت بخش آنحضرت بیرام‌خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ح] درینجا عنوانے نوشته - وآن اینست - ذکر فرستادن بیرام‌خان برسم رسالت پیش میرزا کامران - و بعضي سوانح که دران ایام واقع شده (۳) نسخهٔ [ح] از مکمن کمون بجلوه گاه ظهور شتابد ٭

روی داد - و مشاهدهٔ انوارِ الٰهي (که در جبینِ مبینِ آنحضرت ظاهر بود) جلا بخشِ
بصر و بصیرتِ همگنان شد - شکر پروردگارِ کارساز بجای آوردند - و ازانجا رخصت یافته میرزا هندال را
(که در منزلِ دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود مي‌بود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت
و فرمانِ عطوفت و عنایتِ خلعت و اسپِ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین
دستورِ روزِ دیگر بخدمتِ میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ قاسم مخلص درونِ قلعه
مقیّد بودند) متوجّه شد - و دران روز بموجبِ فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازانجا برآورده
در باغ جلال‌الدّین بیگ (که در نزدیکیِ باغ شهرآرا ست) برده بودند - بیرام‌خان این دو بزرگ را
درین باغ دریافت - و از عنایت و الطافِ پادشاهي و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده
خوشوقت ساخت - و ازانجا مرخّص شده بجلگهٔ سیاه سنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود
آمده بود) رفت - و او را بعفوِ تقصیرات و محوِ زلّات و انواعِ نوازشِ پادشاهي امّیدوار گردانید
و همچنین باتّفاقِ میرزا و سایرِ بزرگان بآئینی (که خردمندان را سزد - و لایقِ حزمِ[۲] بیدار باشد)
یکیک را پرسش نموده امّیدوارِ مکارمِ عالیه گردانید - و آنچه لوازمِ رسالت (از تبلیغِ صفوت
و صفا - و تعلیمِ حقیقت و وفا) توانستبود بجای آورد - میرزا کامران بیرام‌خان را یک ماه
بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوّتِ مقاومت مي‌یافت - و نه از بے توفیقي بصوبِ خدمت
مي‌توانست قدم زد - درین اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک
و نیم ماه رخصت داد - و حضرتِ خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت
بظاهر برای آنکه میرزا عسکري را (که درگفتِ من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را
ازو گرفته به ملازمانِ حضرتِ جهانباني سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکري (که بفرمودهٔ
میرزا کامران بر سرِ مقاومت و خصومت ایستاده در استحکامِ قلعه اهتمام مي نماید) اگر او را
روزِ[۳] بد پیش آید و قلعه بدستِ اولیای دولت مفتوح شود آن عفّت قباب جهتِ استشفاع
و استخلاصِ میرزا عسکري آنجا بکار آیند - و چون میرزا عسکري (از جادهٔ انصاف انحراف داشت
و عنانِ ارادتِ خود را در هوا داریِ میرزا کامران بدستِ بغي و عدوان سپرده) در ضبط و استحکام
قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچیِ فراوان در اطراف و اکنافِ حصار گرد آورده - و آن قلعه
در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمعِ آن بغایت مشکل
عرضِ دیوارِ آن شصت[۴] گز است - بهادرانِ لشکرِ منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخهٔ [ا] ضرورتے (۴) نسخهٔ [ج ط] شصت گز است - نام اصل او کندهار
بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه در کتب این فن معین شده است *

نموده داد مردانگي ميدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحیّر بودند - و از بوادئ غیرت مي‌آمدند •

روزے حضرت جهانباني صحبتي خاص ترتیب داده بودند - و محرمان حـ از هرطرف در حکایتي گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روایتي بدست آورده) صحبت را بـ و نقلهای نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسیرِ سخنانِ دلاوران نقدِ اربابِ شجاعت را ع و تنک مایگان مردانگي را سرمایهٔ همّتي بهم میرسید - درین اثنا حضرتِ ش از کمالِ شوق بیاد آوردند - که آیا آن تازه سروِ جویبارِ خلافت را جدا از دوستان در چه حال باشد - و حسودانِ بیخرد و بد اندیشانِ تبه رای را دربارهٔ آن گلبنِ سعا و با دلی در نیم و خاطرے پر امّید و بیم بدرگاهِ کبریا (که[۲] کام‌بخشِ سرگشتگانِ بـ دستِ نیاز گشاده بدعای برخورداري و جاندرازئ آن شجرهٔ طیّبهٔ سلطنت مشغول شـ مضمون گره گشای آبلهٔ دل گشتند •

• خدایا تو این گوهرِ شاهوار • ز آسیب بد گوهران دور دار •
• ز دریای دانش بار آب ده • ز خورشید بینش باو تاب ده •
• بسے دَور زد بر فلک آفتاب • که این نیّر آمد برون از نقاب •
• بسے کرد انجم نظرهای سعد • که این مهٔ زطلعت برافگند جعد •
• بسے چرخ زد آسمانِ بلند • که آفاق زین نور شد بهره‌مند •
• فروغِ ازل باد منظرِ او • مبیناد تاریک دل نورِ او •

و بجهت تسلّیِ خاطرِ فیض مآثرِ خود زایچهٔ طالعِ آن بلند بختِ خـ (که لوحِ محفوظِ اسرارِ غیبيست) طلبیده بنظرِ تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و افزونئ عمر و ترقّئ درجاتِ اقبالِ آنحضرت و خرابئ خانهٔ اعدا و ناکام و کج اندیشهای نارسیدان ازان دیباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر بـ اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازین دغدغه بالکلیه جمع شد - امّید بدیدارِ آن نورِ پروردِ الٰهي خوشوقت شویم - و بیمنِ طالعِ آن سعادت پیوند مظفّر و منصور گردیم - سجداتِ شکرِالٰهي بتقدیم رسالیده در فتحِ قلعه اه و میرزا عسکري در مهمّ قلعه‌داري کمالِ ضبط و حفظ مرعي میداشت - و •

---

(۲) نسخه [ح ط] که چارهٔ ساز بیچارگان وکام بخش •

و هر شب تغیّر میداد - که مبادا جمعی از مورچلِ خود حرفِ یکجهتی درمیان انداخته خللی درمبانیِ نگاهبانیِ اندازند •

و (چون محاصره بامتداد کشید - و از ملازمانِ پادشاهی کسی آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمامِ خود باز ماندند (۲) در مراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرتِ جهانبانی این معنی را از روز نامچهٔ احوالِ ایشان خوانده در گرفتنِ قلعه بیشتر از پیشتر سعی و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّمِ اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانبِ شهرِکهنهٔ قندهار نزدیکِ دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستی میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچلِ مستحکم ساختند صبحِ آن ترکمانان ازین‌معنی خبردار شده دل در گرفتنِ قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکری مراسیمه شده بنیادِ عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار و بیقراری معروض داشت که (چون حضرتِ عمّت قباب تشریف می آرند) تا آمدنِ ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه دوست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرتِ جهانبانی (که معدنِ فتوّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جای داده چند روز مهمِّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائی بظاهر روشِ عجزه پیش گرفته در باطن باستحکامِ قلعه می‌کوشید - و چون حضرتِ عمّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرتِ مهدِ معلّی سعی فرمودند (که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ (۳) مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادتِ او پریشان بود نصائحِ گرامی بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خشونت (۴) و سرکشیِ خود ایستاد و از فرطِ عناد حضرتِ مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّای جهانبانی تشریف آورند - بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانبانی ازین ناراستیِ میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفتِ او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ الٰهی (که متکفّلِ مهمّاتِ اربابِ توسّل (۵) است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - دریں میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختریِ سلطان حسین میرزا بود) و شیرافکن بیگ والدِ قوچ بیگ و فضیل بیگ برادرِ منعم خان و میربرکه و میرزا (۶) حسن خان پسرانِ میرعبد الله

---

(۲) نسخهٔ [دوط] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت

(۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان •

(که از سادات بنی مختار سبزواراند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیرافکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد - و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشان برآمده بود امّا شبی راه گم کرده درمیان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده[۲] بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر اُمرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساط عظیم در اردوی معلّی پیدا شد - و قزلباشیه (که متردّد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه‌داری افتاد - و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می بر تافتند - که کار بر قلعه‌نشینان دشوار شده - درگیرودار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همّت محکم بر بندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می‌انداختند - و توپچیان و پیاده‌ها از بالا می افتادند - اوّل خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیّم اقبال بود) از قلعه خود را انداخت - و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدّس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان موید بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرف زمین بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمعیل بیگ (که از اُمرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنکاش مسلّم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچهٔ خان و منوّر بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه[۳] روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد - و ازین مخاطره بر کنار بوده روزگارے بسر برد - صبح آن در اردوی ظفر قرین

---

(۲) نسخهٔ [ا] دودهٔ بیگ (۳) نسخهٔ [د] سوالکه - و شاید که سوالک باشد

خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راهِ گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحّصِ او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در پسِ سنگی پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهتِ گرفتنِ من تعیّن بودند) از نزدیکِ من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامنِ مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیرِ سنگ بر آمده بدامنِ خود شتافتم •

چون[۲] (دولتِ روز افزونِ حضرتِ جهانبانی خاطر نشانِ ظاهر بینان شد - و بر متحصّنان روشن گشت که از اقبالِ حضرتِ جهانبانی و اهتمامِ فدویانِ اخلاص‌نهاد نگاهداشتِ[۳] قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خوابِ غفلت بیدار شده سراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت می‌سپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرتِ جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیالِ خامِ او صورت نه بست - بضرورت حضرتِ مهدِ علیا خانزاده بیگم را بحضورِ اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمانِ عصمت رقمِ عفو بر جریدهٔ جرائمِ او کشیدند - بتاریخِ روزِ پنجشنبه[۴] بیست و پنجم جمادی‌الاخری سالِ مسطور میرزا عسکری در ملازمتِ آن عفّت قباب از راهِ تضرّع[۵] و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرتِ جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوفِ عزّت بودند - و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدرِ مدارج و مراتب سمت قیام داشتند - بیرام خان بموجبِ حکمِ پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرتِ جهانبانی باوجودِ آن همه خصومتِ جانی (که از میرزا معاینه شده بود) قطعِ نظر از مصالحِ مملکت و قواعدِ سلطنت بمحضِ عواطفِ ذاتی و فرطِ مراحمِ فطری قبولِ شفاعتِ آن عفّت قباب را از مراسمِ آداب و مکارمِ اخلاق شمرده قلمِ عفو و رقمِ صفح بر صحیفهٔ اعمالِ او کشیده محفوفِ سرادقاتِ التفات و مشغوفِ[۶] جلائلِ عنایات ساختند - و بربن مقدّمهٔ اقبال سجدهٔ شکرِ الطافِ یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردنِ میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیمِ آدابِ بندگی امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه‌قلی[۷] سیستانی و تولک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

---

(۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوانی ست - وآن اینست - ذکر فتحِ قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانحِ دیگر که دران ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاری و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان •

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زولانه در پای
و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا سفیده دم سحري (که هنگام ورود فیض
عالم بالا ست) صحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر
و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اثنای
این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در هین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت
باحشام بلوچان فرستاده بود) بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالي
بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغص گشت - آخر بمقتضای وقت
حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي‌آورده باشند - که (چون گناهان او بمقتضای مکارم
جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روز دیگر ماهچهٔ رایات فتح (۲) شب افروز
تاریک نشینان ارک شد - و محمّد مراد میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمت حضرت
جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفر مقدم همایوني آن بلدهٔ فاخره مورد امن و امان بود
روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت
و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکاني (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده
از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال
میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس
در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده ببهادران سپاه (که رقم تهیدستي بر ناصیهٔ
احوال داشتند) مرحمت فرمودند •

چون (خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانباني بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید)
میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود
آورد - و بکوچ کلان خود خانم (۳) بیگم سپرد - و شمس الدین محمّد غزنوي مشهور باتگه خان را
مقید ساخته در جای نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنکاش طلبید که در باب میرزا سلیمان
چه باید کرد - ملا عبد الخالق (۴) (که بمیرزا نسبت استادي داشت) و بابوس (که در امور ملکي
دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد - تا در وقت
کار بکار آید - و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علي
میر هزار تیشکاني (۵) و میر علي (۶) بلوچ و جمعی دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

(۲) نسخهٔ [ج] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [ج] بیشکانی (۶) در [بعضی نسخه] تبر علي - و در [بعضی] تیر علی •

و قاسم برلاس را با اعیانِ دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا هایمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرّم[۲] بیگم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصتِ میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت نامهٔ در جواب نوشت که چون در ساعتِ نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوبِ یکی از معتمدانِ بساطِ قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّهِ بدخشان شد - رسیدنِ بدخشان همان بود و شکستنِ پیمان همان و در خلالِ این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت ٭

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارکِ اعمالش نماید) روز بروز اسبابِ آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگرد[۳] او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقبِ یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخشِ آن از آنِ تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازمِ یکجهتی و برادری دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بد سلوکیِ او بتنگ آمده بود) بزبانی قبول نموده خلاصی از چنگِ او فوزِ عظیم دانست و از پای منار گذشته بدولتِ سعادت متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی شد - میرزا کامران را از حدوثِ این وقائع سراسیمگی روی نمود - و سررشتهٔ صلاحِ کارِ خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبانِ او کسیکه (بهبودِ او را منظور داشته حرفِ راستی بگوید) نبود - اکثرِ مردمِ او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشمِ خبرت از رمدِ غفلت جوشیده بود - سبیلِ سداد و طریقِ رشاد نمیدیدند و گروهی (که صلاحِ حال دریافته بودند) قدرتِ نفس زدن از نفسِ امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضی را یارائی[۴] عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطرِ میرزا میکردند - و اظهارِ حقِ صلاحِ وقت نمیدیدند - چه یقینِ ایشان بود که از خود رائیِ صلاحِ کار

---

(۲) در [بعضی نسخه] خرم بیگم - و در [بعضی] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] در گرد او (۴) نسخهٔ [ح ط] مطلق یارای ٭

اصلا قبولِ مشربِ او نیست - به مجرّدِ اظهارِ آن آزرده خواهد شد - و آزردگیِ او مو
قدر و منزلت قایل خواهد گشت *

حقِّ دولتخواهي و شرطِ خیر اندیشي آنست که در امثالِ این امور زبانِ خویش
نداشته توقّف نکنند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضررِ آن در مآل بحالِ همه
و خسرانِ این اعمال بروزگارِ دولت همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانت کنکاش (که اع
و اقبح جنایات است) روی دهد - و خالِ بیدیانتي و خوشامد گوئي (که نیا
و بےسعادتي ست) بر رخسارِ حال و مآلِ ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که ای
اگر (در عدمِ کتمانِ حق و اظهارِ صدق ناملایمِ متنافرِ(۲) طبیعت برسد) آنرا سعادتِ روزگارِ خ
و بآن خوشوقت بوده چینِ قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسبِ ظاهر بر ف
شاق آید اما باطنِ والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلافِ رای صاحبانِ راه مید
لیکن در معني هم ابرای ذمّت کرده حقِّ نعمت گذارده میشود - و هم در نظرِ عاقبه
و آخر بینان محمود القول و الفعل مي نماید - القصّه میرزا کامران را از انعدامِ عقلِ مصل
و نقدانِ چندین همراهانِ سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطرِ قدسي مآثر از مهمّاتِ قندهار فارغ شد تسخیرِ کابل پیشِ نهادِ همّت
لاجرم باین عزیمت از باغِ حضرتِ فردوس مکاني نهضت نموده بالا تر از مقامِ ح(۳)
در گنبدِ سفید نزولِ اجلال فرمودند - پیوسته ترتیبِ مقدّماتِ فتحِ این یورش بر ید
الهام پذیر میتافت - و با دولتخواهانِ دور بین و جان سپارانِ اخلاص(۴) منش همواره
نموده میشد - قزلباشیه اکثرے از امتدادِ مدّتِ سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند
برخصتِ ابرامي جدا شدند - بداغ خان و جمعے دیگر (که در ملازمتِ فرزندِ شاه بودند
مبالات دستِ تعدّي و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین ناستوده عمل توسعهٔ
خیال میکردند - وضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاهِ معلّی
و حضرتِ جهانباني درین معامله متردّد بودند - که اگر تنبیهِ ستمکاران نموده آید خا

---

(۲) نسخهٔ [ب د] منافیِ طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] بابا حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص

آزرده میشود - و اگر بر قانون داد عمل نشود بیداد گران دست(۲) از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهي میگردد - لیکن چون وقت مقتضي نبود در مقام حیرت درآمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند ◦

و چون یورش کابل مصمّم شد بالضّرورت (بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروري(۳)) منازلی چند از بداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرّر داشتیم - امّا از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردّد آوریم) گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمیِ خود إبا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهل دانش در امتثال حکم شاهي و امر پادشاهي (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم - از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلی که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطر مردم شاهي غبار آلود شود - لاجرم حرکات ناستودهٔ ایشان را به تمکین همّت و تسکین اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجّه فرمایند - و چون عمده در مسارعت تسخیر کابل شوق دیدار(۴) سعادت افزای حضرت شاهنشاهي و دریافت جمال با کمال آن نور حدقهٔ خلافت بود (که بحسب رموز آسماني جمیع فتوحات غیبي از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقربان بساط عزّت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایّام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه مي نماید - پسر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چندین جمعی خود سر که در تخریب مباني ولایت و هدم ارکان رفاهیت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدّوام نطاق بندگي بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالي باشند) انحراف ورزیده از نشای بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمي ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت(۵) موافق ساخته نقاب بے آزرمي پیش رو

---

(۲) نسخهٔ [ط] دست تظلم (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروري که محفوظ و مضبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازلی چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب ◦

فرو هشته اند - لایق دولت آنست که دست تعدی ایشان را از دامن احوال عجزه و مساکین شهر (که اولین عطیهٔ ایزدیست) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غبارے بخاطر شاه رسد - و (چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است - و احشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردن مامنی (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین[۲] کار است - و بالفعل بهتر ازین محلی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عُرف و عدل بداغ خان را بایا فرمود که قندهار را بخوشي و ناخوشي بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامهٔ موافق ماجرای روزگار و اقتضای صلاح وقت مشتمل بر وفور صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجي محمد خان بابا قشقه بود - حضرت جهانباني فرمودند که همه مسلم - اما محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً یکطرف کشتن از مماجت خالي نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بے اعتدالي را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردم بداغ خان ضایع خواهند شد ظهور این معني در نظر اولیِ اهل روزگار بدنما ست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابران کس پیش بداغ خان فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکري را در قندهار مقید نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معني کرد - و مقرر شد که دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بپایمردی همت و دستیاری جلادت بقلعه درایند - بیرام خان و جمعی دیگر بطرف دروازهٔ کندکان[۳] مقرر شدند و الغ میرزا و حاجي محمد و جمعی بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند - و موید بیگ و جمعی بحدود دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیران بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجي محمد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتفاقاً شترے چند علف بار درون قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهاني خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکري را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندنان ؟

و در مقام بستن در شد - حاجي محمد دست دربان را بشمشير قلم کرد - و چندے ديگر از عقب رسيدند - و جمعي از قزلباشان (که دران نزديکي بودند) بجنگ پيش مي آمدند و بقتل ميرسيدند - و بيرام خان از دروازهٔ کندکان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرف اولياي دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصن شدند - و نيمروز حضرت جهانباني خود از دروازهٔ کندکان بدولت و اقبال در آمده ببرج آقچه[۲] صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئين بفر ورود عالي[۳] مهبط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازين نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کلان خروش شادي و نويد مبارکبادي برآمد - و بداغ خان بوسيلهٔ حيدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصير بجاي آورد - و آنحضرت او را معفوف مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بيرام خان عنايت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند که (چون بداغ خان خلاف حکم شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بيرام خان سپرديم - تعلق بشاه دارد - درين اثنا ميرزا عسکري قدر جان بخشي و عطوفت پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز افغانے آمده خبرکرد که ميرزا در خانهٔ منست - کسي تعين شود که او را بطريقي (که از من نداند) گرفته آورد - حضرت جهانباني شاه ميرزا و خواجه عنبر ناظر را تعين فرمودند - فرستادها او را در خانهٔ همان افغان از زير پلاس برآورده بدرگاه معلي آوردند - و آنحضرت بمقتضاي عطوفت و رافت ذاتي و پاس وصيت حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني (که در باب کافهٔ برايا بخصوص برادران فرموده بودند) بنظر عنايت مشمول داشته از جرائم و زلات او بتازگي درگذشتند و او را بنديم کوکلتاش (که از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولايت قندهار را بر اولياي دولت تقسيم فرمودند - ولايت تيري به الغ ميرزا مقرر شد - و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجي محمد اختصاص يافت - و زمين داور باسمعيل بيگ - و قلات بشير افگن - و شال بحيدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنين جميع ملازمان را فراخور[۴] حال جايگير کردند وخواجه جلال الدين محمود را (که در شهر از مردم ميرزا عسکري و ديگران طمع کرده بود) بمير محمد علي[۵] گيرانيدند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ يافت - و بميامن تائيد الهي و مآثر صوابديد پادشاهي تقدير موافق تدبير آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزت حضرت مريم مکاني را در قندهار گذاشته عزيمت تسخير کابل پيش نهاد همت والا فرمودند *

---

۲) در [چند نسخه] اخچه (۳) نسخهٔ [د] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ج د] فراخور حال ومناسب مقدار (۵) نسخهٔ [ه] قلي *

و از فیوضاتِ نامتناهي و نعمِ غیر مترقّب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - وسوداگران سودای دلخواه کرده اسپانِ عراقي از ترکمانان خریده بودند - چون انوارِ اقبال از وجناتِ حال میتافت کلانترانِ این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپانِ ما را ملازمانِ موکبِ عالي بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتحِ هندوستان مرحمت فرمایند) اشدّ رضا داریم - و سرمایهٔ سعادتِ خود میدانیم - زهے دولتِ ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهانِ درگاه عالي معدود سازیم - حضرتِ جهانباني این معني را از مؤیّداتِ آسماني و موائدِ غیبي تصوّر کردند و التماسِ ایشان را بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمتِ دلخواه فروشندگان تمسّکاتِ ابتیاعِ اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوهے (که نزدیک بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگي فرمودند که اوّل بجهتِ اصطبلِ خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای اُمرا و سایرِ ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکارِ خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسب مقتضای حالِ هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهي معمور و مرفّه شد دده[2] بیگ هزاره (چون میخواست که بخدماتِ مالي و جاني سرافراز گردد) بجانبِ قلعهٔ تیري (که حشمِ او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکبِ عالي دران حواليِ رسید کلانترانِ احشام اسپ و گوسفند بقدرِ حال پیشکش آوردند - و مصدرِ خدماتِ پسندیده گشتند - چون آن حواليِ آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهتِ نزهتِ خاطر و ترطیبِ دماغ اقامت فرمودند و حضرتِ مهدِ عُلیا خانزاده بیگم را دران مقام بیماري پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمتِ جاريه پیوستند - آنحضرت قواعدِ عزا داري بجای آورده تمسّک بحبل المتین صبر (که شانِ عاليِ منشانِ کار آگاه و نشانِ والا دانشانِ خبرت سرشت است) نموده جهتِ ترویحِ روحِ آن مخدّرهٔ مکرّمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایق خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنموني اقبالِ بلند و طالعِ بیدار کوچ بکوچ متوجّهِ دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار بآئینِ عبودیت و حسنِ عقیدت سعادتِ بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحمِ جبلّي بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدنِ او بغایت خوشوقت شدند - و مقدّمهٔ آمدنِ بسیارے از مردم شد - و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاجِ هوا درین راه بیماري[3] و وبا در اُردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ح] و دودة بیگ (۳) در [بعضی نسخه] بیماری وبا •

مصافر شهرستان عدم شدند - و حیدر سلطان ازینجمله بود - چون (مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائل بهار سامان و سرانجام اشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطاف الٰهی نموده بسمت کابل توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقّف را سبب چیست - اگر بجهت محنت و رنج کشی[۲] مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمے درست و امیدے واثق قدم در راه نهاده دل در گشایش کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را اتالیق آقا سلطان[۳] داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستان بوس سربلند شد و استعفای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتّصال یافت ٭

چون [موکب عالی در یُرت شیخ علی (که در نواحی نعمان و ارقندی واقع شده) نزول اجلال یافت] میرزا کامران از استماع توجّه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعی بیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتی را (که میر آتش میرزا بود) فرمود که توپخانه را بجلکهٔ دورے (که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیال مردم (که در بیرون قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یُرت بابوس بیگ نشست - و در ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود - و در موضع تکیه چمار[۴] قاسم برلاس باجمعے پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجی محمّد خان و شیرافکن از معسکر اقبال پادشاهی پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائید الٰهی (که طلایهٔ دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میان افواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولی اختصاص یافت - موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندی نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ه] رنج کشیٔ خود (۳) در [اکثر نسخه] آق سلطان (۴) در [بعضی نسخه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ه] نکنه خمار - و نسخهٔ [ح] نکنه خمار ٭

با جمعیّت خود و شاه بردي[۲] خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آداب زمین بوس بجای آوردند - و مستمال عنایات بیکران شدند - و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولتِ ملازمت دریافت - و بالتفات خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرض اشرف رسانید که وقت توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه مي آیند - حضرت جهانباني بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علي قلي سفرچي و بهادر پسران حیدر سلطان را (که در تعزیت پدر بودند) بر آورده مشمول مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادت زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحات اوضاع صورت اقبال پادشاهي نقش ادبار خود را مطالعه نموده خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اقدس فرستاد - و بعضی ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مفاصله میان افواج قاهرهٔ پادشاهي و لشکر میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمسات او را بادراک ملازمت موقوف داشتند - و مواعید دیگر عنایات را از لوازم آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمي توقّف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادن خواجها تعطیل و تراخي در مبادرت سپاه پادشاهي و فرصت یافتن خود بود - و انتظار سیاهیِ شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجاب ظلمت شب جهان را تاریک ساخت از تیرگیِ رای و ظلمت خاطر (دریافت سعادت ملازمت بخود قرار نداده) بسرعت تمام خود را بارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینیِ حصار روانهٔ غزنین رویه شد - و چون فرار[۳] نمودن او بمسامع علیّه رسید حضرت جهانباني بابوس را باجمعی از معتمدان بکابل فرستادند - که در انجا بوده نگذارند که بسپاهي و رعیّت آسیبی رسد - و همه را مستمال عنایت پادشاهي سازند - و میرزا هندال و جمعی را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانیِ نصرت و همرکابیِ اقبال متوجّه شهر کابل شدند - و در ساعت مسعود کوس زنان دولت کورکهٔ[۴] اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه داران نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهر مکوکب رساندند و در شب سیزدهم آذر ماه جلالي موافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائید آسماني فتح کابل (که مقدّمهٔ فتوحات بے اندازه است) روی داد و ابواب شادماني و کامگاري بر دلهای خلائق گشوده شد - دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعضی نسخه] تردي خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورکه ●

ساحت کابل را بمقدم دولت پرتو سر بلند ساختند - نویدی تاریخ این فتح کابل را گرفت (۲) یافته بود - و دیگرے این * مصراع * * بے جنگ گرفت ملک کابل از وی *

چون (بمیامن آثار ذات قدسی‌سمات حضرت شاهنشاهی ابواب مسرّت و شادمانی گشاده گشت - و اساس دولت بتازگی نهاده آمد) حضرت جهانبانی را هزیمت میرزا کامران و فتح کابل در نظر نیامده منتظر قدوم برکات التزام حضرت شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمان مسعود و وقت محمود آن جهان آگاهی را (که دران زمان بحساب مدّت عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافت ملازمت حضرت جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدار فیض بخش مسرّت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساط صوری و معنوی یافتند - و سجدات شکر سلامت آن نونهال بوستان اقبال و دریافت فروغ آن چراغ دودمان خلافت بجای‌آوردند - و درازای این خجسته دولت و حدای این فرخنده کرامت ابواب خیرات و مبرّات بر روی (۳) روزگار خواص و عوام گشادند - صباح آنروز جهان افروز حضرت جهانبانی بر سریر اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و کافهٔ سپاه و حشم و عامهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائف خلائق بشرف زمین‌بوس کامیاب سعادت شدند - و دست تمنّا بدریوزهٔ دعا بر داشته دوام دولت خلافت و رفعت لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا (۴) در خواستند - و آنحضرت ابواب عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمام زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلاسای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکی سانح شد) رحلت یونس علی و موید بیگ بود که از اعیان سلطنت و صدر نشینان بارگاه عزّت بودند - و در همین ایّام بمسامع علیّه رسید که خواجه معظّم باتّفاق مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطر اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج فرمودند وخواجه معظّم را از نظر التفات و اعتبار انداختند - و بیمن (۵) توجه و ظلّ احسان آنحضرت ولایت کابل مورد امن و امان و مهبط رحمت یزدان گشت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل در گرفت آمده - و از هردو بوی غلطی می‌آید زیراکه از اولین (۹۵۴) واز دومین (۹۵۵) می برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است (۳) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و ایتام و ارامل گشاده زربخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از مشاهدهٔ نور الهی که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخهٔ [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت *

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ[۲] سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجهٔ همت آنست که تقریبی انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه دریفولا (که نسیم اقبال بتازگي وزید - و گلستان مقصود از سر نو شگفت) مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز • شعر •

• بنفشه سر برآورد از لب جوی • زمین[۳] گشت از ریاحین عنبرین بوی •

• نسیم صبحگاه از مشک بوئي • هزاران نافه در بر داشت گوئي •

به ارته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوري دلها (که در معني شکرگذاري حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیکاوسي و کیقبادي تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع امرا کمر همت بر میان[۴] شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مهادی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتي آنچنان آئین بندي شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانباني هر روز تشریف[۵] آورده بزم آرای شادماني میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامي شرف امتیاز مي بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسرواني قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضي دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکاني بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکانے تشریف آورده •

و حضرت جهانباني را بخاطر عاطر رسيد که عيار دانش حضرت شاهنشاهي را (که در صغر سن با هزاران لمعان فر الٰهي از ناصيهٔ احوال متلالي بود) بر خرد و بزرگ عالميان ظاهر سازند در سرادقات عفت جشن خسروانه ترتيب فرمودند - و جميع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت در بارگاه حريم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند - بدانش آموزی حضار حضرت شاهنشاهي را بردوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند - و بحکم معلی حضرت مريم‌مکاني در سلک ساير مقدسات در آمده بے‌تشخيص و تعيين بحضور اقدس حضرت شاهنشاهي آمدند - و اشارت بشارت بخش پادشاهي بران⁽²⁾ رفت که آن نور حدقهٔ سلطنت، والدهٔ ماجدهٔ خود را از ميان چندين گروه عفائف بشناسند - آنحضرت بنور الٰهي بے مزاحمت سهو و خطا و بے‌کلفت التباس و اشتباه بدريافت ازلي و شناخت ذاتي دريافته درکنف والدهٔ مقدسهٔ خويش و در آغوش آن صدر نشين ستر عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ اين امر شگرف (که حيرت افزای عقول و اوهام ظاهر بينان تنگنای عادت بود) غريو از حاضران بساط قرب بر آمده شناسای قدر اين بزرگ ازل پرورد و أعجوبهٔ کارگاه تقدير گشتند - و معلوم همگنان شد که اين دريافت از اعمال حواس جسماني نيست - که در صغر سن و کبر عمر تفاوت کند - بلکه بمحض تفرس روحاني و تعليم رباني ست - که بوسيلهٔ اين نوبارهٔ چمن اقبال از مکمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است *

آرے پيوند ازلي⁽³⁾ را حجاب دوري مانع نميشود - و قرب معنوي را بعد صوري حايل نميگردد - و چون تامل کنند بعد را چه گنجايش - که درين ويعان گلبن عمر کمال قرب بمبدأ حاصل است - و انوار افاضهٔ وجود و تکميل صورت عنصري و تصقيل مشاعر ادراک درجه بدرجه صورت پذير - و نهايت مناسبت بعالم تجرد و تقدس (که ظلمت جهل و کثرت غفلت را در پيرامون آن راه نيست) جلوه نما - و بر دور بينان عالم اسرار مختفي نيست که اين صاحب فطرت عالي (اگرچه در نشأهٔ عنصري و مواد⁽⁴⁾ هيولاني مولود نماست) اما از بدو فطرت و اصل پيدائي آبا و امهات از مآثر تواليد او يند - و او در مسالک معني و مکامن باطن ابوالآباست - و بر حضرت جهانباني (که پرده دار رموز آسماني بودند) هويدا بود که چمن پيرای جهان هستي اين نونهال بهارستان وجود را (برای دريافت مقادير مراتب جهانيان اولاً - و بجهت گرد آوری پراگندگيهای روزگار ثانياً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباس رسم خنده سور آداب شکرگذاری

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ح] دلي (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هيولاني *

نعمت بخش صوري و معنوي بتقديم رساندن گرفتند - هر روز بروشِ تازه و آئينِ شايسته جشنِ پادشاهانه آراسته سپاسِ جهان آرای جان‌آفرين بجای مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگانِ دين و دولت رسيده از مواهبِ عامِ پادشاهي كامياب‌سعادت ميشدند - ازانجمله يادگار ناصر ميرزا (۲) شرف زمين بوس دريافت - و مجملي از احوالِ او آنست كه در مبادئ طلوعِ رايات اقبال بحدودِ قندهار از ميرزا كامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) ببدخشان رفت - و ازانجا كارے نساخته متوجهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - وقتيكه (موكبِ عالي از قندهار متوجهِ تسخيرِ كابل بود) ميرزا بعد از احتمالِ شدائدِ روزگار بقندهار رسيد - بيرام خان در آدابِ مهمانداري بذلِ جهد نمود و ازانجا بموجبِ حكمِ عالي دران ايامِ نشاط افزا آمده باستلامِ عتبهٔ قدسيّهٔ حضرتِ جهانباني كامياب شد - و ادراكِ جشنِ خسرواني نمود - و بسعادتِ بساط بوسِ حضرتِ شاهنشاهي نشاطِ تازه گرفته بانظارِ عنايت دولت پذير گشت *

و درين آئينِ عشرت آئين (كه (۳) هنگام آرايشِ بهارِ عيش و عشرت - و اوانِ پيرايشِ حديقهٔ دولت و اقبال بود) در ساعتي (كه كواكب با نظرات سعد بر جهانيان افاضهٔ نور ميكردند) مجلسِ نهال پيراى گلستانِ الٰهي (يعني ختنه سورئ حضرتِ شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پيوست - اسباب كامروائی عالميان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالك از مواهب خسرواني بهره‌مند شدند - و وضيع و شريف اكناف از مكارمِ پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - كلفتهاى روزگار بالفت انجاميد و تفرقهاى عالم بجمعيّتِ خواطر بدل شد - اُمرا ساچقها بنظرِ اشرف گذرانيدند - و بانعامات گرامي سرافراز شدند - و در عينِ آئين بندي آنحضرت بجهت تنشيطِ خواطر و التيامِ قلوب (كه رُكنِ اعظمِ ملك ستاني و فرمان روائي‌ست) متوجهِ خواجه ريگ روان شدند - و شادمانيها فرمودند - و حكمِ جهان مطاع صدور يافت كه اُمرا با يكديگر كُشتي گيرند - و خود بدولت و اقبال بميزانِ نظر همسران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي قورچي كُشتي گرفتند و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا باهم لوازمِ كُشتي بجای‌آوردند - و بعد ازان بسيرِ ارغوان زارِ بخواجه سيّاران عنانِ توجّه معطوف داشته دادِ خوشدلي دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائي و عشرت پيرائی جشنِ عالي اشتغال فرمودند - و ملازمانِ آستانِ رفعت پيوند را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ميرزا ست كه شرف (۳) نسخهٔ [ط] كه هنگام طراوت بهار عيش و عشرت و اوان ابتسام غنچهٔ دولت بود *

غراخور اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حالِ هر یک و انعامهای لایق هر کدام و خلعتهای موافق هر فریق شرف امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینداور و تیری[۲] و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبان آستان عبودیت را فراخور حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده مزیرِ آرای ملک صورت و معنی شدند - و طوائف انام در سایهٔ افاضت و پرتو رافت مرفّه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند •

و از جملهٔ قضایا (که دریں آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاهِ والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادیِ فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ[۳] آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم تغائی بود بدرگاهِ معلّی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِّ قبول مقرون نشد - و حکم قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتی و اخلاص خود را در توجّه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائعی (که متّصل بانقضای[۴] ایّام آئین بندی وقوع یافت) آمدنِ میر سیّد علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمینداری و حقیقت ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضع دوکی (که از توابع و اعمالِ هندا[۵]ست) اقامت داشت - بقدم صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستانبوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکی[۶] را باو مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لونک[۷] بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین بوس[۸] نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مستنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت برطبیعتِ این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید •

و از جملهٔ سوانحی (که در قربِ آن ایّام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از رویِ مکابره برجادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفتِ سیه‌بختان (که عمدهٔ آنها مظفّر کوکهٔ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون از این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ح] تیری - و نسخهٔ [د و] تبري (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکي آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت •

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بسجل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبّار شیخ [که از یکّهای معتبر بود - و از گریزي درین کنکاش (که موردِ مفاسد بود) محرمیّت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت ؛ خاطرِ قدسي مآثرِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني برآشفت - مظفّر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند - و یادگار ناصرمیرزا را طلبیده بزبانِ قراچه خان سخنانِ عتاب آمیز گفته فرستادند - محصّلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بتازگي از عظائمِ جرائمِ تو گذشته بعواطفِ بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیراتِ ماضي و حال را تلافي کني - کفرانِ نعمت را هم حدّے و اندازهٔ مي باشد میرزا سرِ خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهلِ عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطباتِ حسابي و معاتباتِ پادشاهي ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را مقیّد ساخته بر بالای ارکِ کابل نزدیک بمحلّی (که میرزا عسکري در قید بود) نگاهداشتند ●

و از جملهٔ وقائعی (که دران ایّام حادث شد) فوتِ چغتائي[(۲)] سلطان است - که جوانے بود از سلاطینِ مغول - و در حسنِ صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظرِ خاصِ حضرتِ جهانباني ملحوظ و بحسنِ التفات منظور - بدرود شدن[(۳)] او ازین جهان برخاطرِ اقدس بغایت گران آمد - امّا نظر بر قهرمانِ حکمِ الٰهي (که بقا را خاصّهٔ ذاتِ واجب - و فنا را لازمِ ذواتِ ممکنه گردانیده است) بمشورتِ عقلِ درست اندیشِ خود بدامنِ رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر اماني در تاریخ او گفته ●

● شعر ●

● سلطان چغتئي[(۴)] بود گلِ گلشنِ خوبي ● ناگهٔ اجلش سوی جنان راهنمون شد ●

● در موسمِ گل عزمِ سفر کرد ازین باغ ● دلها ز غمش غنچه صفت غرقهٔ بخون شد ●

● تاریخِ وی از بلبلِ ماتم زده جستم ● در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد ● ۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود .

چون انحرافِ میرزا سلیمان بصحّت پیوست - و محقّق شد که سر از فرمانبرداري پیچیده اندیشهٔ سروري دردِ سرش میدهد - و ازین خیالِ باطل[(۵)] برنج اندراست) حضرتِ جهانباني اوائلِ[(۶)]

---

(۲) نسخهٔ [ح] چغتا سلطان (۳) در [بعضی نسخه] بدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ح] چغتا (۵) در [بعضی نسخه] برنج اندر است ● ع ● زهی تصور باطل زهی خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهارصد وشصت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه ●

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب (که در تصرّف میرزا بود - و بیکی از ملازمان درگاه حکومت فرموده بودند) میرزا در تصرّف خویش در آورد - و (چون درحساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت می‌خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیرداده بیکی ازملازمان عالی جایگیر نمایند - و برانچه (حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بپدر میرزا سلیمان داده‌بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجه جایگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات[۲] احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند - میرزا از معامله نافهمي از ولي‌نعمت خود رو گردان شده علانیه درمخالفت زد - و خطبه بنام‌خود ساخت - حضرت جهانباني عزیمت اطفای نایرهٔ مخالفت میرزا مصمّم ساختند - و حضرت شاهنشاهي را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنف حفظ الٰهي سپرده در ساعت مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یرت چالاک[۳] نزول سعادت فرمودند - میرزا عسکري را درین‌لشکر همراه گرفتند - و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستي خلاصي بخشیده دولت را در مستقرّ امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علي تغائي (که حراست کابل بار مفوّض بود) امضای فرمان[۴] این مصلحت • بار مرجوع شد - مشار الیه را از کمال سادگي و ظاهر بیني بر زبان رفت که من هرگز گنجشکي[۵] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از ماده لوحی او درگذشته این خدمت (که محض صلاح بود) بمحمّد قاسم موجي رجوع فرمودند - و او درشب بچلّهٔ کمان خدنگ اجل رسانید •

• چون خاطر اقدس از شرّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیق الٰهي کوچ بکوچ متوجّه بدخشانات شدند - و (چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید - و باغ علي‌قلي اندرابي مخیّم اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدی بخت نافرجام خود با جمعی کثیر بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران[۶] (که از مواضع اندراب است) فرود آمده در صف آرائي اهتمام نمود - چون این خبر بمسامع علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراجه خان و حاجي محمّد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند - و درمیان فوج پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [د] مراعات او (۳) نسخهٔ [ج و] جالاک (۴) نسخهٔ [و] فرمان (۵) نسخهٔ [د] ملخی را (۶) در [بعضی نسخه] تبرگران •

و میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین (۲) و احمد بیگ و دوغان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیان (۳) رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه (مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق (۴) و لطفی مهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند - و چست و چالاک بصفوف غنیم (۵) رسیدند - مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد - از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بعرصه‌گاه فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد - و تولک طالقانی (۶) و میرزا بیگ برلاس و اویس (۷) سلطان (که از نژاد سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل شاشان (۸) بدرهٔ خوست درآمدند - میرزا سلیمان با معدودے راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین‌بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخور حالت و قدر مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

---

(۲) نسخهٔ [د] خراچین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) نسخهٔ [ج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایقانی (۷) نسخهٔ [د] روشن سلطان ❊ و در [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاشان ❊

خلائق بودند - و شکارِ مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجّه (۲) درسک شدند - و درانحدود شکارِ گنجشک بدامے (که مخصوصِ آنجا ست) کردند - و ازانجا (۳) بکلاوگان نزولِ اقبال اتّفاق افتاد و ازانجا کشم موردِ موکبِ دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودن خود صلاح ندیده از آبِ آمویه گذشته با چندے درانحدود سرگردان بود - و از سوانحے که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمانِ فرمانروای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمتِ حضرتِ جهانباني آمده بود ظاهرا ازو حرفِ نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جملهٔ قورچیانِ شاهي در رکابِ معلّی بودند) بشنیدنِ این حرف در بازارِ کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیرانیدند - و بعد از چند روز بشفاعتِ حسین قلي سلطان مهردار رقمِ عفو بر خطِّ خطای ایشان کشیده شد ●

و چون مهمّاتِ بدخشان بخاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثرِ بدخشان بجایگیرِ ملازمانِ رکابِ دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیلِ خومت مقرّر فرمودند - و بابوس را بتحصیلِ اموالِ طایقان فرستادند و رای جهان‌آرای بران قرار گرفت که بجهتِ مزیدِ سرانجامِ مهامِ بدخشان و آسودگیِ سپاه و رعیّت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - بااین عزیمتِ صایب متوجّه آنحدود شدند - چون بموضعِ شاخدان (که ما بینِ کشم و قلعهٔ ظفر است) نزولِ اجلال شد مزاجِ صحّت امتزاجِ آنحضرت از مرکزِ اعتدال في الجمله منحرف شد - و بااین تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادیِ این عارضه چهار روز غشيِ متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواهِ عوام پراگنده گشت - و مردم محالِ جایگیر خود را (۴) گذاشته آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محالِ خود باندیشهٔ ناصواب باتّفاقِ امرای دیگر برآمده تا سرِ آبِ (۵) کوکچه رسید - هوا خواهانِ میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتّفاقِ جمعے از یکجهتان آمده (۶) بردرگاه عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمالِ فساد با او بود) مقیّد ساخته در خرگاهِ خود درآورد - و خود فرشِ آستان بوده در لوازمِ خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضورِ اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روزِ پنجم (که عنفوانِ صحّت بود) افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد - چون نظرِ آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقامِ فدا ساختنِ خود

---

(۲) نسخهٔ [ج و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعضي نسخه] گذاشتنه گذاشته (۵) در [بعضي نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي ●

بشکرانهٔ صحت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمهٔ بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حقِ خدمتش اظهارِ خشنودي نمودند - و درهمان لحظه منشورِ عنایت بنامِ دولت پیرای آن تازه نهالِ جویبارِ سلطنت وسرو بنِ نوبهارِ اقبال (یعني حضرتِ شاهنشاهي) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوبِ فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبرِ ناخوش آنجا رود - و موجبِ ملالِ خاطرِ اشراق مآثرِ آن نور پروردِ الٰهي شود - و سببِ برهم خوردگيِ آن مملکت گردد - و از اتفاقاتِ حسنه آنکه همان شب (که خبرِ اندوه افزای انحرافِ مزاج بکابل آمد) صبحِ آن فضیل بیگ با فرمانِ عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدنِ نویدِ صحت و مژدهٔ عافیت رفعِ کلفت نمود - و باعثِ انتظام و استقامتِ احوالِ همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس بجایگیر خود معاودت نمود •

و از سوانحی (که دریں سال واقع شد) کشته شدنِ خواجه[2] سلطان‌محمد رشیدي‌ست که منصبِ[3] وزارت داشت - و مجملي ازیں‌سانحه آنکه خواجه معظم باتفاقِ بعضی از اوباشان (که دماغِ خردِ ایشان پریشان بود) سخنانِ تعصب نشانِ مذهب و ملت بدمذهبانِ ناقص‌اندیشه و تیره خردانِ سفاهت پیشه (که غورے در اصلِ مقصود ندارند - و بمناقشاتِ لفظي درپیچیده‌اند - نه مشامِ جانِ ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبرے - و نه نهالِ فهم و ادراکِ ایشان را از ازهارِ معرفت ثمرے) در میان آورد - و بے دینيِ تعصب را دبن انگاشته در شبِ بیست و یکمِ رمضانِ ایں سال درمنزلِ خواجهٔ‌مذکور در آمده در وقتِ روزه گشادن از آبِ شمشیرِ نادانی بشربتِ واپسین افطار داد و از قهرِ پادشاهي (که انموذجےست از عقوباتِ الٰهي) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون ایں‌خبر بمسامعِ قدسي رسید مردم بگرفتنِ آن بے اعتدالی متعین شدند - و فرمانِ قضا جریانِ بمتصدیانِ مهماتِ ممالکِ کابل (که مقرِ[4] آن بد اختران بود) صادر[5] شد - محمد علي تغائي و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که درخدمتِ حضرتِ شاهنشاهي سرافراز بوده در انتظامِ مهماتِ کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمونِ فرمانِ عالي خواجه معظم و همراهانِ او را آورده مقید ساختند •

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ج ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضی نسخه] مفر (۵) نسخهٔ [ج ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاه‌دارند تا روز باز خواست و داوريِ پادشاهي بسزای خود رسند محمد علي تغائي •

و (چون در موضع شاخدان آثارِ صحت بر مزاجِ وهاّجِ حضرتِ جهانباني ظاهر شد) در صحفۀ[2] مصفونۀ الطافِ الٰهي نشسته متوجهِ قلعۀ ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلمیِ حضرتِ شاهنشاهي نامزد - وجدّ او در ملازمتِ سکندر مکاني ارسطو نشاني میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جملۀ محاسبانِ رصد بود) درین بیماري خدماتِ پسندیده و تدبیراتِ شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعۀ ظفر اتفاقِ نزول افتاد باندک فرصتی مزاجِ اقدس باعتدالِ طبیعي رسید - و از تکمیلِ صحتِ حضرتِ جهانباني سرمایۀ عیش و عشرت بدستِ آرزوی جهانیان درآمد - و حسب الحکم خانۀ کان عمارت یافت - و اکثرِ اوقات دران منزلِ صحت افزا بوده کامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شیرافکن ولدِ قوچ بیگ را کامرد و ضحاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرطِ التفات بر زبانِ اقدس راندند که چون موکبِ عالي بکابل نزولِ اقبال خواهدنمود غوربند اضافۀ جایگیرِ تو خواهد شد - و آنحضرت بشکارِ تسقاول[3] (که بزبانِ بدخشان شکارِ نهلم گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبتِ[4] اقامتِ آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - اوزبکیّه باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ[5] تدبیرِ موافق بجنگ نمي‌افتاد •

پرده‌گشائیِ اسرار حکمت درگرد فتنه[6] انگیختن میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونی ست قدیم و عادتی مستمر که ایزدِ جهان آفرین[7] چون خواهد (که برگزیدۀ را بر مسندِ[8] فرمان‌روائیِ جهانیان جای دهد - و بر سریرِ ملک‌آرائي متمکن ساخته زمامِ قلوبِ عالمیان بقبضۀ قدرتش سپارد) جهتِ مزیدِ شناختِ قدرِ نعمتهای نامتناهي (که بجهتِ او آمادۀ عالمِ غیب است) در مبادیِ احوال آن دولتمند را موردِ انواعِ تجاربِ محن و مطرحِ توارد اصنافِ نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوکِ خود اندازۀ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفانِ کهن نامهای باستاني و شناسندگانِ داستانهای دیرین روشن است - و [چون ذاتِ قدسي وارداتِ این مجمعِ بحرینِ جلال و جمالِ الٰهي (یعني حضرتِ شاهنشاهي) بمقتضای سر نوشتِ ازلي در نهادِ فطري نامزدِ مراتبِ دانائي‌ست

---

(۲) نسخۀ [و] صحفۀ الطاف الٰهي (۳) نسخۀ [ب] سقاول (۴) نسخۀ [د] واز سبب (۵) در [اکثر نسخه] و هیچ‌تدبیر موافق جنگ نمي‌نمود (۶) نسخۀ [۲] شورش (۷) نسخۀ [ح] جان بخش جهان‌آفرین (۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند •

و ایزدِ جهان آرای بے منتِ تعلیم فردے از افرادِ انسانی امتداد داناد(۱)ل و روشن ضمیر دور بین آفریده است] ظهورِ این حوادث نه بجهتِ آدابِ لطف و قهر آموختن و متاعِ نفسانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهورِ تجلّیاتِ صفاتِ متقابله و آثارِ اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهٰذا سنوحِ این وقائع در عنفوانِ صغرِ سن بظهور آمد - که دران وقت خاطرِ قدسی‌مآثر از دریافتِ ناملائم فراغ داشت - و از ذکرِ این سخنانِ حقیقت پیوند بر هوشمندانِ عبرت گزین واضح میگردد که نظرِ ظاهر بینان را این سوانح از افاضاتِ تعلیم و اضافاتِ(۲) تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرتِ حقیقت شناسان از قسمِ اشراقاتِ لازمهٔ ذاتِ علیم(۳) قدیم و (هرگاه یکے از دورماندگانِ درگاهِ احدیّت را سرگردانِ تیهِ حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) بیشتر چینِ شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدرِ انواعِ حق ناشناسی میگردانند - و مظهرِ اقسامِ بیداد و ستم میسازند - تا در عذابِ مخلّد و نکالِ مؤبّد اندازند - و این تمثالِ حالِ میرزا کامران است - که با ولی‌نعمت و برادرِ بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاهِ وقت و فرمان‌روای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموسِ چندین بندهای خدا را در معرضِ تلف می آرد *

مجملاً درین هنگامِ مسرّت (که وسعت آبادِ خاطر بانواعِ خرّمی و خوشحالی و اصنافِ بیغمیٔ و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخمے غریب رسید - و خبرِ وحشت‌اثر آمد که میرزا کامران از راهِ بے‌اعتدالی گردِ فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سرِ دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّفِ خود آورده - و شیر افکن ناعاقبت‌اندیشی کرده پیشِ میرزا رفته است - خاطرِ قدسی‌مآثرِ حضرتِ جهانبانی [اوّل از رهگذرِ حضرتِ شاهنشاهی - و دوم از جهتِ غمخوارگیِ سکنه و رعایا (که بدائع ودائعِ حضرتِ جهان‌آفریننده - و در نظرِ عدالت تربیتِ اینها کمتر از تربیتِ اولاد نباید) و سیوم از ممرِّ طغیانِ میرزا و امورِ مترتّبه بران] برهمزده گشت - و همّتِ آسمانی نهمت در تدارکِ این تفرقه مصروف داشته در سرانجامِ این یورش اهتمامِ لایق بظهور آوردند و راقمِ این شگرفنامه ابو الفضل بجهتِ استیفای بیانِ حالات و استقصای تفاصیلِ سوانح صرفِ عنانِ قلم از سمتِ امتدادِ طولِ کلام نموده بجانبِ عرض می شتابد - بنابرین مجملے بطریقِ جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لب تشنگانِ زلالِ سخن را سیراب گرداند *

---

(۱) نسخهٔ [د ه] داناول روشن ضمیر (۲) نسخهٔ [ب] افادات (۳) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم (۵)

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکر کابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت[۲] بخش حضرت جهانبانی خوشوقت شده و از میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد می نهادند] میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متنفّر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثری از میرزا پدید نشد - و گردی از راه او برنخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالی و موالی آن دیار را بخت یاوری کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو نگشودند - هرچند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهمانی بجای آورده میرزا را به تیری[۳] آورد - و ازانجا بزمین داور برد - حسام الدین علی واد میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیّه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرّر ساختند - و علم و نقّاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضّل ساخته او را بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهی آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتّفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتّفاق از قندهار متوجّه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزی مند باردوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسّلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تتّه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزی چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبر شدّت ضعف حضرت جهانبانی (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تیری •

خبرهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود - حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش‌نهاد خود ساخته بپای بیباکي شتافت - و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ مي‌بردند) رسید - و از بے اعتدالي اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهاني[۲] بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعهٔ بغفلت و مستي میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود در آوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستي او را از فراز هستي به نشیب نیستي انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم تته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحرگه بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول بدروازهٔ طاقیه‌دوزان آمد - و از محمد تغائي (که حکومت کابل باو مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستي او را بخمار غفلت کشیده بود - علي‌قلي اوغلي[۳] (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد علي را برهنه از حمام بر آورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - وشهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد - و دران سحرگاه (که این قضیه سانح شد) حاجي محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهي را بآئین بزرگي و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاءمت شد - و انواع مهرباني کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائي و تنگ چشمي بمردم خود سپرد ٭

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدي پیش‌نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ناگهاني چون بلای آسماني (۳) در [اکثر نسخه] لعلي ٭

(که غلامان خاص پادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولد میر خلیفه (که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند - و جایگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقام استحکام زمین داور اعضای محمّدهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعی در جنگ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظّم و بهادر خان و اتکه‌خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و وبال صوري و معنوي و بدنامي دیني و دنیوي برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بےحقیقتان سفله‌طبع تنگ‌حوصله باندک گمان‌فایده خاک روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بےحقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسباب گرفتن کابل بےاتّفاقي مردم و غفلت و عدم تیقّظ و انتباه ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانب حضرت جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راه غفلت مي‌سپرد - و شرائط حزم بجای نمي‌آورد[۲] - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیٰحده برچیده گمان استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهي حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّف میرزا درآمد پیوسته در پي جمع سپاهي و سرانجام فتنه اهتمام مینمود - و جمعی کثیر در گرد او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از قورچیان شاهي (که رخصت یافته عازم عراق بودند) بدیدن میرزا آمدند - و حضرت شاهنشاهي نیز بحضور پر نور خود بزم افروز میرزا بودند - معتمدان و مخلصان میرزا همه در پي اخذ و جر شتافته - و مردم اطرافي (که در معني مگسان دکانچهٔ حلوائي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقّ نمک خوردن آنست که ما سي جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم - و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را بېزرگي برداریم - ولد بیگ (که مرد نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کارے بوقتي خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد *

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نمیخورد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از بدخشان بکابل(۲) - و محاصرهٔ آن

چون (قضیهٔ فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانباني رسید) باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالي مصمم گشت که از راه آب‌دره شتافته اطفای نایرهٔ فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زدهٔ تیه آوارگي را بتازگي خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن میرزا را فرق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوري و آنحدود بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت - و ببدرقهٔ توفیقات الٰهي بمسعود ترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طایقان مقام شد - و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام گرفتند(۳) و در تمام توران از هراس موکب عالي بیغمي روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجه قندوز شدند - میرزا هندال بلوازم مهمانداري پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عید قربان ازانجا براه کتل شبرتو گذشته بکتل ریگک عبور فرمودند - و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود - شیرعلي (که خود را از معتمدان و بیربایان میرزا میگرفت) تنگی آب‌دره را عظیم محکم کرده بود - اما زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند - و قوت بشري با تقویت ایزدي چه مقاومت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار(۴) نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس‌مانده دست درازي نمود - و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکدهٔ مجدده منظور نداشته) از بخت برگشتگي جدا شدند - و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقي (که در معني درکات تنزل بود) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهر زادهٔ حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني - آنحضرت در حدود زمزمه(۵) توقف فرموده در تمکین خواطر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بکابل بدفع فتنهٔ میرزا کامران و محاصرهٔ آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخهٔ [ح] فرار نمودهٔ گوشه گرفت (۵) نسخهٔ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه ٭

متذبذب‌درونان معامله نافهم و متزلزل‌خاطران بے‌سرمایهٔ حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهود خاطر واماندهٔ ایشان را بجای آورده مجلس کنکاش منعقد ساختند - رخصت‌یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصّن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوري و خواجه پشته (۲) نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکر فیروزي‌اثر میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمهٔ سوار دولت شدند - بقدر راهے که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بسیارے بے‌اختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجّه موکب عالي براه قندهار قرار گرفته - لایق دولت آنست که همّت‌گماشته شهر بند را متصرّف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش‌آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگي (۳) بقدر پناهے حاصل میشود - حاجي محمّد خان را طلب داشته این مکنون باطن الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت حاجي محمّد خان و جمعی براه کتل‌منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایان کتل متوجّه فتح شهر بند گشتند - عساکر فیروزي‌مآثر بسرکردگی میرزا هندال بحدود ده افغانان نزدیک روضهٔ بابا ششپر (۴) رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهي را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و داد مردانگي و جانفشاني داد چون این معني مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعے دیگر از مردم مثل شاه قلي نارنجي و امثال آنرا اشارت عالي بنفاذ پیوست که کمر همّت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدّس متوجّه نبرد شدند - و میر برکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجي محمّد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعین شده بودند) بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواستند (که او را روزے چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان درآرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان (که از کافر نعمتي و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجّه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهي تعاقب گریختها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخهٔ [د] باریدگیٔ برف (۴) در [بعضی نسخه] بابا شمشیر •

نموده بدروازهٔ آهنین کوه را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راه هزارجات گرفتند - و شهربند بتصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد سرانجام (که در جنگ‌گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند - شیرعلي سرآسیمه[2] بقلعه درآمد - و مضطربان[3] قلعه را اطمینانے حاصل شد ٭

و حضرت جهانباني ازانجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه عقابین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدي خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور[4] و ملّا مبتلائي[5] اوجي[6] و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانباني بقراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ یارک[7] جای اردوی معلّی به بینید - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجّه نموده و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که سي چهل کس بیکبار از دروازهٔ یارک بیرون آمده ایستادند - حاجي محمّد خان با جمعی از مردم پادشاهي بجانب این جماعت تاختند آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلي از اندرون قلعه برآمده بحاجي محمّد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاري از دست شیرعلي رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهي زور آورده شیرعلي را بدرون قلعه گریزاندند و حاجي محمّد خان را از ناتواني و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدّتے بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید - بموجب اشارت مقدّس سوار شد - و بازار شماتت اعدا کساد یافت - روزے میرزا سنجر[8] پسر سلطان جنید (که داغ بےحقیقتي بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسپ میخ‌جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورد - قوي بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشي فرموده بزندانخانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخهٔ [ط] و دلدادهای قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] ملا بلائي اوجي (۶) در [اکثر نسخه] اودجي (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - ودر [بعضی نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس ٭

محمد قاسم و محمد حسین (که خواهر زادهای پهلوان دوست میر بر بودند - و الحال هرکدام درخور استعداد تربیت یافته درسلک امرای عظام و هواخواهان حقیقت منش بمراتب عالیهٔ شرف اختصاص دارند) بدستیاری بخت بیدار از برجی (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس بود) خود را انداخته در عقابین بپابوس گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصید سعادت جاودانی کامیاب شدند - و مشمول عنایت بیغایت گشتند •

و درعین جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت بچاریکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر از معتمدان خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرند هر چند [تردي محمد جنگ جنگ (که از معتبران میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگرحضرت جهانبانی خبردار شوند و مردم خود را فرستاده سر راه ما بگیرند ونگذارند که بشما ملحق شویم هم کار شما ساخته نمیشود - وهم حال ما بتباهي میکشد] میرزا (که چشم بر اموال مردم دوخته بود) این سخن را بگوش هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگی شیرعلي نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامع علیهٔ رسید - حاجي محمد باین خدمت مقرر شد - که آن ظلمه را ازین تعدي وتاراج باز دارد - حاجي محمد بعرض اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند - و کار خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاح دولت باشد مورچلها و سر راهها وگذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرون قلعه رفت حضرت جهانباني را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکام موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلي و تردي محمد جنگ جنگ و سایر مردم (که بسوداگران رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیارے از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمی راهها وگذرها ظاهر شد - تردي محمد و شیرعلي باهم بگفت و گو درآمدند - تردي محمد جنگ جنگ گفت اینک سخن من پیش راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راسے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظر فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درون قلعه اندازند •

روزے باقي صالح (که از یکهجوانان مردانهٔ حصاري بود) بعهد شده میرزا کامران را نزدیک دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلي را از همین دروازه بدرون می آرم چون دروازه گشوده جمعی از دلیران میرزا قدم پیش نهادند مردم مورچل محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص وجمیل بیگ حاضر شده داد آگاهي و مردانگي دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازي کار پردازي کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقي صالح

(که باعث این فتنه بود) به تیر بندوق آتش بخرمن هستي او انتاد - و جلال‌الدّین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاري رسید - و اکثر مردم زخمي شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیر علي از در آمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانباني خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدي و جمعي کثیر را برسر ایشان تعین فرمودند - که بپایمردي همّت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها در کتل سجاوند بشیر علي رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهي نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - و جمعي کثیر دستگیر شدند - و شیر علي با معدودے بجانب هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستادها مظفّر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهي گشتند - و سوداگران تاراج شده (که آنجا بدرگاه مقدّس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معني باعث تازگي اقبال شد - و باغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علاوه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداري غنوده بختان بستر ضلالت شود ٭

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامراني خود ظفر نیافت - و بجز ناکامي راهے نگشود) همّت ناقص خود را بر سیاست کودکان معصوم و طفلان بےگناه و آلودگي پاک‌دامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یکی هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذاب تمام بر خاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - وگرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدن ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولي‌نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نادرست بگذر - و از عالم دولتخواهي و راه بیچارگي آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیر خواهي تو از دست ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتن فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کرچکان ٭

چه مي‌ترساني - اگر فرزندانِ ما را امرے واقع شود عوضِ آن بآساني ميسّر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بيگ را طلبداشته بلطفهاي نمايان خوشوقت ساختند - و بعنايتهاي تازه نوازش فرمودند - ميرزا در عرض و ناموسِ مردم دست زده بفرزندان و زنانِ مردم بغايت ناشايسته پيش آمد - زنِ محمّد قاسم خان موجي را بصندان بستهٔ آريخت - و چون ميرزا بيمارِ رنج و حسد بود هر مخالفتي (که بظاهر با حضرتِ جهانباني ميکرد) در معني آن ستيزه و مخالفت با دادارِ جهان آفرين پيش گرفته بود - و اين‌چنين ستيزه‌کار هرکارے که اختيار کند لامحاله بهيچ وجه راست نيايد - و بسر در افتد - و سرانجامِ کار موجب خسرانِ دين و دنياي او شود ●

ظهور کرامت عليا از حضرت شاهنشاهي - و فتح کابل

ميرزا[۲] کامران از بيهوشي و بيخردي براي محافظتِ خود آن نو بارهٔ بوستانِ سلطنت و باکورهٔ بهارستانِ خلافت يعني حضرتِ شاهنشاهي را در برابرِ توپ آورده در چنان مقامي (که از قدراندازانِ لشکرِ منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت - اين چه آدميّت و مردمي ست - و آئينِ کدام ددي و ديوساري‌ست - زبانِ گويندهٔ اين گفتار چگونه لال نشد و دست برندهٔ اين‌کار چرا از کار نرفت - که آن‌درجهٔ اقبال‌را باين‌نيّت بر گيرد - و باين‌قصد بنشاند چشمي [که حقوقِ صوريِ حضرتِ جهانباني (که برادرِ بزرگ - و بجاي پدرِ بزرگوار - و ولي‌نعمتِ او بودند) نه بيند] جمالِ جهان آراي حضرتِ شاهنشاهي (که در نقابِ عزّت مخفي بود) چگونه در هنگامِ صغر[۳] و ايّامِ صبا تواند ديد - دلي (که از اندوهِ حسد پايمالِ غم[۴] بوده با خداي بزرگ در منازعت باشد) مواطعِ نورِ الٰهي (که در مظهرِ بشري مودع بود) چون در يابد کسيکه راه صلاحِ خود نه بيند چگونه مصلحتِ غير بشناسد - و (چون حکمتِ ايزدي آن مظهرِ انوارِ غيب‌الغيب را در کنفِ حمايت و ظلِّ حراست و عنايتِ خود از آفات و بليّات در زمانِ سلامت و مکانِ عافيت نگاهداشته متکفّلِ صلاحِ احوال و انتظامِ اوضاعِ آن يگانهٔ روزگار شده بود) اين بدسگالانِ ستم کردار را در ساعت بجزاي اعمال و جزاي افعالِ خويش نرساند - بلکه ارادت و مشيّتِ پروردگار در حقِّ آن حق ناشناسان برين وجه مقدّر شده بود که در کشاکشِ روزگار برده و در خاکستر نکبت و مذلّت انداخته بمرورِ ايّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش آورد و کردارهاي ناهموارِ آن ستم‌انديش را بتدريج درکنارِ پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن‌عقوبت عاقبت

---

(۲) نسخهٔ [ح] روزے ميرزا کامران (۳) نسخهٔ [ا ط] صغرسن (۴) در [اکثر نسخه] درگدازش ●

عبرتِ سایرِ ناحق‌شناسان گردد - وهرآئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این‌قسمِ مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام (۲) سخت‌تر وجانکاه‌تر است ٭

و چون این امرِ ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دستِ قدراندازان در لرزه شد و تیرها براهِ اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاجِ حرارت امتزاجِ خود برودتے تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان‌الله آنچه (بدکارانِ تبه رای آنرا منقصت خیال کرده درِ ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویزِ راحت میشود - چنانچه این حال مصداقِ آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیبِ بندوق اندازانِ کم‌خطا و آتش‌افگنانِ سحرپرداز در حفظِ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالتِ بداندیشانِ میاه‌دل و پیرایهٔ هدایتِ مسترشدانِ آگاه‌درون شود و ثانیًا باعثِ ظهورِ چنین خارقِ عادتے گردد که آتشها سردي نماید - و فتیلها درنگیرد و چون سنبل‌خان را نظر بر مسقطِ تیر افتاد حدیدالبصر بود حضرتِ شاهنشاهي را شناخت نزدیک بود که از نهیبِ این حادثه روح از ابدانِ ناظران مفارقت کند - و جمیعِ بندوق‌اندازان قالب تهي کنند - و سرِّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدنِ آتشها را سبب این بوده - در ساعت دست از توپخانه بازداشت - و فرقهٔ متفرّقهٔ باغیه زمانے از شدائدِ توپخانهٔ عالي نجات گونه یافتند - هرجا که حفظِ الٰهي حارسِ حالِ برگزیدهٔ او شود مکائدِ بشري را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغلِ ناپسند بظهور آوردند امّا حکمتِ الٰهي مقتضیِ توضیحِ سرِّ این حالت و تبیینِ معنیِ این‌حقیقت بود که بر عالمیان کشفِ این‌کرامت گردد - تا هرکس فراخورِ فهم و حوصلهٔ خود در کنهِ آن غور نماید - و بمقدارِ دریافتِ خود از خیر و شر دریابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیفِ شدّت و سخت گیري (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دوربینانِ حقیقت‌شناس این حرکت را سببِ قربِ زوالِ آن بیدادگران شمردند ٭

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین‌داور و قاسم حسین خان شیباني (۳) از قلات و خواجه غازي (که در اردوی‌شاه مانده‌بود) و شاه قلي‌سلطان (که به بیرام خان خویشي داشت) از قندهار و جمعے از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچلِ این مردم در جانبِ دروازهٔ پارک عنایت فرمودند و این جماعتِ سعادت منش در آدابِ خدمت کمرِ اهتمام بستند - و بهادرانِ حقیقت اساس

(۲) در [چند نسخه] آلام — و برین تقدیر اتعاب بالفتح باید خواند (۳) در [بعضی نسخه] سیستاني ٭

جدّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راه روباه بازي بشق چاپلوسي و گربه‌لابگي زد - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد - و بوسیلهٔ قراچه خان بموقف عرض رسانید که ازگذشته پشیماني دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافي و تدارک ایام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق‌گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادي و بلند همتي سخنان او را بپایهٔ قبول داشته در مهام اهتمام سخت‌گیري تجویز تخفیف فرمودند و از آنجا که چون میرزا هندال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصد گرمي هنگامهٔ خود (که شعار کهنه عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهریست بے بها و جوهریست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب است) کم باشد چه عجب] عقل معامله‌فهم که در گرو سود و زیان ظاهري خود است) نداشتند - تا پاداش نیکي نیکي میکردند - این کوردلان در برابر نیکي اسباب بدي سرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاري و خونریزي ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباه آنکه بزرگي ایشان زیاده شود - و روزي فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه عقلها هم‌آغوش ایشان بود - و چه خیالها هم‌زانو داشتند - اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند (که چه درلتها دروست) هرائینه این نوع زیان بخود نمي پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبرے نداشتند از بازار معامله داني چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمي‌شنود کاشکے وبال دل‌آزاري دانستندے - تا تیشهٔ تیز چنین بر پای خود نزدندے ●

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند (۲) - وگفته فرستادند - که بامید که در قلعه مي‌باشي - و بکدام امید بدرگاه مي‌آئي - روز بروز اسباب قلعه‌گیري آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچل حسن‌قلي آقا نشان دادند) بیرون روي میرزا باشارت این‌جماعه از دروازهٔ دهلي برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب (۳) پنجشنبه هفتم ربیع الاول (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضی نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب سیزدهم اردي بهشت ماه جلالي سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه ●

بوسیلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه) کارے تواند ساخت - حضرت ج
بدولت و اقبال حاجي محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید
دارالسلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغي و طغیان شده بود) بقدوم گرامي عشرت‌سرای
گردانیدند - و حضرت شاهنشاهي مورد کرامات نامتناهي اقبال‌وار استقبال
بدولت ادراکِ حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس
اختصاص یافتند - و حضرت جهانباني را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهي در دید
نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبي
بوسفي روشني‌پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگرگوشه دل چنین
آرام گیرد - بر شکر سلامتي ذات[۲] قدسیه و خجستگي احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات
بتقدیم[۳] رسید - و بر دلهای افکار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهمی تازه
و هر یکی بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای در
بفراهمي بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت ج
و حضرت شاهنشاهي جای گرفتند - حاجي محمد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرز
فرستاده بودند) اگر چه باو رسیدند اما بافسون و افسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادید
گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق[۴] سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای
افتادند - و از روی عدالت حقیقي باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید -
سلطان قلي اتکه و ترسون میرزا خویش عبدالله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باق
و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر (که سر فتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرز
راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم - و لشکر فرا
اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علي قلي قورچي آخر شب از راه منجد[۶] دره
متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواري و
راهے پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علي با چندے در
ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوري رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغ
و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکي (که شعار بدگوهرا

---

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ
برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد درهٔ •

نمي‌آيد - ميرزا خواست که از غوري بگذرد - يکي از قلعچيان ميرزا را دشنام داد که همراه اين مرد چه ميشويد (و اشارت بميرزا کرد) که اگر نسبتِ بنوت و عرقِ حميّتِ حضرتِ گيتي‌ستاني داشتي هرگز از حاکمِ غوري باين زبوني نگذشتي - و او را صفت نگذاشتي - ميرزا از طعنِ او آزرده شده گفت که چرا بيصرفه‌گوئي ميکني - و حساب نمي‌فهمي - من از بي‌سرانجامي شما انديشه‌مند شده باين‌روش‌ميگذرم - اگر در شما سامانِ‌جنگ مي‌بود کي‌چنين‌ميگذشتم - آن‌ديوانه باز سخنانِ‌درشت بميرزا گفت - ميرزا برگشته بحاکمِ غوري جنگ کرد - و شکست بجانبِ حاکمِ غوري افتاد و غوري بدستِ ميرزا درآمد - و ميرزا را بقدر سامانے بهم رسيد - و شيرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجّه شد - و کس پيشِ ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمرِموافقت بر بندند - ايشان برهنمونيِ عقلِ صايب دولتخواهيِ پادشاه‌را از دست ندادند و خود را‌از معاونتِ ميرزا کامران نگاهداشتند •

ميرزا کامران ببدرقهٔ اوهامِ باطله متوجّهِ بلخ شد - که به پيرمحمّد خان آنجا برده بکمک او بدخشان را متصرّف شود - حضرتِ جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعين فرمودند - که رفته بميرزا سليمان و ميرزا هندال و سايرِ اولياى دولت متّفق گشته ميرزا کامران را بدست آرند يا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتّفاقِ ميرزايان متوجّهِ قلعهٔ غوري شد - درانجا شيرعلي و جمعے از مردمِ ميرزا کامران متحصّن شدند - و جنگهاى مردانه در پيوست - و جوانانِ نيک از طرفين کشته شدند - ازانجمله خواجه نور (که از بهادرانِ کارزارِ ميرزا هندال بود) ازتنای و ملّا مير کتابدار (که از منظورانِ ميرزا هندال بود) نيز درجهٔ شهادت يافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصورانِ قلعه تاب نياورده فرار نمودند - و قلعه بدستِ اولياى‌دولت درآمد - دريں اثنا خبرِ آمدنِ ميرزا کامران و پيرمحمّدخان از بلخ رسيد - ميرزايان قرارِ جنگ نداده بشعابِ جبال باز گشتند و قراچه خان بصوبِ کابل روانه شد - و حضرتِ جهانباني هرج و مرجِ بدخشان استماع فرموده عنانِ عزيمت بجانبِ بدخشان مصروف ساختند - چون غور بند مضربِ خيامِ نصرت‌اعتصام شد قراچه خان آمده ادراکِ سعادتِ زمين‌بوس نمود - و بجهتِ آنکه (اسباب قراچه‌خان در مراجعت بتاراجِ ايماقات رفته‌بود) رخصتِ دارالسّلطنهٔ کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکبِ عالي پيوندد آنحضرت بجهتِ خاطرِ او از غوربند کوچ کرده بموضعِ گلبار[۲] نزولِ اجلال فرمودند که تا آمدنِ قراچه‌خان دل‌مشغولي بسير و شکار داشته باشند - و بعد ازانکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

---

(۲) در [چند نسخه] گلبهار •

آنحضرت بهمان عزیمت اوّل راسخ بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیت ایزدي باین یورش نرفته بود کتل هندوکوه را برف سنگ راه شد - و شورش عجیبی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاح وقت متوجّه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجّه بصوب بدخشان منعطف فرمایند ٭

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب‌خانهٔ علم الٰهي (که لوح محفوظ رقوم ازلي و ابدي‌ست - ر جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولانی را در مبادیٔ ظهور نطق بتعلیم حروف مرکّبه و اکتساب علوم مکتسبه (که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده) درآرند - و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند] در هفتم شوّال این سال (که از عمر ابدپیوند حضرت شاهنشاهي چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئین رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاه الٰهي و رموزدان دبستان ربّاني را در مکتب بشري درآوردند و ملّا زاده ملّا عصام‌الدّین ابراهیم را باین خدمت گرامي شرف اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظر ظاهر بینان بآموزش فرستادند امّا در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاري بردند - و از غرائب آنکه حضرت جهانباني (که از علوم آسماني آگاه بودند - و بدقائق نجوم میرسیدند) باتّفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح تعلیم آنحضرت تعیین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید - چون ساعت مختار رسید آن مودّب بآداب الٰهي در لباس بازي درآمده در پردهٔ احتجاب مختفي شدند و با آن همه توجّه و اهتمام پادشاهي هرچند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاه دلان روشن‌ضمیر ازین سرّ بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا (که مخصوص تعلیم ایزدي‌ست) بعلوم رسمی روزگار مشوب و منسوب نشود - تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوریٔ این پادشاه دانشوران از قسم موهبتي ست - نه از جنس مکتسبي - و باوجود این معنی بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفي و علوم رسمي (چه ازانچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده - وچه ازان نکات و اسرار که از مبدأ فیّاض بے توسّط تعلیم و تعلّم بر باطن انور فایض گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهري و وارثان صنائع کلّي و جزوي چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائیٔ خود سر خجالت بگریبان تامّل فرو برده حیران میمانند - و طبع الهام‌پذیر آنحضرت بگفتن نظم هندي

و فارسي بغايت موافق افتاده در دقائق تخيّلات شعري نكته سنجي و موشگافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خود بسعادت روان ميخوانند - و از حقائق و لطائف آن التذاذ مي يابند - و اين بيت گرامي از نتائج فكر آنحضرت است ◦ ◦ بيت ◦

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار ◦ عشق دست دوستي در گردنش افكنده است

و بزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته‌اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود ◦

◦ مصراع ◦ ◦ اى تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم ◦

القصه (چون چندگاه پيش آن افادت (۲) انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بايزيد مقرّر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محلّ انعكاس نقوش مبادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد ◦

و بالجمله حضرت جهانباني درين ايّام سعادت فرجام در دار السّلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجّه كشوركشاى بيورش بدخشان و بآخر رساندن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا (۳) ابراهيم ناامّيد شده بخيالات فاسد متوجّه بلخ شد كه باستعانت پير محمّد خان بدخشان را بتصرّف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا ذيك پيش آمده نگهداشت - و حقيقت حال به پير محمّد خان اعلام نمود - پير محمّد خان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد و لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرّف ميرزا كامران درآمد - پير محمّد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طايقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و ازبك بروستاق تعين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيّت كولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خملنگان (۴) رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السّلطنهٔ كابل مسرّت پيراى باطن انور بودند - و قرار داد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاى ملازمان را بصفاى اخلاص و حسن عقيدت نمي يافتند اين يورش در پردهٔ تعوّق و توقّف ميماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جميع نسخ] ميرزا هندال (۴) نسخهٔ [د] خلكان - و نسخهٔ [و] خامكان ◦

و دریغولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم‌خردي (که لازم حال طویل‌قامتان بے اعتدال است) سخنانے (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازي را (که بجایزهٔ نیکوخدمتي و کفایت اندیشي بمنصب دیواني اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بسته پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم تولة عنایت فرمایند - چون امثال این‌امور از حضرت جهانباني (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمي‌یافت ازانجا (که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمع کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدي و علي‌قلي اندرابي و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه‌خضري و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدني (که از تربیت‌دادهای او بودند) از راه کتل ملار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند ✱

و چون این خبر بمسامع علیّه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجّه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت رگردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقّف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر[۲] فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت مي آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردي بیگ خان و منعم خان و محمّد قلي برلاس و عبد اللّه سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانباني خودبدولت و اقبال سوار سمند نصرت[۳] شدند - جمعی از یکّه‌جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ ابچنداول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردے نمایان نمودند - وآخرهای روز در سرجوی موري بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعی (که تعاقب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده درقراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانباني بران قرار گرفت که موکب عالي

---

(۲) نسخهٔ [د] تعین (۳) نسخهٔ [ز] شوکت ✱

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجام یورشِ والا دلخواه نموده متوجّه بدخشان شوند
و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلي شغالي را (که وکیلِ قراچه خان بود) در پنجشیر[۲] گذاشتند
که دران حدود با خبر بوده اخبارِ کابل میرسانیده باشد - و خود از کتلِ هندو کوه گذشته در کهم
بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرتِ جهانباني روزِ دیگر مراجعت فرموده اُرته‌باغ را بفرِ قدومِ
گرامي طراوت[۳] بهار بخشیدند - و جمعي ازین شوربختان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهي
نشناخته بحرام‌نمکي سر برداشتند) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت
و اسمعیل خرس - و مصاحب منافق - و بابوس دیوث - و مناشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظرِ ورودِ موکبِ عالي باشند - و فرمان شد که
حاجي محمدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسي رساند ٭

درین ایام (که استعدادِ لشکرکشي بدخشان پیش‌نهادِ همّتِ عالي بود) همه وقت
بکهن سالانِ خردمند و برنایانِ دانشور (که جوهرِ اخلاص از ناصیهٔ احوالِ ایشان میدانست) مشورت
میفرمودند - جمعي (که نه دل شجاعت‌قرین و نه خردِ دور بین داشتند) برفتنِ قندهار ترغیب
میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجامِ لشکر نموده متوجّه دفعِ فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهے (که
منشورِ فرزانگي با طغرای مردانگي بدست داشتند) در رفتنِ بدخشان موافقِ رای جهانگشای
پادشاهي اهتمام مي‌نمودند - روزے از محمّد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئي - او بعرض
رسانید که میرزا کامران از رفتنِ این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدنِ اینحدود
پیشدستي نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکبِ پادشاهي پیشتر از کتلِ هندوکوه گذرد)
فتح از جانبِ اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطورِ دیگر خواهد نشست - حضرتِ
جهانباني فرمودند که وخامتِ عاقبتِ مغروران مکرّر مُشاهد همگنان شده - اگر او مغرور است
ما بدرگاهِ الٰهي نیاز مندیم - و این بیت بر زبانِ حقیقت بیان راندند ٭ ٭ بیت ٭

٭ مبادا کس بزورِ خویش مغرور ٭ که مغروري کلاه از سر کند دور ٭

و فرمودند که توقّفِ ما چه صورت دارد - انشاءالله تعالی در همین زودي از کتل عبور خواهیم فرمود ٭

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني
ببدخشان - و بفتح و فیروزي رجوع بکابل

چون (پیش‌نهادِ همّتِ جهانگشا نهضتِ موکبِ عالي بصوبِ بدخشان بود - و تقدیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنچهیر (۳) نسخهٔ [ه] طراوت تازه ٭

این یورش نصرت قرین بر هر امرے لازم) لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب صواب با همّت والا و بخت بیدار متوجّه شدند و النگ جالاک[٢] مخیّم اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکي درین منزل اقامت شد - و حاجي محمّد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان (که در حدود بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزّز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت[٣] او تافت - و از عجائبی (که مژده رسان فتوحات بےاندازه تواند شد) آن بود که دران ایّام (که نهضت موکب عالي بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه[٤] ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسي مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغے بود که همواره درین[٥] کارخانه مي بود) بر کتف ما برآید - و آواز کند] نشان فتح و اقبال است - بمجرد خطور این نیّت مرغ سعادت بال بپرواز آمد - و همای‌وار بال زنان برکتف عزّ و شرف نشسته سایهٔ سعادت برفرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاري فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند •

و از سوانحے (که مقدّمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامن اقبال روزافزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجشیر رسید تمر شغالي سر راه میرزا گرفت - ملک علي پنجشیري با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتّفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعلي شغالي جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علي پنجشیري را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانباني آرد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمینداراته از همراهی میرزا ابراهیم تخلّف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریده خود را بآستانبوس والا رسانید - روز دیگر ملک علي برادر خود را فرستاده اززوی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالي را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور استمالت و تشریف عالي برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهی

---

(٢) نسخهٔ [ج] جالاک (٣) در [بعضی نسخه] روزگار او (٤) در [چند نسخه] آفتابه خانه (٥) نوسخهٔ [ا] درین خانه •

موروثي تو مکشوف ضمیر اقدس است - چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف پادشاهي امتیاز تمام خواهي یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند - و جلائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که زنده میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهام نبرد بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیّم سرادقات اجلال خواهد شد - چون موکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبهٔ عالي مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مریم مکاني و نور دیدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت حضرت شاهنشاهي را از موضع گلبار رخصت دارالسّلطنهٔ کابل فرمودند - و محمّد قاسم خان موجي را بداروغگي کابل نامزد فرموده بهمراهي حضرت قدسیّه رخصت دادند - که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهي مشرّف بوده درضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعي دارد - و چون در نواحي موضع بازارک از تومان بنجشیر نزول اقبال شد حاجي محمّد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردي بیگ و محمّدقلي برلاس و عليّ[۲] قلي سلطان و میرلطیف و حیدر محمّد چولي را برسم منقلا فرستادند - بمجرّد آنکه فرستادها از کتل هندوکوه گذشتند مهدي سلطان و تردي محمّد جنگ جنگ و طایفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردي بیگ و محمّد قلي برلاس بخوست شتافتند - که اهل و عیال این جماعهٔ تیره روزگار فرار نموده که آنجاست بدست آرند میرزا کامران سرمست بادهٔ غرور بحدود قلعهٔ ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظ ممالک و سدّ طرق کابل اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و ملّا خرد زرگر (که درانولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - وهمواره باعث شرارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بیني کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطایقان آورد - که مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند - و مقارن این حال تردي بیگ و محمّد قلي بحوالي خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند ٭

و چون رایات عالي نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت - و شیرعلي را مقیّد بنظر در آورد - حضرت جهانباني میرزا را بتفقّدات گوناگون عزت[۳] بخشیدند - ازانجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید - و مجملے

---

(۲) در [بعضی نسخه] علي قلي سلطان و میرلطف - و در [بعضی] علي قلي سلطان میرلطف (۳) نسخهٔ [ا] امتیاز بخشیدند ٭

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلي اعتبار یافته از مستی غرور پیوسته بمیرزا بےادبانه سلوک میکرد - و درباب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبال پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبی پیادهٔ بسیار از لشکر قندوز گرد خانهٔ او را گرفتند - و او گریختهٔ[۲] خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست - و بکمند کید خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانباني آورد آنحضرت نظر بر اعمال ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوري را نامزد او فرمودند - چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آدمي و دریافت اندازهٔ کارآمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگي و سرداراهي یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه (که هرکدام مستوجب سیاست بود) گذشته بنوازش چندین اختصاص بخشیدند - چه در میزان قدر شناسي اسباب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند *

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهي معزز شد حکم جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمد خان و جمعی دیگر برسم منقلا پیش روند - و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا (که هرائینه موید دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازم نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هریکی فراخور همت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مند گردد - و در اواسط جمادی‌الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان (که از مواضع اندراب است) مضرب سرادقات مجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم توقبای و سالقانچي وبلوچ و جمعی از سپاهي و اویماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریافتند - و مشمول عنایت پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالي بطایقان روی نمود - اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند - بمیرزا هندال و امرائے (که همراهش تعین شده بودند) حکم معلی شد که از آب تنگي[۳] گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران ازحدود قلعهٔ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم العاقبت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری دربلندئی (که آنرا خلسان[۴] میگویند) درمیان این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] آویخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخهٔ [ج ح] جلیپان - و نسخهٔ [ه] چلپان - و نسخهٔ [و] جلسپان *

و هنوز (موکب پادشاهي از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود) که بمقتضای حکمت ازلي هراول پادشاهي روگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندي ایستاد - دربن اثنا حضرت جهانباني بدولت و اقبال برکنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضی از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه(۲)است - نیم کروه ازانجا بالاتر آسیائیست - و آن زمین سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضري را (که کلان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعی از تنقطاران (که در سر جلو میرفتند) حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند - چندان بمشت و لگد زدند که بر نظّارگیان یقین شد که جان تیره‌اش را تعلّق ببدن نماند - آنگاه اسمعیل بیگ دولدي را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان‌بخشي فرموده بشفاعت منعم‌خان جرائم او را بخشیدند و بار سپردند - و متوجّه بلندئی (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح‌الله بیگ برادر روشن‌کوکه را هراول ساخته با جمعی از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه درپیوست فتح‌الله از اسپ جدا شد - و مقارن این حال کوکبهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جهانگشائي و طلیعهٔ کشورستاني است) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد - و فرار نموده خود را بقلعهٔ طایقان رسانید - و در استحکام مباني ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهي مشغول تاخت و تاراج شد - و بر سر اسباب کار قلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرل فرمودند یعني آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و دیگرے طمع دران ننماید - و دربن فتح هیچکس را سر موئي زخم نشد - مگر علي‌قلي‌خان را که زخمی بار رسید - و اسحق سلطان و تردي بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعی کثیر (که پای دلیري در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجي‌محمّد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده‌های نیاز بدرگاه کارساز حقیقي (که جواد(۳) بے‌ضنّت و مفیض بے‌منّت است) بتقدیم رسانیدند ●

و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچلے

---

(۲) در [بعضی نسخه] جمه ایست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفیض بے ضنت است ●

(که بمنعم خان و محمّد قلي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلّق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقی بمبارز بیگ رسید - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدنِ مرحمت بودند) تاسّف عظیم فرمودند - و بر زبانِ اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادرِ او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادري - بل بموجبِ رافتِ عامّه) با وجودِ چندین تقصیراتِ میرزا کامران بر سرِ عنایت و التفات آمدند - و فرمانِ موعظت نشان (که تعویذ بازوی دولت و اقبال - و حرزِ گردنِ فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اقسامِ نصائحِ بزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادرِ بدخو و ای عزیزِ جنگ‌جو از تدبیرِ این کار (که باعثِ کارزار و موجبِ قتل و آزارِ مردمِ بیشمار است) بازآی - و بر مردمِ شهري و لشکري رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت • شعر •

• بود خونِ آن قوم در گردنت • بود دستِ آن جمع در دامنت •

• همان بِه که بر صلح رای‌آوري • طریقِ مروّت بجای آوري •

و مصحوبِ نصیب رمّال این منشورِ سعادت فرستادند - چون میرزای مست غفلت رو گردانیدۀ اقبال و پشت دادۀ دولت بود نصائحِ سعادت لوائح مفید نیامد - و در جوابِ آن طومارِ عنایت و دیباجۀ درایت این بیت بر زبان راند • شعر •

• عروسِ ملک کسی در کنار گیرد چست • که بوسه بر لبِ شمشیرِ آبدار دهد •

نصیبِ رمّال حقیقتِ ادبارِ میرزا بمسامعِ علیّه رسانید - حکم بضبطِ مورچلها شد دریں اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیّتِ تمام باستلامِ عتبۀ علیّه شرفِ اختصاص یافته بعواطفِ خسروانه سعادتِ امتیاز یافتند - و چاکرخان واد ویس قبچاق با مردمِ کولاب نیز آمده ضمیمۀ عساکرِ اقبال گشت - و دریں مدّتِ یک ماهِ محاصره روز بروز ابوابِ فیروزمندي بر روی اولیای دولت گشوده‌تر میشد - و عقدۀ مهمّاتِ میرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر میگشت - تا آنکه از اقسامِ حیله گريْ و کیدورزي نا آمید شد - و از کمکِ پیرمحمّد خان اوزبک (که از کوتاه بیني چشم‌میداشت) مایوس شده بے اختیار دست بفتراکِ اطاعت و انقیاد زد - و بوسیلۀ این حیله خود را دریں نوبت از گردابِ خطر برکنار گرفت و کشتيِ عافیت را ازیں موج‌خیز بساحلِ نجات رسانید - و بایں قصد انواعِ الحاح و استعذار پیش آورد روزے خطّے بر تیر بسته در اردوی معلّیِ انداخت - مضمون آنکه حقوقِ عنایت و رعایتِ آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته پشیمانم - و میخواهم که بطوافِ کعبۀ معظّمه رخصت فرمایند - تا از معصیتِ بغي و کدورتِ کافرنعمتي پاک شده خود را مجتنعۀ

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنحضرت که این دولت بوسیلهٔ میرعرب مکي مشخص شود - و میر از جملهٔ سیاحان روزگار در صدق وصفا امتیاز داشت - وبکیمیاگری منسوب بود - و حضرت جهانباني جنت آشیاني باو توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضه‌داشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص في الاخلاص - و السلامة في التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی) یعني ای اهل قلعه خلاصي در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه راست را پیروي نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت جهانباني ازانجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسي ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق (که در مشارب عقلي از زلال عذب شیرین‌تر بود - و در اذواق حسي از عصارهٔ حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سر تسلیم پیش انکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من بسعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستي یا حیله‌پردازي روان شد - چون نزدیک بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلی ندارد - و همین مقدار اطاعت درعالم ظاهر کافي‌ست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغي نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که اُمرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه‌را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافیِ آنچه باو کرده‌ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت نظري تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند ٭

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقي صدر خطبه بنام گرامیِ حضرت جهانباني خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغی

(که دران نزدیکي بود) نزول اقبال فرمودند - مورچلها برطرف شد - و حکم عالي بصدور پیوست که حاجي محمّد و جمعی حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند - و علي دوست خان باربیگي و عبدالوهّاب و سیّد محمّد یکنه و محمّد قلي شیخ کمان و لطفي مهردي و جمعی را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجب قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکی از خدمتگاران میرزا کامران سوارہ میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کمان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمع مقدّس حضرت جهانباني رسید از نیک سیرتي این معني را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنگ مزاجي بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت - و حاجي محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگي تو این بے حرمتي بمیرزا رسید - و فرمان عطوفت (که متضمّن معذرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدّین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخی از شب گذشت قراچه خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابر مشعل رسید حکم عالي شد که شمشیر از گردن فرود آرند - و گناه او را بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکي گفتند که عالم سپاهیگري ست - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دست چپ تردي بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد قراچه خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایر اُمرا نوبت بنوبت مي آمدند - و نوید بخشش مي شنیدند - آخر همه قربان قراول (که حقوق خدمت داشت) بفرط خجالت و سرافکندگي آمده کورنش کرد - حضرت بترکي فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتي - او نیز بترکي جواب داد - روی جمع را (که دست قدرت ایزدي سیاه کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلي سلطان مهردار (که همه وقت راه سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند • بیت •

• چراغي را که ایزد بر فروزد • هرآنکو پف کند ریشش بسوزد •

و تمامی اُمرا بتخصیص قراچه خان (که ریش دراز داشت) شرمندگي کشیدند - روز دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنار آب طایقان (که اُلنگی دلگشا بود) نزول اجلال واقع شد •

روز چهارشنبه هفدهم رجب ببدرقهٔ هدایت ازلي میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس

مشرف شد - و شرح این قضیهٔ[۲] بدیع آنست که در حوالی بادام درهٔ میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان را بشکر عنایت پادشاهی التذاذ داد - و از چندین بے ادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذراندن و از جرائم آن در گذشتن سبب تعجب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما می بودید چه میکردید - گفت از من گذشتن و گذاشتن نمی آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کارے (که پاداش آن تواند شد) در دست هست - اگر بجای آرید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائی هستیم که دست پادشاهی بما نمیرسد - مناسب آنست که باسعدودے ایلغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم رسانیده عذر گناهان خود بخواهیم - و خدمات پسندیده بجای آریم - میرزا کامران قبول این معنی کرد - و باسعدودے روان شد چون بنواحی اردوی معلی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانبانی از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و تردی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی سلطان مهردار و بالتو[۳] بیگ تواچی بیگی و ناخچی بیگ و جمعی دیگر بروند - و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و جمعی دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکری را بند از پا برداشته بودند ٭

صباح آن بقانونے (که حکم عالی نفاذ یافته بود) میرزایان و أمرا رفته لوازم احترام بجای آوردند، و حضرت جهانبانی تخت آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرف شد - و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانبانی از روی مهربانی فرمودند که دیدن توره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی فرط رافت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریهای زارزار کردند چنانچه تمام حضار مجلس عالی را دل بدرد آمد - میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالی در جرانغار نشست - و بترکی فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و أمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعی از نزدیکان بساط دولت (مثل حسن قلی مهردار و میر محمد منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ آخته) در دنگل قرار یافتند - و جشنی عظیم انتظام یافت - قاسم چنگی و کوچک خچکی[۴] و مخلص قبوزی و حافظ سلطان محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و سایر

---

(۲) در [بعضی نسخه] قصهٔ بدیع (۳) در [بعضی نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ح] عچکی ٭

این گروه جادو منش نزدیک بقور نشسته نغمه‌پردازي نمودند - و از یکها کاکر علي و شاهم‌بیگ جلایر و تولک قوچین و جمعي دیگر عقب قور جای یافتند - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهي کشیده شد - و دربن مجلس حسن قلي مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضور شما مذکور میشد (۲) که پیش پیر محمّد خان میگفته اند که هرکه یک ناونج بغض مرتضی علي ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بندهٔ باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بسی درهم شد - و گفت بسی مردم مرا خارجي تصوّر میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرت جهانباني بنوادر کلمات گوهرافشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود - و دربن محفل نشاط میرزا عسکري را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهي نزدیک دولتخانه ایستاده شد - روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناري رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناري موضعی ست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل *

روز چهارم ازین منزل مسرّت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمهٔ بندگشا (که نزدیک اشکمش است) نزول اقبال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزل عبرت افزا حضرت گیتي‌ستاني فردوس مکاني سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خطّ فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس‌مکاني (در باب نزول اجلال باین موضع فرح‌بخش - و آمدن برادران - و اطاعت‌نمودن ایشان) برسم نشان تاریخ آنرا برتختهٔ سنگی نقش فرموده (۳) اند - حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنّت سنیّهٔ حضرت گیتي ستاني تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هردو تاریخ از دو پادشاه بزرگ‌منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابهٔ ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضع ناري ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا سرحد موک و قراتگین (۴) بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرّر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند - و عسکري میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ج] که پیرمحمد خان (۳) نسخهٔ [د] زده اند (۴) نسخهٔ [ج] قراتکین *

نیز همراه میرزا ساخته قراتگین بجایگیر او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جایگیر راضي نبود امّا بملاحظهٔ اینچنین جان‌بخشي چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طایقان و بعضی از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وقندوز و غوري و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناري را بمیرزا هندال مکرمت‌فرموده شیرعلي را همراه میرزا ساختند - و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمول تفقّدات پادشاهي گردانیده تصمیم رفتن کابل فرمودند و در مجلس آخرین عهود و مواثیق (که شعار منتظمان سلسلهٔ صورت‌است) درمیان آورده هر کدام را بخدای انتظام‌بخش عالم صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی عطوفت برادري پیالهٔ شربت طلب‌داشته اندکی ازان تناول کرده ' بمیرزا کامران مرحمت‌فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعي‌داشته الوش پادشاهي بخورند - و پیمان یکجهتي و یکدلي‌را وثوق‌بخشند - و بموجب امرعالي باوجود تحقّق اخوّت عقد صداقت و خلّت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان‌را علم و نقاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرف عزّت و کرامت استظهار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکب عالي متوجّه خوست شد - و درانجا (که نزهتگاه عشرت بود) اقامت فرمودند و از راه پریان[۲] متوجّه کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرت صاحبقراني بعد از تادیب هندوان کتّور[۳] اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگي نظر تعمیر انداخته نام آنرا اسلام آباد نهادند - رایات اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریخت قلعه را اصلاح نماید - و اهتمام آنرا بامرا قسمت کنند - ده روز آنحدود معسکر دولت بود تا آنکه باهتمام پهلوان در یک‌هفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورت اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکم آنجا ساخته گذاشتند ٭

چون خاطر جهان آرا از مهمّ قلعه جمع شد برسر کان نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرج این کان برابر نمي‌آید - و ازانجا لب آب پنجشیر نزدیک کتل اشتر کرام محلّ سرادق دولت‌اعتصام شد - و اوائل زمستان (که زمین از برف بنیاد رو سفیدي کرده بود) عرصهٔ حدود دارالملک کابل بقدوم گرامیِ حضرت جهانباني فرو بها یافت - و بجهت اختیار وقت و انتظار ساعت مسعود روزے چند در نواحیِ شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرت شاهنشاهي (که هزاران میمنت و سعادت در مقدم آنحضرت‌است) اقبال‌وار استقبال فرمودند - اتکه خان و جمعی

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرمان - و نسخهٔ [ز] بریان (۳) نسخهٔ [ا د] کنور ٭

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرف شدند - وآنحضرت بدیدار سعادت‌پرتو آن قرة‌العین خلافت و غرة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبهۀ ایشان میتافت) مبتهج و منبسط گشته ناصیۀ اقبال را بسجدات شکر الهی جلای جاودانی دادند - ودر جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت سایۀ ورود بر شهر انداختند - و برزمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و دریغولا ممندر از کشمیر عرضه‌داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان وگل و میوۀ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصۀ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود - وآنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل‌بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجه باطنی بتسخیر هندوستان دران دیباچۀ هوشمندی ایراد فرمودند [۲] - ودر مستقر خلافت همواره برتمشیت امور مملکت و تقویت مهام‌دولت بطرزے (که دواعی اوقات مستدعی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای‌صایب همت گماشتند ازانجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع سیاست شده بودند) ایشان‌را رخصت سفرحجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان‌زنِ ناهمواریهای نفس است) از ایام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزي شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیان هزارها توقف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایۀ قبول بخشید - ودر همین ایام تجدید مبانی مودت و تاکید معانی محبت (که لازمۀ فتوت و مروت‌است) فرموده خواجه جلال‌الدین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند *

و از سوانح (که دریں‌سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمد سلطان و مجملی ازیں سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) باراده ملازمت حضرت‌جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز باراده عتبه بوسي و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۲) اگر چه در نسخۀ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخۀ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار ونیز در دیگر هیچیک نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد *

بر سرِ هزارها برد - که تاخت و تاراج این گروه (که همواره برهزنی و غارتگری اشتغال دارند) نماید - و از بی تدبیری (که منشأ آن غرور جوانی - و جنونِ پندار باشد) آئینِ پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربتِ واپسین در کشید - آنحضرت تردی محمّد خان را اعتبار افزوده زمین‌داور و آنحدود بجایگیرِ او مقرّر ساختند - و بجهتِ انتظام و استحکام مبانیِ آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرّشید خان بن سلطان سعید خان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظرِ اشرف گذراندند - و بزودی مشمولِ عنایت شده رخصت یافتند و در همین ایامِ سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطینِ ازبکیّه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظورِ نظرِ عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعقدِ قباب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خردِ آنحضرت بود) عقدِ ازدواج بستند - و از وقائعی (که درین سال روی نمود) شهید شدنِ میرزا شاه برادرِ میرزا الغ بیگ است - از اشتغر گرام (که در جایگیرِ او بود) عزیمتِ آستانبوس داشت - چون بکتلِ منار رسید شاه محمّد برادرِ حاجی محمّد بانتقامِ آنکه (در هندوستان کوکی عمّ حاجی محمّد خان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سرِ آن کتل تیرے زده و میرزا را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد (۲) ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ - و رجوع عالی از بی‌اتفاقیِ میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیرِ ممالکِ هندوستان و برآوردنِ خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیمِ این امر بر جمیعِ امور بر همّتِ ملک گشای (۳) از واجباتِ اقبالِ روز افزون بود - و سیرِ ولایتِ کشمیر نیز مرغوب و مکنون) آنرا بوقتِ دیگر حواله فرموده یورشِ بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدمِ دولت در رکابِ عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائلِ سالِ (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکی از معتبرانِ درگاه بود) پیشِ میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجبِ قرار داد بعزیمتِ بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتی را پیش‌نهادِ همّت ساخته - و این معنی را سرمایهٔ سعادتِ جاوید دانسته) هنگامِ وصولِ راياتِ عالی بحدود بدخشان خود را باستعدادِ تمام قرینِ موکبِ والا گرداند - و مناشیرِ مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درساختگیِ راه و آمادگیِ سپاه و بزودی خود را رساندن) شرفِ اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضتِ راياتِ عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [ه] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [ه] جهان گشای ٭

و بجهتِ تنسیقِ امور و انتظامِ مهام و آمدنِ حاجي محمّد خان از غزنین قریبِ یک ماه در یُرتِ چالاک توقّف اتّفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دومت خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقاً منصبِ وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوانِ حال بود - و از بےرشدیِ او خواجه غازي مهمّات را بکاردانیِ خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتقِ مهمّاتِ میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریرِ حالِ خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهتِ تشخیصِ معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقرّبانِ درگاه بود) محصّلِ این مهم شد - و بعد از تحقیقِ معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیراندند - و محمّد قلي سلطان را بجهتِ تحقیقِ اموالِ خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجّهاتِ حضرتِ جهانباني بخطابِ افضل‌خاني ممتاز شده بود) از مشرفیِ بیوتات بمنصبِ دیوانیِ بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برسمِ ایلغار دریافتِ آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد *

بعد از فراغِ خاطر از مهمّاتِ ضروریّهٔ این یورش موکبِ عالي باشتالف نزولِ اجلال نمود و درینجا عبّاس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریبِ وصولِ میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدنِ میرزایان و استعداد کردنِ میرزا کامران بمسامعِ عزّ و جلال رسید از راه پنجشیر عنانِ عزیمت معطوفِ ساخته اندراب را مخیّمِ سرادقاتِ عزّت فرمودند - و در منزلے (که حضرتِ صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برسمِ تبعیّتِ آنحضرت کامروائي فرمودند - و ازانجا بناري[۲] اتّفاقِ منزل افتاد - و از کتلِ ناري گذشته بسیرِ دشتِ نیل بر (که بهارِ آن در ولایتِ بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحیِ این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادتِ بساط بوس دریافتند - و محفوفِ اصنافِ الطاف گشتند و بالتماسِ میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصتِ بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاواریِ سپاهیِ آن دیار نیز کند - و از نواحیِ بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایانِ کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابعِ بلخ است - و بمعموري و افزونیِ میوه و خوبیِ آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد *

و در اثنای آن شیر محمّد پکنه[۲] (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلي مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرم[۳] اوغلي مقیّد ساخته پیش کیستن[۴] قرا حاکم بلخ آورد و در جیچکتو[۵] میمنه استعداد رفتن هري مي نمود) شخصی پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشي در توقّف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیر بلخ مصمّم داشتند ٭

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمّد خان حاکم بلخ خواجه ماق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدني (مثل ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلي میرزا و جوجک میرزا) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد - آمرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و مستحکم کردن آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامي ارزاني داشتند - و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنان قلعه امان طلبیده بآستانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانباني جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستي در تو پیداست - آنچه بخاطر تو رسد بےملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمّد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بے جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّت والای خود فرمودند - که در آئین فتوّت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده‌تر مي باشد - این گروه را امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت‌سرای ضمیر سزاوار گنجایش باشد - اتالیق معروض‌داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمي آرند - پس مرا[۶] نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم این‌جانب بملازمان درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّت ازلي و ارادت قیّومي برخلاف این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - وچند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکه (۳) در [بعضی نسخه] پیرم اغلن (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - و نسخهٔ [ح] کیسین (۵) نسخهٔ [ح] و در چیچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] آمرا را ٭

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فراوانی میوه باعث توقّف بود امّا عمدهٔ اسباب توقّف ناآمدن میرزا کامران شد - و خردمندان پیش بین حسابدان ازروی یقین میگفتند که اگر این توقّف نمیشد پیرمحمّد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هرآئینه مستاصل میشد - یا بر حسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیّه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقّف بامتداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمک غنیم آمدند - و امرای اوزبکیّه را (که بدست افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راه خلم متوجّه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا شاهو[2] نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانهٔ (که سر منزلیست مشهور) معسکر دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگی وقّاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاری برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمّد سلطان حصاری با گروه انبوه برسر اردوی معلّی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمّد قاسم موجی و شیر محمّد یکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردّد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اویکن اغلان را (که از اوزبکان نامی بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمّد خان ترکمان و سیّد محمّد یکنه مناقشه شد - هر کدام نسبت این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اویکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمّد خان کرد که اوّل این شمشیر بمن انداخت از هول[3] شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را راست کردم[4] و ایستادم این مرد دیگر (و ایما بسیّد محمّد یکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسیّد محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان است - تو بیمروّتی کردهٔ - که بر صید دیگری شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان [illegible] فرمودند - و اویکن را به پیرمحمّد آخته میردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او [illegible] آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بےاخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره [illegible]ت از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند اگرچه [illegible] میرزا نسبت کنند) از بعض (که مادّه قابل بود) راست مي‌نمود] امّا اینجا خلاف را [illegible]ی بستند *

---

(۲) نسخهٔ [illegible] و (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گرو[illegible]
(۵) در [[illegible]] [illegible]صیر *

القصه روز دیگر ازبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و مستعد پیشدستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان قول شده بود - و پیر محمد خان برانغار - و سلطان[۲] حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس رفعت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعین فرمودند - و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگی افواج باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانان نبرد آزمای عرصهٔ همت پیموده داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بند بلخ درآوردند - حضرت جهانبانی بمقتضای نطانت و متانت رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنان نادرست کم‌همتانه درمیان آورده گاه کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریب میرزا کامران و امثال این چیزهارا سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفس خود باین راضی شدند که بجانب درهٔ گز (که از جاهای محکم است) شتافته روزی چند درانجا باشند و ایماقات آنحدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح سرانجام دهند - و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا بایخدود کافتن مناسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسر خواهد شد - و بتائیدات الهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و هم‌عنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب درهٔ گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشت خواطر جمهور بی علاج شده بآنصوب توجه فرمودند - و بلخ گرفته را از بی‌اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته و ازبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی[۳] دیگر از بهادران نامی را چنداول تعین فرمودند ٭

چون (همگی نیت حق ناشناسان تیره درون برهم زدن سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاری جرانغار (۳) در [بعضی نسخه] جمعی کثیر ٭

(که بجانب درهٔ کز بحسب تقدیر خواهي نخواهي واقع‌شد - و اتّفاقًا رو بکابل داشت) معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتن میرزا کامران در السنهٔ عوام مشهور شد - مردم روی در پریشاني نهاده سو بسو متفرّق شدند - هرچند [حضرت جهانباني حُسَین‌قلي سلطان مهردار (۲) (که از مخصوصان بساط عزّت بود) و جمعي دیگر از مقرّبان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعین فرمودند] چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقم مشیّت حکیم قدیر برین‌صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمکاران و آسیب جفا پیشگان بمحفوظي گراید - و مهبط برکات ذات قدسي گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهي ظلّ الٰهي گردد - و چندین هزار تخم نیکي در مزارع بسیط غبرا و ریاض آمال مخلصان افشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان‌آرا این‌چندین نصرت را در لباس چندین حال (که موجب ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعهٔ ناملائم بظهور نیامدے در مشاغل تسخیر ماوراءالنّهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندے و سرانجام این ممالک (که مامن متوجّهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتادے *

و بالجمله چون مخالف ازین قضیّهٔ نامرضیّه آگاهي یافت مهمّ برهم‌خوردهٔ خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرت جهانباني بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ (که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار را دیباچگي بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشهٔ شیران نبرد رخش جهان‌گرد زرّین نام (که تسرّالنّاظرین نام داشت - و آنرا محمّد خان حاکم هرات پیشکش (۳) کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمّد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و حمایت ایزدي آن صاحب سریر سروري را نگاهباني فرموده بسامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیتي را بچشم خود دیده برنفاقت پست فطرتي و دون همّتي هرطرف پراگنده شدند *

تفصیل عمده‌های موکب عالي رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجي محمّد خان - تردي بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمّد قلي‌خان جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمّد آخته‌بیگي - عبدالله خان اوزبک حسین قلي خان مهردار - محبّ علي خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلي (۳) نسخهٔ [ط] محمد خان شرف الدین اغلي حاکم هرات *

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلي نارنجي - محمّد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهّاب اوجي[2] - باقي محمّد پروانچي - خالدین[3] •

و بعد از سه روز بر سر ینغ چهارچشمه اتّفاق نزول افتاد - و درین منزل محمّد قلي شیخ[4] کمال (که براه راست افتاده بود) خبر موکب معلّی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عطوفت بنام نامی حضرت شاهنشاهي و مخدرات تتق عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمّد آخته بیگي روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنیت محمّد کامران بمقتضای طبیعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبّت و دولتخواهي را بالکلّیّه فروگذاشت - و بسیارے از همراهان را همّت یاوري نکرد - لاجرم این سفر بخاطرخواه احبّای دولت میسّر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ سلامتي کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلّي بخش خواطر محبّت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج یافته بود - و ازانجا شب درمیان بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه سیّاران ورود اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعموره ورود سعادت اتّفاق افتاد و حضرت شاهنشاهي کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامي فرموده مشمول انظار عنایات شدند - و ازانجا بساعت مسعود بچتر اقبال سایه‌گستر دارالملک کابل گشتند - و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندوز آمد - و اُمرا همه بي‌هم بکابل رسیدند - و شاه بداغ خان (که داد جلادت و مردانگي داده بود) در قید غنیم افتاد - و میر شریف بخشي و خواجه ناصرالدّین‌علي مستوفي و میرمحمّدمنشي و میرجان[5] بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمّد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمد و باقي جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و [چون اتالیق و جمعی دیگر از ازبکیه (که در ایبک بدست افتاده بودند) خلاصي یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراحم پادشاهي بیان کردند] پیرمحمّد خان در تعجّب مانده مردم پادشاهي را (که پیش او بودند) بسلوک آدمیانه روانهٔ دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مستقرّ خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربیني عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمّات دین و دولت توجّه عالي

---

(۲) در [چند نسخه] اودجي (۳) در [بعضی نسخه] خالدي (۴) در [بعضی نسخه] شیخ کمان - و در [بعضی محمد قلي وشیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ •

مبذول داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را (که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادن او را برطرف کرده بازپس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرسید علي (که در فنون تصویر و نقاشي یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان علي را (که بخطاب افضل خاني اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت ٭

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانباني از فرط شفقت و عطوفت ذاتي تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابي ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکي نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخششی والا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانباني در کابل عدالت پیرای بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویت و نیک گماني (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشهٔ بغي و فتنه (که مخمر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریک سلسلهٔ مکر او آمرای تنک مایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواع نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظل عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزا کامران میرزا عسکري را در کولاب گذاشته متوجه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بجنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم[۲] رفته منتظر پاداش الٰهي نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوی فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و بمیرزا هندال اولاً از راه فریب دوستي نما درآمده حرف یکجهتي درمیان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران با استعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داري دقیقهٔ فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کاری نتوانست ساخت) باوزبکیه متوسل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم ٭

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیّه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزاهندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است) تدبیری پسندیده انگیخت - و خطّی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتّفاق و فریب دادن اوزبکیّه - و بروش پختهکاران آن فریبنامه را بقاصدی داد که عمدًا خود را بدست اوزبکیّه انداخت - بعد از کاوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتّفاق نموده اوزبکیّه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیّه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری شکست خورده درقلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرّف خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که باو متّفق شده بود) مقیّد ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار قندوز نااُمّید گشته یاسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکری برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موميالیه را همراه گرفته متوجّه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعیکثیر از اوزبکیّه (که بسرداری سعید بیگ بیُرتاولی آمدهبودند) گذر آنها بر اُردوی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجّه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخوست متوجّه شد - که از راه ضحّاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و ازانجا حال کابل بواقعی دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون اُمرای نفاقپیشهٔ حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امّید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی بعفو مقرون گردد • • شعر •

• باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم • گر طاعتی قضا شده باشد ادا کنم •

امّید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مس زر اندود اورا بعیار زر خالص فرا گرفته) بصدق مقرون داشتند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از کابل و محاربهٔ بمیرزا کامران - و دیگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن میرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمعي از دولتخواهان دور بین بموقف عرض رسانیدند که پاک سیرتي و نیک گماني را حدّے و نهایتي مي‌باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق‌ناشناس چندین[۲] مرتبه بتجربه پیوسته لایق دولت و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند - و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و سپاه نصرت قرین استعداد بر اصل نماید - هرگاه اندیشهٔ این کار کرده‌شود از غدر و فریب ایمني خواهد بود - اگر (في الواقع میرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتي پیش گیرد - و بعزّ بساط بوس استسعاد یابد) هرآینه بفنون عواطف پادشاهي اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکّن است) ازین طرف مراتب احتیاط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت اساس عزیمت نهضت عالي بجانب غوربند (که راه آمدن میرزا بود) مصمّم گشت - و در[۳] اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالي از کابل رایت عزیمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامي حضر یعني حضرت شاهنشاهي را از فرط مهرباني در کابل صدرنشین هفت اورنگ راحت و مسندگزین[۴] چار بالش عافیت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمّد قاسم خان برلاس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بیگ و جمعي دیگر از تیره درونان روشن برون (که پیوسته انگیختن شورش[۵] و آشوب پیش‌نهاد همّت فتنه سرشت ایشان بود) خوش‌دل شده مقدّمات حق ناشناسي نوشته میرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعي کثیر آمده مي‌بینیم و مردم یکجهت پادشاهي را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و بآساني ملک کابل بدست خواهد آمد ●

بوالعجب کاریست که از کمال نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نمیدارند (از عهدشکني و بداندیشي و نادرستي) همهٔ آنرا بے‌محابا بصاحب و ولي‌عهد خود بعمل مي‌آرند و چشم نابینای خود را بر قبح آن نمیگشایند - بلکه آن قبائح را از محسنات میشمارند - و از تدبیرات وگربزیهای خود حساب میکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را فهمیده‌اند - و از نوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پیوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد جلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [۵] شورش و فتنه ●

ت آن دارند) امّا مغلوب هوی تباهِ خود گشته این‌چنین نردِ دغل بازي و بیوفائي
احي پاکبازے مي‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه
- انگاشتم که جلائلِ خوبیها و شرائفِ بزرگیهای این ذاتِ قدسي را در نمي‌یابند
ی رسمي چهشد - آنچه (از ملازمانِ خود توقع دارند بآن مقدارِ احسان) خودها (که مورد
طاف و عنایات اند - که یکی ازانها تمامِ عمر برای حق‌گذاري کافي‌ست) با صاحب
ت بر خلافِ آن سلوک میکنند - واز بےفکري و بدرائي در برابر چنین پیش مي آیند
ده (بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهورِ امثالِ این امور ازو چه بعید - و کورِ مادر زاد را
رشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قوم بسبلِ[1] نفاق بےنور شده - و سینهٔ محبتِ این فرقه
تنگ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای
را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهي - توسنِ نفسِ امّارهٔ
امان نه آنچنان خود رای‌ست که بزورِ بازوی سرزنش لجامِ اورا توان کشید - یا بنیروی
صیحت عنانِ اورا توان تاب داد •

بمقتضای سرنوشتِ آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را محطِّ موکبِ مقدّس ساختند
چاریکاران و ازانجا بآبِ باران نهضت فرمودند - اتفاقاً درین منزل جوی آبے بود
اره اسپ راندند - و جمعے از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بدِ زمین
نه سالکِ مسالکِ خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد
زنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازانِ فدائی شاه اسمٰعیل صفوي
از فرازِ کوه آسمان ارتفاع بگرفتنِ روباہے بر نشیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند
امي و جان‌سپاري بلند ساخته معمارِ اساسِ حقیقت گشتند) بر زبانِ اقدس راندند
آنحضرت در حقِّ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاه خویشتن‌داری تیره روزگاران
- القصه قراچه قرابخت و مصاحبِ منافق و گروهے دیگر (که شعله افروزِ شرارهٔ
د) بواسطه و بےواسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان‌است - و شعاب
د - میرزا بامعدودے خواهدبود - دولتخواهانِ جان‌سپار را براههای مختلف تعین بایدکرد
راہے بدر نرود - و همگي خیالِ این بداندیشان آنکه سپاهِ فراهم‌آمده را پراگنده سازند
کامران سرانجام پذیرد - حضرتِ جهانباني (که از لطافتِ سیرت و حسنِ سریرت

---

[۱] از میل نفاق •

در حقِ مردم بجز حسنِ ظن راه نمیدادند) تدبیرِ این حرام نمکانِ شوربخت بر صواب پنداشته حاجی محمّد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدّین محمود و چلپی بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه‌بر و شاه قلی نارنجی را بصوبِ ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمانِ عتبهٔ اخلاص را براهِ مال اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمتِ اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوالِ اقبال قرینِ پادشاهی را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگِ فریب و فسون بعرضِ حضرتِ جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیتِ خدمتگاری امرے دیگر مصمّمِ ضمیر نیست •

چون [از اهلِ اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهلِ نفاق (که در لباسِ عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوهِ پادشاهی و فراوانیِ لشکر در تیهِ حیرت سرگردان بوده نه راهِ ترکِ خدمت و نه روی ادراکِ ملازمت داشت) از نفاقِ این گروهِ بےشکوه آگاه گشته بدلالتِ منافقان از راهِ ضحّاک و بامیان بجانبِ درهٔ قبچاق (که از توابع غوربند است) توجّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و باباسعید را هراول ساخت - و خود قول‌شد - و مجموع مردمِ خود را دو توپ کرده روان‌شد - نیم روزے بود که یکے از رعایای آنحدود از آمدنِ میرزا کامران و بداندیشیِ او بمسامعِ جلال رسانید - قراچه (که سرفتنهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایتِ امثالِ این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجبِ تفرّقِ خاطر و باعثِ توهّمِ آنجماعت میشود - اگر بموجبِ این خبر قصدِ جنگ و استعدادِ پیکار نموده شود هرائینه چون این‌خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبرِ آمدنِ میرزا و قصدِ نادرستِ او بتواتر و توالی رسید - سبحان‌الله هنوز نفاق و تمدلِ این منافقانِ تاریک‌درون بر مرآتِ باطن پرتوِ اشراق نیفکنده - و در خاطرِ اقدس جز گمانِ نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدنِ مخالف بعزمِ مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکمِ عالی شرفِ نفاذ یافت که جمعی (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همّت در رکابِ جلادت نهادند در اندک فرصتی معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمّد آخته[۲] (که از فدائیانِ درگاه بود) و محمّد خان جلایر و جمعی دیگر از یکّهای جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنه جگرِ زلالِ جانسپاری بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جان‌ستانیِ اعدا تیغِ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [د] آخته بیگی •

که هم در سرِ این کار رفت - دیگر میرزا قلي رخشِ رستمي را در میدانِ کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگارِ آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحامِ کشاکش و هجومِ کشاکش زخمي از اسپ جدا شد پسرش درست محمّد اورا بکامِ دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیاتِ پدر کارِ غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرتِ جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ (۲) سپاهِ موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرزِ کشتنِ ملازمانِ درگاه و روان شدنِ ایشان توپ توپ بجانبِ مخالف حقیقتِ مکر و فریبِ آن سیه بختانِ تیره روزگار معلومِ آن قدسي‌صفات شد - شجاعتِ ذاتي و بسالتِ فطري در جوش آمد - سمندِ جان‌ستان از سرِ قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوجِ مخالف تاختند - و فوجِ دشمن از هیبتِ (۳) و شهامتِ آن پادشاهِ والا شکوه متفرّق‌شد - از گوشهٔ تیرے بر اسپِ خاصه رسید - و بیگ (۴) باباي‌کولابي دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظرِ قهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهترِ سکاهي (که بفرحت خان مشهوراست) آمده آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسپِ ابلقي (که سوار بود) بنظرِ اقدس درآورد - آنحضرت بران رخشِ سعادت سوار شدند و اسپِ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهّاب (که از یساولانِ معتبر بود) آمده شرحِ پیوستنِ اُمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلوِ خاصه را گرفت - که چه وقتِ تاختن‌است از ازل چنین آمده که گاهے دلوِ مراد از زلالِ آمال مالامال است - و گاهے از گردشِ چرخِ دولابي تهي گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیرِ ازلي (که منتظمِ سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّبِ دایرهٔ سفیدي و سیاهي‌ست) بستگیها را کلیدِ گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا درظلمت‌سرای شبهای تاریک نگذرانند قدرِ جهان‌افروزیِ خورشیدِ عالمتاب ندانند - و تا لب‌تشنهٔ سرابِ نیافتِ طلب نگردند بسیرابیِ چشمهٔ مقصود نرسند - مصداقِ این‌حال و منطوقِ این مقال واقعه‌ایست که درین روز مانعِ احوالِ سلامت مآلِ حضرتِ جهانباني شد - و آنحضرت بجانبِ ضحّاک و بامیان (که جمعِ کثیر از اُمرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت‌خان و محمّدامین و سبدل‌خان و چندے دیگر ملازمِ رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - بمحمّد امین و عبدالوهّاب حکم‌شد که چنداولي کرده مي‌آمده باشند - و بواسطهٔ ضعف بسیاریِ تردّد و آسیبِ زخم

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کارِ سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه] بیدک بابای کولابي •

جیبه را از بالای والای خود فرود آورده بسبدل خان سپردند - او از ساده لوحي جیبهٔ خاصه را انداخت روز دیگر بسیارے ازملازمان درگاه بدولت ملازمت استسعاد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را (که مجموع آن ده نفر بودند) بچنداولي و خبرگیري کابل روبه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکے برنگشت - و او دران روزبازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوربیگي سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کنکاش فرمودند - حاجي محمّد خان (که غزنین جایگیر او بود - و نفاق را پخته‌تر از دیگران در کانون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - وگروهے از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجّه کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادران جانسپار فراخور بُردلي و قوّت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله مست و مدهوش غفلت است - و ماسعادت یافتهای بارگاه جانسپاري و فدائیان عرصهٔ حقیقت گذاري در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار مي آئیم - ابتی دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجّه دارالملک کابل شویم - امّید واثق که بے رفتن بدخشان مهمّ میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعے کثیر از تربیت یافتگان درگاه بتازگي معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند - حاجي محمّد شاه محمّد برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدست مقدّس خود منشور سلامتي خود بحضرت شاهنشاهي نوشته باو سپردند - که بهر وضعے که تواند رساند - و بزباني نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالي دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاءالله تعالی بزودي میسّر خواهد شد) در نگاهداشت غزنین مساعي جمیله نماید - هرچند (مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتے جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بے ثباتان سپردن است - و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاجوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود) آنحضرت برین مقدّمات گوش ننهاده رخصت شاه محمّد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمهرد عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بے حقیقت از ملازمت گرامي جدا شدند - و جمعے (که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامي بوده کمر خدمت بعزم درست برمیان وفاداري بستند ۰

درین راه بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچي (۲) و سانقاچي (که دران حدود توطن داشتند) از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکي یُرت آن مردم منزل اتّفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بسرکردگي میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند - ورود این وفود غیبي مقدّمهٔ فتوحات آسماني شد - و سوداگران هوشمند عاقبت‌بین معاونت و امداد این‌چنین والا حضرتے را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلي دانسته بعضي از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقرّبان بساط قربت قسمت کردند - و بخشي هرکدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مورد مواکب اقبال شد - طاهر محمّد پسر میر خرد آنجا بود - قدوم گرامي را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از خستي (که داشت) یا از ساماني (که نداشت) در آداب ضیافت عرق شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان کنار آب بنگي (۳) نزول دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرف آب شخصي فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه است - چون این آواز بسمع مقدّس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - و درمیان شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظربي سال اُلُغم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و درمیان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کسي ایشان را ندید - مردم میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده بودند) یافته پیش میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرّمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب داشته فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که نور ایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظري خبر خوش برسان - و بگو که مستعد و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادي (۴) خفجان فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچي و سانقاچي (۳) در [بعضي نسخه] تنگي (۴) در [چند نسخه] اوي خنجان و نسخهٔ [ح] اوره ، حشماه ،

و درین منزل میرزا هندال بدولتِ ملازمت سربلند شده بتقدیمِ مراسمِ پیشکش سرافراز گشته و ازانجا اندراب مخیّم سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرّف شده لوازمِ اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه (حضرتِ جهانبانی سرانجامِ لشکر فرموده متوجّه تسخیرِ کابل شوند) گذارشِ قلم باحوالِ میرزا کامران از ابتدای فریب تا برآمدنِ او از کابل (که مقدّمهٔ جزای کار است) ناگزیر است - تا تشنه لبانِ بادیهٔ سخن را از منهلِ این تتمّه سیرابی حاصل شود ●

چون (کارگرانِ قضا و قدر بجهتِ تشییدِ مبانیِ دولتِ ابد پیوندِ پادشاهی و تخریبِ بنیانِ اصحابِ نفاق آنچنان فتحی در لباسِ کسر و آن طور شادیئی در روشِ غم از مکمنِ بطون بموقفِ ظهور آوردند - و حضرتِ جهانبانی باهتمامِ مخلصانِ جانسپار متوجّه ضحّاک و بامیان شدند) میرزا کامران از سنوحِ این امرِ غریب (که در مخیّلهٔ او نگذشته بود) در تعجّب ماند - و اهلِ نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله نافهم از آمدنِ این هرزه کارانِ بیوفا سرگرم و خوش‌وقت گشته دستِ جفا بر اهلِ وفا (که کمالِ اعتصام بذروهٔ اخلاصِ پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محلِّ محاربه بابا سعید قراچه قراتغمت را زخمی پیشِ میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقتِ حالِ وخامتِ مآلِ او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده آخر بتفقّداتِ ناپایدار آن مکّارِ بیوفا را تسلّی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را (که از مخلصانِ فدائی بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق‌ناشناس چنین مخلصِ درگاه را بدستِ خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضورِ او پاره پاره کردند - و آن سرمایه‌دارِ گنجینهٔ اخلاص در راهِ ولی‌نعمتِ خود جانِ رفتنی و حیاتِ شدنی را بنقدِ وفا مبیع نمود - و تا ابد باینِ سعادتِ سرمد بزم آرای مخلصانِ عقیدت منش گشت - و تاخچی بیگ را (که از امرای معتبرِ چغتی در گروهِ اهلِ حقیقت معدود بود) آوردند - بی‌ملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقتِ زخمی‌شدنِ حضرت، تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده یاسینِ دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که دادِ حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقانِ نادرست را دامنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر وجمعی را فرستاده بدلاسا[۲] و صواسا آوردند - و میرزا از جنگ‌گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد

---

(۲) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند ●

و درینجا شخصی جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آوردن جیبه اندیشهای تباه بیته را بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم‌خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در استحکام مبانیء قلعه داري اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل‌المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بصدٔ عهد و پیمان نا درست و حرف و حکایات فریب آمیز بازي‌داده قلعه را گرفت - و آن نوبارهٔ چمن کاینات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعني حضرت شاهنشاهي را (که بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوار خلافت ایزدي از مرآت ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقید ساخت - اما حمایت ایزدي (که مقارن احوال دولت اشتمال آنحضرت است) برهم قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني در کنف حراست و ازروی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهباني میکرد ٭

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر مي‌بود و میرزا عسکري را جوی شاهي (که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامیء حضرت شاهنشاهي یافته بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام اقدس منسوبه ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي به یاسین‌دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و باولیای دولت پادشاهي‌در مقام گرفت و گیر شد - خواجه سلطان‌علي‌دیوان‌را مقید ساخت - و دست تطاول‌گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامیء خود شد - و پیوسته از توجه موکب پادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - ومدار مهمات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از رای ظلم و تعدي سامانے (که سر بےسامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه ٭ شعر ٭

٭ درم بزور ستانان زر بزینت ده ٭ بنای عمر کنانند و بام قصر اکاسی ٭

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالیء حضرت جهانباني از بدخشان بصوب کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعداد تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهي را (که آثار سعادت واقبال از ناصیهٔ دولتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متّحد القول و متّفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان‌بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکات او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طفیلي بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن ربقیّهٔ سوانح قدسیّهٔ حضرت جهانباني را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیاني از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همّت جهانگشا عرصهٔ اندراب مخیّم سرادقات اقبال حضرت جهانباني شد - و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطرے حق‌شناس و نیّتے نظام‌بخش از راه کتل هندو کوه عزم توجّه مصمّم فرمودند - چون گروهے از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرودآمده برزمین طبیعت روزگار نشسته سوگندے (که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده درمقام آن شدند که هر گروهے را بطرزے مخصوص سوگند دهند - که دریکجهتي و یکدلي همراهي نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صور حقائق اشیا قلم صنع الهي‌ست - و پدید آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات برجادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلي - و خاطر ملکوت‌ناظر ما از همه جمع‌است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندکے بحقیقت گراید - و چهرهٔ راستي در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستي نماید - درین اثنا حاجي محمّد خان کوکي (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشي صلاح دولت در کارے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمي نصیبه داشت) گفت حاجي محمّد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این‌سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدن مروّت و بحر فتوّت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاطر حاجي محمّد خواهد - و از عالم دولتخواهي بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مباني عهد و تاکید معاني میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکب عالي نزديک اشتر گرام رسيد ميرزا کامران بدستور معهود از نا معامله‌فهمي آمادهٔ پيکار گشت - و جمعيّت سرانجام داده روی بموکب عالي آورد - چون مسافت اندکی ماند حضرت جهانباني عواطف ذاتيه را منظور داشته ميرزا شاه خويش مير بَرَکه را (که از اجلّهٔ سادات ترمذ بود) پيش ميرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت و اقبال تواندشد)فرمودند - خلاصه‌اش آنکه همواره طريق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - حيف باشد که بر سر کابل اين همه نزاع شود - حقوق قديمه و جديده را مرعي داشته طريق مصالحت و سبيل مخالصت پيش گير - و در تسخير هندوستان يکدل شده همراهي گزين - سيد آداب رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - امّا بشرط آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باين شرط و عهد در ملازمت بوده متوجّه تسخير هندوستان ميگردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم بتّفاق مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پيغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگ مصمّم است - وميخواهي که راه يکجهتي سپري) صبيّهٔ رضيّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر يکتای خلافت (يعني حضرت شاهنشاهي) درآر - تا کابل را [۲]بآنها عنايت فرمائيم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سواد اعظم هندوستان شويم - و آن ممالک را (که محلّ شرور و آفات شده) مقام امن و امان سازيم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - ميرزا ميخواست که پذيرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت‌افزای پادشاهي را بگوش جان جای دهد ليکن قراچه قراخان (که مدار کار و بار ميرزا برو بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل *

القصّه دربن روز چون شکر يلدز مقابل ميرزا بود (* که بتجارب دانايان اختر شناس مواجههٔ اين جنگ‌کردن خود را بدست خود شکست دادن‌است) ميرزا بلطائف الحيل جنگ را بروز ديگر مي‌انداخت - و لشکر فيروزي‌مند خواهان جنگ بود - ليکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرت جهانباني مراعات خاطر او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهان حسابدان همّت در نصرت بسته عرصه‌آرائي نبرد را سعي‌مينمودند - [۳]دربن اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعی ديگر (که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنيمت دانسته بشرف ملازمت پيوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگي لشکر مخالف را بموقف عرض رسانيدند - [۴]نيمی از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزيمت آورده بتسويهٔ صفوف و ترتيب آداب جنگ (از ميمنه و ميسره

---

(۲) در [چند نسخه] باينها (۳) در [بعضی نسخه] که دربن اثنا (۴) نسخهٔ [۵] پاسی از روز *

و قلب و مقدمه) توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر والا بوجود مقدس پادشاهي مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوري میرزا ابراهیم منتظم شد - والتمش بتردد حاجي محمد خان و جمعي دیگر از بهادران کارآزماي مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزاعسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - سهتر سهباکه (٢) و جمعي از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیهٔ قبچاق همراهي میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی‌موري اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و سپاهیان جان‌سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي سرگرم کارزار شدند - درین اثنا سر قراچه‌قرابخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه‌انگیز نجات بخشیدند - حکم عالي شد که سر شوریدهٔ این‌حرام‌نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران نفاق‌پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما ست و کابل) آن قول بعمل درآید (٣) و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولي از مخاذیل میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانباني آورد) که قنبرعلي سهاري (٤) (که از ملازمان میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و مي‌شکافد - و سر او را بریده بملازمت مي‌آرد ●

درین عرصهٔ دارو‌گیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین‌کار دانسته بجانبازي کمر همت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج (٥) بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعي (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحي (که مقدمهٔ فتوحات بے‌اندازه تواند‌شد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادماني شد

---

(٢) در [بعضي نسخه] سبهاکه (٣) در [بعضي نسخه] درآمد (٤) در [چند نسخه] بهاري (٥) نسخهٔ [ح] باونچ ●

امّا خاطرِ قدسي مناظر از رهگذرِ آن گوهرِ تاجِ شهرياري و اکليلِ تارکِ تاجداري يعني حضرت شاهنشاهي بغايت نگران بود - که بسمعِ اقدس رسانيده بودند که اين نوبت ميرزا کامران آن والا قدر عالي‌شکوه را همراه آورده است - و باطنِ اقدس را از توزّع و تفرّق به هيچ گونه تسلّي نميشد تا آنکه حسن آختهٔ آن گلبنِ گلشنِ اقبال و سروِ چمنِ سلطنت را بنظرِ اقدس درآورد - مقدمِ آن نورِ ديده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته برسلامتِ حال و حصولِ آمال سجداتِ شکر بجای آوردند و از غايتِ شوق بے‌اختيار آن نورِ پرورد الٰهي را در بر گرفتند - و بعد از ادای آدابِ شکرگزاري بصدقات و خيرات (که شکرِ عمليست) اقدام فرمودند - و دلهای غربا و فقرا و ارامل و ايتام را بفيضِ احسان و انعام بدست آوردند - و هريک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذرِ کاميابی ديدارِ آن قرّةالعينِ خلافت - و چه بعنوانِ جلدوی نيکوخدمتيها) بتفقّداتِ خسروانه پايهٔ امتياز بلند ساختند - و بزبانِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني گذشت که بعد ازين در هيچ يورش ازين نوباوهٔ چمنِ خلافت جدائي نگزينيم - که درقدمِ سعادت‌اثرِ او هزاران دولت و ميمنت مطوي ست و درين يورش اين فتحِ ارجمند را از ميامنِ قدومِ[2] اين گوهرِ والا ميدانيم - و مقارنِ اين حال مسرّت طراز دو شترِ صندوق‌بار بےساربان در جنگگاه پديد آمد - حضرت فرمودند که هر کس ألجا ميگيرد ألجای ما همين دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجّه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارگشايند - و ببينند - که درين صندوقها چيست - از اتّفاقاتِ حسنه آنکه کتبِ خاصّهٔ پادشاهي (که در جنگِ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و کمال درين چند صندوق بود - ديباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم ميربيوتات (که افروزندهٔ آتشِ فتنه بود) بر اشتعالِ نايرهٔ اين قتال بآتشِ اعمالِ خود سوخته موجبِ تسکينِ سورتِ شور و شر گرديد - و دران روز بفتح و فيروزي در باغِ چاريکاران مجلس‌آرای عيش و عشرت بودند *

چون (بميامنِ توفيقاتِ ايزدي ابوابِ نصرت گشوده گشت - و شورانگيزانِ فتنه‌اندوز سزا يافتند) بساعتِ خجسته روزِ ديگر کابل مهبطِ برکاتِ قدومِ گرامي و موردِ سعاداتِ جاوداني شد - اوّل در ارکِ کابل نزولِ سعادت اتّفاق افتاد - و مخدّراتِ تتقِ عصمت سعادتِ حضور دريافته شادکاميها بظهور رسانيدند - و بعد ازان بطريقِ معتاد آرته باغ را بقدومِ ميمنت بخش طراوت بخشيده درانجا بسرانجامِ ولايت و رعايتِ رعيّت و مراعاتِ نيکوخدمتانِ يکدل و برانداختنِ منافقانِ دو رويه اهتمام فرمودند - ديندار بيگ و حيدر دوست و مغل قانچي و محمّد علي قورچي را (که بکرّات

---

(۲) نسخهٔ [ح] قدم اين گوهرِ والا *

ازانها حرام‌نمکی ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند - و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمول شرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بساط نشاط بسرافرازی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بآئین شایسته عفت قباب بخشی بانو بیگم را (که صبیهٔ قدسیهٔ خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هر کدام از ملازمان عتبهٔ خلافت را بفنون مهربانی شرف اختصاص بخشیدند *

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهی و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهی *

درینولا (که بتائیدات الهی دارالملک کابل مقر ارائک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهی ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبی بفرمان‌برداری چرخ فال زده کوس شادمانی بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و وکالت درخانه (که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است) بحاجی محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما ازانجا (که او از تنگ‌حوصلگی بدمست شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست اورا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته ناسپاسی کرده خواهشهای دور از کار (که کار مستان است) بظهور می‌آورد - و حضرت جهانبانی از علو همت و فراخئ حوصله (که جهانے بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیت خیر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که دست پروردهٔ صنع یزدانی و نهال برومند چارچمن تقدیر است) بهر لغزشے از پای نتوان افکند - علی الخصوص کسیکه درمیان اقران بفزونئ عقل یا فراوانئ شجاعت یا اعتبارے دیگر از صفات کمال و صنائع شریفه امتیاز داشته باشد - اما آن بدگوهر بیدولت از تیرهٔ بختی و بیخردی این را زبونی انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند *

و بالجملهٔ دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر (که سررشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سریر آرای فرماندهی و فرمانروائی بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترگرام

بیدترین حالی (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان[۲] داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و قتلق قدم و علي محمد و جوگي خان و ابدال و مقصود قورچي باشند) از جانب ده سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمد خان و خضر خواجه خان و جمعي (که بتعاقب آنها شتافته بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسی بشناسد) چار ضرب زده بلباس قلندري خود را بملک محمد مندزاوري[۳] (که از ارباب معتبر لمغانات است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هریکی نزد هوشمند تازیانه‌ایست قوي از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) اصلا متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - وطایفهٔ از سپاهیان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیاسرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی (که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجي محمد خان بے رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمال قدرداني اینچنین حرکت شنیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران ٭ جمعي از ملازمان عتبهٔ علیه مثل بهادر خان و محمد قلي برلاس و قیدوق سلطان و جمعي کثیر از بهادران جانسپار را تعین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهای ملکار[۴] و علیشنگ[۵] کشید - اُمرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسرواني نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بي‌بي فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیهٔ میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانباني قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۲) نسخهٔ [د] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثرنسخه] ملکار (۵) در [چندنسخه] علیسنگ ٭

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالي شد که میرزا عسکري را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فرونگذاشت - و امتثال امر عالي نموده میرزا عسکري را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانهٔ عمر او پرشد - و مسافت زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانباني را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه‌داشتي مشتمل بر عجز و انکسار آینده‌ها را باحترام باز گردانید •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته‌اند) هرکه (بعادت بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بے‌اختیار است - فکیف جمعی که در نهاد خود بداندیش و شرارت‌انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت باطبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حق‌ناشناس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید - و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانباني (که آرام‌بخش زمین و زمان بودند) فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمت بداندیشي بنور حق‌شناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباش بے‌سر و پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال‌آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجي محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال‌آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگي فرار نمود - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و ازانجا براه بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکي داشت •

و سرگذشت حاجي محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهي را بحرف و حکایت ناراست

و وعدۀ آمدنِ دروغ رخصت داد - و قاصدے پیشِ میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضا را بیرام‌خان (که از قندهار بقصدِ ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خانِ مذکور توقان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهارِ محبّتي نمود - که ببهانۀ ضیافت درونِ قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّهِ قلعه بود - میرحبش (۲) (که همراهِ حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کیدِ او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخِ (۳) عزیمت رفتنِ قلعه نمود - و بیرونِ شهر بر سرِچشمۀ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراهِ خود بکابل برد - و عرضه‌داشتِ مشعر بر آمدنِ خود و آوردنِ حاجي محمّد ارسال داشت و حضرتِ جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدودِ کابل کشیده است) بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلیِ کابل رسیده رسیدنِ خان‌خانان و آوردنِ حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانبِ لمغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازۀ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومتِ کابل باو مفوّض بود) نگذاشت که درونِ قلعه درآید - و بسخنانِ درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانۀ شکارِ قراباغ روان شد - و از کتلِ منار گذشته خود را ببابا قچقار رسانید و از دامنِ کوه بهزادي و بلندري (۴) بطریقِ ایلغار بغزنین شتافت - مقارنِ این حال رایاتِ نصرت اعتصام حضرتِ جهانباني (که بدفعِ طغیانِ میرزا کامران متوجّهِ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزولِ اجلال فرمود - و بیرام‌خان بعزِّ بساط بوس سربلندي یافت - حضرتِ جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقبِ میرزا مي‌نمائیم - تا یکبارگي خلقِ خدا از تفرقۀ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاقِ اولیای دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبالِ کارِ میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزولِ دولت ارزاني داشته بیرام‌خان را بحاجي محمّد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریقِ مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار بر نگیرد - و بهر رنگے که بیاید حاجي محمّد را بیاورد - بیرام‌خان بتدبیرِ شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضعِ گلگار (۵) آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمتِ آن‌فرمانروای جرم‌بخش عذرخواه آورده استعفای جرائمِ او

---

(۲) نسخۀ [و] میرحسن - ونسخۀ [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتنِ قلعه
(۴) نسخۀ [ح] للندرة ودر [چند نسخه] للندر (۵) نسخۀ [و] کلنکار

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالي اتّفاق
بارجود آنکه (بتازگي چندين تقصيرات حاجي محمّد بخشيده بودند) آن قبائح خود را
شمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و
مقدّس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل[٢] عمیم درگذرانیدند - و چون رایت
بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای کنور[٣] نورکل گریخت - و هر کدام از متمرّدان نتنه
بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی‌کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در
کنور نور کل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در
بزم‌ین بوس کامیاب شد *

و دریں وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجي محمّد و برا
شاه محمّد را (که در بد آموزي و بے‌اندامي استاد حاجي محمّد تواند شد) حکم گرفتن نمو
و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص
طریق ناسپاسي سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای‌فراوان چشم‌داشته کفران نعمت میشمو
گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فر
پست فطرت در مدّت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند -
از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عد
حقیقت احوال‌این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان نانوشته
و از سیآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال
بستن و کشتن و بے‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی‌ست که از نیکوخدمتي سرا
و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش برکار افتد - یا ساده[٤] لوحے را مظنّهٔ خدمت‌ذر
یا بدمستي در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگیِ خدمت افزونتر اندیشهٔ این‌کار فرا
و یک آدمي‌ست که نا کرده را ببهای کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش
و از ابله طرازي چشم بر احسان داشته درمقام خود آرائي مي‌درآید *

و چون باین محاسبه حقیقت نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت ،
بادفراه بدیهای خویش‌اند - و وقت‌است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) ف

---

(٢) نسخهٔ [ز] فیض عمیم (٣) نسخهٔ [ح] کنور بورکل - و در [بعضی نسخه] کنور پورکل -
[آئین اکبري] کنیرنور کل (٤) در [بعضی نسخه] تا ساده لوحی را *

بهيمي و سبعي را (که در پنجرهٔ هیولانی انسانی ایشان سریان داشت) ببند کمند از پیکر آدمي صورت انسلاخ داده بمحلِ لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمی را از خبثِ طبیعت خلاصي بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمهٔ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت - آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهلِ عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائلِ موسم بهار (که هنگام اعتدالِ مزاجِ[۲] عناصر بود) افغانان بے‌اعتدال (که همواره درانحدود بتمرد سر برداشته فتنه انگیزي و فسادانگیزي میکردند) جمعی بادراکِ دولت ملازمت و احرازِ سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهے بوسیلهٔ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهلِ اطاعت درآمدند - و گردِ فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرتِ جهانبانی از راه بادنج[۳] بآب باران نزولِ سعادت فرمودند - و دران شب (که موکبِ عالي بنواحی بادنج بود) برف و بارانِ عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقرِ دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازي جهتِ رسالت والیِ عراق با تحف و هدایا بهمراهیِ بیرام‌خان مرخص شد - و ولایتِ غزنین و گردیز و بنگش و تومانِ لہوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - وجوی شاهي و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرتِ جهانباني خدماتِ پسندیدهٔ میرزا را شفیعِ معاملهٔ او ساخته آن‌محال را باو را گذاشتند - و درین ایام بوسیلهٔ خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالي در مجلسِ معلّای پادشاهي راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالي خود را بساداتِ ترمذ انتساب میداد - و حسنِ صورتِ او نیک‌سیرتان خیراندیش را در اشتباهِ نیک ذاتي مي‌انداخت - و بیباکیِ او بر شجاعتِ او محمول میشد - و لهذا منظورِ نظرِ تربیت و عنایتِ حضرتِ جهانباني گشت - چنانچه مجملی از بدمستیها و ازسر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزاکامران روزے چند درزاویهٔ خمول وگمنامي بسرمیبرد - تا آنکه دریندولا باز خواطرِ آرمیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (۳) نسخهٔ [د] نارنج *

از خبرِ شورانگیزیِ او برهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که باز از حدودِ نیلاب مراجعت نموده باتّفاقِ طایفهٔ از اوباش درحدودِ جوی شاهی سرِ فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیرداران نزدیک را حکمِ یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعزّ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیانِ حق‌شناس و نعمت شناسان شکر پیرای گرد آمدند - و حضرتِ جهانبانی بعزیمتِ اطفای فتنهٔ نهضتِ اعلامِ والا فرمودند از استماع توجّهِ موکبِ عالی میرزاکامران بناکامی خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانی (که رایتِ اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدرمحمّد آخته بیگی با اکثری از یکّهای اخلاص‌پیشه بمنصب هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنارِ سیاه آبی (که درمیانِ سرخاب و گندمک واقع‌ست) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخردِ مقاومتِ جنگ صف نمی‌دید) برو شبیخون آورد حیدر محمّد از روی هزبری خود دادِ دلاوري و مردانگي داده کارزارِ مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئی صوري و معنوي باشد) باو رسید - و ثبات پائي نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضعِ چپریار[۲] (که از تومانِ نیک[۳] نهاراست) مضربِ خیامِ دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط ازلوازمِ آگاهي ست) مورچلها قسمت شده خندق و دیوار بستی[۴] سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروهِ انبوهِ افغانان قصدِ شبیخون دارد حضرتِ جهانبانی آئینِ آگاهي بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شبِ یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرتِ جهانبانی بر بلندیئی (که عقبِ دولتخانه بود) سوارِ دولت شده ایستادند - و غرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسرِ خلافت یعنی حضرتِ شاهنشاهي را پیشِ خود طلبیدند - ملازمانِ عتبهٔ علیّه هرکدام در مورچلِ خود قواعدِ حراست و مراسمِ شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دستِ اهتمام گشادند - و آتشِ محاربه و قتال اشتعال داشت - درین اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول(که در مورچلها[۵] گشته اهتمام میکرد) تیری بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازارِ محاربه گرم بود - تا آنکه ماه منیر (که آئینه دارِ عالم است) از مطلعِ اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتوِ شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت.

---

(۲) نسخهٔ [ا د ه] چپریار (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ج] پستی (۵) در [بعضی نسخه] ملچارها •

و نورِ فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاهِ خصم هزیمت‌را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشهٔ و کنارے بدر رفت (۲) - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیّت برافراختند - خواطرِ همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبرِ ناخوشِ پدرود کردنِ میرزا هندال خراب آبادِ جهان را بمسامعِ عزّ و جلال رسید - عیشِ باطن تلخ شد - و سرورِ خاطر بحزنِ مفرط مبدّل گشت - آرے رسمِ این جهانِ فانی همین است که اگر نفسے بشادی برآید زمانے دیگر دردِ اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد • • شعر •

• فلک چشم از صبح روشن نکرد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •

نه شادی‌را دران مجالِ مهلتے - و نه اندوه را دران رخصتِ اقامتے - میرزا اگرچه ازین جهانِ بےثبات گذاشتنی و ازین سرای بےبقای گذشتنی درگذشت - امّا سعادتِ شهادت دریافته هم نیکنام ملکِ صورت شد - و هم در عالمِ معنی بلندپایه گشت - زهے اندک‌پذیرِ بسیار بخش که برفتنِ جانِ مستعار چندین دولتهای پایدار بخشد - آنحضرت (که معدنِ حق‌شناسی بودند) از فوتِ چنین برادرے ارجمند آن‌مقدار متحسّر و متاثّر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و ازانجا (که خردِ والا و دیدهٔ دوربین قرینِ روزگارِ آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمّل گرائیده بنزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گرِ خود آمدند •

و شرحِ این سانحهٔ جانگاه آنکه میرزا هندال از استماعِ خبرِ شبیخون اهتمامِ مورچلها کرده سر بر بسترِ استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچلے چندان افغانِ پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد - و جمعےکثیر از افغانان درونِ مورچلِ میرزا در می‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفعِ این‌گروهِ سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم سراسیمه بخبرداریِ اسپانِ خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود روبروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمندهٔ نامردانگی و خجلت‌زدهٔ بدخدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکے بنفسِ نفیس آرایخت و بزورِ بازوی‌همت آن (۳) از مادرِ مُدبر را انداخت - برادرِ آن تیره‌بخت جرنده (۴) نام افغان از قبیلهٔ مهمند بپیکانِ زهرآلود میرزا را مسافرِ ملکِ تقدّس ساخت - بعضے از همراهانِ میرزا کامران نقل‌میکردند که آن افغانِ بدگوهر شصت‌آویزے (که شصتهای خاصهٔ میرزا دران می بود) گرفته پیشِ میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نرد بیدولتی باخته است - و تقریرِ واقعه نمود - میرزا را

---

(۲) در [بعضے نسخه] ازگوشه و کنار بدررفت (۳) نسخهٔ [ا] آن مدبررا - و نسخهٔ [و] آن اژدها سر مدبررا (۴) در [بعضے نسخه] جریده •

(که نظر بران شست آویز افتاد) دانست که قضیهٔ چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است •

القصّه روحِ میرزا دران تاریکیِ شب بناداِنستگی بعدم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکرانِ میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشي را بنظر درآمد - که افتادهٔ قلماقی سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقي چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد و ملاحظه میکند - میرزا را می‌شناسد - ازروی صبر و آهستگي (که شعارِ خرد منشان‌است) میرزا را برداشته بخرگاهِ ایشان آورد - و درِ آنرا بدربانان سپرد - و از حسنِ تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردّد بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده - کسی درین‌نواحي شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیئی برآمده از جانبِ میرزا مبارکبادیِ فتح میرساند - و بر خاطرِ اشراق پذیرِ حضرتِ جهانباني پرتوے ازین معني تافت القصّه تابوتِ میرزا را در جوی شاهي بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقدِ مقدّسِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني پایانِ پای آنحضرت مدفون ساختند و ملّا خرد زرگر (که از منتسبانِ میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست • • شعر •

• شبی خونِ جگر بر مردمِ چشمم شبیخون زد • سپاه[۲] دیده از آمد شدِ خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازو ست • • شعر •

• هندال محمّد شه فرخنده لقب • ناگهٔ ز قضا شهید شد در دلِ شب •

• شبخون بشهادتش چوگردید سبب • تاریخِ شهادتش ز شبخون بطلب • •

و میر امانی[۳] بطریقِ تعمیه اینتاریخ گفته که • • مصراع • • سروے از بوستانِ دولت رفت •

و ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود ؛ و درین باب گفته اند •

• مصراع • • کوکبِ برجِ شهنشاهي بود تاریخِ سال •

و حضرتِ جهانباني روزِ دیگر ازانجا بعهد مسعود نزولِ اقبال فرمودند - که خاطرِ جهان‌پیرای یکبارگي از شورشِ فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملکِ کابل را بفرِ موکبِ عالي مهبطِ امن و امان سازند • •

---

(۲) نسخهٔ [د] سیاه دیده (۳) نسخهٔ [ط] و در تاریخِ این‌مسافر ملک‌بقا میر اماني قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود • قطعه • شاه‌هندال‌سروگلشن‌ناز - چون ازین‌بوستان بجنت‌رفت - عالمی‌را بباد سروقدش - برفلک دودآه حسرت‌رفت گفت تاریخِ قمریِ نالان - سروے از بوستانِ دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر اماني منجمه بطریق •

اختصاص ولايت غزنين بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضي مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگي و فر فرمانروائي از پيشاني نوراني آن نو بارهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حديقهٔ خلافت و اقبال (يعني حضرت شاهنشاهي) از صغر سن و ريعان حال ظاهر بود] درين زمان (كه از عمر ابد پيوند آنحضرت سال دهم بود) جميع ملازمان ميرزا هندال را با تمام محال جايگير ميرزا (از غزنين و غير آن) نامزد حضرت شاهنشاهي فرمودند - تا ورزش فرمانروائي نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسيق و التيام اين مشاغل جزوي استعداد آراي كل باشند - و از غرائب قضايا آنكه پيش ازين بچند روز در تنگناي ازدحامي كه در ملازمت حضرت جهانباني سوار دولت ميرفتند) دستار آن نور ديدهٔ دولت (كه افسر تارك سعادت كونين تواند شد) جاي خود گذاشته بود - ميرزا هندال حاضر شده از كمال اعزاز تاج بختياري خود را دران ازدحام عام از سر خود گرفته بر فرق فرقدان‌ساي آنحضرت نهاده بود دوربينان بارگاه جلالت ازين‌سانحه تفاؤل جستهٔ ايام‌تاجداري وفرماندهي شاهنشاهي‌را نزديك‌شمرده مسرت پيراي خاطر بودند - حق جل و علا از يمن اين‌خجسته عمل ميرزاي فرخنده مآل را درجهٔ شهادت (كه عمر باقي و عيش ابد عبارت ازانست) سربلند گردانيد - و حضرت‌شاهنشاهي (كه نور پرورد الهي اند) در گرد آوري دلهاي مردم چنان آثار بزرگي و مهرباني و قدرداني آدم شناسي بظهور آوردند كه آن مردم را غم ميرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاويد كامياب شدند • • شعر •

• الهي تا جهان را آب و رنگ است • فلك را دور و گيتي را درنگ است •

• ممتع دارش از عمر و جواني • ز هر چيزش فزون ده زندگاني •

عمدهٔ ملازمان ميرزاي مغفور (كه در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در سلك پيش‌قدمان اخلاص منتظم‌گشتند) اسامي گرامي ايشان بدين‌تفصيل است - محب علي‌خان - ناصر(۱) قلي خواجه ابراهيم- مولانا عبدالله - آدينه تقبائي - سمانجي - قرغوجي(۲) - جان(۳) محمد تقبائي - تاج‌الدين محمود باربيگي - تيمور تاش - و مولانا ثاني كه ثاني‌الحال بخطاب ثاني خاني سرافراز شده بود - و مولانا بابا دوست صدر كه ميرزا باو توجه تمام داشتند - و مير جمال كه او نيز

---

(۱) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلي خان (۲) نسخهٔ [ج] قرغوجي (۳) در [بعضي نسخه] خان محمود •

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدین دوست سهاري(۲) بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - و محمّد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود امّا بواسطهٔ آنکه قندوز را نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهي نیافت و (چون درگاه فروغ بخش گیتي عیار جوهر انسانیّت است) ازین مردم هرکه (نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و امید چنان است که دران نشأه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هر که بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیّم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهي را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که(۳) دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوري و معنوي نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نصرت ایزدي بوده از احوال میرزا کامران متفحّص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سرزمین جلوه‌گاه موکب عالي بود - میرزا از بی‌استطاعتي هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هر شب بزمینداری پناه میگرفت - و از منقصت فطري (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین والی نعمتی محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهي بودند) از دانش‌آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهي و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهي نظر بر نشأهٔ ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوّت باشد - نه(۴) بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت‌یافتهٔ دبستان ایزدي را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامي مسطور بود • شعر •

• غافل منشین نه وقت بازیست • وقت هنر است و کارسازیست •

اوّل پیش ملا زاده ملا عصام الدّین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهي ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرمود،

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاري (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوري را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزدِ
جهان آرا این ادب پروردِ خاصِ خود را نمیخواست (که بعلومِ صوریِ رسمي آلوده گردد) خاطرِ اورا
زین داعیه پرداخته متوجّهِ کار نمي‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه
شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک‌ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمي‌رسید
ا آنکه درینولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّاني چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ
مکتبِ ربّاني قرعه درمیانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند
ا نقشِ دولت بنامِ هرکه برآید او در آخوندي منفرد[۲] بوده بسعادتِ این خدمت سربلندي یابد
ضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ
مولانا عبدالقادر برین خدمت شرفِ ارتفاع یافت *

. بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعینِ معلّم درینجا از بابِ رسوم و عاداتست
ه از قسمِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پروردِ ایزدي را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز
لهٰذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجّهِ تعلّمِ[۳] صوري نبود - و عمدهٔ حکَم و مصالحِ بےمیلیِ
حضرت بحرف آموزیِ رسمي آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبي بر جهانیان ظاهر شود
ه دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگي و ساختگي نیست - دادِ الٰهي‌ست - که تکاپوی
شري را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بپختوریِ ظاهري و فراوانیِ دولتِ صوري
ختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهلِ عارف نموده اکثرِ اوقات ببازي مي‌پرداختند
در نقابِ خفا کارِ هوشمندي میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر مي‌[۴]افتاد - و ازانجا
که همّت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهري میساختند - و دل درکارے مي‌بستند
اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمي‌بود امّا اهلِ معني ازان حکمتها مي‌دریافتند
الجملهٔ پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیب فطرت نظر گماشته تفرّج‌گریِ عجائبِ قدرت میکردند
در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگي و تماشائي بودند
در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (از بار کشي - و بردباري - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ
اعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن
بےآبي) اندیشهای معنوي در صورتِ بازي و پردهٔ مجازي میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال/

---

[۲]) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضی نسخه] تعلیم صوري - و در [بعضی] بعلم صوري (۴) در [چند نسخه] نمي افتاد *

بر عشرتِ اسپِ تازي (که اعظمِ اسبابِ رياست و سرافرازي‌ست) مي‌گماشتند - و گوي کمالات و هنر پردازيهای صوري و معنوي را بچوگانِ امدادِ قدسي و تربيتِ ازلي مي‌ربودند - و گاه از بال‌گشائيهای همّت در فضای هوای حق‌شناسي⁽²⁾ هوسِ کبوتر بازي بخاطرِ ملکوت مناظر آورده جهتِ دلربائيِ دلهای رميده دانه مي‌افشاندند - و ازشوق و وجدِ ظاهريِ اين مشتي بال و پر بمواجيد ذوقيِ شهوديِ اربابِ کمال پي برده شوقِ پروازِ عالمِ معني مي‌بودند - و از طيرانِ اين طايرانِ اوجِ علو دل بر بلند پروازيهای تيزپرانِ سمای مقدّس داشته در لباسِ بازي کارِ عبادت سامان ميفرمودند و گاه بسگ دواني ميل فرموده بکارِ نفس مي‌پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعنيِ نفس آرائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاقِ ملکيِ او حاضرانِ بساط را راهبر ميگشتند و هرچند (در پردهٔ بيگانگي تکاپوی ميفرمودند - و خود را بلباسِ اربابِ ظاهر ميداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشيد - پيوسته نورِ ايزدي از ناصيهٔ سعادت پيرای آنحضرت مينافت - و شمائلِ پيشوائيِ صورت و معني از چهرهٔ نورانيِ آن برگزيدهٔ حق هويدا بود *

روزے بدامنِ کوهِ سفيد سنگ بشکار اشتغال داشته بدستِ هر يکي از خدمتگارانِ نزديک سگانِ شکاري سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندے را بالای کوه تعين فرموده بودند - که آهوان را رانده به بيابان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسيد جمعي (که بسگِ نفسِ شوم گرفتار بودند) از کوتهيِ دريافتِ صغرِ سنِّ صوري را پيش‌نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بحقيقتِ معامله آگاهي شد سلطنتِ معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردنِ آنها را چون سگان بطناب بسته در تمامِ لشکر بگردانند - و چنان بر مسندِ قهر نشستند که کهن‌سالانِ کار ديده متنبّه شده انگشتِ حيرت در دهان ماندند - چون اين واقعه بسمعِ اقدس⁽³⁾ حضرتِ جهانباني رسيد خاطرِ اشرف انبساطِ عظيم يافت - و فرمودند که عنقريب بسلطنتِ عظمی رسيده کامياب دولتِ جاوداني ميشوند - شاهم خان جلاير ميگفت که روزے حضرتِ جهانباني به بنده حکم فرمودند - که رفته خبر بيار - که آن نونهالِ بهارستانِ اقبال چه ميکنند - و در چه‌کار اند چون رفتم ديدم که بر بسترِ استراحت آسوده اند - روی نورانيِ آنحضرت بغايت شگفته است و بظاهر چنان مي‌نمايد که بخواب رفته‌اند - و در باطن با مقدّسانِ ملأِ اعلی در گفت و شنود اند لبِ مبارکِ ايشان گاه گاه بجنبشي مي‌درآيد - چنانچه از اربابِ شهود در حالتِ مواجيد بظهور ميرسد - و گاهے در⁽⁴⁾ همان حال از زبانِ گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله سبحانه

---

(۲) نسخهٔ [ط] خداپرستي و حق‌شناسي (۳) نسخهٔ [ح] همايون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که اندکے از بسيار گفته آمد از زبان *

خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر درآرم - و حاجتِ مستمندانِ هفت اقالیم برآرم - خانِ مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوشِ هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفته متحیّر بودم - و چند مرتبه بدستورِ مذکور حرف سرائي فرمودند •

و دران ایّام وضعِ پسندیدهٔ آنحضرت از کمالِ دوربیني و بلند فطرتي چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویانِ تیره رای (که جز سود و زیانِ خود نشناسد - بلکه سودِ خود را در زیانِ خود داند) اظهار کرده (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش مي‌آمد - و میفرمودند که اینها بعقلِ ناقصِ خود خود را دولتخواه مي‌نمایند حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهي خبرے داشته باشند - بشفقار شدنِ حضرتِ جهانباني بد من مي‌اندیشند - و سودِ دنیاویِ مرا در زیانِ دین مي‌اندوزند - بلکه آشوب در ملکِ عافیت انداخته سرِ شور افزائي دارند - چه سعادتِ دیني و دنیویِ فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش و اعمالِ شان در آسودگیِ پدرِ بزرگوار مصروف باشد - و درازیِ عمرِ گرامیش خواهند - که هرکس با خدایِ مجازي درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقي چگونه راستي خواهد نمود بفازند خردِ والا و طینتِ پاک و نیّتِ درستِ این بزرگِ صورت و معني را - و بالجمله بزرگي و بختیاري از طرز مانند و بود ونشست و خاستِ آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگانِ تجربه آموز بسعيِ فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظرِ ایزدي را بادنیٰ توجّهے در بدیهه میسّر بود - و هر دانش و حکمتے (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواري فراهم رسد) این مُظهرِ غرائبِ قدرت را بے تامّل و تفکّر دست میداد - حکمتِ بالغه ازین نورِ باصرهٔ سلطنت و خلافت چشمِ امّیدِ روزگار را روشن میساخت - و براستقامتِ رائی [۲] و متانتِ دانشِ این نورِ پرورد الٰهي ثناخوان بود - و تا هنگامِ ظهورِ خلافت در مظاهر و مکامنِ متنوّعه محتجب و مختفي بوده همواره درین حصنِ معنوي و حرزِ الٰهي [۳] از وصمتِ مکر و کیدِ بدخواهان ایمن زیست میکردند •

عزیمت حضرت جهانباني جنّت آشیاني از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضعِ بهسود موسمِ زمستان بآخر رسید - و صولتِ سرما بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائلِ افغانان بسر میبَرد) اکثرِ اُمرا برین شدند که اکنون میرزا را

---

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخهٔ [د] حراست الٰهي •

قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و فرقهٔ از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا (۲) رو باعتدال نهاده (اگر رایات نصرت‌ارتفاع نهضت یابد - و قبائل اعادان بتاخت و تاراج روند) هرآئینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح انبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف (۳) پنهان میگردد - و اسباب تفرقه (آماده میسازد) بدست می‌افتد - و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می‌آید - حضرت جهانبانی‌را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقهٔ فتح و نصرت سوار سمند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا افشانند - جمعی از بهادران متهور و تیغ گذاران جرار مثل محمدخان جلایر و سلطان‌محمد قواق (۴) و شیخ بهلول و شاه قلي نارنجي را بباشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند (۵) - و دران شب هوا بقدر برودتے داشت و راه دور بود - بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند •

چون قبائل جا بجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد • در اثنای این تردد ماهم (۶) علي قلي خان و بابا خزاري (۷) (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوي میرفتند) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علي مایلان را در غلط انداخته غیر قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می‌برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب (۸) دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت‌آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بندکردند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندسے از بهادران در آمدند و شاه قلي خان نارنجي از مدعیان این معني ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بودهٔ اند • یکے بدست افتاد - و دیگرے بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هواها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علي قبچاق (۷) در [چند نسخه] خرازي (۸) نسخهٔ [ط] عساکر دولت •

چون پرتو صبح در پرده‌دري درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک است - که میرزا را باو رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کرراني[۲] و ملک منگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاک رسوائي بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایات اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجه هندوستان شد - و [چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرد و تنبیه ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدي فتحے غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسر آمد] ازین سرزمین ظفر آئین درستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند - و [چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (سزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود) برآمده متوجه هندوستان شده است] حضرت جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهاز چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار گره‌گشای ضمایر) جمعے از مخصوصان را بسرکردگي علي قلي اندراني بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستان اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را باتفاق مخدرات تتق عصمت و مطهرات سرادقات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائع نوبهار و مطالعهٔ صحائف گلزار بسراپردهٔ شناخت نقشبند ازلي محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضرات رفیع الدرجات مخفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب نامتناهي (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقي ست) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدار الملک کابل نزول اجلال فرمودند ٭

توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرت جهانباني روز بروز لایحهٔ رشد و کارداني از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي در افزوني مي‌یافتند) دریناولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام رباني این تقاضا فرمود که آن نوبارهٔ چمن خلافت را بظاهر روزے چند از خود[۳] جدائي تجویز فرمایند

---

(۲) نسخهٔ [ح] کراني (۳) نسخهٔ [د] از خود تجویز دوري فرمایند ٭

تا هم عیارِ بزرگیِ این[2] گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخیِ حوصلهٔ سپهر وسعت معلومِ همگنان شود و هم در آدابِ فرمان‌روائي ورزش بهم‌رسد - چه در هنگامِ صغرِ سن و آنگاه در ایّامِ جدائي هرکه (هوشمندي) را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوار سلوکِ بزرگانه نماید - و بزرگیِ خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بسپرد - و باتّصالِ معنوي اکتفا فرموده از دوریِ صوري ملول خاطر نباشد) هرائینه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائلِ صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشاني مظنون بل متیقّن بود) در اوائلِ سالِ (٩٥٩) نهصد و پنجاه و نهِ هلالي حضرتِ شاهنشاهي را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - اتکه خان و خواجه جلال‌الدّین محمود و تمامِ ملازمانِ میرزا هندال درین یورشِ مسعود ملتزمِ رکابِ دولت‌اعتصام بودند - سررشتهٔ سرانجامِ جمیعِ مهمّاتِ صوري برای رزینِ خواجه مفوّض بود - مدّتِ شش ماه بآگاهي و شادماني گذرانیدند و چون پیشوائیِ صورت و معني از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصالِ ستوده (که در سنِّ بزرگي از سال‌خوردانِ جهان‌دیده پدید نیاید) ازان جوان‌بختِ فرخنده طالع بظهور مي‌آمد و پیوسته بنیّتِ درست از حق پرستي گردِ دلها میگشتند - و همواره در گرد آوریِ پراگنده دلانِ سلسلهٔ صورت توجّهِ عالي مي‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستانِ تجرید تصرّفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایزد کمرِ اجتهاد بربسته راهِ فقر و فنا پیش‌گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذمِّ اهلِ عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بےهمتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین دران زمان بابا بلاس[3] از مجذوبانِ حق‌شناس مستغرقِ بحرِ شهود و محوِ دوامِ استغراق بوده درکنجِ عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرّر بدیدنِ او توجّه میفرمودند و آن راست بینِ کارخانهٔ تقدیس پیشوائیِ صورت و معني از سواطعِ پیشاني مطالعه نموده بپادشاهیِ ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طولِ بقا و مژدهای علوِّ مراتب میداد - و چون خاطرِ اقدس از سیر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجبِ اشارتِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني بمستقرِّ جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سببِ طلب آنکه حضرتِ جهانباني پیوسته در کابل انتظام‌بخشِ مهمّات بودند - و اوقاتِ گرامي تقسیم و توزیع فرموده لمحهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجودِ دادبخشي و دلجوئیِ شکسته‌دلان و سایرِ کار و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزیدِ شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجّه‌میداشتند - روزے بحدودِ زمه (که موضعےست از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار سوار شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسپ جدا شدند

---

(٢) نسخهٔ [ط] این جوهر فرد نیك گرفته آید (٣) نسخهٔ [ج] پلاس - و نسخهٔ [و] هلاس *

عنصر مقدس آنحضرت آزردگی تمام دریافت - ازانجا (که هوشمندي قرین دولت و ارجمندي‌ست) از روی حزم و عاقبت اندیشي منشور طلب حضرت شاهنشاهي در ساعت عز اصدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسي نژاد (که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصر قدسی آنحضرت را کمال صحت و عافیت کرامت شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني به بنگش - و تادیب گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح[۲]

در زمستان اواخر سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانباني را عزیمت بنگش روبه مصمم گشت که آنحدود به نسبت کابل قشلاق است - و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزي‌اثر نیز مطوی ضمیر جهانگشای بود - و بجهت خجستگي و فرخندگي مورد فتوحات غیبي مظهر کرامات ازلي حضرت شاهنشاهي را درین یورش دولت‌افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائف افغانان متمرد تنبیه و تادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد - و اول قبیلهٔ (که بتاخت رفت) قبیلهٔ افغانان عبدالرحماني و آخر افغانان برمزیدي بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و ناداني گمان دانائي بر خود کرده در اضلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهرهٔ پادشاهي فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجه موکب عالي بودند) دوچار شد - جمیع اموال و اسباب او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمي گریخت - و در اثنای زد وگیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکهر (که سر و سردار گروه گکهران بوده) عرضه‌داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان باینحدود آمده است - و مرا (که هوای دولتخواهي در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگي اوقات بسر برد - اگر اینحدود مخیم سرادقات اقبال گردد او را بشرف بساط بوس مشرف ساخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز لوازم بندگي بجای آرم •

پوشیده نماند که گکهران را طوائف بسیار است - و در مابین آب بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین‌الدین[۳] کشمیري ملک کدنام از آمرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت)

---

(۲) نسخهٔ [د] و دیگر سوانح که دران ایام روی نمود (۳) نسخهٔ [ح] زین العابدین •

آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسر او جانشین پدر شد و بعد ازو پسر او بیر[2] نام کلانی الوس خود یافت - و بعد ازو تتار ناظم قبیلهٔ خود شد - و او را بشیر خان افغان و ملیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبان این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند) در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده‌بود - علی‌الخصوص در جنگ رانا سانکا جانفشانی نموده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتی بنفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکهر جوگی خان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضه‌داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بےته گذرانید - محرر این[3] مجموعهٔ هوشمندی ابوالفضل (که مباشر تسوید واقعات این دودمان گرامی ست) چون [همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی بسته - و از جهت سیرابی تشنه‌لبان این داستان گرامی از آدم تا این‌دم (که عهد ولی‌عهد عالم است) از سلسلهٔ علیهٔ این دودمان خلافت بطفیل می‌آرد] ذکر مجملی از ناکامی میرزا کامران و[4] مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن‌آرائی ست •

بر مسامع مستمعان این سوانح غیبی (که هر یکے ازان واعظ منابر قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرار بودن نداد و از تباهی خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسی ست) باوجود چندین ادبارات (که هر یکے هادی شاهراه سعادت تواند بود) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان بسیاربخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ احوال او نشست -: و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود) از بخت واژگون متوجه هندوستان شد - که پیش سلیم خان پسر شیرخان (که بکفران نعمت ذاتی از[5] بادهٔ غفلت و سرجوش غرور آشفته دماغ بود) رفته کمک ادبار خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

(۲) نسخهٔ [ج ه] پرنام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (۵) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود •

که کارِ چنین دوستِ بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولی نعمتِ خود ستیزه کاری نماید - کوتاهیِ سخن[۲] آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با معدودے راهِ هندوستان گرفت - و از نواحیِ خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالیِ قصبهٔ بن از قصباتِ پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم خان انجاحِ مرامِ میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش گرفت - و جزویِ خرج مصحوبِ او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه تعین میکنم - هنوز فرستاده پیشِ میرزا نرسیده بود که علي محمد اسپ را نیز پیشِ سلیم خان روانه کرد - بعد از درازیِ سخن (که کوتهي ازان لایق‌تر) چون میرزا بچهار کروهی بن رسید سلیم خان پسرِ خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوري و جمعی از آمرا را باستقبال فرستاد و بروشی (که لایقِ دشمنان و مکانِ درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروهِ افغانان را دریافت - همراهانِ میرزا بابا جوجک[۳] بود - و ملا شفائي[۴] و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمان قلي خان و صالحِ دیوانه و حاجي یوسف و علي محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها[۵] نابرده به - و (چون کردارِ حق‌ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبتِ وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمالِ ایشان بود - میرزا از بدسلوکیِ این گروهِ بیدانش آزرده بود - و هموارهٔ در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیبِ درآمدن کرده بود) سرزنش کردے ‌•

و چون سلیم خان خاطر از مهماتِ پنجاب جمع کرده بجانبِ دهلي روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهارِ رخصت میکرد - و صورت نمي بست) بمواعیدِ نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکی از قلاعِ حصینهٔ هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگي خان[۶] را (که از معتمدانِ میرزا بود) پیشِ راجه بکهو[۷] (که در دوازده کروهیِ ماچهیواره بود) فرستاده در استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگي پیش آمده پناهِ میرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آبِ ماچهیواره گذشت) میرزا در جامهٔ[۸] خوابِ خود یوسف آفتابچي را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوکي خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعضی نسخه] سکهو (۸) در [بعضی نسخه] در خانهٔ خواب خود •

بدابا معید قرارداد که تا زمانِ دراز چیزے میخوانده باشي - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییرِ لباس داده و برقع برروی افکنده از طرفِ سراپرده بدر رفته بسامنِ قرارداد شتافت و راجه او را بآئینِ لایق دید - و چون خبرِ آمدنِ لشکر بتفحّص میرزا شنید پیشِ راجهٔ کهلور (۲) (که دران نواحي محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنانِ خود میرزا را بدرقه داده بجانبِ جمّو روان ساخت - و راجهٔ جمّو از دوراندیشیهای زمینداارانه میرزا را نگذاشت که بولایتِ او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجّهِ ولایتِ مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییرِ وضع کرده در لباسِ زنان بهمراهیِ افغانے (که اسپ جلّاب بود) بجانبِ کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متّفق ساخته کارِ ناساختنی از پیش برد - و او دولتخواهیِ درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیشِ خود نگاه داشت و عرضه‌داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علاماتِ نومیدي از چهرهٔ احوالِ این الوس مشاهده نمود ناگزیر براهِ گریزت شتافته از راهِ احتیاط عرضه داشتی (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه اندازي (۳) با خود متّفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مُقرّ (۴) نداشت - و نیز از حرامت این قوم و از واماندگیِ خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهیِ این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتی را (که تائید ایزدي آرایش دهد - و حمایتِ الهي نگاهباني نماید) بدخواهِ (۵) تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقِّ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکالِ ابد فرومانده - و هرچه آنرا سودِ خود اندیشد زیان بیند - و مصداقِ این حال احوالِ میرزا کامران است - چنانچه مجملی گذارش یافت •

و چون ایلچیِ سلطان آدم حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانید یورشِ هندوستان تا ولایتِ گکهران مصمّم شد - و خواجه جلال‌الدّین محمود را بحراست و حکومتِ ولایتِ کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرتِ شاهنشاهي را برای تمشیتِ مهمّاتِ صوري و معنوي و میمنتِ دیني و دنیوي همراهِ موکبِ والا گرفتند - و کمرِ عزیمت برمیان همّت بستند که کارِ میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شرِ او ایمن سازند - و چون اعلامِ نصرت‌اعتصام بحدودِ سند رسید قاضي حامد را (که قاضیِ اردوی ظفرقرین بود) پیشِ سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعضی نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ه] اندوزي (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرے (۵) در [بعضی نسخه] بدخواهِ تیره‌رای خاسر و خایب گشته •

و را بادراکِ بساط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظِ هوشمندانه
اف و شقاق را از آئینهٔ دلِ او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایاتِ اقبال
سور فرمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمینداراته تا صواب
او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیشِ او فرستادند که بسخنانِ دلاویز دلاسا نموده
ت آورد - و بمیرزا نیز سخنی چند (که راهبرِ سعادتِ او بود) رساند - و مکنونات
ا از چهرهٔ حال تفرّس نموده حقیقتِ خبیّاتِ سرائر را معروض دارد - منعم خان زنده
ی خودْ بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراهِ خود گرفته
هاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته
عشرت شدند - و میرزا کامران باوجودِ چندین جرائم (که هر یکے مستوجب
ی تواند بود) مشمولِ انواعِ التفات شد - جمیع امرای دولتخواه و دانشورانِ
موقفِ عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفتِ حضرتِ جهانبانی و فطرتِ عالی
همین تقاضا میکند (که گناهانِ بزرگ در درگاهِ معلّی طیلسانِ عفو پوشد)
یشی و کار فرمودنِ حزم مقتضی آنست که ستیزه کارِ مردم آزار را بسزای اعمال رسانند
ارِ از چهرهٔ سلامتِ عالمیان رفع شود - شایستهٔ دور اندیشی و دور بینی آنست
هریکے را (که بدخواه باشد) بر آسایشِ چندین خلائق (که بشرفِ دولتخواهی
ته باشند) نگزینند- اگر (جهتِ جبرِ خاطرِ شکسته دلان و اندمالِ جراحتِ سینه‌ریشان
ے از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوارِ معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمنِ آن
کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختنِ اینْ صورتِ[۳] بطلان مطابقِ رضای ایزدی
کل خواهد بود - آنقدر کفرانِ نعمت و طغیانِ فتنه نشده است که بامّید بهبود
داخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده
خلائق آنست که او را مسافرِ ملکِ عدم سازند - تا خلقِ خدا از هزارگونهٔ بلا
نامهٔ اعمالِ او سیاه‌تر نگردد - چه مدّتے مدید میگذرد که از آشوبِ این شریرِ نفس
موالِ خلائق در معرضِ نهب و غارتِ حادثات آمده - و عِرض و ناموسِ عالمیان
ه - و جانِ چندین مردم خاک‌بها گشته - و جوهرِ اخلاص (که زیورِ اعناق
ست) در غبارِ آشوب ناپدید شد - اکنون صلاحِ وقت است که این‌چنین کسے را

] صلاحِ هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان •

از چنگالِ وبالِ این عقوبات خلاصي بخشیده خلائق را در ظلِّ معدلت آسایش بخشند. حضرتِ جهانباني نظر بر حکمت و مصلحتِ مسبّب‌الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدع جهان آرای باوجودِ قدرتِ کامله چندین بشرے را ابقا[۲] نماید - البتّه مبني[۳] بر غرضے و مصلحتے ست - و با این همه باریک بیني نصائحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني منظورِ نظرِ حقیقت بین بوده قرار بر ارتکابِ این‌معني نمیدادند - اُمرا باز ازانجا (که انواعِ خونریزي و فتنه انگیزي ازان سفّاکِ بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمسِ خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بسجلّاتِ مُفتیانِ مسجّل و محضرها بخطّ اکابرِ دین و دولت و اعاظمِ ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظرِ اقدس درآوردند - حضرتِ جهانباني آنرا پیشِ میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضرِ مکافاتِ افعالِ خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتلِ من مهر کرده‌اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرقِ مهرباني بحرکت‌آمده نگذاشت که با هجومِ عام و حصولِ چندین بواعث و دواعي حکم بر خونریزي او فرمایند مدّتے مدید سر بگریبانِ تأمّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهتِ مصلحتِ جمهورِ انام در حقّ او حکمِ خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهتِ این‌کار علي‌دوست باربیگي و سیّد محمّد پکنه و غلام‌علي ششِ‌انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که بقصدِ کشتنِ مي‌آیند - در ساعت مشت کشیده دوید - علي دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین سیّد علي و جمعے دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشمِ خود مکافاتِ آنرا به بینید - میرزا (نه این‌سخن شنید) حکمِ آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشمِ میرزا را (که دیده‌بانِ دلِ فتنه سرشتِ او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان فرمان بر جهتِ احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان‌بخشي دم نزد - و آنحضرت از عطوفتِ ذاتي رقّتها فرموده پیشتر روان شدند - و بعا سخنانِ بلندِ مهر افزای بر زبانِ حقیقت ترجمان گذرانیدند - و این قضیّه در اواخرِ (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمّد مومن فرنخودي تاریخِ این‌قضیّه را نیشتر[۹۶۰] یافته بود - و میرزا همان‌روز کس پیشِ منعم‌خان فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که داني) و بهر روشے (که تواني) بیگ ملوک را برای خدمتِ من از حضرت التماس کني - آنحضرت همان لحظه ملتمسِ میرزا را مبذول داشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] بقانماید (۳) در [چند نسخه] مبتني •

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجّه (که باو داشت) دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند * شعر *

* هرچند که چشمم برخت پردهٔ کشیده‌است * بیناست بچشمی که بسی روی تو دیده‌است *

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجّه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ[۲] راه بودند) مصروف داشتند - و آن بیهمادتان گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و ببهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدي و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندي یافتند *

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق‌تنویر بود) مصمم گشت - و اُمرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بچاه و زندان تشبیه داده در مذمّت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم‌خوردگي در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان باستعداد فراوان متوجّه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سردرها استحکام نمایند کار بکجا مي‌انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجّه دارالملک کابل شده و بر اصل تهیّهٔ جنگ نموده قدم همّت برکاب نصرت درآورند - و بنیروی اقبال روز افزون بآساني دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآورند آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش برکنکاش و مصلحت‌بیني گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهي را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آموزی اُمرای سوداگر مزاج (که جز برمنفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و سپاهیان اُمرا صاحبان خود را گذاشته متوجّه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص اُمرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیّت‌آبادِ خاطر اشرف مشوّش گشت - و جمعے از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصّهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعضی نسخه] سنگر کرده بودند *

یوسف صدّیق برآمد - و از رخصت یافتهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخنی میکردند - و تاملّی داشتند - خواجه حسین مروي بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصّهٔ یوسف ازین هردو معنی مخبرست روشن*

چون بے اتّفاقیِ همراهان بوضوح پیوست بےاختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجّه مبذول داشتند - و چون کنار دریای سند مخیّم اقبال شد میرزا کامران التماس سفرِ حجاز نمود چون (درین وقت خشنودیِ خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخّص ساختند شبی که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگي زیبنده و خوشنما ست) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزاني داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اوّلا این بیت خواند * * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید * که سایه همچو تو شاهے فکند بر سر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت * * بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منّت است * گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

اگرچه بیت ثاني جانب شکر دارد امّا سخن‌شناس در یابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهانِ مردمي و مهرباني بودند) اینها مخطور نداشته رقّتها فرمودند - و بر زبان الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار والخفیّات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکے این حالت از شما نسبت بمن بیشتر ازین شدے - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراحم خسرواني دریافت - و در مقام نیازمندي و شرمندگي درآمده از حاجي یوسف پرسید که (۲) درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالي را نام برد که تردي بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و میر عبد اللّه و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهیِ خود دانستمی در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمی امّا یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان‌بخشي کرده رخصت سفر حجاز می‌نمایند بر تفضّل و منّت آنحضرت هزار شکر بجای مي‌آرم - که هنوز بقدر بدي و بدعهدیِ من مکافات نفرموده اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئي و خوشخوئي

---

(۲) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند *

قبول نمودند - و میرزا را مشمولِ عنایتِ پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهارِ رقّت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجّهِ دولتخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمانِ میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائي همراهي نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترکِ آشنائي کردند - چلمه‌کوکه (۲) (که از کمالِ حقیقت و وفا بدولتِ حضرتِ شاهنشاهي بخطابِ خانِ عالم یافته رختِ هستي را صرفِ کارِ ولي‌نعمتِ خود و صاحبِ عالمیان نمود چنانچه شرحِ آن در جاي خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچيِ حضرت و منظورِ عواطفِ خسرواني بود - حضرتِ جهانباني فرمودند که چلمه کوکه همراهِ میرزا میروي یا پیشِ ما میباشي - او باوجودِ سبقِ خدمتِ درگاه و فرطِ عنایتِ پادشاه طریقِ وفاداري بر لذّاتِ صوري مقدّم شناخته بعرض رساند - که لایقِ بحالِ خود چنان مي‌بینم که درین تاریک روزهاي بینوائي و تیره شبهاي تنهائي در خدمتِ میرزا باشم - آنحضرت (که محکِ آدم‌شناسي و میزانِ حقیقت سنجي بودند) حرفِ وفاداريِ او را بغایت پسندیدند - و باوجودِ آنکه خدمتِ حضورِ او پسندیده (۳) بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس براي اخراجاتِ سفرِ میرزا قرار یافته‌بود) حوالهٔ او فرموده پیشِ میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتي که داشت از چند منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبولِ صورتیکه داشت مردودِ نظرها شد - و میرزا از راهِ دریاي سند به تته رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم (۴) ماهِ ذي الحجّه در سنا سالِ (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبّیک گویان اجابتِ دعوتِ حق نموده محملِ عدم بست •

چون سلسلهٔ سخنِ میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسرِ مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضعِ بگرام (که به پشاور شهرت دارد) موردِ خیامِ نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانانِ بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرّر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعي از دولتخواهان را گذاشته بجانبِ کابل نهضت فرمایند - که سرانجامِ این قلعه مقدّمهٔ فتحِ هندوستان است - و اُمرا (که مشتاقِ کابل بودند) نمي‌خواستند که بهیچ وجه درینجا توقّفي واقع شود - حضرتِ جهانباني توجّهاتِ پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتي آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکمِ عالي مورچلها را بجمیعِ اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورتِ اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضي نسخه] چلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم •

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجّه کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگي و قلعه‌داري داد - و افغانان بےبهره پریشان گشتند - و (۲) (چون اوائل سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهي رونق تازه یافت - و مخدرات تتق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - امّا تضیّهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعبدالرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکّر قرب و قرابت بوده در مراسم یکجهتي اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند (۳) - و در همین ایام (که آنحضرت بمهمّات مالي و ملکي اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدي اهتمام داشتند) شب چهار شنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال بعد (۴) از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از مشرمعلّی ماه جوجک بیگم فرزند گرامي متولّد شد آنحضرت نام او را محمّد حکیم نهادند - و (چون بعضے تاریخ این مولود را ابو المفاخر ۹۶۱ و بعضے ابوالفضایل یافته‌بودند) هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادماني و مسرّت گشاده ۹۶۱ مراسم شکر ایزدي بجای آوردند - و در همان نزدیکي از مقدّسهٔ دودمان عصمت خانش (۵) بیگم صبیّهٔ جوجوق میرزای خوارزمي فرزندے بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودي آهنگ عالم قدس (۶) نمود * * شعر *

* بود برقے ز آسمان کرم * زادن و مردنش بهم نزدیک *

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه (جمعے از فتنه اندوزان از جانب بیرام‌خان سخنان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانباني رسانیده بودند) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجّه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلي‌قلي‌خان اندرابي تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بجنسه آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد (۴) نسخهٔ [ط] تخمینا دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ (۶) در [بعضے نسخه] تقدس *

و نور پرورد ایزدي قرة العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهي تا غزنین بمشایعت شریف سعادت ارزاني داشتند - و وکلای آنحضرت (که منتظم مهمات غزنین بودند) بلوازم مهمانداري سرگرم خدمت شدند - و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام خان (که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهي را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد - و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بده[۲] فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سر بلندي یافت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوی نداشته - و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالي رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالي و منعم خان و خضر خواجه خان و محب علي خان میر خلیفه و اسمعیل دولدي و حیدر محمد آخته بیگي و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاري و لوازم نیاز پاشي دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ پادشاهي درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده منت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانیء ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود - همیشه حضرت جهانباني دران چندگاه در تنزهات حسي و عقلي و ترفهات صوري و معنوي بوده التذاذ میگرفتند - و همواره بزم آرای خاطر بیغش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت مي‌پیمودند - و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد - ازانجمله مکرر بصحبت مولانا[۳] زین الدین محمود کمانگر (که از مبارزان سر شکن نفس اماره بود) میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد - و اشارات[۴] و بشارات بر حصول مهمات[۵] و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازي (که برسالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم[۶] موکب عالي با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتي بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکي معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدو فرسخیِ قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین (۴) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالي •

مشرف شد - و مهتر قرا (که از معتمدان محمد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جلائل التفات شد - و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شور انداز طرح شکار قمرغه افکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصید مرادات گرفتند ٭

و از قضایای نا ملایم (که در قندهار سانح[۲] شد) کشته شدن شیرعلي بیگ بود بدست شاه ابوالمعالي - و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکي شیرعلي بیگ پدر قرا[۳] بیگ میرشکار بیرخصت از والیِ ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالي (بدمست بادهٔ تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کرده - وازانجا (که تعصب خنگ اهل خروج دماغ عقیدت اورا پریشان ساخته بود) مکرراً درمجلس حضرت جهانباني برعلانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم‌کشت - و آنحضرت از توجهی که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبی آن بدمست بادهٔ تعصب قصد آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقهٔ خاص مجازي (که ماثر عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت ٭

و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که بر جادهٔ اطاعت و نیکو خدمتي ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنون ضمیر انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان مرحمت‌شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمین داور را از خواجه معظم تغییر‌فرموده ببهادرخان برادر علي‌قلي‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهانگشا از انتظام مهمات ملکي فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالي فرمودند و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزود ترین وقتی خود را بموکب والا رساند و ولي بیگ و حاجي محمد سیستاني را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم مي‌آوردند) قرین رکاب دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرت شاهنشاهي نور پرورد سپهر آگاهي بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودار قران‌السعدین انتظام یافت و محمدقلي‌خان برلاس و اتکه خان و جمعی دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند - و در اواخر سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدوم والای آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بیقرار بیگ - و در [اکثرنسخه] بیقرا بیگ - ودر [بعضی‌نسخه] پیقرا بیگ ٭

و سعادت بخش زمین فر آسمانی گرفت - دران ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی
پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند اما در معنی آن پیر را
طفل‌وار بدانش‌آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - منعم خان آداب شکر این عطیهٔ
عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسباب تفاخر و اعتبار
خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسر هلهل[۲] سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید
و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازم
داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا
یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جفت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت
جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاؤل گرفتیم - چه زبان‌زد عوام شده
که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاؤل مثل آن
تفاؤلیست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران سال (که از ماوراءالنهر
بفتح خراسان متوجه شده بودند) چون موکب منصور باندخود رسید سنگی[۳] نام درویشی دران قصبه
بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده‌اند
درویش سینهٔ گوسفند را برسم ماحضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربان
بساط عزت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاؤل گرفتیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین
گفته‌اند - و دروز عید رمضان بود که بیرام خان بشرف ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت
بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که بار داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش‌تر از عید
ترتیب فرمودند - و درین روز بهجت افروز (که عیار چابک سواران بادپیما و تیراندازان موشگاف
میگرفتند) آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را
میل آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تیزدستی و تیراندازی
خود را برظاهربینان هویدا ساخته صورت‌پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند
دفعهٔ اول قبق را (که کاردانان تجربه‌کار در زدن آن عاجز بودند) نشانهٔ تیر توجه ساخته عقد
گوی زرین را بخدنگ موشگاف درهشتند - از وقوع این امر غریب از حاضران بارگاه عزت برآمد - امثال
این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید اما آنان را (که با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگی نام درویشی - یا سنگی
ابا نام باشد ●

معنوی این خدیو عالم مي‌نمایند) از دیدِ امثالِ این امور چه تعجّب - آنکه (معدن بوالعجبیهای معني باشد) ازو ظهورِ عجائبِ صوري چه قدر کار باشد - بیرام‌خان در بابِ قبق اندازی حضرتِ شاهنشاهي قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشنِ عالي بعرضِ اقدس رسانید - و این مطلع ازان قصیده است * * شعر *

* عقدِ قبق ربود خدنگِ تو از کجک * کرد از هلال صورتِ پروین شهابِ حک *

و در همین ایّامِ انبساط (که اندیشهٔ تسخیرِ هندوستان در خواطرِ اولیای دولت جلوه میداد) عرائضِ اربابِ اخلاص از هندوستان آمد - و خبرِ گذشتنِ سلیم خان و سایرِ هرج و مرجِ آن ممالک بمسامعِ عزّ و جلال رسید *

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایّام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیرِ همّتِ واقعه نویس آنست که برسمِ اجمال احوالِ هندوستان گذارش یابد - تا سخن[۲] رسانِ انجمنِ معني را حالتِ منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوالِ هندوستان آنکه (چون بتاریخِ یازدهم ربیع‌الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلّب و تسلّط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسرِ خردِ او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتّفاقِ اُمرا بجای پدر نشست - هشت سال و دوماه و هشت روز تکاپوی ریاست، مي‌نمود - اکثرِ اوقات در جنگِ عادل‌خان برادرِ کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامانِ شیرخان بود - و بابله طرازي و گربزت و تصرّف کردنِ اموالِ مردم و اندوختهای عالم را بادانيِ و اماثل دادن در خواطرِ گروهِ عوام بولایتِ خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] اربابِ خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ نیازیان (که ایالتِ پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن‌مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعابِ جبالِ کشمیر در کوهِ هلاک فرو رفتند - و شطرے از اوقات بنزاعِ طبقهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمانِ این طبقهٔ متغلّبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهیِ این دودمانِ مقدّس میزدند) کارے نساخت - و دستی بر ایشان نیافت - و بنای قلعهٔ رهتاس (که اساسِ آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و درمیانِ جبالِ سوالک فالِ بد بخود زده مامنی و پناهی بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانی دراز از اوباشِ افاغنه و بدمعاشیِ خود متوهّم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیّت سلوک بهنجار میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] سخن شناسان *

اما سپاهي را بغايت آزرده ميداشت - و بتاريخ بيست و دوم ذي‌القعدة (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّيت قرحهٔ (كه در يكي از اعضاى سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ رديّه بود) رخت هستي بر بست - بوصيّت او فيروز خان نامي پسر او (كه خرد سال بود) جا نشين شد - و بعد از چند روز مبارز خان (كه خالوى اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزاويهٔ عدم فرستاده خود دم حكومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (كه برادر خرد شير خان مذكور است) بود - از غرائب آنكه اين نظام را يک پسر و سه دختر بود - پسر بحكومت رسيد - و شوهر آن سه دختر بپايهٔ ايالت (۲) رسيده اعتلا يافتند - يكي سليم خان مذكور بود - و ديگرے سكندر (۳) سور و ديگرے ابراهيم سور كه احوال اين دو ببرهم اجمال مذكور خواهد شد - و هيمو { كه از بدگوئي و بداندیشي و سعايت [كه در مزاج رؤساى جهان (كه متفحّص احوال جهانيان ميباشند) خوش مي (۴) آيد - بمرتبهٔ كه آن خوش آمدن عيوب بدنهادي و شرارت ذاتي را از نظر دوربين شان ميپوشد (۵)] از پايهٔ ادنى بمدارج عُليا رسيده بود } وكالت اين ستم پيشه را (كه پيوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گرفت - و شورشي در جهان پديد آمد - سخن باينجا گذاشته بجملي از احوال هيموى مذكور بيان را شاداب كردن مناسب مي نمايد ●

احوال هيمو - اى جوياى بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هيمو برگير او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از سيرت نصيبهٔ - همانا كه ايزد بيچون او را بجهت كمال معنوي (كه از ديده ورى بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايهٔ بلند رسانيد يا بواسطهٔ سزا دادن بدكاران روزگار بدكارترے را گماشت ● بارے آن بد قيافهٔ كوتاه قد دراز انديشه در ريواري (كه از قصبات ميوات است) در زمرهٔ بقّالان فرومايه منسلک بود - و از روى نسب در جماعهٔ ڈهوسر (كه فروترين طايفهٔ بقّالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس (۶) كوچها ببزاران بے نمكي نمک شور فروختي - تا آنكه بلطائف الحيل خود را در سلک بقّالان سركار سليمخان (كه اندكے از احوال او گذارش يافت) درآورد - و بكارنامهاى گربزت رفته (۷) رفته بسليم خان خود را ببدگوئي و كارداني روشناس گردانيده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداختي - بظاهر وا نمودے كه براى صاحب خود دولتخواهي ميكنم - و بباطن براى خود بازار اخذ و جر گرم ميداشت - و خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حكومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سكندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] مي‌پوشيد (۶) نسخهٔ [ج] در سر كوچها (۷) در [اكثر نسخه] رفته بسليم خان ●

خود را از مالِ مظالم بصورت مي آراست - حاشا حاشا برای آقای خود اسباب وبال سرانجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگانِ دیني[2] را بسیار خطا مي‌افتد - چه این گروه فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ مخفیهٔ مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عهدے در باطنِ خود مي کنند (که بوسیلهٔ سخنانِ اینها قصدِ عرض و ناموسِ مردم نیک اندیشِ دولتخواه نشود) امّا این طایفهٔ ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچرب زباني قصدِ دولتخواهان مي‌نمایند - و این طبقهٔ علیّه احیاناً بواسطهٔ افزونیِ مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدام اساسِ دولتِ خود میکوشند ●

و بالجمله این بد نهاد باندک فرصتے از کمالِ غلط نمائي در خاطرِ سلیم‌خان جای گرفت و دراکثر مهمّاتِ ملکي و مالي دخل پیدا کرد - و [چون پیمانهٔ عمرِ سلیم‌خان پُرشد - و نوبتِ ریاستِ تبه‌کارانِ هندوستان بمبارز خانِ مذکور (که پسرِ عمّ سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بیخبر از کارِ جهان یافته جمیعِ کارخانهٔ حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عُظمی رسید - و از مبارزخان (که در افواه و السنه بعدلي اشتهار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ خود گرفت - و از دوربینیها که داشت خزائنِ شیر خان و سلیم خان و فیلخانهٔ آنها[3] را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندوختهای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پست فطرتِ معامله نافهم اورا پرستش نموده در رواجِ کارِ او سعي میکردند - روزے چند بخطاب نسبتِ رائي سرِ نخوت برافراخت - و لختے اسمِ مراجگي بر خود بسته بهمنامیِ راجه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تهي مغزي و کوته حوصلگي نامِ بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشي نام سلطنت بر عدلي ابقا نموده با مخالفانِ او محاربات عظیم کرد - و از جرأت و جسارتے که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامهای شگرف در مراسمِ پیکار ازو بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سر کردن زبان‌زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کارِ او بجائے کشید که روی جرأت و جلادت بجانب موکب عالیِ حضرت شاهنشاهي آورد - و (چون ذاتِ مقدّس معیارِ جمیعِ نیک ذاتان و بدنهادان است) عیارِ این قلب گرفته آمد و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجودِ او فرونشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یکے از احوالِ خسران‌مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ تتمّهٔ[4] احوالِ هندوستان مي‌پردازد که چون مهمّاتِ خلق بمبارز خانِ مذکور قرار یافت کارِ هندوستان ازانچه بود بیشتر

---

(۲) نسخهٔ [ه] دین را (۳) در [بعضی نسخه] اینها را (۴) نسخهٔ [ح] شمهٔ از احوال ●

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - حیف که در حرام نمکي و کافر نعمتي زندگاني خود را پدرود کردند - اگر (این دوکس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي بوده خدمت بارگاه معلّی به پدر مفوّض میشد - و اهتمام مرحدها به پسر او نامزد مي‌بود) هرائینه مشمول مراحم خسرواني گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیئی (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستی و ریاست عامّه (که بچنین حرام‌نمکي بدست آید[۲]) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار مي‌نمایند *

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد و احمد خان سور یزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدّعي فرمانروائي شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمّد خان (که قرابت قریب بشیرخان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بریاست عامّه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سري بلند کرد - و اوباش افاغنه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروباه‌بازي هیمو مبارزخان شرق رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - وپدر او غازي‌خان‌سور (که بر ولایت بیانه تسلّط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرّف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم‌آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدّعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنهٔ[۳] توجّه رایات جهانگشای حضرت جهانباني جنّت آشیاني بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمّد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگته[۴] بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمّد خان درگذشت[۵] - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتّعات جسماني و مستلذّات نفساني فرو رفت - وکارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهته (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - ونسخهٔ [ط] بمسالك نیستي درگذشت *

مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و باوجود آنکه (سواری اسپ
نمیدانست - و همواره اورا بر صندوق فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتے که داشت
زرهای مفت بدست افتاده را بے تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشهٔ
اهل روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره سکندر استقلال یافت از جانب بهار
و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمّد خان بجای پدر نشسته نام بزرگي بر خود بست - و خود را
بسلطان جلال الدّین ملقّب بیمعني ساخته در انتظام بنگاله همّت گماشت - و مبارزخان و هیمو
قصد بنگاله داشته شطرے از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفاصیل این سوانح
(که گرای گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلي میرود •

یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج
هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرر
بسمع گرامی حضرت جهانباني جنّت آشیاني رسید] یورش هندوستان (که در مکامن ضمیر
یورش بین تصمیم یافته بود) پیش نهاد همّت عالي ساخته جمیع مخدّرات تتق عصمت را
در دارالملک کابل بحمایت ایزدي مصون شاه ولي بکاول بیگي را اتکهٔ میرزا محمّد حکیم ساخته
در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمّات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده
در اواسط ذی الحجّه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک
بآن افتخار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک
هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پرورد ایزدي یعني حضرت شاهنشاهي را (که عمر عنصری
آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین
از احاطهٔ احصا افزون) مقدّمهٔ جیش فتوحات صوري و معنوي ساخته بادپای اقبال را
بجولان درآوردند - و در روز توجّه عالي بدیوان لسان الغیب تبرّک و تفاؤل جستند - چون
(امرے عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوهٔ ظهور مي نماید) منادیان بشارت (از انفس و آفاق)
بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیت قدسي عبارت بر سر صفحهٔ اولی (که سرنوشت
پیشانی دولت تواند شد) عنوانی منشور فتح نمود • • شعر •

• دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او • زانکه با زاغ و زغن شهپر همّت نبود •

اگرچه (خرد مندان عالم معامله دانی این کلام حقیقت ترجمان را بر دولت و نصرت حضرت جهانبانی بشارتی شایسته خیال نموده بهجت آرای محفل سعادت شدند) امّا کوربینان بارگاه دانش فحوای این نظم بدیع را نوید خلافت کبری و مژدهٔ سلطنت عظمای حضرت شاهنشاهی دریافته بر در انتظار طیران علوّ این طایر قدسی اقامت فرمودند - و حضرت جهانبانی اعتصام بعروة الوثقای عنایت الٰهی و استمساک بحبل المتین بشارت آسمانی نموده با اندک از مردم (که بسه هزار نکشند[۲]) بمعاضدت بسیارے از جنود غیبی (که در شمار محاسبان عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بیرام خان بجهت استحکام بعضی از مهمّات پادشاهی و ساعان یراق خود رخصت یافته بدار الاقبال کابل ماند - و حضرت جهانبانی از جلال‌آباد بآئین عیش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخ محرّم سال (۹۶۲) نهصد و شصت و دو عرصهٔ بکرام مضرب خیام اقبال شد - سکندر خان اوزبک (که خدمات پسندیده کرده بود) مورد جلائل عنایات گشت و دران روز بمنصب خانی امتیاز یافت - و پنجم صفر این سال دریای سند (که به نیلاب مشهور است) مستقرّ رایات نصرت شد - و سه روز درین منزل خاطر گشا مقام بود - و درین مرحلهٔ[۳] عشرت آرا[۴] بیرام خان از کابل آمده سعادت بساط بوس دریافت - و در همان روز مبشّران اقبال نوید دولت آوردند - که تاتارخان کاشی[۵] (که با لشکرے گران بحراست قلعهٔ رهتاس متعیّن بود) با وجود استعداد قلعه داری و استحکام قلعه (بمجرّد شنیدن طنطنهٔ ارتفاع رایات نصرت بحدود سند) پای ثبات ازجای داده فرار اختیار کرده است - و آنحضرت نظر به نیکو خدمتیهای قدیم و جدید بسلطان آدم گکهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمین بوس عالی اشارت فرمودند ازانجا که طالع بلند نداشت عذر زمینداارانه آورده عرضهٔ داشت که با سکندر عهدے شده است و پسر مرا لشکری نام همراه خود برده - اگر من دولت زمین‌بوس دریابم هم نقض عهد کرده باشم و هم پسر مرا بیم هلاکت است - اولیای دولت بموقف عرض رسانیدند که مناسب آن می‌نماید که لشکر فیروزی اثر را حکم شود که اوّل فکر او کرده پیشتر نهضت فرمایند - که خود سرے چندین را درمیان گذاشته پیش رفتن از دور اندیشی دور است - آنحضرت (که معدن مروّت و فتوّت بودند) فرمودند که از قدیم‌باز سلسله جنبان عقیدت و اطاعت بوده است - و مجدّداً خدمتی شایسته (چنانچه سابقاً گذارش یافت) بظهور آورده - دریفوقت تنبیه اورا لایق دولت روز افزون نمیدانیم ؛

---

(۲) در [بعضی نسخه] کشند (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (۵) در [اکثر نسخه] کاسی ॰

خصوصاً که در ملایمت و معذرت میزنند - و چون موکب عالي بعطوت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالي بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائی دلگشا[2] و سرزمینی نشاط بخش[3] پیش مي‌آمد. و بلاد و قریات در ظلّ عدالت درآمده لذّت آرامش و مسرّت آسایش در مي‌یافت *

و چون سخن باینجا رسید پیشتر از سوانح اسامیء بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام (که بقرب منزلت و علوّ مرتبت اتّصاف داشتند) نوشته میشود * بیرام‌خان - شاه ابوالمعالي خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان اوزبک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیباني[4] - محمّد قلي‌خان برلاس - خواجه معظم علي قلي‌خان اندرابي - حیدر محمّد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمعیل بیگ دولدي میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمّد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندوق[5] سلطان محمّد امین دیوانه - شاه قلي نارنجي - تولک خان - کاکر علي‌خان - باقي بیگ یاتیش بیگي لعل خان بدخشي - بیگ محمّد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه خواجه عبد الباري[6] - خواجه عبدالله - میر معین - میر غني - شاه فخرالدّین - میر محسن[7] داعي[8] خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصّمد - میر سیّد علي - ملّا عبدالقادر - ملّا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني مولانا عبدالباقي - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدّین احمد خان معین خان فرنخودي - خواجه امین الدّین محمود - ملک مختار *

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب‌الدّین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که رؤس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطّنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاوداني کرامت نمایند و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج‌بهیه (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(٢) نسخهٔ [ه] دلکش (٣) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (٤) نسخهٔ [اب و ط] سیستانی (٥) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - و در [بعضی جا] قیدوق (٦) نسخهٔ [ح] عبد الباقی (٧) در [بعضی نسخه] میرحسین - و در [بعضی] میر حسن (٨) در [بعضی نسخه] دافي *

و خود بتائیدِ اقبال متوجّهِ لاهور شدند - و اعیانِ آن دیار بشرفِ استقبال استسعاد یافته زبان بشکرِ این نعمتِ جلیل و موهبتِ عظیم برگشودند - و وضیع و شریف فراخورِ رتبه و حالت بمراحمِ پادشاهي شرفِ اختصاص یافتند - دوم ربیع الثّانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (که در معني سوادِ اعظمِ هندوستان است) بقدومِ اقدسِ پادشاهي فروغِ آسماني یافت و طبقاتِ انام و اصنافِ خلائق از حوادثِ روزگار نجاتِ ابدي یافته بمقاصدِ خود (که عمرے بر شاهراه امّید انتظارِ آن داشتند) رسیدند ٭ (۲)

و در اواخرِ این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانے جمعے انبوه از افغانان را متّفق ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرتِ جهانباني شاه ابوالمعالي و علي قلي خان شیباني و علي‌قلي خان اندرابي و محمّد خان جلایر و جمعے دیگر از یکّهای کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکرِ اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادرانِ جان‌نثار (۳) لوازمِ نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سیّد زاده ابوالمعالي (که بدمستیِ دنیا و غرورِ حسنِ مستعار داشت) تنگ شده بود که علي‌قلي خان و یکّهای صف‌شکن تکیه بر اقبالِ روز افزون نموده در دلاوري و جانفشاني کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متغلّبه را شکست داده بسیارے را ازان مجمعِ ادبار بخاک نیستي برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزي مراجعت نموده کامیاب آفرین شدند - سامانِ سخن (۴) آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملے از احوالِ نصرت قرینِ عساکرِ اقبال (که بباشلیقیِ بیرام‌خان تعین یافته بود) نوشتهٔ (۵) قلم وقائع نگار گردد ٭

بر متفحّصانِ سوانحِ تقدیر مختفي نماند که چون بیرام خان نزدیکِ پرگنهٔ هرهاله رسید نصیب خان افغان اندک جنگے در خورِ حوصلهٔ خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدستِ بهادرانِ نبرد افتاد - و عیالِ آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطهٔ نذرے که از حضرتِ جهانباني شنیده بود (که چون بتائیدِ الٰهي فتحِ هندوستان میسّر گردد بند واقع نشود - و بندهای خدا بزور در قیدِ اسیریِ مردم در نیایند) خود سوار شده عیالِ افغانان را بتمام جمع کرده مصحوبِ معتمدان (۶) پیشِ نصیب خان فرستاد - و از حصولِ این‌چنین فتحے (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود) تحف و هدایا از فیلانِ نامي و سایرِ نفائسِ غنائم را مصحوبِ عرضه داشتِ خود بدرگاهِ جهان پناهِ حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ه] برشاهراه امیدآن انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [د] جان سپار - ونسخهٔ [و] جان باز (۴) در [بعضےنسخه] شایان سخن (۵) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پیش ٭

جهانباني فرستاد • و شکرانهٔ این نعمت گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و اندکے ازان سرگذشت آنست که تردي بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بیگ خان بجهت این معني بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغامگذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامے چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیرے انداخت که بدست بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامع علیه پیوست (۲) منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند - او رفته شرائف کلمات و نصائح هوش افزای پادشاهي را بامرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان درجالندهر طرح اقامت انداخت - و هرکدام را پرگنهای نواحي جدا ساخته جابجا تعین نمود - سکندرخان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و سهرند را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - درین اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در سهرند بودن (۳) صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسب دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستی پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد •

بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام بفتراک اقبال ابد پیوند پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدود ماچهیواره اتفاق نزول افتاد تردي محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند - که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدت باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد (۴) از آب بگذریم - بیرام خان و جمعی از دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بسعي ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوري و ولي بیگ و حیدر قلي بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

---

(۲) در [بعضی نسخه] رسید - و نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۳) در [بعضی نسخه] بودن خود را (۴) نسخهٔ [ج] آرد •

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بیرام‌خان اساس یافت و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعی از تیزدستان جان‌نثار بهراولی معین شد - ازآنجا (که نیت شهریار جهان برآئین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود) کار منتسبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری فراوان از راه مسارعت رسیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجرءے جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمتهای کارگشا درین نبرد مرد آزمائی کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند *

و از اتفاقات حسنه (که مقدمهٔ فتح شد) این بود که دران نواحی دهے واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الهی بوسیلهٔ سعی اهل خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد[۲] آنچه (اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیان آن گروه گردد[۳] - القصه ازین روشنائی (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستدن بودند - و مخالفان از حال عساکر فیروزی‌مند غافل بوده مشت در تاریکی می‌انداختند - تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم روزی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض اخلاص روانهٔ درگاه والا نموده روز دیگر متوجه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی[۴] را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند *

و از عجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتارخان با لشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچهیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدن ما دران لشکر هرچه ارادهٔ ازلی رفته باشد بظهور می‌آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از مطاخانهٔ الهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالی مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید (۴) نسخهٔ [ا] سیستانی *

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود - سجدات شکر فتاح غیبي بجای آورده دست دعا و دهش بر جهانیان گشادند ●

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعداد تمام متوجه موکب عالي گشت بیرام خان از وفور عقل و شجاعت در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه‌داري و ضوابط هوشیاري بتقدیم رسانید - و عرائض متوالي بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعني حضرت شاهنشاهي را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت او ست) تعین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالي لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانباني را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائي و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام‌بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ فوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب پادشاهي نور پذیر شد - و اُمرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادماني زدند پانزده روز اُمرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چندین لشکر گران نشسته قلعه داري میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد - و در باغی که نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را بچهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامیی حضرت جهانباني اختصاص یافت - و دیگرے باسم والای حضرت شاهنشاهي سعادت‌پذیر شد - و دیگرے را بشاه ابوالمعالي و دیگرے را به بیرام‌خان مُعین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعیِ جمیله بجای مي آوردند - و بهادران جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبردآزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردي و مردمي معمول شده بود که فدائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده میسپردند کوته بینان اسباب بین کثرت [2] عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهي را دیده باندیشهای نا صواب خذرک دلهای ساده میشدند - و دور بینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشاني احوال اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعث مزید ثبات‌پائی خلائق میگشتند - علی‌الخصوص ذات مقدس حضرت جهانباني (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان مي بخشیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرت مخالفان وقلت ●

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهي صغر سن را نقاب خود داشته در پرده آرائي مي‌بودند) اما جهان آرا چون میخواهد (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بےاختیار اموربدیعه .ریک شاهدے ست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت) بعالم ظهور مي‌شتابد - و از جملهٔ عادات [که دران ایام از حضرت شاهنشاهي (که باطن فیض‌مواطنش مظهر اسرار الٰهي و ظاهر مظاهرش مصدر انوار نامتناهي ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را ست آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد نشینان بساط عزت (که بدور بیني امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الٰهي خوارق عادات و کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدي - آرے امثال این امور بر عادت‌پرستان عالم صورت بعید مي‌نماید - اما حق پرستان بین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) این معني و صد مثل این از چندین بزرگ و معني دور نمي‌انگارند *

درین ایام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود ت جهانباني آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدي سپردند - پیوسته در ملازمت نماع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید - و اهل هند را پیش آن یگانهٔ روزگار آرایش - چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس مي‌آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چیته میل شد - و چیتهٔ شکاري در نظر اقدس) اینجا بود - که دلي‌بیگ پدر خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگ ماچهیواره از افغانان آورده‌بود - و فتح‌باز نام‌داشت) پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد - و دوربینان کاردان ردیک بساط عزت بودند) ازین پیکر بدیع عجیب بر فتوحات بےاندازه پی بردند - و نگاهبان ه دوندو نام شخصے بود که از میمنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح‌خان نامور شد - و امروز ن شکرفنامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

ر [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیني و پیش بیني (۴) نسخهٔ [ه] الٰهي
سخهٔ [د] فتح باز (۶) نسخهٔ [ه] زورزو - و نسخهٔ [ح] کوندو *

در ملازمت حضرت شاهنشاهي درمیان قراولان خاصه سعادت امتیاز دارد - و آنحضرت (که پیوسته خود را در ملابس ظاهر داشته از غیر میپوشیدند - و جمال شوکت را در نقابهای گوناگون مختفي میساختند) از توجه این جانور بدیع پردۀ دیگر نقاب جمال خود گردانیدند - اما لوامع خورشیدي و شمائم مشکي را در حجاب نتوان داشت - آنروز (که بخت مرا بدانش‌آموزي و دولتمندي میکشید - و بسعادت ملازمت برده رو شناس کمالات این برگزیدۀ الهي میساخت) چه سجدهای شکر بجای مي‌آوردم - و ازین دولت ملازمت چه کامیابیها داشتم - تا بمراتب صوري و معنوي سربلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش فضول پاک ساختم - اکنون (که نوبت شکرگذاري رسید - و میخواهم که فهمیدگیهای خود را در بیان آورم تا هم شکر بجای آورده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریک روان نهاده آید) بے تکلف ازین (که در خدمتم - و معاملۀ داد و ستد درمیان است) آزرده ام - کاشکے آشنای صوري نبودمے - و در سلک ملازمان ظاهر منسلک نگشتمے تا هرچه گفتمے و نوشتمے ظاهر بینان کور باطن این کس را از گروه خوشامدگویان ندانستندے (۲) و از محرومي صوري من (۳) جهانیان بي بمقصود برده کامروا گشتندے - سبحان الله سپاس‌نامهای باستاني [که در باب ارباب تجرد (که عُشر عشیر کمالات این خدیو زمان ندارند - بلکه بسا مردم باشند که جز ظاهر آراسته چیزے نداشته باشند) رقم پذیرفته است] جهانیان معامله نافهم بواسطۀ آنکه (درمیان داد و ستدے نیست) مدح‌نامهای مذکور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق مي‌فهمند و امروز (که حال پیشوای اهل ظاهر و باطن بقلم میرود) من بي بردۀ مزاج زمانه را بار نافهمیدگي مردم بر دوش خاطر بباید کشید - اما چون نظر من اول بران افتاد (که اندکے از بسیار از شکر لازم بجای آرم) ازین بار مردم آزار آزرده خاطر نیستم - و چرا باشم و حال آنکه بنیت درست خود کامروا شده مشعله‌دار شبگیر گرم روان گشته ام - و جمعی کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گرفته اند - اکنون ازین ماجرا (که آخر شدني نیست) باز آمده بسر سخن (که بودم) میروم *

مجملاً قریب چهل روز حضرت جهانباني کار فرمائي محاربه را (چنانچه آئین اقبال باشد) بتقدیم میرسانیدند - و لوازم اهتمام بجای آورده بآرایش معرکۀ نبرد دلهای مخلصان را اعتضاد مي‌بخشیدند - تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور (که نوبت تردد ملازمان حضرت شاهنشاهي بود) خواجه معظم و اتگه خان و جمعي کثیر رفته کارزار کردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضی نسخه] نداشتندے (۳) در [چند نسخه] صوري ظاهري من *

کالپهاتر برادرِ اسکندر برآمده محاربه بجای‌آورد - هرچند دران روز مقرّر نبود (که جنگِ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون امرے از پردهٔ تقدیر بظهور آمدني بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد را اشتعال افزود - و آتشِ بیکار بلندي گرفت - افواجِ نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائطِ حزم مردانه ایستادند - و نقشِ مصاف دلخواه نشست • شعر •

• دو کوهِ[2] آهنین از جای جنبید • زمین گفتي ز سر تا پای جنبید •

• دو لشکر رو بُرو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •

• تراکِ تیر و چاکاچاکِ شمشیر • دریده مغزِ پیل و زهرهٔ شیر •

و بیمنِ اقبالِ ابد اتّصالِ حضرتِ شاهنشاهي فتحے عظیم روی‌داد - و آلجای فراوان بدستِ اولیای دولت درآمد - و جمعے کثیر از مخالفانِ مُدبر بعالمِ نیستي شتافتند - سکندر با جمعے خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید[3] - یکے از دلاوران خواجه مسافري خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصے قصدِ او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعيِ بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آرے کار بددستانِ دنیا و مغرورانِ جاه جز این چه باشد - وحضرتِ جهانباني در عینِ کامیابيِ دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده نیازمندِ درگاهِ ایزدي بودند - و با طبقاتِ زمانه از کمالِ دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان‌برداريِ سلطانِ خرد کار بر مراد میسازد اوّل نیّت درست بهم‌میرسد - ثانیًا کوشش در کار قرینِ حالِ او میشود - ثالثًا باوجودِ ظهورِ کارهای شایسته نسبتِ آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر[4] را جز دادارِ دادگر نمي‌شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیمِ نیازمنديِ اربابِ صورت و احرازِ مراتبِ سپاسداري بر شکرِ معنوي اکتفانفرموده بسپاسِ ظاهري پرداخته سجداتِ نیازِ ایزدي بجای آوردند - اگرچه [درین مراتبِ گذشته (که فتحِ هندوستان شد) فتحِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني کارنامهٔ بود - چنانچه سابقًا سمتِ گذارش یافت] امّا هوشمندِ لبیب داند که مثلِ این نادره‌کار نبود - فی‌الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسے با چنین غنیمے بخششے بود والا از درگاهِ کبریای الٰهي) در زمانِ باستاني کمتر نشان داده اند - مقارنِ این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعثِ هلاکتِ گروهِ انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدّماتِ اقبالِ اولیای دولت توان دریافت - و از آیاتِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوکوهٔ آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافري خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاریرا جز دادهٔ دادگر نمیشناسد •

ادبار ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد *

چون بتائید ایزدی اینچنین موهبتِ کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از فدائیان جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدّس رساند - شاه ابوالمعالی (که سرمست بادهٔ غفلت بود) از بیفکری ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیرام‌خان (که درآمدن هندوستان‌را بسعی خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانبانی نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور بینان کارآگاه معنی (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پرورد الٰهی میدانستند) گوش هوش و چشم نظّارگی باز داشته تماشای مخفوران میکردند - و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّه حضرت شاهنشاهی دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانبانی از روی الهام ربّانی برحقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامیِ حضرت شاهنشاهی معنون فرموده مسرّت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند *

از وقائع عجیبه (که دران ایّام سعادت فرجام سانح شد) گرفتن خواجه معظم است و مجملی ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخط خواجه برآمد - که از کوته اندیشی و تباه خردی بسکندر مخذان نا لایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهی پادشاهی اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر[۲] التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالی سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمّات مهرند از راه سامانه بدار السّلطنهٔ دهلی متوجّه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالی را باجمعی از ملازمان درگاه (مثل محمّد قلی‌خان برلاس - و اسمعیل بیگ دولدی - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعی کثیر)

---

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر *

بلاهور تعین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست(۲) اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای ساماند و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند دریں اثنا عرضه داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنهٔ دهلي درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودي پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد - باستماع این نوید از ساماند نهضت عالي فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم‌گذهه (که بر سمت شمالی دارالملک دهلي بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد *

و دریں روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهي نور پرورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلي و فتح هندوستان ترک تناول حیواني فرموده بتوجهات روحاني استفتاح می‌نمودند) امروز(۳) کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله‌گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجده‌های شکر بجای آوردند - و جمع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالي و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحي بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهي مقرر شد - و تفاؤل گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته(۴) مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردي بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را باگره - و علي قلي خان را بسنبل و حیدر محمد خان آخته بیگي را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهي و برکات انتظام آن خدیو صورت و معني هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلي بوده پیوسته بمرضیات الهي بهره میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

---

(۲) در [بعضی نسخه] دست درازکند (۳) نسخهٔ [د] آنروز (۴) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت *

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته سریر آرای خلافت بودند •

و از سوانحی (که دران ایام موجب مزید سرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولي اتگه بود از دارالاقبال کابل - که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرت بخش رسانید - که از خدر مطهر ماه جوجک(۲) بیگم ایزد هستی بخش فرزند گرامي کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا و نوید روح پرور شکر ایزدي بجای آوردند - و جشن شادماني ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولي را بمژدگانی این عطیهٔ غیبي خطاب سلطاني کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمناشیر توجه و التفات سعادت اختصاص دادند •

و از وقائع (که دران ایام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک امرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجملی ازین قضیه آنست که چون اتگه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمد رهتکي و بچلي خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام‌خاني با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهار صد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الهي فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل رسیدند - و رستم‌خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار برو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب(۳) میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکم معلی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند - اما بشرط آنکه فرزندان(۴) خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ساده‌مرد کوته‌اندیش ازین شرط دولت (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معني بر پیشگاه خاطر مقدس پادشاهي پرتو انداخت اورا مقید ساخته به بیگ(۵) محمد ایشک آقا سپردند •

---

(۲) نسخهٔ [ح] چوچک (۳) در [بعضی نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علي قلي میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضی نسخه] پیک محمد •

و از وقائعی (که دران نزدیکی بظهور آمد) قصّهٔ قنبرِ دیوانه است - و اندکی از گفتگوی بسیارِ او آنست که او از آحاد النّاس بلکه از مجاهیلِ اردوی اقبال بود - وقتی (که رایاتِ نصرت بعد از فتحِ سهرند بجانبِ دهلي نهضت فرمود) این قنبر جمعی از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردی - و بمردم دادی - و از روی گربزی پیوسته عرائضِ نیاز بدرگاه نوشتی - و از نواحیِ سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسرِ خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببداون (۲) فرستاد درانحدود رای حسین جلواني (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بی جنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت‌گوله رسانید - و آن‌نواحي را نهب و غارت کرد - و درانحدود با رکن‌خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگ بی‌تزکانه کرده شکست یافت - و ازانجا ببداون‌آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته عرائض فرستادی - و اظهارِ بندگي و نیکوخدمتي کردی) امّا فعلِ او با قولِ او موافقتی نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصبِ خاني و سلطاني دادی - و علم و نقّاره بخشیدی - تنها مستی دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالتِ او بود - بارها از دیوانگي با دیوانه ساختگي و ابله طرازي خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرکت بمجانین داشته باشد) بظهور آمدی - چون مکرّر اینمعني بمسامعِ عزّ و جلال رسید فرمانِ قضا جریان بعلي‌قلي‌خان شیباني صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید - و در همین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علي‌قلي خان از مهمّاتِ میرت (۳) فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغِ مهمّات آنجا ببداون آمد هرچند علي‌قلي‌خان کس بطلبِ او فرستاد پیشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهي من‌هم از غاشیه دارانِ این موکبم - و این ولایت بزورِ شمشیر گرفته‌ام - آخرالامر علي‌قلي‌خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکي شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را بمستمالِ عنایاتِ پادشاهي ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر ازانکه (قاسم ببداون آید و این مژدهٔ نجات رساند) علي‌قلي خان او را کشته بود - و مجملی ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم‌کرد - و محاصره امتدادیافت - و کاری نمي‌گشود) علي‌قلي‌خان محمّدي‌بیگ‌ترکمان

---

(۲) نسخهٔ [د] ببداون - و در [بعضی نسخه] ببداؤن (۳) نسخهٔ [ح] مرت - و میرت نام موضعی ست سوای میرتهه که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشي *

و ملا غياث الدين را پيش او فرستاد - او اين فرستادها را مقيد ساخت - ايشان جمعي كثير را پنهاني[٢] با خود متفق ساختند - و بفريب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده ديوانه را امير كردند - علي‌قلي‌خان مراد را بدرگاه معلى فرستاد - و وقوع اين واقعه بر باطن عدالت‌مآثر پادشاهي گران آمد - و فرمان عتاب‌آميز بعلي‌قلي خان صادر شد - كه چون اظهار اطاعت ميكرد و ميخواست كه بملازمت آيد كار را چرا بجنگ رسانيد - و بعد ازانكه بدست افتاد[٣] چرا بے حكم كشت و آنحضرت مكررا بمقربان بساط عزت ميفرمودند كه خاطر ميخواست كه اين مرد را به بيند - اگر از سواد پيشاني او نشان حقيقت و درستي خوانده شود اورا نوازش فرموده تربيت عظيم فرمائيم ‌•

و از سوانحے (كه درينولا بظهور آمد) ناسپاسي ميرزا سليمان است - و شرح اين بطرز اجمال آنست كه چون رايات جهانگشا بتسخير هندوستان متوجه شد تردي بيگ خان (كه اندراب و اشكمش در جايگير او بود) بحكم عالي سعادت همراهي يافت - و مقيم خان ازجانب او براى انتظام جايگير ماند - ميرزا سليمان فرصت را غنيمت دانسته قصد اين‌محال (كه بجايگير تردي بيگ خان بود) نمود - اولا از راه گريزت درآمد - كه بهنيرنگ پردازي مقيم‌خان را بخود كشد چون آن صورت نه‌بست ميرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قيام‌نمود - مقيم خان ناگزير اهل و عيال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ كنان خود را ازان مهلكه برآورده بكابل آمد ‌•

و از واقعاتے (كه دران‌ايام پديد آمد) كشتن حيدر محمد خان آخته بيگي بود غازي خان پدر ابراهيم‌را كه سر سروري ميخاريد - و شرح اين ماجرا آنست كه چون حيدر محمد خان را به‌بيانه فرستادند غازي‌خان (كه حاكم آنحدود بود) تاب مقاومت نياورده در حصار بيانه متحصن شد و بعهود و ايمانے (كه از حيدر محمد ظهور يافت) اعتماد نموده از قلعه بيرون‌آمد - حيدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشير بےاعتدالي اورا بقتل رسانيد چون اين خبر بمسامع قدسيهٔ حضرت جهانباني رسيد ممتحن خاطر عدالت پيوند نيفتاد جون (دوردست بود و اوائل درآمدن هندوستان) سياست ظاهري او موقوف ساخته فرمودند كه او ديگر كمر نخواهد بست - و الحق تا سپري شدن او اين جهان را همان‌طور (كه بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب‌الدين احمد خان را (كه مير بيوتات بود) بجهت تحقيق اين‌معامله و تشخيص اموال او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعايت رعيت و تعمير جهان و رفاهيت مردم بوده اوقات گرامي را صرف مرضيات الهي مي‌فرمودند ‌•

---

(٢) در [بعضي نسخه] بنهاني (٣) در [بعضي نسخه] آمد ‌•

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالیء حضرت جهانباني جنت‌آشیاني

درین اثنا (که خاطر جهانگشای حضرت جهانباني بداد و دهش نظام اری ممالک هندوستان بود) خبرهای ناخوش از شاه ابوالمعالي رسیدن گرفت - که از بادهٔ ناگوار دنیا بد مستي کرده در آزار خلائق میکوشد - و بر ممالک خلاف حکم پادشاهي سلوک مي‌نماید چون حضرت جهانباني را باو توجهء خاص بود امثال این اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بینان فرود مي‌آوردند - تا آنکه خبر برآمدن سکندر از کوه در اردوی معلی شیوع یافت - و نیز بیقین پیوست که این سید زادهٔ بدمست فرحت خان حاکم لاهوررا بیحکم تغیر داده کمرخود را بجای او مقرر ساخته‌است - و درخزینهٔ پادشاهي دست درازي میکند - بخاطر اقدس حضرت جهانباني (که آئینهٔ صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهام رباني چنان مصمم شد که پنجاب (که از اعاظم صوبهای هندوستان است) بمیامن حراست و حکومت حضرت شاهنشاهي و برکات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون درین‌نزدیکي مخدرات تتق‌عصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرف ملازمان حضرت شاهنشاهي بودن مناسب دولت‌است هرچند لشکر اقبال آن‌مقدار بود که دفع سکندر نمایند لیکن بجهت مصالح ملکي و طبیعي نام کمک مذکور ساخته اوائل سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه درساعت مسعود (که جلوس اورنگ هفت‌اقلیم را زیبد - و سلطنت ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرت شاهنشاهي اقبال‌پرورد الٰهي‌را بآئین سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بیرام خان را بصورت اتالیق آنحضرت ساختند و بمعني تربیت آن اعتضاد دولت بمیامن توجهات حضرت شاهنشاهي حواله شد - و جمعي کثیر از ارباب عقیدت و اخلاص در رکاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص‌گرفته رخصت یافتند •

چون موکب قدسیء آن نور پرورد الٰهي بسهرند رسید ملازمان عتبهٔ اقبال (که در حصار فیروزه بودند) سعادت ملازمت دریافته مسرت پیرای خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد[۲] عزیز سیستاني[۳] (که بوسیلهٔ حسن خدمت و لطف عقیدت بخطاب رومي خاني شرف اختصاص یافته بود - و در فنون آتشبازي و بندوق اندازي قرین نداشت) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهي دریافت - و آغاز بندوق اندازیء آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصتي (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استاعزیز - و استا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ح] شیباني •

در هرفن و هر صنعت استاد یکـفنه اند) استاد این فنّ بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمّن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد - و از جامعیت این ذات قدسي منش چه گویم و چه نویسم که بے شایبهٔ تکلّف هرشخصے [که درهرفن از فنون اقسام دانشوري (چه از حکمت پروران بالغ‌نظر- و چه از صنائع‌پردازان صاحب هنر - چه در امور کلّي - و چه در اشیای جزوي) سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونیء دانش گم کرده در مقام حیرت مي‌آید - و اخلاص میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چنین مهارت عظمی کسے را نتواندبود موهبتیست خداداد - و از بدائع آنکه در مشارب مختلفه و مدارج متنوّعه در یک مجلس سیر میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمي‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانے صحبت دارند - این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوّت بشري نگنجد - بلکه طاقت ملکي برنتابد - ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه داراد ●

ذکر تتمّهٔ احوال سعادت منوال حضرت جهانباني جنت آشیاني - و شرح بعضے از جلائل مخترعات (۲) و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمّات پنجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهي صورت داپذیر یافت) حضرت جهانباني پیوسته در دارالملک دهلي عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکي اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجّه عالي داشتند - و مکرّراً میفرمودند که چند جای را پای‌تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلي و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنّوج و بعضے محالّ دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداري یکے از هوشمندان دوربین رعیّت پرور عدالت گستر مقرّر میسازیم که آن نواحي محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلّی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصّع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامکار و مردمے (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالي نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالي فطرت دنیا (که بدولتسرای اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین ●

نرسیده در بازارِ سوداگری درمانده سود و زیان اند) بدادنِ مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد ٭

و خاطرِ فیض مآثرِ آنحضرت از مبادئ احوال تا حال بر اختراعِ امورِ بدیعه و اظهارِ حقائق منیعه توجّه داشتی - ازانجمله دران وقت (که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجّه فرموده حضرت جهانبانی را بجهتِ تمشیتِ مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطرافِ شهر سیرِ دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح‌الله را (که بشرفِ آخوندیِ آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو می‌اندازد که از هر کس (که درین راه پیش‌آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساسِ دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنامِ یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهمِ غیبی در دل چنین القا میکند - بعد از طیِّ اندک مسافتی مردے در سنّ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگرے (که بر درازگوشی هیزم بارکرده بطرفی میبرد) پیش آمد - چون از اسمش سوال کردند[2] گفت دولت خواجه آنگاه بر زبانِ الهام بیان جاری گشت که [اگر نام شخصی دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائبِ اتّفاقاتِ حسنه خواهد بود - و کوکبِ مراد از افقِ سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که کارے چند می‌چرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمانِ رکابِ سعادت ازان کرامت علیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزدِ همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبالِ سعادت فال بمساعدتِ ازلی بمراتبِ اوجمند کامیابِ دولت خواهد گردید ٭

و (چون این معرکهٔ غیبی از قوّت بفعل آمد - و گلشنِ امّید از جویبارِ سعادت سرسبز و تازه گشت) اساسِ انتظامِ مهامِ دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال بلکه تمامِ متوطّنانِ ممالکِ محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اهلِ دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدت این طایفه عروج بر معارجِ دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و علما و صدور و سادات و مشائخ و قضاة و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و اهالی را اهلِ سعادت خواندند - زیراکه اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سببِ استسعاد بسعادتِ ابدی ست - و اربابِ بیوتات و اصحاب

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند ٭

حسنِ صوري و اهلِ نغمه و ساز را اهلِ مراد نام نهادند - که این مرادِ جمهورِ عالمیان است - و همچنین بقسمتِ ایامِ هفته پرداخته بیکی از اهالیِ دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب که روزِ شنبه و پنجشنبه باهلِ سعادت تعلق گرفت - و درین دو روز توجهِ عالي با ناظمانِ مناظمِ علم و عبادات متعلق شد - و جهتِ اختصاصِ این دو روز باهلِ سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربّیِ مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلق است بمشتري - و آن کوکبِ علما و سایرِ طبقاتِ اشراف است - و روزِ یکشنبه و سه‌شنبه باهلِ دولت، و سرانجامِ مهامِ پادشاهي و انتظامِ امورِ جهانباني اختصاص گرفت - و حکمت در تعیینِ این دو روز آنکه روزِ یکشنبه تعلق بنیّرِ اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائي از پرتوِ تربیتِ اوست - و سه‌شنبه تعلق بمرّیخ دارد و مرّیخ مربّیِ سپاهي ست - و روزِ دوشنبه و چهارشنبه را روزِ مراد گرفتند[۲] - و دران دو روز بعضي از ندما و خواص و جمعي دیگر از اهلِ مراد بعنایاتِ خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیتِ این دو روز آنکه دوشنبه تعلق بقمر دارد - و چهارشنبه بعطارد - و هر دو را بامورِ بیوتات مناسبتي خاص است - و روزِ جمعه برطبقِ نامِ خویش جامعِ مراتبِ مذکوره گشته طبقاتِ انام از فیضِ عامِ پادشاهي بهره ور میگشتند •

و از مخترعاتي (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکي آنکه (چون سریرِ خلافت بمقرِّ سلطنت میشد - و آنحضرت سریر آرای فرماندهي گشته بزمِ دیواني مي‌آراستند) بآوازِ نقاره طوائفِ مردم را آگاهي مي‌بخشیدند - و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کردیرچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیکِ بارگاه مي آوردند - تا در بخشش و کامروائيِ خلق تاخیرے نرود - و چند کس از ملازمانِ شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلح بنزدیک بارگاه مي ایستادند •

دیگر از جملهٔ مخترعاتِ آنحضرت آنکه سه تیرِ زرینِ مطلا (که کنایه است از سهم السعادة و سهم الدولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکي (از ارکانِ دولت و غیرِ آن) تعلق میگرفت مهماتِ آن سرکار بحسنِ اهتمامِ او سرانجام مي‌پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحبِ هریک ازان سهام در تمشیتِ اموریکه متعلق بآن سهم است بر وجهي کوشش نماید (که مستلزمِ رضای الهي و مستوجبِ دولتخواهي باشد) منظورِ عنایت بوده برمسندِ اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شرابِ جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضي نظر از دولتخواهي پوشیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند •

همت بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - و میرخواند[2] میر مورخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من سهم السعادة من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمّد فرغلی تعلّق گرفته بود - و حلّ و عقد و قبض و بسط مهمّات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب درس[3] و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفّلان امور دین و تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود - و سهم الدّولة بعمدة السّلطنه امیر هندو بیگ تعلّق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم امرا و اکابر وزرا و تمامی متصدّیان اعمال سلطانی و متکفّلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوّض باو بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمّات بیوتات و ترتیب اسباب تجمّل و حشمت و تمهید موجبات تفاخر و عظمت می پرداخت •

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معیّن ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلّق بسادات و مشائخ و علما - تیر نهم متعلّق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و ایچکیان[4] صاحب منصب - تیر هفتم بسایر ایچکیان - تیر ششم متعلّق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکّه جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اوّل بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمّات مرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشی و هوائی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمّات هریک ازین چهار مرکار وزیری مقرّر فرموده بودند - مهمّات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را دران دخل باشد مرکار آتشی میگفتند - و بوزارت آن مرکار خواجه عبدالملک[5] قرار یافته بود و مهمّات کرکیراق خانه و بارچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات استرخانه و شترخانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] ایچکی بمعنیٔ سردار نوشته - و در [بعضی نسخه] اَنچکیان - و در [بعضی] اَیچکیان (۵) در [چند نسخه] عمید الملک •

سرکار هوائي مي‌ناميدند - و زمام اختيار آن سرکار بخواجه لطف‌الله داده بودند - و سامان شربتخانه و شوچيخانه[2] و جريان انهار و مهماتي که بآب منسوب باشد سرکار آبي ميخواندند - و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعين يافته‌بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضي از بيوتات بسرکار خاکي موسوم گردانيده بودند - و وزارت اين سرکار بخواجه جلال‌الدين ميرزا بيگ منسوب بود و در هر يکي از سرکارهاي مذکوره يکي از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امير[3] ناصر قلي مير سرکار آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشيد •

و از جملهٔ اختراعاتي (که دران زمان ترتيب يافت) يکي آن بود[4] که استادان نجار چهار کشتي بزرگ درميان آب چون مرتب ساخته در هر يکي ازان کشتيها چهار طاقي مشتمل بر دو طبقه در غايت خوبي مرتفع گردانيدند - و آن کشتيها را بنوعي بيکديگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذي يکديگر وقوع يافت - و درميان هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقي ديگر از حيز قوت بفعل آمد چنانچه درميان کشتيها حوض مثمن نمودار شد •

و از اختراعات شريفه ترتيب دکانها و آرايش بازار در کشتيها شده بود - که حيرت افزاي عقل نادره‌کاران بود - و درسال (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از فيروزآباد دهلي با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامي انکچيان و اعيان در کشتيها نشسته از راه دريا متوجه دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنين بازاره آراسته بر روي آب چون روان بود - هرکسي هر متاعي که ميخواست دران بازار مي‌يافت - و بربن قياس باغبانان پادشاهي بموجب فرمان باغي بر روي آب ترتيب داده‌بودند و از مخترعات آنحضرت جسري روان بود •

از جملهٔ بدائع مخترعهٔ آنحضرت قصر روان است - و آن قصري بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشيده بودند - و استادان نجار اجزاي آنرا بر وجهي بر يکديگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامي او يکپاره است - و حال آنکه هرگاه ميخواستند آنرا از هم ميگشادند - و بهر کشوري که ميخواستند نقل ميکردند - و نردبان طبقهٔ اعلاي آنرا بنوعي تراشيده بودند که هرگاه قصد ميکردند منبسط ميشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض ميگشت •

و از جملهٔ مخترعات عاليهٔ آن قدسي فطرت تاجي بود در رفعت و لطافت بر حد اعتدال حاشيه (که برگرد تاج ميگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمايان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقم دو هفت هفتاد و هفت‌است) موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده‌بودند

---

(۲) در [بعضي نسخه] سروشخانه (۳) در [بعضي نسخه] مير (۴) نسخهٔ [ج] يکي آنکه استادان •

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدارالخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند *

و از جملهٔ مخترعات شریفهٔ آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجی مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاهی دیگر مانند فلک الافلاک (که محیط فلک ثوابت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبرا است این خرگاه نیز از پنجره معرا بود *

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بساطی بود مستدیر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر - دایرهٔ اول (که منسوب بود بفلک اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانهٔ نیر اعظم است) زرین - و هفتم (که منزل ناهید است) سبز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیراکه مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعهٔ سیاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایرهٔ زحل - و سادات و علما را در دایرهٔ مشتری - و مردمی (که در دوائر می‌نشستند) بانداختن قرعهٔ (که در هر جانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرر مصور بود) مامور میگشتند - و از سمت هرکس هر صورت که برمی‌آمد بهمان صورت درآن دایره متمثل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می‌برآمد می‌ایستاد - و اگر نشسته می‌برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد *

و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آنروز است - که مربی او ست - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می‌پوشیدند - که منسوب به نیر اعظم است - و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس *

و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلّم او از عدمِ وصولِ علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال و جهاتِ او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے •

آثار طبعِ مخترعِ این خدیو قدسی نشانِ بدائع آفرین بسیاراست - و هوشمندانِ آگاه دل را بجهتِ دریافتِ جواهرِ گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته [۲] بشرحِ مقصود در آید •

پرتو انداختن سفر عالم تقدس برمرآت باطن حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونهالِ چمنِ آگاهی بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات برزبانِ اقدسِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی ذکر سفرِ ملکِ مقدّس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این معنی را (که منافیِ عالم انتظام است) مکروه داشته مذکورِ مجلسِ عالی نمیشد] درینولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطنِ غیب دان نقشِ آن پرتو انداخته بود • ازانجمله روزے تصدیق و تحسینِ کلام حقیقت انجام حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرتِ فردوس مکانی در محفلِ انسِ خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستانِ گورستانِ غزنین بنظر در می‌آید مرا میلِ مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخنِ او بیاد می‌آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجّهِ ملکِ بقا میشوند) ببعضی از مستعدّانِ خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغِ عبادات سحری [۳] غیبی دست داده بود - و ملهم غیبی این رباعی بر زبان داد • رباعی •

یا رب بکمالِ لطف خاصم گردان • واقف بحقائقِ خواصم گردان

از عقلِ جفا کار دل افگار شدم • دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیّر تمام در پیشانیِ نورانیِ آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکی (که دهلی مخیّم سرادقاتِ جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعنی حضرتِ شاهنشاهی شبی بخواب دیدند که شخصی کاکلِ مشکینِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گراید (۳) در [بعضی نسخه] غیبتی •

آنحضرت را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدۀ ادهم خان درميان مي آرند (۲)
ايشان جمعي از معبّران كاردان را طلبداشته استفسار تعبير مينمايند - و چون از حضرت جهانباني
ميپرسند جواب ميدهند كه بلائي از سر ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از قضيۀ
ناگزير خود خبر داده تسلّي ميدهند - و همواره دران ايام سخنان ميفرمودند كه بوی انتقال
ازين عالم فاني (كه همه را گذاشتنيست) بمشام دوربينان آستانۀ عزّت ميرسيد - و جان مخلصان
ازين شرحه شرحه ميگشت - ازانجمله در طاق رواقي (كه آنحضرت ميبودند) بخط خويش اين مطلع
شيخ آذري را نوشته بودند • شعر •

• شنيده‌ام كه برين طارم زراندود است • خطي كه عاقبت كار جمله محمود است •

و در قرب انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعي از محرمان درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم
تا بچند روز ديگر چنان شود كه بدو سه حب رسد - خوراك هفت روز جدا فرموده در كاغذ پيچيده
بهبندهاى خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت كه افيون خوردن ما همين است •

و در روزي (كه اوّل منزل سفر ملك تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود كه طلب داشته
بگلاب ميل فرمودند - آخر روز جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه (۳)
و بيگ ملوك و جمعي ديگر از سفر حجاز آمده بودند - و چغتي خان و بعضي مردم از گجرات
بخدمت رسيده عرض سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربر و مولانا اسد با عرائض منعم خان
از كابل رسيده بودند - آخرهاى روز بر بالاى بام كتابخانه (كه درين نزديكي ترتيب يافته بود)
برآمده مردم را (كه درمسجد جامع مجتمع بودند) بسعادت كورنش مشرّف ساختند - و تا خيلي وقت
از احوال مكّۀ معظّمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعي از رياضي دانان را
طلب فرمودند - و آن شب مظنّۀ طلوع زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيّت
حق طويّت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالي داشته جمعي را
بمناصب عليّه امتياز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند كه بسعادت فرود آيند - چون بزينۀ دوم
رسيده‌اند مقري مسكين لم اذان بي‌هنگام بنيادكرد - حضرت بمقتضاى ادب بتعظيم اذان همان‌جا
ارادۀ نشستن فرموده اند - چون درجات زينه تيز بود و سنگهاى لغزنده داشت در حين نشستن
پاى مبارك در دامن پوستين پيچيد - و عصاى اشرف لغزيده و از پاى درآمده بسرآمدند
و شقيقۀ يميني آزردگي تمام يافت - چنانچه قطرۀ چند خون از گوش راست برآمد - ازانجا كه

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثرنسخه] علم شاه •

ضمیر غیب‌دان داشتند بجهت تسلّي و نظام عالم در ساعت منشور عاطفت مشتمل بر خیر و عافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولي بهش آن نور پرورد اقبال فرستادند ٭

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه در اواسط همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد - و همانا که ازین جهان درگذرد - و دولتخواهان (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادن خبر بجا نشستن مسند خلافت و جمع ساختن آمرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بوفور عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبّران عتبهٔ خلافت خضر خواجه خان و علي قلي خان و لطیف میرزا و خضر خان هزاره و قوندوق خان و قنبر علي بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقش امیرالامرائي بر لوح خاطر مي‌نگاشت) و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامي و القاب گرامي خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیّت جاوید رسانیدند - هم کار فرمایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کامروا شدند و هم کار گذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت خوانده اند ٭ بیت ٭

اگر نو روز عالم رخت بر باد ٭ گل صد برگ سوري را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از فضلا مصراع ثاني را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمي نماید - و در ایّام اخفای این امر جانکاه یکبار ملا بیکسي را لباس آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمن آنحضرت بود) برآورده رو بجانب دریا بمردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطرابی و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند ٭

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوبی قوي (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] ملا بنگشي را (۵) در [بعضی نسخه] اولیای دولت ٭

بواطن کمرِ سعي بر میانِ همّت بستند - و آنچه درین وقت تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبرِ این انکسار و جمعِ این افتراق آنچه مقدورِ وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرینِ این دودمانِ عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغِ جهان آرای . وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي خلفِ صدقِ سلطنت شرفِ سریرِ خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذاتِ بدیع الکمال رفیع الاقبال (که هم نظام بخشِ صورت و هم کامیابِ معني بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقلِ دوربین مي‌گنجید[۲] که چنین زود ازین جهانِ گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقتِ آن رسید[۳] (که جهان آفرین عالمِ کهن را از سرِ نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیارے از قرونِ سابقهٔ[۴] نبوده) لاجرم قصدِ اظهارِ کامل‌عیاري بزرگ نهادے (که اکملِ افرادِ جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوعِ این قضیّهٔ ناگزیر اگرچه در چشمِ ظاهر بینان دست‌آویزِ سوگواري و ماتم‌داري ست امّا در نظرِ بالغ نظرانِ کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود - چه از وجود باوجودِ این گوهرِ والای سلطنت بتجدید عالمِ ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولتِ صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقلِ والای این خدیوِ جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسبابِ فرمانروائیِ این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولتِ عُظمیٰ بنامِ این خداوندِ جهان آمد) باوجودِ ابوالآبائیِ معنوي چون طرازِ فرزندي داشت اگر (فرمانروای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویّتي در قیدِ حیاتِ صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّت[۵] اشرف (که در آئینِ خردمندي لازم است) هرآئینه این بزرگِ زمانه را تبعیّتِ این نور پرورد فرضِ عین بودے - و (چون خلعتِ پدري خلعتیست گرامي از ایزدِ بیچون که تابعیّتِ ابنا را شایسته نیست - و برخورداریِ فرزندان جز در بندگیِ آبا و فرمانبرداریِ ایشان سرنوشتِ قلمِ تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشنِ اقبال آن بود که فرمانده گیتي این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازمِ تعزیت و مراسمِ تهنیتِ اولیای دولت (که در دارالسلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهتِ جمعیّتِ دلهای پریشان متفرّق شده هرکدام بجای و مقامِ خود شتافتند - و تردي بیگ خان (که باتّفاقِ این مردم بجهتِ سرانجامِ مهامِ این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادواتِ سلطنت و دارائي مصحوبِ غلام علي شش‌انگشت و جمعي دیگر از مردمِ اعتمادي بدرگاهِ جهان‌پناه فرستاده اظهارِ اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت ٭

---

(۲) در [چند نسخه] میگنجید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [ج ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [ج ح و ط] بیعت ٭

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تاوقت جلوس مقدس

مجملي از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهي از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در ابتدای راه اتگه‌خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایمائی بآن رفت - و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهي (که بکمک شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثل محمد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدین محمود - و فرحت[۲] خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبت بدمستانهٔ نا هموار این جوان بےاعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامي حضرت شاهنشاهي را شنیده خود را بے‌رخصت رسانیدند - و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیش از نزول عساکر منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائي موکب شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میر بدمست (که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرت شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند) بےاختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطانپور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانباني در مجلس عالي خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و ازآنجا (که میر تنک‌شراب مست جرعهٔ دنیا شده بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزل خود رفت) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانباني معلوم همگنان است - علي‌الخصوص بخاطر گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرت جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و مروت بودند) به بیخردی او تبسم فرموده بحاجي محمد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانون عشق دیگر - آن نسبتے (که حضرت جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخهٔ [ه] فرهاد خان *

این دو نصیحت تفرقه نکرده کله کرده آید - میر انفعال عظیم کشیده - و آنحضرت متوجه کوه شدند تا استیصال سکندر (که در مانکوت و آنحدود می‌بود) نمایند ٭

چون بنواحی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدے تیزرو رسید - و بیرام‌خان را از قضیهٔ افتادن حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزے چند دران خطهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازم عالم محبت و دوستداری‌ست) ازانحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس‌نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون باشد - و بیرام‌خان و اتکه خان و ماهم انگه بمقدمات دلاویز تسلی میدادند (۲) - چون از فرط محبت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلی میدانستند باعث مزید اندوه میشد - و این برگزیدهٔ معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دلنگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کسے (که رایحهٔ از اخلاص و عقیدت و فرمندی دارد) چگونه متاسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدس چنین حالت رود - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود ٭ و این اهتدا ذریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد - و اگرنه این معنی بودے در وسعت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتی که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم رساندے - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بدامن صبر خرامیده در تصدقات و تبرعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندے در مرثیهٔ آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست ٭ (۳)

٭ اشعار ٭

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی‌ست ٭ صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی‌ست
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد ٭ میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی‌ست
این نام زندگی که نهادند مر ترا ٭ نام ترا بطرف ممات کشیدنی‌ست
غره مشو باین گل و بستان زندگی ٭ باد خزان درین گل و بستان وزیدنی‌ست

---

(۲) نسخهٔ [د] میدادند از فرط محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار درهیچیک نسخه سوای نسخهٔ [ز] یافته نشد ٭

از گوشِ خویشتن شنوي کان فلان نماند • در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدني ست
و میر عبدالحي این تاریخ یافت • مصرعه • ای وای پادشاه من از بام اوفتاد[۲] • ۹۶۳
و مولانا مسعود حصاري این را در سلکِ نظم آورد • ع • واصلِ حق شد همیون پادشاه • ۹۶۳
امّا برسم خطی که نام اقدس را بےالف نویسند - و مولانا قاسم کاهي این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید •
ع • همایون پادشاه از بام افتاد • ۹۶۳
این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفیات[۳]
و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • ع • وارث ملک جلال الدین باد • ۹۶۳
کمالاتِ صوري و معنوي و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید
از اقسامِ علومِ عقلي و نقلي آگاهی تمام داشتند - علی الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضي آنحضرت را
پایه بلند بود - و همواره باربابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضي در پایهٔ سریرِ والا
کامیاب سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستنِ رصد مصمم بود - و بسیارے از آلاتِ رصدي
ترتیب دادہ بودند - و چند جا محلِّ رصد خیال فرمودہ بودند - وتوجّه عالي بشعر و شعرا نیز داشتند
و ازانجا (که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ سلیم است) درخلالِ اوقات وارداتِ قدسي را (چه از
حقیقت وچه از مجاز) در سلک نظم میکشیدند - ودیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانهٔ عالي
موجود است • و این چند رباعي ازان دیباچهٔ کرامت مرقوم میگردد • رباعي •

• ای دل مکن اضطراب در پیشِ رقیب • حالِ دلِ خود مگوی با هیچ طبیب •
• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصّهٔ مشکل است و بس امرِ عجیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضورِ یار فیروزي کن • در خدمتِ او بصدق کلهدوزي کن •
• هر شب بخیالِ دوست خرّم بنشین • هر روز بوصلِ یار نوروزي کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •
• هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل • ما را چو غمِ عشقِ تو باشد چه غم است •

المنّة للّه که ذکرِ این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ سمٰوات تائیدِ الٰهي و اعتصامِ قدسي دارد
و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصبحِ ایجادِ آدم صفي - و سرِ دیگر بطلوعِ نیّرِ وجودِ شاهنشاهي)

---

(۲) در همگي نسخ چنین است - پس یقینکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (۳) نسخهٔ [ا ح] وفات •

بآئینِ تنقیح و طرزِ اختصار بعباراتِ تازه (که خامه آلود بهمچپانِ(۲) قالبِ انشا نشده) انتظام یافت و بنگارشِ این فهرستِ رفعت و عنوانِ دولت ذرّهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بعا از رموز و نکاتِ حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرارِ حقیقت از اصلِ سوانح متمیّز سازند کتابے گردد انتخابی لبالب از مغزِ دانش •

• جام میے ساختم از خونِ خویش • نی خمِ سرکه که کند سینه ریش •

• هست بهر نکته دقائق بسے • تاش(۳) نسنجد نشناسد کسے •

اگرچه [نظر بمخاطبانِ رسمی آنچه (تا حال از سرگذشتِ بزرگان گذارش یافت) طفیلی داناندهٔ سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت‌شناسانِ انجمنِ تقدّس نیکو دانند که درین سعادت نامهٔ ایزدی از آغاز تا انجام (که هرگز چشم(۴) مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیانِ پردهٔ چند (که نقابِ جمالِ مقدّسِ شاهنشاهی اند) کرده در هر پرده پردگیِ وجه همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگی - یک حسن است که چندین تنوّعِ ظهور دارد - و باطنِ یکتا همّت در گردِ آن(۵) حسنِ جهان افروز روشنی‌پذیر است • • شعر •

• داند ازانجا که سخندانی ست • کین چه(۶) نمودارِ سخن‌رانی ست •

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بدوئین گراید - تا بتالیفِ تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان درنیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگنده خاطرانِ هرجائی را قیاس مکنید که این بیدلانِ خاک سرشت را دل‌کجاست تا قیاس را سزد - لیکن منِ مسبّب بین را از فراخیِ حوصله در مظهرِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهی حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملک اسباب را بمعقدِ ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهی و دولت منشی مبدعانِ قضا (که ابوابِ سعادت را از نیکذاتی‌ایشان سرانجام میدادند) جمالِ جهان آرای شاهنشاهی را در مظاهرِ این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشقِ حقیقیِ آن یگانهٔ درگاهِ الٰهی بنگاشتنِ این داستانِ دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوری گرم شد - و هم گلشنِ نکته پیرائی شاداب گشت - و هم فتورے در یکتادلیِ این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتبِ جمالِ معشوقِ حقیقی پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارجِ فنونِ عشق کمالِ عروج یافت •

اکنون آنچه آنرا مجازیانِ رسمی استطرادی میدانستند سپری شد - و نوبتِ سخن بآنچه

---

(۲) در [لغت] باسمه چی بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعضی نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن •

(هر دو طایفه بمقصود حقیقی شتافتند) در رسید - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم •

• نظم •

• کالکم که سرش زبان غیب است • گنجینه گشای کان غیب است •

• زانکس که نگه کند به تمکین • انصاف طلب کنم نه تحسین •

• این نامه سزای آفرین باد •

• انشاء الله که اینچنین باد (۲) •

---

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• شمسي •	• قمري •
۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ه
اتممت بفضله جل اعطاءه - ولا ختمت	اتم الجزء بالخیر
• دیگر •	• دیگر •
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ه
ع • شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع	ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)
• دیگر ظاهراً و باطناً •	• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ه
بماه می یکهزار هشتصد هفتاد و هفت عیسوي	در جمادی الاول بسنه یکهزار و دوصد و نود و چار هجري

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرگار
ایضاً	۱۶	موبد	موبد
۲	۲۳	تنگنابی	تنگنای
۳	۷	عنایت نکردی	عنایت‌کردی
ایضاً	۱۳	کارگاه	کارگاهِ
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضاً	۷	زبان	زبانِ
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایمِ
۵	۷	انتاد	افتاد -
۶	۱۲	قدردان	قدردانِ
ایضاً	۲۶	وثقیع	وُثقای
۷	۱۰	نوائر	نوائرِ
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۶	حرائد	جرائد
۱۰	۱	نروغ	فروغ
ایضاً	۱۰	دنجوری	گنجوری
ایضاً	۱۷	مکوّنات	مکوّنات
ایضاً	۲۰	کائنۃ	کائنۃ
۱۱	۵	دور بین	دوربین
ایضاً	۱۱	خلویانِ	خلوتیانِ
ایضاً	۲۱	ترمیّات	ترقّیات
۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدتِ
ایضاً	۱۷	درلتمندان	دولتمندانِ
ایضاً	۱۸	بنوید	بنویدِ
ایضاً	ایضاً	قدوم	قدومِ
ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدامِ
ایضاً	۲۲	متّرصد	مترصّد
۱۴	۲۲	نور	بنور
ایضاً	۲۶	خان‌اعظم	خان‌اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمتِ
ایضاً	۲۴	نژادان	نژادانِ
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانانِ
۱۷	۱۳	نیّر	نیّرِ
۱۸	۷	بوراق	بوارقِ
ایضاً	۱۴	شعری	شعرای
۱۹	۲۷	بادۀ	بادہ
۲۰	۶	نظام‌بخش	نظام‌بخشِ
ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۴	رساندند	رساند
ایضاً	۲۴	سپیده‌دم	سپیدۀدم
ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۲)
۲۱	۱۶	قهقهۀ	قهقههٔ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۵	برموز	برموزِ
۲۴	۱۹	عاقبة	عاقبة
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ
۲۸	۷	انواع	انواعِ
۲۹	۲۴	زائحة	رائحة
۳۰	۲۲	بےاندزه	بےاندازه
ایضاً	ایضاً	متصرّف	متصرّف
ایضاً	۲۶	(۳)	(۲)
۳۳	۱	دوارده	دوازده
ایضاً	۲۱	مدّکر	مذکّر
۳۴	۳	نسرالطّائر	نسرالطّائر
ایضاً	۲۰	مدّکر	مذکّر
۳۵	۱	بحو	نحوِ
ایضاً	۲۲	ج دره	درجه
۳۷	۱	حدخوّد	حدِّخود
ایضاً	۹	خانّه	خانه
ایضاً	۱۱	نادرست	نادرست
ایضاً	۲۰	انتظام	انتظامِ
۳۸	۲۶	خاته	خانه
۴۰	۳	رصدبدد	رصدبند
۴۶	۱	موکب	موکب
ایضاً	ایضاً	شاه	شاهِ
ایضاً	۷	اجلای	انجلای
۴۸	۱۴	ازاج	ارجِ
۵۸	۲۱	تسلّی‌بخش	تسلّی‌بخشِ
۶۰	۲۳	زبانزد مردمِ	زبانزدِمردم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۹	جورنغار	جرانغار - جوانغار
ایضاً	۲۰	بیدارِ	بیدار
۶۲	۱۶	تورِ بن	تور بنِ
ایضاً	۱۷	فدایبانه	فدائیانه
ایضاً	۲۱	خال	خالِ
ایضاً	۲۵	دنسته	دانسته
۶۶	۹	الدارج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارسازِ
ایضاً	ایضاً	نظام‌بخشِ	نظام بخش
۷۲	۱۵	ورطهای	ورطها
۷۳	۱۶	تدگوزئیل	تنکوزائیل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۷۷	۱	بایرن	بایران
۷۹	۲۷	بعزم شاهِ	بعزمِ شام
۸۰	۵	ملازم	ملازمِ
۸۶	۱۴	همم	همم
۸۷	۱۹	محمود (۳)	محمود (۵)
ایضاً	۲۰	درزی (۵)	درزي (۶)
ایضاً	۲۶	[د]	- (۴) نسخهٔ [د]
ایضاً	ایضاً	(۴)	(۵)
ایضاً	ایضاً	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کمهرد
ایضاً	۷	موکب	موکبِ
۹۲	۲	عیسی‌خیل	بعیسی‌خیل
ایضاً	۹	مندراوّل	مندراول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۶	مال آن	مالِ امان
ایضاً	۲۰	برهمنونی	برهنمونی
۹۴	۵	مرکب	موکب
ایضاً	۱۶	محمدعلي	و محمدعلی
۹۵	۱۳	بافته	یافته
ایضاً	۲۱	تلافي مشاق	تلافی مشاقّ
۹۶	۲۵	سپاه گران	سپاهِ گرانِ او
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوش
ایضاً	۴	هنکام	هنگام
۹۹	۳	آرامشي	آرامشی
ایضاً	۹	هفادلک	هفتادلک
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطورات
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیاب
ایضاً	۲۳	اشتات	اشتات (۳)
۱۰۳	۲۵	برواقت	برفاقت
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمول
۱۰۷	۷	قوجین	قوچین
۱۱۱	۱	قورجي	قورچي
ایضا	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدس	عدل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائید
۱۱۸	۲۱	اشبار	اشعار
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّب
ایضاً	ایضاً	هراهین	براهین
۱۲۲	۱۳	احصار	احصا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۸	رضاجوئي	رضاجوئی
۱۲۷	۵	باتفّاق	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنبور	رنتنبهور
ایضاً	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مرده	مردم
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیپ	دیب
۱۳۵	۱۸	گورگان	کورکان
ایضاً	۲۳	آچ	آچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضاً	۲۳	برین	برین
ایضاً	ایضاً	بشیبه	بشیه
۱۳۷	۲	نرباه	نریاد
ایضاً	۳	معتمدان	معتمدانِ
ایضاً	۱۱	هالول	هانول
ایضاً	۱۴	حکم	جکم
۱۳۸	۲	بشیبه	بشیه
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلي	پیرمحمدعلي
۱۴۱	۱۰	سرکیج	سرکیچ
ایضاً	۱۴	بروج	بروچ
۱۵۴	۴	قبل	قوبل
ایضاً	۱۷	چنانچه	چنغچه
۱۵۶	۲۳	امور	امورِ
۱۵۸	۱۱	چیند	چند
۱۵۹	۷	باباجلایر وتردي	باباجلایر
..	..	بیگ وقوچ بیگ	و قوچ بیگ .

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	در ضمیر	درضمیر
۱۶۱	۶	جنک	جنگ
۱۶۳	۱۷	پسران	پسران او
..	..	الغ میرزا	الغمیرزا
۱۶۵	۱۴	خردهشود	خوردهشود
۱۶۷	۲	بعرض	بعوض
ایضاً	۱۹	سوه	سیوم
۱۶۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعدات
..	..	۰۷۱	۱۷۰
۱۷۰	۱۵	باکری	ماکری
۱۷۲	۱	ناص	ناصر
ایضاً	۴	پندپدیر	پندپذیر
۱۷۳	۱	بذات	بذات
ایضاً	۱۸	جاجکان	حاجکان
۱۷۷	۶	زمین	زمین
۱۷۹	۲۰	واصل پور	حاصل پور
۱۸۳	۱۱	بطن	بطان
۱۸۶	۱۳	هردوار	مازوار
۱۸۷	۱۲	میکشت	میگشت
۱۹۰	۱۲	مستانک	مستنگ
۱۹۳	۲	۸ اشا	حاشا
۱۹۴	۱	لوام	لوازم
ایضاً	۶	اتکه	انگه
۱۹۵	۱۵	ککهر	گکهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	۱	وسبع	وسیع
ایضاً	۷	داده	دادهٔ
ایضاً	۲۲	تنگ	ننگ
۱۹۷	۱۹	ندارند	ندارد
۲۰۰	۹	تاباز	وتاباز
ایضاً	۷	دربن	دربن
ایضاً	۱۱	قوت	قوت
۲۰۲	۲	بانو	بانو
۲۰۶	۷	دوازده	دوازدهم
۲۰۷	۲۰	کاخانهای	کارخانهای
۲۱۲	۸	دانسته	شایسته
۲۱۸	۲۳	افشا	افشار
۲۲۳	۲۴	شاهناهی	شاهنشاهی
۲۲۵	۸	توانید	توانید
۲۲۷	۲۳	تنگ	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیکه	بیکه
۲۳۱	۲۱	نصاف	انصاف
ایضاً	۲۵	لکشر	لشکر
۲۳۲	۴	ازهرطرف	(ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمات	مهمات
۲۳۴	۱۸	نداخت	انداخت
۲۳۶	۱	زواده	زواده
۲۳۷	۱	دممیرزا	بمیرزا
۲۳۸	۱۰	صاحبان	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزلباشیه	قزلباشیه
۲۴۰	۲۲	ومت	وقت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیمب	ترتیب
۲۵۴	۱	بوهمزدگی	برهمزدگی
ایضاً	ایضاً	روزکا	روزکار
ایضاً	۲	طلب	طلب
۲۵۵	۸	کاهمود	کمبود
۲۵۶	۳	اسما	اسمای
ایضاً	۱۴	هنگام	هنگام
۲۵۹	۴	دولتخواهان	دولتخواهان
ایضاً	۱۷	معتقدمان	معتقدان
۲۶۰	۳	باوجو	باوجود
ایضاً	۶	تیه	تیه
۲۶۱	۴	نزول	نزول
ایضاً	۱۹	متوجّه	متوجّه
۲۶۴	۵	برسر	برسر
ایضاً	۲۳	ارین	ارین
۲۶۷	۲	ازراه تملّق	ازراه تملّق
۲۶۸	۱۷	اتکه	اتکه
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیم
۲۷۱	۱۰	ع	ع
ایضاً	۱۵	مقدم	مقدم
ایضاً	۱۷	لوازم	لوازم
ایضاً	۲۲	نبرد	نبرد
۲۷۲	۱۵	زکردان	روگردان
۲۷۴	۱۶	پنچشیر	پنجشیر
ایضاً	ایضاً	ملک	ملک
ایضاً	۲۴	تشریف	تشریف
۲۷۵	۵	حضرت	حضرت
ایضاً	۹	بنجشیر	پنجشیر
۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادت
۲۸۰	۱۴	عالم	عالم
ایضاً	۲۷	بدولت	بدولت
۲۸۲	۱۰	دولتخانه	دولتخانه
۲۸۴	۲۱	جهانبانی	جهانبانی
۲۸۶	۶	حال	حال
۲۸۷	۱۰	مستحکم	مستحکم
ایضاً	۱۱	متحصّنان	متحصّنان
ایضاً	۲۰	گنجایش	گنجایش
۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضاً	۱۶	اعراق	اغرق
۲۹۵	۵	تمام	تمام
ایضاً	۵	قدر	قدر
۳۰۱	۱۱	کنف	کنف
۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۳۱۶	۳	مالازمان	ملازمان
ایضاً	ایضاً	امّا دواسطه	امّا بواسطه
ایضاً	ایضاً	قندوزا	قندوزرا
۳۱۸	۴	بسواجید	بمواجید
۳۱۹	۱۰	انداخته	انداخته
۳۲۳	۱۹	بار	بار
۳۲۹	۱۸	سخنان	سخنان
۳۳۲	۴	مخدّرات	مخدّرات
ایضاً	۹	ظالم	ظالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۲	مشریفِ	تشریفِ
۳۳۴	۳	دلخواه	دلخواهِ
ایضا	۹	خنگِ	خنکِ
۳۳۶	۱۳	بتّغب	بتغلّب
۳۴۰	۱۱	مرج	مرجِ
ایضا	۱۴	ر	را
۳۴۵	۱۵	جانسة ن	جانستان
۳۵۲	۱	همّت	همّتِ
ایضا	۳	ونی	ولی
۳۵۷	۴	حقائق	حقائقِ
۳۶۰	۱۸	ازجملهٔ	و ازجملهٔ
۳۶۹	۱۵	و دو	دو
ایضا	۲۶	][	]
۳۷۰	۱۴	رباطنًا	و باطنًا

* بسم الله الرحمن الرحیم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک‌صفحه بتکرار واقع شده‌اند ذکر آن‌صفحه بتکرار نیاورده‌شد - بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ ناضره‌را باید که آن‌صفحه‌را بتمامها نظاره فرمایند تا بر همگی حالات مندرجهٔ آن‌صفحه آگاهی یابند - وچون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و جز آن و آبها بلفظ آب یا دریا و جز آن تمیز می‌یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - وچون این‌کتاب دربیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریبًا هر واقعهٔ مرقومهٔ این‌کتاب را صراحةً یا ضمنًا بذاتش نسبتی ست و نیز صفحهٔ ازذکرش (که بحضرت شاهنشاهی یا خدیوعالم - یا خدیو زمان و هم‌برین نمط آمده) عاری نیست الا یک‌دو صفحه فلهذا از برای احتراز از عبث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته ایجاز محمود را کار بستم *

* شعر *

* حسبی الاله العالمین فانه * مولی حسیب قادر و نصیر *

* منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

* حرف الف *

* حرف باء *

* حرف ثاء *

* حرف جيم *

* حرف چ *

*** حرف حاء ***

* حرف خاء *

* حرف دال *

* حرف ذ *

* حرف ذال *

* حرف راء *

* حرف زاء *

* حرف سین *

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف قاف *

* حرف گاف *

* حرف لام *

* حرف هاء *

* حرف ياء *

* تمام شد منظر اول *

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها وغیره

حرف الف

*** حرف باء ***

* حرف چ *

* حرف حاء *

* حرف خاء *

* حرف دال *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف قاف *

* حرف كاف *

* حرف گاف *

* حرف لام *

* تمام شد *

